

جلد چہارم
سیاسی

کردہا و کردستان

تألیف :

سرہنک ستاد عیسیٰ پڑمان

پاریس

شہریور ماہ ۱۳۷۱ سپتامبر ۱۹۹۲ از انتشارات ژن پاریس

گذشته های تاریخی، موقعیت جغرافیائی،
وضع اقتصادی، مسائل اجتماعی
و
آرایش آرمانها و دگرگونی های سیاسی

کردها و کردستان

جلد چهارم

«سیاسی»

تالیف

سرهنگ ستاد عیسی پژمان

پاریس

شهریورماه ۱۳۷۱ - سپتامبر ۱۹۹۲

از انتشارات ژن پاریس

انتشارات ژن پاریس

آدرس :

37, Rue Brunel
75019 Paris
FRANCE

Tel: (331) 40.55.08.69

FAX: (331) 742238

چاپ اول : پائیز ۱۳۷۱ - سپتامبر ۱۹۹۲

تعداد: هزار دوره چهار جلدی

چاپ و صحافی صبا

SABA

164, Rue de Belleville

75020 Paris

FRANCE

Tel: (331) 42.39.94.16

هر چند که در کوی تو مسکین و فقیریم
رخشنده و بخشنده چو خورشید منیریم
خاریم و طریناک تر از بادِ بهاریم
خاکیم و دلاویزتر از بوی عبیریم
از نعرهٔ مستانهٔ ما چرخِ پراواست
جوشنده چو بحریم و خروشنده چو شیریم ...
بر خاطرِ ما گردِ ملالی نشیند
آئینهٔ صبحیم و غباری نپذیریم
ما چشمهٔ نوریم ، بتابیم و بخندیم
ما زندهٔ عشقیم ، نمردیم و نمیریم
"رهی معیری"

دوست گرامی، از من خواسته اید که چون من مدتی در کردستان خدمت کرده ام خاطرات خود را در باره آن استان برایتان بنویسم تا در کتابی که در دست تهیه دارید درج فرمایید. البته بسیار مایل بودم که با تقدیم یک سهم ارزنده در تدوین کتاب شما شرکت کنم. اما افسوس که خدمت من در آن استان سرسبز چندان دیر نپاییده است که من بتوانم یادداشت ارزنده ای ارائه دهم. باوجود این کوشش میکنم که تکه های قابل وصفی را که در زمان خدمت کوتاهم در آنجا بیاد دارم برایتان بنویسم:

خاطره من از کردستان از همان نخستین روز ورود به سنندج آغاز میشود.

هنگامیکه از بلوچستان بکردستان منتقل شدم ابتدا برای ترتیب دادن برخی کارهایم به تهران رفتم. روزی برای انجام کاری بوزارت دادگستری رفتم در آنجا جریان کار طوری شد که من با مدیر کل اداری آن وزارت خانه درافتادم. چون دوستان صلاح ندانستند که دیگر در تهران بمانم تصمیم گرفتم هرچه زودتر به محل ماموریت یعنی کردستان بروم. در آنجا، پس از گزارش ورود خود به ستاد لشکر آگاه شدم که پرونده ای که در وزارت دادگستری برای من درست شده بود زودتر از خودم به لشکر رسیده است. همان روز فرمانده لشکر، تیپسار سرلشگر مقدم، من را احضار کرد. سرلشگر مقدم یکی از افسران برجسته و دانشمند ارتش بود. ایشان از من پرسیدند "موضوع برخورد شما با مدیر کل وزارت دادگستری چه بوده؟" پس از آنکه من جریان را برایشان شرح دادم فرمودند: "خوب، معلوم میشود که شما از حیثیت خود دفاع کرده اید، معهذاً بهتر است که شما جمعه را در سربازخانه بمانید". این آغاز ناپسند خدمت در این پادگان مرا واداشت که از آن پس تمام کوشش خود را بکار برم تا از ریشه بستن اندیشه بد نزد فرماندهان و همقطاران در

باره من جلوگیری شود. همین کوشش بعدها به سود من تمام شد. در سنندج فرماندهی يك آتشبار توپخانه کوهستانی بمن سپرده شد. در این آتشبار يك افسروزیفه کردزبان با من همکاری داشت که من هیچگاه "غریب نوازی" و محبت‌های بی شائبه او را فراموش نمیکنم. او حتی بمن مهلت نداد که به فکر رفتن به مسافرخانه بیفتم زیرا از همان روز ورودم من را بخانه خود برد و صمیمانه از من پذیرائی نمود. پس از چند روز بار شرمندگی من چنان سنگین شد که از او خواهش کردم تا در یافتن يك خانه اجاره ای بمن کمک کند. او جانی برای من پیدا کرد که برای من که عاشق طبیعت هستم کمال مطلوب بود. سنندج در دره ای واقع شده است که دامنه های آن سرسبز و دارای چشمه سارهای فراوان است. بسیاری از خانه ها روی این دامنه ها بنا شده و کوچه ها دارای شیب تند میباشند. هر محله دارای چشمه ویژه خود بوده و بنام همان چشمه خوانده میشود. نام چشمه محله ما "کانی دوشان" بود. (کانی بزبان کردی بمعنای چشمه است).

همانگونه که در آغاز نوشتم خدمت من در کردستان، این سرزمین سرسبز، چندان نپایید که من بتوانم بررسیهای دامنه داری در آن بنمایم و آنچه را که مینویسم در باره مشاهداتی است که درسنندج و حومه آن داشته ام، در کتابی خواندم که "سنندج" در اصل "سنه دژ" بوده ولی من در پیرامون شهر سنندج آثاری از وجود يك دژ نیافتم. پیرامون شهر را باغهای فراوان، بویره باغهای میوه فراگرفته که روزهای جمعه گردشگاه مردم است. شگفتی من از آن بود که این باغها، برخلاف جاهای دیگر ایران دیوار نداشتند و کسی هم، به اصطلاح تهرانیها، "درباغی" یعنی ورودیه مطالبه نمیکرد. يك روز جمعه دوست کردزبان من، من را با چند افسر دیگر برای گردش و پیک نیک در یکی از این باغها دعوت کرد. مردم زنده دل سنندج دسته دسته به آنجا آمده

و با خواندن ترانه های زیبای کردی به پایکوبی و تفریح مشغول میشدند. در آن روز برای من رختهای زیبای بانوان کُرد از همه چیز تماشائی تر بود. همچنانکه محو تماشای این رختها و پایکوبیهای جرگه ای بودم صدای "جرنگ جرنگ" منطقی بگوشم خورد. هنگامیکه به اطراف چشم انداختم خانم زیبائی را دیدم که به رخت حریرش پولکهای درشت درخشان دوخته شده بود و هر گامیکه این خانم برمیداشت پولکها به صدا درمیآمدند. زیبائی چهره و اندام این خانم و قشنگی رخت او من را چنان کنجکاو کرد که بزبان فرانسه از دوست خود پرسیدم "Qui est cette dame?" (این خانم کیست؟). در این هنگام خانم که از جلوی ما میگذشت بزبان فرانسه و با فروتنی گفت: "Une femme comme les autres" (زنی مانند دیگران). پس از آنکه از بهت بیرون آمدم دوست کُردم بمن گفت که این خانم تنها خانم تحصیل کرده و زبان دان کُرد نیست، اگر شما با خانواده های کُرد معاشرت کنید خواهید دید که از این بانوان در میان کُردها بسیار است. افسوس که خدمت من در کردستان یکسال بیشتر نپایید و من برای طیّ دوره تخصصی نقشه برداری به تهران احضار شدم. اکنون این نوشتار را با شرح يك مطلب حیرت آور پایان میدهم:

روزی خبر رسید که سرکرده یکی از جوامع درویشان ، افسران را برای تماشای هنرنمائی درویشان مُرید خود به شام دعوت کرده است. این دعوت برای من که از کارهای خارق عادت درویشان چیزها شنیده و هیچکدام را باور نداشته بودم اهمیت زیادی داشت. شب هنگام با عده ای از افسران که خواهان تماشای این هنرنمائیها بودند بخانه رهبر درویشان اکه او را در اصطلاح درویشی "مراد" میخوانند) وارد شدیم. در باغچه این خانه چندی از درویشان با صدای بلند و ناآشنا بگوش با حرکاتی موزون مشغول ذکر کردن

بودند. صدای ناآشنا از آن جهت که آنها با فریاد «الله» نفس را بیرون میدادند و با صدائی شبیه به «حی» نفس را تو میدادند. گاهی هم فریاد میزدند «یا حضرت غوث». ما پس این تماشای مقدماتی به تالار وارد شدیم و صحبت کنان در انتظار نشستیم. پس از چند لحظه ناگهان همگی ساکت شدند زیرا خبر داده شد که رهبر درویشان وارد تالار میشود. هنگامیکه رهبر نزدیک رسید همگی، طبق قراری که گذاشته شده بود، به نشانی احترام برخاستیم. من که انتظار داشتم که با یک مرد گیسو بلند و تبرزین بدوش روبرو شوم بسی شگفت زده شدم وقتی دیدم که رهبر پسرچه ایست ۱۲ - ۱۴ ساله با قبانی ساده و عمامه ای سبزرنگ که آهسته گام برمیدارد و بانوی نسبتاً سالمندی بدنبال او است. هنگامیکه «مراد» به جایگاه خود رسید، آن بانو که گوئی سبت به اصطلاح نایب السلطنگی او را دارد آهسته چیزی به او گفت ولی او که گویا از دیدن اینهمه افسر در تالار یکه خورده بود همچنان ساکت ماند تا آنکه بالاخره بانوی نامبرده گفت «فرمودند بفرمانید»، و ما نشستیم. پس از اندکی سکوت، پیچ و پیچ میان ما درگرفت که «پس برنامه چه وقت آغاز میشود؟». در اینموقع «مراد» با صدای بلند گفت «دیوانگان بیایند». با این فرمان، نخست دو درویش ذکرگویان وارد تالار شدند. یکی از آنها سنگهائیرا که در باغچه بلعیده بود (تقریباً به درشتی یک پرتغال) با فشار از معده بدهان آورده بمیان تالار پرتاب میکرد. سپس درویش دیگری آمد و یک استکان و نعلبکی و سینی زیرنعلبکی را از جلوی یکی از افسران برداشت و بلعید. دیگری لوله لامپانی را که در حال سوختن بود برداشت و جوید و خورد و یک نمکدان را قورت داد. سپس نوبت به درویش دیگری رسید. او کارد کوچکی را تا دسته در چشم خود فرو کرد و بیرون آورد بی آنکه خونی جاری شود. آنگاه قمه ایرا از غلاف درآورد و در شکم خود فرو برد و بیرون

آورد، باز هم بی آنکه خونی جاری شود! من در میان حیرت و ناباوری فکری
بخطایم رسید: شمشیر خود را کشیدم و به یاران درویش دادم و گفتم به
درویش بگو آنرا در تن خود فرو کند. درویش وقتی شمشیر را گرفت آنرا
چنان در شکم خود فرو برد که نوک آن از پشتش بیرون آمد. باز هم خونی
جاری نشد!!

دوست گرامی ممکن است که این گزارش کوتاه از کردستان چندان
جالب نباشد ولی دست کم نشان میدهد که ۹۹ درصد ما ایرانیان هنوز
سرزمین خود را نمیشناسیم با جغرافی و فرهنگ مردمی کشور خود آشنا
نیستیم. از همه بدتر آنکه تاریخ ایران را نیز بدرستی نمیدانیم. شاید اگر
چنین نبود اکنون حال و روز ما بگونه دیگری بود.

محمد آیرملو

آلمان

۱۲۷۱ مردادماه ۲۴

آگاهی: تیمسار سرتیپ محمد آیرملو که درجه واقعی او برای همدوره ها،
و هم چنین افسرانیکه در دوران خدمت با ایشان همکار و همقطار بوده اند
«ارتشبد» یا دست کم سپهبد است، باستناد نوشتار او در مجله ره آورد: در
سال ۱۲۹۲ شمسی در محله سنگلج تهران پا بعرصه وجود گذاشته است. در
سال ۱۳۰۰ شمسی و هنگامیکه هفت ساله بوده در «مدرسه قزاقخانه» پذیرفته
شده و به تحصیل اشتغال ورزیده است. این مدرسه که بنام «مدرسه دیویزیون
قزاق اعلیحضرت همایونی» که البته مقصود از «اعلیحضرت» «احمد شاه قاجار»
بود در ضلع شمالی «میدان مشق» معروف قرار داشت. البته پس از گسترش
ارتش و انتقال واحدها به بیرون شهر تهران «میدان مشق» مدتی به باغ تبدیل

شد که چون تنها باغ عمومی تهران بود آنرا «باغ ملی» نامیدند. بعدها این باغ برچیده شد و بجای آن وزارت خارجه، شهرداری کل و اداره پست تهران بنا گردید.

در همسایگی منزل پدری تیمسار محمد آیرملوی امروز و «بچه قزاق» آنروز، اصطلاحی که مردم برای شاگردان مدرسه قزاقخانه بکار میبردند، یکی از افسران قزاق بنام سرهنگ تیمورخان آیرملو بود که دخترش به عقد «رضاخان میرینج سردار سپه» درآمد و بعدها ملکه ایران شد، اما هیچگونه نسبت خانوادگی با تیمورخان آیرملو نداشت. رئیس «مدرسه قزاقخانه» سردار اعتماد معروف به «سردار فشفشه» بود و حتی «رضاخان سردار سپه» هم او را به همین نام میخواند.

زندگی نظامی او در چنان اوضاع و شرائط آغاز گردید و پاپایی تحولات نیروی نظامی پیش رفت و روزی که ارتش ایران به جانی رسیده بود که آنرا پنجمین ارتش مجهز جهان میشناختند او هم از جمله افسرانی شده بود که سطح آموزششان با چنین ارتشی هم آهنگ بود. زیرا پس از طی دانشکده افسری دوره تکمیلی توپخانه را بپایان رسانید، و پس از جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۷ میلادی برای طی دوره تخصصی به اروپا اعزام شد. بعد از مراجعت به ایران دوره دو ساله دانشگاه جنگ را گذرانید و برای طی دوره «ستاد و فرماندهی» به آمریکا اعزام گردید، و دوره مذکور را با موفقیت بپایان رساند.

سرتیپ محمد آیرملو از بدو نیل بدرجه افسری در قسمت ها و واحدهای مختلف و در نقاط دورافتاده کشور که در آنسوق از امکانات زندگی معمولی محروم بودند بخدمت اشتغال ورزید و در سایر سازمانهای کشور منشا خدمات شایانی واقع شد که بدرجات و امتیازات قابل توجهی نائل گردید.

منتها چرن مانند نویسنده که در قسمت شناسانی بآن اشاره شده به «درجه سرتیپی» خیلی علاقمند بود! هیچوقت درجه بالاتری را خواستار نشد! البته علت دیگری هم داشت زیرا علاوه بر تحصیلات عالی نظامی به زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی تسلط کامل داشت و به زبانهای دیگری مانند روسی و ترکی نیز تکلم میکرد.. بالاتر از همه اینها او از صاحب منصبان کاردان، باهوش، منضبط و خدمتگزار و به حسن سلوک و شهرت معروفیت داشت. او از جمله افسران بلندمرتبه ای است که هیچگاه دست و دامنش آلودگی پیدا نکرد و از نظر پاکی و راستی و صداقت در خدمت و دوستی و معاشرت زبانزد همگان و یاران و دوستانش بود و هست. خداوند چنان فرزندان اصیل ایرانی را برای خدمت بیشتر به ایرانزمین و ملت بزرگ ایران زنده بدارد و یار و یاورشان باشد.

«نویسنده»

فهرست مندرجات جلد چهارم

۱	جنگ بین بارزانی ها و نیروهای ارتش ایران
۲۵	حزب توده ایران و حزب دموکرات کردستان
۴۰	انشعاب در «حزب دموکرات»
۷۶	۲ - ترکیه: وضع کردها بعد از وقوع جنگ جهانی دوم
۸۰	۳ - عراق
۸۹	کودتا
۹۱	استعفا
۱۰۸	شورش کردها
۱۵۵	انعکاس بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره
۱۷۱	بخش چهارم - پس از بستن پیمان الجزیره تا زمان حاضر
۱۷۴	۱ - احزاب کردهای ایران
۱۷۶	۲ - احزاب سیاسی کردها در عراق
۱۸۸	۳ - احزاب کرد ترکیه
۱۹۵	۴ - احزاب کرد سوریه
۲۰۳	سازمان های سیاسی غیرسرزمینی کرد بدون ارتباط با دولت ها
۲۰۹	وضعیت کردها در سالهای قبل از انقلاب (۱۳۵۷)
۲۱۹	کردها در انقلاب ۱۳۵۷
۲۲۲	جنگ جمهوری اسلامی ایران با حزب دموکرات کردستان ایران
۲۴۵	«کنگره چهارم» و انشعاب در حزب دموکرات
۲۵۰	وضع کردها در جنگ بین ایران و عراق
۲۶۴	شورای ملی مقاومت و حزب دموکرات کردستان ایران

- ۲۸۱ وضع کرده‌ها در ایران - قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو
- ۲۹۸ انشعاب مجدد در حزب دموکرات کردستان ایران
- شروع جنگ های مسلحانه یا باصطلاح "P.K.K."
- ۳۰۱ «جنگ های انقلابی» در ترکیه
- جنگ خلیج فارس و پیامدهای آن در کشورهای
- ۳۰۵ عراق، ترکیه، ایران و سوریه و بالنتیجه کردها
- ۳۰۹ پیامد جنگ و سرنوشت عراق
- ۳۱۰ وضع کردها
- ۳۱۷ مذاکرات مجدد رهبران کرد با مقامات عراقی
- ۳۱۷ «رهبران کرد با دولت عراق به توافق رسیدند»
- تشکیل حکومت خودمختار
- ۳۲۰ نتیجه رنج هفتادساله
- ۳۲۲ پیامد جنگ خلیج فارس در ترکیه
- ۳۲۵ نیروی ضربتی
- ۳۲۶ پیامد جنگ خلیج فارس و فروپاشی اتحاد شوروی در کردهای شورشی
- ۳۲۹ پارلمان ترکیه، صدای آزادی کردستان
- ۳۳۰ استفاده از مستشاران و جاسوس
- ۳۳۲ نقل و انتقالات نظامی در مرز ایران و ترکیه
- ۳۳۵ ترکیه و مشکل شورشیان کرد
- ۳۳۷ پیامدهای جنگ خلیج فارس در سوریه و کردهای مقیم آن کشور
- ۳۴۰ پیامدهای جنگ خلیج فارس در ایران
- ۳۴۲ پیامد جنگ در کردستان ایران
- ۳۴۷

مصاحبه های دکترصادق شرفکندی درباریس و پیامدهای آن

۲۵۷

درمخافل ایرانیان

۲۷۴

پیرامون حل "مسئله ملی" - "تمرکززدانی" و "فدرالیسم"

۲۹۵

تای تفت

جنگ بین بارزانی ها و نیروهای ارتش ایران

« همانطور که گفتیم طرفین - ارتش و بارزانی ها - خود را برای مقابله آماده می کردند:

ارتش بعضی از ایل های دولتخواه را مسلح می کرد، مهمترین این ایلها مامش و منگور بودند، که روسایشان از دولت پول می گرفتند و در برخوردها غالبا" طرف دولت را می گرفتند. علاوه بر آن قسمت های مختلف ارتش را از نقاط دیگر آذربایجان می آوردند و در اطراف منطقه اشغالی بارزانیها مستقر می کردند.

در مقابل، بارزانی ها نیز در تدارك ایجاد موضع مستحکمی بودند که ضمن دفاع از خود، اغتنام فرصت نمایند تا هوا خوب شود و به منطقه ای خارج از ایران بروند. اولین ضربه بارزانیها زهرچشمی بود که از ایل مامش و منگور گرفتند. به بارزانی ها خبر رسید که آقاوات (ارباب های) مامش و منگور در دهکده ای به نام صوفیان، مرکز ناحیه لاجان جمع شده اند که علیه بارزانی ها همقسم شوند. ملا مصطفی چند نفر از تفنگچی هایش را برداشت و براه افتاد. فردا خبر آوردند که ملا سرزده وارد جلسه آنها در صوفیان شده و با آفتومات همه را درو کرده و دو سه نفر را دستگیر کرده و مقداری هم سلاح از آنها گرفته به اشنویه آورده است. علاوه بر این، ملا مصطفی به اطراف، به میان ایل هرکی رفت و با روسای ایل مذاکره کرده از آنها قول گرفت که علیه او وارد جنگ نشوند. در ضمن مقداری آذوقه در اشنویه جمع آوری کردند که در صورت جنگ گرسنه نمانند. باید دانست که کردها من حیث المجموع میل نداشتند با بارزانی ها وارد جنگ شوند، زیرا بارزانی ها مردانی شجاع و جنگجو بودند.

ایلات کرد اصولاً" بین خودشان يك همبستگی درونی احساس می کردند و حاضر نبودند بطور جدی علیه همدیگر وارد جنگ شوند. به طوری که حتی در موقع جنگ هم کردهائی که از طرف ارتش علیه بارزانیها تجهیز شده بودند قبلاً" با ملا مصطفی تماس می گرفتند، موقع و محل حمله را به او خبر می دادند و بعد هم يك جنگ زرگری راه می انداختند و فرار می کردند.

بارزانی ها با ایل و حشم به ایران آمده بودند. عده زیادی از آنان در اثر سرما و گرسنگی مردند. بطوری که الآن در اشنویه قبرستانی به نام قبرستان بارزانی ها وجود دارد.

سازمان اداری ایل بر مبنای سلسله مراتب شیوخ بود و سازمانی بر مبنای سلسله مراتب ارتشی یا حزبی نداشتند. در رأس ایل شیخ احمد بود. بعد برادران او بودند که هر يك مسئول قسمتی از جبهه بودند. بعد از اینها پسران این شیوخ بودند که فرماندهی قسمت های کوچکتر را داشتند. بعد از پسران شیخ هم عده ای از قوم و خویشهای نزدیک آنها بودند که لیاقتی در جنگها از خود نشان داده بودند و مسئولیتهای کوچک تری داشتند.

بیست و چهار اسفند بود که ما طبق معمول ساعت پنج یا شش صبح بیدار شدیم و به کنار رودخانه اشنویه رفتیم و مشغول ورزش صبحگاهی شدیم که صدای تروپ بلند شد.

در دو سه کیلومتری اشنویه در کنار رودخانه "قادر" دهی هست به نام "سنگان" که بارزانی ها در آنجا يك مسلسل و هفت هشت نفر تفنگچی مستقر کرده بودند. ارتش آن طرف رودخانه "قادر" و بارزانی ها این طرف بودند. ارتش ناگهان آتش به روی سنگان گشود. چون دهکده سنگان بالای بلندی و

به اشنویه مسلط بود. اگر ارتش آنجا را تصرف می کرد سقوط اشنویه حتمی بود. مأمور اشغال سنگان سواران ایل مامش و منگور بودند که ستوان سوم شقاقی آنها را هدایت می کرد.

با شنیدن صدای توپ ما متوجه شدیم که حادثه مورد انتظار شروع شده است. ارتش دلیلی برای حمله به بارزانی ها نداشت زیرا بارزانی ها قصد نداشتند از سرزمینی دفاع کنند که به آنان تعلق نداشت. فقط منتظر پایان سرمای زمستان بودند که به جانی پناه ببرند. ارتش هم این را میدانست. با این وجود حمله ارتش برای ایل بارزان خیلی هم غیرمنتظره نبود.

من بلافاصله چند نفر کردی را که خدمه توپ بودند جمع کردم و توپها را راه انداختم. به سراغ شیخ احمد رفتم. من به مناسبت علاقه ای که شیخ احمد به ما پیدا کرده بود می توانستم هر آن سرزده وارد خانه اش بشوم. او را در حیاط خانه اش دیدم که سراسیمه است. شیخ سلیمان را برای دفاع از سنگان مأمور کرده بود و به من هم گفت که به کمک او بروم. ملا مصطفی در این موقع در مرگور بود. ارتش از طرف رضایه هم به مرگور حمله کرده بود.

من توپ ها را به سنگان بردم و آماده تیراندازی شدم. اولین چیزی که به فکرم رسید این بود که توپ طرف را خاموش کنم. زیرا تیراندازی توپ برای کسانی که آن را ندیده اند چیز وحشتناکی است. صدای تیراندازی توپ ارتش هم در میان مردم پانیک عمیقی ایجاد کرده بود. وقتی ما به سنگان رسیدیم سوارهای منگور و مامش از سینه کوه مقابل سرازیر شده و چهار نعل به سمت رودخانه قادر می تاختند. با اولین گلوله توپ ما، توپ ارتش خاموش شد. ظاهراً "وحشت سربازان باعث خاموش شدن توپ شده بود. بعد متوجه سوارها شدم. آنها هنوز در دامنه کوه پخش و پلا و دور بودند. منتظر شدم

تا در فرصت مناسب ضربه دوم را وارد کنم. ضربه را باید به نحو موثر وارد کرد تا باعث درگیری بیشتر و در نتیجه تلفات بیشتر نگردد. هدف فقط ترساندن و فرار دادن آنها بود. رودخانه قادر پر از آب بود. من صبر کردم که افراد مهاجم در کنار رودخانه جمع شوند. می دانستم که اسب ها برای عبور از آب همیشه درنگ می کنند و با تردید و دودلی وارد آب می شوند. در نتیجه سوارها جمع می شوند و درهم می لولند. همین طور هم شد. وقتی سوارها در کنار رودخانه جمع شدند. يك گلوله افشان بالای سر آنها ترکاندم - گلوله افشان در هوا می ترکد - نمی خواستم کسی کشته شود. همین يك گلوله و صدای ترکش رعدآسای آن باعث شد که کسی از مامش و منگور باقی نماند. آنها سراسیمه سر اسب ها را برگرداندند و پا به فرار گذاشتند. سر سر شد و پا پا، و از ایل مامش و منگور نه آنوقت، بلکه دیگر در هیچ جنگ دیگری هم اثری پیدا نشد. من مرتب در دور و بر آنها گلوله می ترکاندم و آنها را بیشتر به فرار ترغیب و تشویق می کردم. بدین ترتیب جنگ در همان ابتدای آن در این منطقه خاتمه یافت. ساعت ۹ صبح بود که همه چیز پایان یافت.

شروع جنگ در ما روحیه ای ایجاد کرده بود، زیرا از چند ماه بی کارگی کسل و لخت شده بودیم و اصولاً فکر می کردیم که تکلیف ما در جنگ روشن خواهد شد، یا کشته می شویم و یا نجات می یابیم و یا ... به هر حال هر چه زودتر بهتر!

بعد از این اولین ناکامی، پیشقراولان ارتش در دهکده ای به نام «نالوس» مستقر شدند. ما به فکر افتادیم که به این نقطه حمله کنیم. در این جا يك عده بیست نفری از بارزانی ها در مقابل ارتش می جنگیدند. من شبانه توپ ها را به نقطه ای که به نالوس دید داشت، دهکده کوچکی به نام «گندوله» بردم و منتظر فرصت ماندم.

گردانی که سنگان را زیر آتش توپخانه گرفته بود و تصمیم داشت پشت سر سوارهای محلی پیشروی کند پس از پراکنده شدن سوارهای مامش و منگور سراسیمه نالوس را تخلیه کرد و در تپه ای پشت نالوس مستقر شد که به دشت اشنویه مسلط باشد. ولی بدین ترتیب خود را از مرکز آذوقه و آب که در دهکده وجود داشت محروم کرد. سرگرد کلاشی فرمانده گردان مزبور، در روی تپه، مربعی طرح می کند سربازان را وادار می کند که روی اضلاع این مربع سنگر بکنند و موضع بگیرند، موضع توپ ها را هم در مرکز این مربع قرار می دهد. فردای آن روز هوا آفتابی بود، سطح زمین هم تا حدودی خشک شده بود ولی خاک هائی که برای کندن سنگر برگردانده بودند هنوز مرطوب بود و از دور سیاهی می زد. بدین ترتیب يك هدف كاملاً مشخص ایجاد شده بود، که از فاصله ۹ کیلومتری - موضع توپ های ما - به خوبی مشخص بود. این گردان حدود سیصد سرباز، تعداد زیادی اسب و قاطر، دو قبضه توپ، چهار قبضه مسلسل سنگین، شش قبضه خمپاره و مقداری هم خواروبار داشت که همه را روی تپه و در داخل همین چهارضلعی جمع کرده بودند. بعدها که ما این گردان را اسیر کردیم و به آرشیوشان دست یافتیم، سراسیمگی و وحشت از هر گزارش آنها مشهود بود، آنها در حقیقت با تخلیه نالوس خود را از امکانات محلی و به خصوص از آب محروم کرده بودند. آنها بیست و چهار ساعت بود که آب نداشتند؛ با این که رودخانه "قادر" زیر پایشان می غرید، جرأت نمی کردند خود را به کنار رودخانه برسانند.

این ها همین که نالوس را تخلیه می کنند، همان بیست نفر بارزائی نالوس را بدون جنگ اشغال می کنند و روی ارتفاعات اطراف مشرف به موضع گردان پراکنده می شوند و هر چندگاه از گوشه ای تبری به سمت گردان شلیک می کنند. گردان سراسیمه تصور می کند که از هر طرف محاصره شده

است، تا جانی که جرات نمی کنند با پشت جبهه در صوفیان که مرکز تدارکات و عمده قوای ارتش بود تماس بگیرند، در صورتی که راه عقب شان کاملاً آزاد و حتی ماشین رو بود.

به هر حال اجتماع گردان در بالای این تپه توجه مرا جلب کرد. با توجه به بُرد توپ ها، برای این که تسلط بیشتری داشته باشم تصمیم گرفتم که خود را به نزدیک ترین نقطه ممکن برسانم. برای این کار می بایستی از وسط دشت و در زیر دید مسلط آنها توپ ها را به جلو ببرم. این مانور با استفاده از پراکندگی نفرات و سراسیمه گی گردان عملی شد. توپ ها را در کنار تپه ای زیر گوش آنها مستقر کردم. دومین گلوله ما درست روی موضع توپ های گردان، یعنی مرکز مربع، ترکید و با همین گلوله گردان متلاشی شد و اثری از آن نماند. با دوربین تماشا می کردم که انبوه نفرات و حیوانات از هم گسیخته شد و هریک سستی را گرفته و پا به فرار گذاشته اند. ولی من برای جلوگیری از فرار آنها، هردم گلوله ای در جلو پایشان می نشاندم و آنها را مجبور می کردم که دوباره به وسط مربع برگردند. بعد یکی از دوستان ما، محسود توکلی، با ده نفر بارزانی خود را به بالای تپه رساند و تمام گردان را بدون این که يك نفر بتواند فرار کند، دستگیر و با صورت بندی نظامی به سمت اشنویه حرکت داد.

تلفات آنها چندان نبود، زیرا ما هم کوشش داشتیم حتی المقدور کسی کشته نشود ولی در همان اولین شلیک سرگرد کلاشی بشدت مجروح می شود که خودکشی می نماید. بعدها در جریان محاکمه یکی از اتهامات من قتل مرحوم کلاشی بود گو این که در جریان يك نبرد، نه کشته قاتل است و نه کشته مقتول.

در این نبرد علاوه بر سلاح های موجود گردان، تعداد هفت افسر، هفده گروهبان و حدود سیصد سرباز اسیر شدند.

بعد از این تیراندازی اسم من خیلی گل کرد و اگر این درگیری چند سالی طول می کشید بعید نبود که من بین کردها به يك پیشوای ایل تبدیل شوم. بارزانی ها می گفتند: «سلطان تفرشیان را شیخ بارزان برای ما فرستاده. این معجزه شیخ بارزان است که با يك گلوله، توپ دشمن را منفجر کرد و از کار انداخت». یواش یواش این تصور برایشان پیش آمده بود که هرجا در تنگنا بیفتند کافی است پای من به آنجا برسد. آنها از قدرت و امکانات توپ اطلاع نداشتند. جالب این که به تدریج نام من مشکل گشای مسائل پیش پا افتاده هم می شد. مثلاً وقتی گرسنه می شدند و به دهکده ای وارد می شدند هر چیزی لازم داشتند با اسم «ضابط توپ» (افسر توپ) می گرفتند: ضابط توپ نان خواسته، تخم مرغ خواسته و یا مرغ خواسته ... به هر حال «ضابط توپ»، به يك سمبل قدرت تبدیل شده بود. از آن به بعد بارزانی ها با احترام صمیمانه و عمیقی با من روبرو می شدند و بهترین غذا یا محل خوابشان را به من پیشکش می کردند و هرجا می رفتم به طور خود به خود ده پانزده نفر بارزانی اسکورت من می شدند و مرا محافظت می کردند.

این موفقیت در عین حال بارزانی ها را ذوق زده کرده بود و مدام برای تسخیر این ده و یا آن ناحیه و سنگر مرا به جبهه های مختلف می کشاندند. حال آن که تسخیر و نگهداری این مناطق به کلی بی فایده و اسباب دردسر بود، ولی متقاعد کردن آنها نیز به سختی امکان پذیر بود. من کوشش می کردم به آنها به خصوص به شیوخ ایل بفهمانم که مافقط باید از خود دفاع کنیم و بی جهت از درگیری و تفرقه افرا دمان پرهیزیم، ما باید تا موقع مناسب از خود دفاع کنیم و به تدریج به سمت عراق عقب نشینی کنیم. هدف آنها عراق بود.

يك بار كوشش بيهوده اى براى تصرف قريه صوفيان، مركز تداركات و نيروى عمده ارتش، به كار بردند كه البته بى نتيجه بود. ولى براى من يك فايده داشت. تا آن روز گلوله توپ روى سر من نتركيده بود و بى مبالغه از آن وحشت داشتم. ولى از آن به بعد ترسم ريخت. من در اين نبرد سنگر محفوظى داشتم كه با تيراندازى خود از اين حمله پشتيبانى مى كردم، ولى موضع ما كشف شد و بلافاصله تيراندازى توپ مقابل شروع شد. صغير گلوله توپ، صدای تيز و وحشتناكى است كه آدم خيال مى كند هر آن گلوله در مغز سرش خواهد تركيد، در صورتى كه بعد معلوم مى شود در دويست متری آدم تركيده است. به همين دليل در ابتدا سخت ترسيدم ولى بعد از شليك چند گلوله ديگر به صدا و خطر آن عادت كردم، به طوري كه بدون ترس از سنگر درآمدم و توپ و نفرات خود را به نقطه امنى كشاندم. دقيقاً اول فروردين، عيد نوروز ۱۲۲۶، در اين سنگر بودم و با آتش بازي توپ ها عيد را جشن گرفتم.

به هر حال چون نگهدارى منطقه به نظر من غيرمنطقي مى آمد توپ ها را به سمت اشنويه حركت دادم و با شيخ سليمان مشورت كردم كه اساساً اين منطقه را رها كنيم. زيرا فروردين رسيده بود و برف ها داشت آب مى شد و هرچه هم در منطقه مى مانديم تلفات بيشتري مى داديم. او با نظر من موافق بود ولى جرات نيمى كرد به شيخ احمد بگويد و از من خواست به «گلاس» منطقه مستحكمى كه محل استقرار شيخ احمد بود بروم و او را به اين كار تشويق كنم.

قبلاً راجع به اسيران صحبت كنم. اسيران را همانطور كه قبلاً گفتم، محسود توكلى به اشنويه برد و در مسجدى جا داد. فرداى آن روز من به اشنويه به ديدن آنها رفتم. آن زمان اسير هم لباس سبازم پوشيده بودند كه

شناخته نشوند. در میان سربازان قیافه آشنائی به چشم خورد. او ستوان ا کمالی بود که از دانشکده افسری می شناختم. سال اول من بود، وقتی او را به اسم صدا کردم، اول یکه خورد و بعد جلو آمد و با احترام مرا بوسید. به او اعتراض کردم که چرا لباس سربازی پوشیده است، گفت از ترس کردها. من او را دلداری دادم و مطمئن کردم که کردها با اسیران کاری ندارند و از بقیه افسران جویا شدم، بقیه هم خودشان را معرفی کردند، در میان آنها افسری بود که خود را این طور معرفی کرد: «غلامت خدادوست». من خندیدم و از درجه اش پرسیدم گفت: «قربان درجه مهم نیست، در ارتش به من سروان می گفتند، ولی من دکترم، برایم دوست و دشمن فرق نمی کند، غلامت فقط دکتر است». گفتم «تو را به خدا اینقدر غلام، غلام و قربان نکن، حادثه ای است که اتفاق افتاده و به زودی به سر خانه و زندگی تان برمی گردید».

کمالی اضافه کرد: «خودت می دانی همه این ها کلاک نان است. ما هم برای این که شغلی داشته باشیم رفتیم و افسر شدیم که نانی بخوریم، توی این زمستان از خدا می خواستم که پهلوی فامیلم زیر کرسی باشم. ما را چه به جنگیدن». از وضع جا و خوراکشان شکایت کردند و من یادآور شدم که بارزانی ها خودشان هم غذای کافی ندارند، من خودم شب ها با کمی نان و یا گندم بریان میگذرانم که بعضی شب ها همان هم گیرم نمی آید. همان شب افسرها را جدا کردم و پیش خودمان بردم و فردای آن روز با شیخ احمد صحبت کردم که گروهبانات و سربازان را مرخص کنیم. برای او استدلال کردم که اولاً ارتش آنقدر ضعیف نیست که از لحاظ نفر در مضیقه باشد و باز هم همین ها را به جنگ ما بفرستد، ثانیاً این ها آنقدر ترسیده اند که دیگر به درد جنگیدن نمی خورند، علاوه بر همه این ها ما نان و آبی نداریم که به این ها بدهیم، بالاخره شیخ راضی شد و همان فردا این عده را به یکی از

دوستانمان، جواد ارتشیار، سپردیم که نزدیکی جبهه ارتش برده رها کند. به این ترتیب تنها افسران ماندند که با ما و در کنار ما زندگی می کردند، ولی آنها بخصوص همان سروان خدادوست روحیه شان را به کلی باخته بودند. مثلاً وقتی ما اشنویه را تخلیه کرده عقب نشینی می کردیم، این افسران هم با ما بودند. در بین راه يك هواپیمای ارتشی روی سر ما ظاهر شد، همین آقای سروان خدادوست به من التماس می کرد که تو را به خدا بگو کردها تفنگهایشان را سرپائین بگیرند که مبادا برق سرنیزه ها هواپیما را متوجه کند و روی ما تیراندازی کند. می گفت: «شما وجدانا» حافظ جان ما هستید و باید از ما مواظبت کنید، مبادا بی جهت کشته شویم». بد نیست بدانید که بعدها در جریان محاکمه، همین «غلام»، تنها افسری بود که علیه ما شهادت داد و افسانه هانی از جنایات ما برای اعضای دادگاه برشمرد، در صورتی که سرهنگ بیگلری فرمانده ستون، که دیگر سرتیپ شده بود، در دادگاه گفت: «من خود این آقایان را در آن منطقه ندیدم، ولی شایع بود که در میان بارزانی ها هستند و علیه ارتش می جنگند، در هر صورت اگر هم صحیح باشد این ها هنوز خیلی جوانند».

به هر حال وقتی من به «گلاس» رسیدم ملا مصطفی و شیخ طه رئیس ایل هرکی هم آنجا بودند، در جلسه ای با حضور شیخ احمد ترضیح دادم که چون ما از منطقه معینی دفاع نمی کنیم و فقط از جانمان دفاع می کنیم بهتر است از اشنویه به منطقه امن تری عقب نشینی کنیم. بعلاوه روی این مسئله تکیه کردم که افراد ایل بارزان دیگر به خوبی روزهای اول نمی جنگند زیرا دلیلی برای جنگیدن و دفاع از يك منطقه معین نمی بینند، آنها از زن و بچه و حشم شان دفاع می کنند که می توانند در هر لحظه از نقطه ای به نقطه دیگر کوچ کنند.

با این نظر موافقت شد و با نظر ملا مصطفی قرار شد که توپها را به جبهه "مرگور" منقل کنیم. دو عراده توپی را که به غنیمت گرفته بودیم تخریب کردند و تمام بارزانی ها از اشنویه عقب نشینی کردند، فردای آن روز پس از تخلیه، ارتش، اشنویه را اشغال کرد.

تا آن روز بارزانی ها نقشه و هدف معینی نداشتند ولی از این به بعد برنامه کار مشخص شد که با جنگ و گریز و تأمین عقبه با ایل به مرز عراق عقب نشینی کنند. من هم با سایر جنگجویان بارزانی در مرگور برنامه جنگ و گریز داشتیم که ایل را حمایت کنیم تا خود را به مرز برساند. به این ترتیب حالت تعرضی به کلی ترك شد و جنگ صورت اغتنام فرصت به خود گرفت. این جنگ و گریز از جهات مختلف می تواند جالب باشد.

شبى در "مرگور" بالای کوه "شیرکان" که محل استقرار ملا مصطفی بود، پس از اطلاع از نقشه بارزانی ها با ملا نشسته بودیم و نقشه عملیات فردا را بررسی می کردیم. گفتگو تا ساعت چهار بعد از نیمه شب ادامه یافت. نزدیکی های سحر يك سیاهی از دور پیدا شد، که بعداً معلوم شد یکی از افراد ایل هرکی است. او خبر آورد که ما صد سوار هستیم و قرار است صبح زود در کنار ارتش به شما حمله کنیم، ولی چون ما نمی خواهیم رو در روی برادران کردمان بایستیم، شما حدود نیم ساعت دیگر چند تا نارنجك به دره ای در همین نزدیکی، که محل اطراق ما است، بیندازید، ما فرار می کنیم شما هم خود دانید با ارتش.

این دومین بار بود که من با چشم خود چنین صحنه ای می دیدیم. يك بار هم در منطقه اشنویه، من در "قلاتان" یا "قلعه تان" پیش محمد آقا مرگوری - یکی از شیوخ بارزانی - بودم، سواری آمد و با محمد آقا صحبت کرد و رفت. محمد آقا به من گفت که این سوار از فلان ایل است و می گوید

ما سیصد نفریم و در فلان نقطه هستیم و از ما می خواهد که دو گلوله توپ به آن نقطه شلیک کنیم تا آنها فرار کنند. که همین طور هم شد.

وقتی این رفتار کردها را با مجموعه آنچه قبلا گفته ام جمع کنیم، روحیه کردها و میزان همکاری شان را با ارتش می توان فهمید. من تقریبا در همه جبهه های آن روز بوده ام، جز همان یورش اولیه ایل مامش و منگور به سنگان، دیگر هیچوقت کردها را به طور جدی در کنار ارتش ندیدم. البته بعد از پیروزی ارتش شنیدم که خیلی از روسای ایل به عنوان فاتح جنگ خودستانی کرده اند و حتی بعد نیز خیلی کارها برای اثبات دولت خواهی خود کرده اند؛ اما در مواقع جدی، لاقلا توده اصلی کرد، حاضر نبود با برادران کرد خود بجنگد.

به هر حال، فردای آن شب، ارتش خیلی منظم حمله کرد، قبل از حمله طبق همان قرار شبانه، با انفجار چند نارنجک سوارهای هرکی جبهه را ترک کردند، ولی ارتش را برای اولین بار دیدم که خیلی منظم حمله را آغاز می کرد. ابتدا هوایسها مواضع ما را بمباران کردند، بعد توپخانه جبهه را کوبید، بعد تانک ها راه افتادند و به دنبال آنها پیاده. هوایسها هم در ارتفاع خیلی کم از آنها حمایت می کردند. ولی موقعیت ما خیلی محکم بود و به جبهه کاملا مسلط بودیم. بارزانی ها در این جبهه جمعا سی چهار نفر داشتند. طبق قرار همان شب، حتی قبل از حمله ارتش می بایستی آنجا را تخلیه می کردیم، و وعده مان به قول کردها «شاخ» (قله) بعدی بود که ارتش را بیست و چهار ساعت دیگر معطل کنیم تا ایل بتواند جمع و جور شده و عقب نشینی کند. شب بعد که من خود را به شاخ بعدی رساندم متوجه شدم که در جای قبلی حدود صد خرمن آتش روشن است و تصور کردم برخلاف قرار قبلی بارزانی ها هنوز آن جا را تخلیه نکرده اند، ولی وقتی ملا مصطفی را دیدم و چگونگی را پرسیدم

گفت ما آنجا را تخلیه کرده ایم و آن آتش ها گول زنك است. ارتشی ها خیال می کنند دور هر آتش لااقل ده نفر جمع شده اند و بنابراین حساب می کنند که ما هزار نفر در آنجا داریم، فردا بعد از پیروزی با کمال حیرت متوجه خواهند شد که فقط با سایه های ما جنگیده اند.

این تاکتیک، یعنی جنگ و گریز، آتش روشن کردن و گریختن، همین طور ادامه داشت تا تمام ایل و حشم، مرگور را نیز تخلیه کردند.

چهار روز بود که در مرگور بودم، شبی ملا مصطفی مرا به جلسه ای برد که مسئولین تمام جبهه ها و از جمله شیخ محمد صدیق در آن حضور داشتند، بعد از رد و بدل کردن اطلاعات و بررسی وضع جبهه و افراد ایل، تصمیم گرفتند: حداقل درگیری! حداقل مصرف فشنگ! و حداکثر آذوقه و عقب نشینی به سمت قادر! ملا مصطفی عقب دار ایل بود، ما هم در کنار او بودیم.

چیز جالبی که من در این عقب نشینی شاهد بودم میزان تحمّل بارزانی ها در برابر سختی بود. جنگ در ۲۴ اسفند ۱۳۲۵ شروع شد و حالا ۲۰ فروردین سال بعد بود. ما سلسله جبال زاگرس را در موازات مرز عراق صعود می کردیم، هر قدر ارتفاع ما زیادتر می شد، ارتفاع برف هم بیشتر می شد و در بعضی جاها به يك متر می رسید. در این نقاط برف اغلب یخ زده بود، هوا به اندازه ای سرد بود که بعضی از قاطرهای ما شب را به صبح نمی رساندند و از سرما یخ می زدند. ولی این شرایط برای بارزانی ها گونی عادی بود، زن و بچه ها و حشم را از منزلی به منزل دیگر می رساندند، چادر می زدند، نان می پختند و بعد از چند ساعت استراحت دوباره به راه می افتادند. شرایطی که برای ما غیرقابل تحمّل بود.

افسران اسیر واقعا" سریار ما بودند، با ملا مصطفی مذاکره کردیم و موافقتش را جلب کردیم که افسران اسیر را مرخص ننایم. ما برای خود غذا نداشتیم، ولی وجدانا" مجبور بودیم که آنها را بهتر از خود نگهداری کنیم. بعد با شیخ احمد صحبت کردم، اتفاقا" در این موقع سیدی از اهالی زیوه مرکز منگور از طرف ارتش به ملاقات شیخ احمد آمده بود. قرار شد افسران اسیر را بدست همین سید بسپاریم که همراه خود ببرد.

در این روزها، دیگر ارتش دستش به بارزانی ها نمی رسید، ولی هواپیماها خیلی اذیت می کردند. تمام منطقه از برف پوشیده بود، فقط اثر عبور ایل روی برفها سیاهی می زد و این خط سیاه بهترین راهنمای هواپیماها بود. آنها به هدایت این خط سیاه به مرکز تجمع ایل که یا در حال استراحت بودند و یا در حال حرکت، می رسیدند و همه را بی دریغ به مسلسل می بستند، بدین ترتیب وحشت عجیبی ایجاد کرده بودند، تفنگچی ها و عقب داران ستون در نقاط امنی موضع گرفته بودند که هیچ آسیبی نمی دیدند و زن و بچه ها و گاو و گوسفندان سخت آسیب پذیر بودند.

بارزانی ها اصولا" به روی هواپیما تیراندازی نمی کردند، آنها به تجربه فهمیده بودند که تیراندازی به روی هواپیما، آن هم با تفنگ، جز مصرف فشنگ، حاصلی ندارد، به همین دلیل هواپیماها مالك الرقاب آسمان ها بودند و بدون بیم و وحشت و در ارتفاع خیلی کم پرواز می کردند، تا جانی که سرنشینان هواپیما دقیقا" تشخیص داده می شدند. بالاخره، بعد از چند کشتار پیاپی يك روز شیخ احمد دستور داد به محض پدیدار شدن هواپیما، همه تفنگچی ها با هم، تیراندازی کنند و اتفاقا" در اولین یورش، یکی از هواپیماها تیر خورد و به تدریج که از ما دور می شد ارتفاعش کم شد کم شد و در میان حیرت ما و شادی بی نهایت بارزانی ها، در وسط دشت مرگور سقوط کرد، آتش گرفت

و دو سرنشین آن در میان آتشی که خود برافروخته بودند، کباب شدند. از این به بعد دیگر هوایماها در ارتفاع خیلی زیاد پرواز می کردند، بسبب و خشاب های مسلسل شان را نیز بی هدف خالی می کردند و برمی گشتند.

روزی که قرار شد افسرهای اسیر را رها کنیم، شیخ احمد یکی از آنها را به عنوان گروگان نگه داشت. این افسر ستوان دوم جهانبانی، فرزند سرلشکر امان الله جهانبانی بود. به علت اصل و نسبش، شیخ احمد گمان می کرد می تواند فرمانده ستون اعزامی را وادار به احتیاط کند. برای فرمانده ستون اعزامی نامه ای نوشت و تهدید کرد چنانچه هوایماها مجدداً زن و بچه های ما را بمباران کنند، ما هم این گروگان را خواهیم کشت. استدلال من این بار نتیجه نداد، من می گفتم که اگر مصلحتشان اقتضا کند، اهمیتی به جان این افسر نخواهند داد. ولی مثل اینکه اهمیت دادند و یا واقعا از ترس تیراندازی، دیگر هوایماها دست از بمباران و تیراندازی های وحشیانه برداشتند و ظاهراً برای اکتشاف در ارتفاع زیاد پرواز می کردند.

این بمباران ها ما را هم بی نصیب نگذاشت، ترکش یکی از بسب ها به ران یکی از دوستان ما، عزت علی اصغری، فرو رفت، او را مجروح و بالاخره بکلی زمین گیر کرد و ما می بایست او را حمل می کردیم، در میان برف و سرما و کوهستان صعب العبور، حمل يك مجروح دردناك، واقعا مصیبتی بود، درد او بقدری شدید بود که بهیچ شکلی قادر به حمل او نبودیم، ابتدا سوار قاطرش کردیم، تحتل نکرد، به پشت گرفتیم، فریادش به آسمان رفت، بالاخره با دو تفنگ و يك تخته پتو برانکاردی درست کردیم، گو اینکه باز هم بی تایی می کرد، ولی دیگر چاره ای نبود، بالاخره در نزدیکی های مرز برای علاج او به ملا مصطفی مراجعه کردیم، شخصی را به ما معرفی کرد که ظاهراً جراح ایل بود، از وسائل جراحی فقط يك پنس داشت، این آقای جراح ادعا

می کرد، اگر مجروح بتواند درد را تحتل کند، در يك چشم بهمزدن، گلوله را در خواهد آورد، چاره ای نبود، دست و پای رفیقمان را محکم گرفتیم و دهانش را باز گذاشتیم، آقای دکتر پنس خود را از میان کیسه توتونش درآورد، با آب دهان تر کرد و به سوراخ زخم فرو کرد، بعد از مدتی کندوکاو، خوب که فریاد رفیقمان را درآورد، پنس را بیرون کشید، فردای آن روز پای مجروح به اندازه يك متگا شد، ما تنها راه علاج را در فرستادن رفیقمان به عراق دانستیم، او را با برانکارد به آنطرف مرز بردیم و تسلیم کردیم که بعدها در زندان ابوغریب بغداد به ما پیوست.

در ستونی که عقب نشینی می کرد، علاوه بر بارزانی ها عده دیگری هم بودند. اینها یا کسانی بودند که در فرقه دموکرات آذربایجان خدمت کرده و از ترس مجازات حکومت مرکزی یا انتقام فرصت طلبان گریخته بودند، یا کردهائی بودند که در ایران احساس امنیت نمی کردند و در عراق منافع مادی داشتند.

یکی از اینها سید طه (هرکی) بود که همراه عده ای از افراد ایلش عقب نشینی می کرد و در عراق هم ثروتی داشت. او از قراری که گفته می شد همیشه با قاضی محمد همکاری داشته و آدم بدی هم نبوده است. عده ای جنایتکار حرفه ای هم در میان کردها بودند که از ترس فرار می کردند و در رأس آنها شخصی بود بنام "زرویگ".

اوآدم (نوکر به لهجه محلی) یکی از خان های هرکی بود که در آن موقع نماینده عراق بود و در ایران هم املاکی داشت. "زرویگ" مباشر او بود. هفت، هشت نفری دور خود جمع کرده و ایل جدیدی سرهم بندی کرده بود، اسمش را هم گذاشته بود ایل "بهادر"، خودش هم شده بود رئیس ایل. او در زمان حکومت ملی کردستان درجه سرهنگی بخود داده بود. مرکزش هم "بالانچ"

بود. در اینجا باغ و عمارت و دم و دستگاهی علم کرده بود، بالانچ در سر راه رضایه به مه‌آباد است و هر ماشینی که از این نقطه عبور می‌کرد باید حق راه‌داری به زرویگ می‌پرداخت. ادعایش این بود که اینجا مرز کردستان است و ماشین‌ها باید عوارض - البته به نفع جیب زرویگ - بپردازند. بهر حال این جناب «سرهنگ» در قلمرو خود بساط خانخانی راه انداخته بود، یکبار هم در رأس عده‌ای به رضایه حمله کرده بود. شایع بود که آدم جانی و بیرحمی است، می‌گفتند که یکنفر سرهنگ را در بالانچ غافلگیر کرده و بطرز فجیعی کشته است، از ترس انتقام و مجازات تمام جنایاتی که کرده بود اینک در پناه ایل بارزانی فرار می‌کرد. بعلاوه معروف بود مقدار زیادی پول اسکناس و طلا با خود داشت. این شخص بعدها در زندان ابوغریب به ما پیوست و آنجا نشان داد که چه آدم پفیوز و ترسوئی است. در زندان بهر سرباز و یا گروه‌بانی تملق می‌گفت و چاپلوسی می‌کرد تا شاید مورد لطف و مرحمت آنان قرار گیرد، مثلاً در اطاقش را لحظه‌ای بیشتر باز بگذارند. او بعد از دو سال در اثر اعمال نفوذ اربابش در مجلس عراق از زندان آزاد شد، و بعدها در زمان حکومت عبدالکریم قاسم، در زمانی که ملا مصطفی به عراق برگشته بود در خدمت ارتش عراق عده‌ای را دور خود جمع کرده و با ملا مصطفی وارد جنگ می‌شود که کشته شد.

البته بارزانی‌ها علاقه‌ای نداشتند که با این تیپ آدم‌ها همکاری داشته باشند ولی نمی‌توانستند آنها را هم از خود برانند.

بهر حال این جماعت در حدود روزهای بین ۲۰ تا ۲۵ فروردین به گردنه «قادر» پاسگاه مرزی ایران و عراق رسید.

بعد از اینکه رفیق مجروحان را به آن طرف مرز برده تسلیم کردیم، مسئله‌ای که بطور جدی پیش رویمان قرار داشت، سرنوشت خود ما بود. ما

در نزدیکی های مرز عراق احساس نمودیم که دیگر راهمان با راه بارزانی ها جداست. شیخ احمد اصرار داشت که به بارزان برگردد، تمایل عمومی ایل هم همین بود.

ملا مصطفی و حدود هفتصد نفر از تفنگداران او و بخصوص عده ای از سرکردگان ایل که صد نفری می شدند همگی در عراق محکومیت داشته، می خواستند بهرشدگی که شده خودشان را به شوروی، تنها نقطه امنی که برایشان مانده بود، برسانند.

در این موقع عده ما دیگر هشت نفر شده بود، علاوه بر علی اصغری مجروح، نیکلا هم از ما جدا شده و با یکی از دوستان آسوری رفته بود، فراموش کردم بگویم که عده ای از آسوری های رضایه هم بین ما بودند، از اعضای فرقه دموکرات رضایه بودند. سعید هم، جوانی که قبلاً در باره اش صحبت کرده ام با ما بود، او حاضر شد با ما به شوروی بیاید. ما تصمیم داشتیم که در اولین امکان به شوروی برویم، مقداری خواروبار هم تهیه کردیم سعید هم راهنمای خوبی بود، فقط اگر خود ما قادر به راه پیمانی و تحویل سرما و گرسنگی باشیم و بتوانیم پایه پای سعید از قلل کوه ها، بدون نزدیک شدن به شهرها و آبادیها خود را به ماکو برسانیم و از رود ارس بگذریم.

تعدادی از تفنگهایمان را به کردها دادیم و در مقابل هر قبضه حدود یک من گندم گرفتیم و چند کیلونی هم خرما تهیه کردیم، فردای روزی که شروع به تهیه خواروبار می کردیم، گفتند یک نفر دنبال ضابط توپ - اسم من شده بود ضابط توپ - می گردد. ملا مصطفی به دنبال من فرستاده بود. به چادر او رفتم. با مهربانی تمام مرا پذیرفت و دستور داد نان و ماستی برای من بیاورند، نان گرم تنوری و ماست تازه گوسفند، لایه تعجب می کنید که من با این علاقه از نان و ماست یاد می کنم، نان و ماست در آن شرایط نعمتی

بود که به آسانی بدست کسی نمی رسید. آن روزها بهترین خوراک ما گندم خام بود، فقط یکبار توانستیم بزغاله ای بدزدیم، بلد هم نبودیم بکشیم، زربخت خنجری داشت، حیوان بیچاره را زجرکش کرد و بهر مصیبتی بود پوستش را کندیم، شکمش را خالی کردیم و یکجا توی دیگ انداختیم و ...

ملا مصطفی با محبت زیاد گفت: «سلطان تفرشیان، کجا می خواهید بروید؟ سعید همه چیز را به من گفته است. شما کسی بهتر از ملا مصطفی پیدا نمی کنید. با من بمانید، اگر از گرسنگی مردیم اول من می میرم و بعد شما، اگر با گلوله کشته شدیم اول من کشته می شوم و بعد شما، بمانید پهلوی ما، سرمان را روی یک سنگ می گذاریم و سرنوشتمان را قاطی می کنیم، با هم می میریم، زنده ماندیم با هم زنده می مانیم».

من توضیح دادم از قرار معلوم شما می خواهید به عراق بروید، در آن صورت ما نمی توانیم با شما بمانیم زیرا به محض تسلیم شدن به عراق، تسلیم ایران می شویم و ما را در همان مرز تیرباران خواهند کرد.

ملا گفت: «کی بشما گفته ملا مصطفی به عراق تسلیم می شود؟ ملا مصطفی تسلیم هیچکس نمی شود. بمانید ببینیم شیخ احمد چه تصمیمی می گیرد. راست است که او می خواهد به عراق برود ولی اگر من به عراق تسلیم شوم که بعد از ۲۴ ساعت در بغداد به دارم می زنند. من چطور می توانم به عراق بروم؟ فعلا" با من بمانید و خاطرجمع باشید».

بهرحال ملا مصطفی تصمیم ما را عوض کرد، من حرف های او را به دوستان منتقل کردم و تصمیم گرفتیم فعلا" بمانیم. سعید هم ماموریتی از ملا مصطفی گرفت و به عراق رفت، ما هم قرار گذاشتیم که منتظر بازگشت او شویم.

در همین روزها پای مرزداران عراقی به داخل ایل باز شده بود. شیخ احمد و ملا مصطفی با آنها مشغول مذاکره بودند. قزاقی عراق هم به نزدیک مرز آمده کمین کرده بود. مأموران عراقی برای تماس با ما اقداماتی کردند، تصوّرشان این بود که ما در سازماندهی ایل و موفقیت های آنها در ایران نقشی داشته ایم و اگر ما را از آنها جدا می کردند خطر ایل بارزان کمتر می شد.

مذاکرات آنها با ما بر این پایه بود که شما می توانید به عراق پناهنده شوید و ما طبق قوانین بین المللی در مورد پناهندگان سیاسی با شما رفتار خواهیم کرد. آنها می گفتند که در این زمینه دولت عراق با ایران قرارداد دارد که فقط مجرمین عادی را رد و بدل کنیم. البته ما تصمیم نداشتیم که به عراق پناهنده شویم ولی جواب رد هم به آنها نمی دادیم و نمی گذاشتیم که رابطه مان قطع شود.

در همین روزها یکبار هم با شیخ احمد ملاقات و مذاکره کردیم. او می گفت: " من در تمام زندگیم مردان پاک باخته و شجاعی مثل شما ندیده ام، چقدر آرزو داشتم که ما وضع سابقمان را در بارزان می داشتیم و شما مهمان ما می بودید، ولی متأسفانه الان دست خودمان هم از همه جا کوتاه است، الان چیزی نداریم که با آن از شما تشکر کنیم. من شنیدم که شما تصمیم داشتید به شوروی بروید ولی نتوانسته اید. ظاهراً" میل دارید که در میان ایل بارزان بمانید. من صلاح شما را در این می دانم که به عراق تسلیم شوید. ایران و یا ترکیه جای شما نیست. تنها نقطه امید شما عراق است. ما هم جز تسلیم به عراق راه دیگری نداریم. ما هم تصمیم گرفته ایم همگی به عراق برویم. فقط ملا مصطفی و عده ای از افراد مسلح ما تسلیم نمی شوند. قرار است آنها بعداً" به زور وارد عراق شوند، چند پاسگاه عراقی را خلع سلاح کنند و آنقدر

با دولت عراق بجنگند که دولت مجبور شود به ما عفو عمومی بدهد و ما مجدداً در منطقه بارزان ساکن شویم".

بدین ترتیب بارزانی‌ها تصمیمشان را گرفته بودند، آنها تصور می‌کردند که وجود ما در داخل ایل مشکلاتی در راه اجرای این نقشه ایجاد خواهد کرد.

شهرت داشت که ما کمونیست هستیم و حتی با مسکو رابطه داریم و اگر در میان ایل بارزان بدانیم آنها مجبورند یک ماده دیگر هم در مورد ما شش نفر افسر کمونیست به قراردادشان با دولت عراق اضافه کنند، به این ترتیب در توافق با دولت عراق مشکلی بر مشکلاتشان افزوده میشد. آنها خیال می‌کردند که اگر ما با بارزانی‌ها باشیم دولت عراق سخت تر با آنها کنار خواهد آمد و ای بسا اصلاً کنار نیاید و شرط توافقشان تسلیم ما باشد. آنها می‌گفتند شما در عراق جرمی ندارید و اگر جدا از ما به عراق تسلیم شوید وضعیتان سبکتر خواهد بود. باین ترتیب ما را در حقیقت محترمانه از خودشان دور می‌کردند.

البته شیخ احمد بظاهر می‌گفت اگر میل داریم می‌توانیم با ملا مصطفی بدانیم، او خیال دارد امشب «اشقیاء» (یاغی) بشود. معذالک صلاح شما در تسلیم است ولی اگر می‌خواهید با ملا مصطفی «اشقیاء» بشوید حرفی نیست. ما تصمیم گرفتیم با ملا مصطفی «اشقیاء» بشویم. ملا هم با این تصمیم موافق بود.

از همانشب زن و بچه و پیرمردان راهی عراق شدند ولی در حدود هفتصد نفر مسلح به داخل ایران عقب نشستند. در این شب گاوی کشتند، گوشتش را بین «اشقیاء» تقسیم کردند، از جمله به ما هم سهمی دادند، پوستش را هم چارق درست کردند. در پای گردنه شام خوردیم و شبانه به

بالای کوه و به چادر ملا مصطفی رفتیم.

من در اینجا احساس کردم که او از آمدن ما خوشحال نیست. حق هم داشت، زیرا اکنون ما ارزش فقط يك تفنگچی را داشتیم آنهم تفنگچی ای که خود قادر به تأمین خوراک و محل خوابش نیست و هرآن مزاحم است، در حالیکه تفنگچی بارزانی از این لحاظ ورزیده بود. خلاصه ما دست و پا گیر بودیم.

مثلاً همین شب وقتی به ملا مصطفی گفتیم که کجا بخوابیم او گفت: «خوب، بروید در یکی از همین چادرها برای خودتان جانی گیر بیاورید». این مکالمه کوتاه نشان می داد که ما به دو شکل کاملاً متفاوت فکر می کنیم. ما انتظار داشتیم که او برای ما جا و خوراک و غیره تهیّه کند و او هم انتظار داشت که ما چنین توقعی از او نداشته باشیم.

در آن قله کوه، بارزانی ها فقط سه تا چادر داشتند. به هر چادری که سرزدیم پر بود و جانی برای ما نبود. من آنشب سرما خورده بودم و تب داشتم، رفقایم تنها کاری که کردند در یکی از چادرها جانی برای من دست و پا کردند. خودشان هم توی برف و سرما ماندند و همانطور چمباتمه خوابیدند. معلوم است که در ارتفاع چهار هزار متری خوابیدن روی برف چقدر مشکل است. همانشب در کنار چادرها سه اسب و دو سگ از سرما خشک شدند. من خود صبح که بیدار شدم متوجه شدم که دور گردنم می سوزد و بعد متوجه شدم که برف دور گردنم نشسته و شب فقط کله من در چادر بوده و بقیه تنه ام بیرون از چادر مانده است.

فردای آن روز همه ما متقاعد شدیم که قدرت تحمل چنین مشکلاتی را نداریم و همه به اتفاق تصمیم گرفتیم که به عراق تسلیم شویم. ما احساس می کردیم که اگر تا دیروز اعتباری داشتیم به خاطر قدرت توپها بوده است و

حالا فقط يك تفنگچی ساده و مزاحم بیش نیستیم که تازه پای ما نمی تواند به پای يك بارزانی برسد.

علیرغم همه خطری که احساس می کردیم در روز ۲۶ فروردین ۱۲۲۶ به عراق تسلیم شدیم.

در بحبوحه جنگ و زدوخورد دو نیرو، ملا مصطفی با صلاحدید و صوابدید شیخ احمد شخصی را از ایل هرکی ایران به مهاباد نزد سرتیپ همایونی میفرستد که دستور آتش بس صادر تا او به ملاقات همایونی به مهاباد رفته یا اینکه همایونی برای مذاکره به نرده برود. سرتیپ همایونی مراتب را به مرکز مخابره می کند. سپهبد رزم آرا با کسب اجازه از پادشاه ایران و پادشاه هم با صلاحدید و صوابدید قوام السلطنه با پیشنهاد موافقت میشود مشروط بر اینکه ملا مصطفی به تهران برود و مذاکرات در تهران صورت گیرد. سرتیپ همایونی بلافاصله سرهنگ غفاری را که از افسران سوار جسور و شجاعی بود به نرده فرستاده ملا مصطفی را باتفاق دو نفر دیگر از جمله سرگرد میرحاج که از افسران ارتش عراق و قبل از ورود عشیره بارزانی بایران بآنها پیوسته بود با هواپیما به تهران برده و در باشگاه لشکر ۲ مرکز اسکان داده میشوند.

در سالهای ۲۶ - ۲۵ که با سرهنگ غفاری آشنائی پیدا کردم جریان آمدن ملا مصطفی را به تهران و ملاقات با مقامات بالای دولت و ارتش و مخصوصاً ملاقات او را با پادشاه ایران سنوال کردم. سرهنگ غفاری اظهار داشت که ملا مصطفی دوبار با رزم آرا و یکبار با قوام السلطنه ملاقات و گفتگو داشت، نه او و نه دو افسر همراه ملا مصطفی در ملاقاتها و مذاکرات شرکت کرده اند. برای شرفیابی او بحضور پادشاه ایران وسیله رزم آرا تقاضای وقت شده بود، ولی پادشاه نپذیرفتند. ملا مصطفی از این موضوع کمی اوقاتش تلخ

شده بود. قبل از عزیمت از تهران شخصا از تیمسار رزم آرا سؤال کردم که آیا ملا مصطفی با پادشاه مذاکره خواهد کرد یا خیر. ایشان در جواب گفتند: "من بشرفرض رساندم، فرمودند ضرورتی ندارد، بعلاوه يك رئیس عشیره عراقی متمرّد و در حال حاضر در زدوخورد با ارتش ما، بیش از آنکه با شماها صحبت کرده مطلبی ندارد." از سرهنگ غفاری چگونگی جریان را مخصوصاً اینکے چطور و چگونه يك ایل یا عشیره ای که در کشور دیگری ساکن و پس از یکسال اقامت در مهاباد و نیل به درجه ژنرالی ارتش شوروی و در حال جنگ و زدوخورد با نیروهای ارتش بوده چند افسر اسیر و عده زیادی از افراد ارتش کشته شده اند، با تقاضای ملا مصطفی مبنی بر آتش بس موقت وسیله فرمانده نیرو موافقت و بجای آنکه حداکثر به مهاباد احضار و با سرتیپ هایونی ملاقات و مذاکرات بعمل آید، با هوایسا به تهران اعزام و در باشگاه افسران مورد پذیرائی واقع و پس از چند روز گردش و بازدید موسسات ارتشی با دادن يك قول نیم بند که بعداً معلوم شد نیم بند هم نبوده و سراپا بی بند و دروغ و تزویر بوده به نقده محل تجتمع بارزانیها برگردانده میشود. سرهنگ غفاری اظهار داشت که "سالها از این جریان گذشته و منہم بالاخره نفهمیدم این آمدورفت و این ملاقات و مذاکرات برای چه بوده، و چه علت و انگیزه ای باعث انجام همچو عملیاتی شد. نکته مهم اینکے در طول تمام اوقات و در همه جا ملا مصطفی و همراهانش از قاضی محمد و برادر و کسانش مخصوصاً محمدحسین سیف قاضی بدگونی و حتی گاهی ناسزاگونی هم میکردند. تعجبم در این بود چگونه آنها یکسال تمام مہسان قاضی محمد بوده و همکاری بسیار نزدیک در اداره جمهوری خودمختار مهاباد داشته اند باین نحو نسبت به آنها قضاوت و بدگونی و هتاک می کنند؟! بواقع مانند مسئله ای هیچوقت قادر به حل آن نشدم. تا این حدود متوجه شدم که در مذاکرات با

سران دولت و ارتش ایران، ملا مصطفی از هرگونه سعایت و دشمنی نسبت به قاضی محمد و بستگانش کوتاه‌نمی‌نکرد. زیرا در موقع مراجعت به مهاباد ملا مصطفی اظهار داشت که به قوام السلطنه و رزم آرا گفته است که قاضی محمد در شان تشکیل حکومت مهاباد نبوده و همه از او ناراضی بودند. کمالینکه بجز خود مهابادیها و چند عشیره اطراف مهاباد کسی گوش بحرف او نداد. ما که از ابتدا سفره مان را از آنها جدا کردیم».

(بعد از مراجعت بلافاصله جنگ با نیروهای ارتشی را آغاز کرد، اینطور استنباط میشود که ملا مصطفی را برای آموزش بهتر از افسران و درجه داران و افراد ارتش به تهران احضار کرده اند. بعدها و در سفرهایم به شمال عراق برای ملاقات با ملا مصطفی که بطور مشروح در شورش ۷۵ - ۱۹۶۱ خواهد آمد، در اینمورد از او سنوال کردم، او هیچوقت جواب قانع کننده ای بمن نداد و همان مطالبی که قبلاً با آب و تاب برای افسران فراری ملحق به عشیره بارزانی از جمله سروان تفرشیان تعریف کرده برای من هم بازگو کرد. توضیح از نویسنده این کتاب).

حزب توده ایران و حزب دموکرات کردستان

حزب توده ایران در کتاب قطور هزار صفحه ای بنام «اسناد و دیدگاه ها» که در سال ۱۳۶۰ چاپ و منتشر کرده است، در مورد مناسبات فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان، با حزب توده ایران و کردستان می نویسد: «جنبش دموکراتیک آذربایجان برای تحکیم روابط دوستی و برادری بین خلق های آذربایجان و کرد، بین فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان راه

را از هر باره هموار ساخت. همکاری بین حکومت های ملی در آذربایجان و کردستان در جهت منافع جنبش انقلابی و سعادت تمام خلق های ایران بود. این همکاری در زمینه های سیاسی، اقتصادی، آموزش انجام گرفت. دوستی بین نهضت آذربایجان و کردستان با امضاء موافقتنامه ای در باره دوستی و همکاری مورخ سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ رسمیت یافت. این دوستی که بر پایه ایجاد نظام دمکراتیک و خلقی پدید شده بود یکی از دستاوردهای مهم جنبش دمکراتیک در آذربایجان و کردستان ایران است.

علی گلویژ در کتاب «استاد و دیدگاه ها حزب توده ایران» تحت عنوان جنبش ۲ بهمن کردستان مینویسد:

«روز ۲ بهمن سال ۱۳۲۴ در شهر مهاباد در يك میتینگ ۲۰ هزار نفری که به ابتکار و تحت رهبری حزب دموکرات کردستان برگزار شد و در واقع نقش مجلس موسسان را بازی می کرد، طی قطعنامه ای تشکیل حکومت خودمختار کردستان در چهارچوب ایران اعلام گردید و قاضی محمد صدر حزب دموکرات کردستان به ریاست این حکومت برگزیده شد. نهضت ۲ بهمن نقطه يك تحول بنیادی در تاریخ خلق کرد بود، زیرا که تحولات کیفی ذیل را در تاریخ کردستان بوجود آورد:

۱ - برخلاف کلیه نهضت های سابق کردستان ایران نهضت ۲ بهمن تحت رهبری و سازماندهی يك حزب انقلابی دموکراتیک، یعنی حزب دموکرات کردستان بوجود آمد و پیروز شد،

۲ - این نهضت سلطه انحصاری سنتی طبقه فنودال - عشایر بر جنبش آزادی ملی خلق کرد را درهم شکست و نمایندگان خلق را در صف مقدم مبارزه وارد کرد،

۲ - این نهضت دستگاه حکومت ارتجاعی ایران و سلطه امپریالیسم را از بخش مهمی از کردستان ایران برچید و به جای آن دستگاه حکومت ملی و دموکراتیک متکی بر خلق بوجود آورد،

۴ - حکومت خودمختار کردستان در داخل ایران بر حزب توده ایران، نهضت آذربایجان و دیگر نیروهای ملی و دموکراتیک ایران تکیه داشت و در خارج از ایران جهان سوسیالیسم و در رأس آن اتحاد شوروی، نهضت کمونیستی و کارگری جهانی و جنبش ضدامپریالیستی خلق ها را به مثابه متحد تأیید می کرد،

۵ - نهضت ۲ بهمن مسئله ملی خلق کرد ایران را مانند جزئی از نهضت انقلابی و دموکراسی سرتاسر ایران و تابعی از این نهضت مطرح و در چهارچوب منافع عمده این نهضت حل می کرد،

۶ - یکی از جهات ارزنده نهضت ۲ بهمن سلطه عنصر رشد یابنده، اترناسیونالیسم بود،

۷ - یکی دیگر از جهات بسیار مهم و ویژه نهضت ۲ بهمن که در تاریخ کردستان تا آن روز بی سابقه بود عبارت از این بود که این نهضت و حکومت ملی کردستان با برنامه اصلاحات دموکراتیک مجهز و با اجرای این برنامه در حدود امکاناتی که شرایط مشخص آن روز به دست می داد نتایج مادی و معنوی نهضت را به توده های خلق کرد رساندند. بدین ترتیب نهضت ۲ بهمن اصول بنیادی و عام رشد انقلابی و شاهراه اصلی جنبش خلق کرد را معین نمود».

«دیکتاتوری رضاشاهی که پس از سرکوب نهضت انقلابی ایران با قیافه «ملی» و به دستگیری امپریالیسم انگلیس بر سر کار آمده بود با تشدید ستم اجتماعی و اجرای ستم ملی (که برای بار اول در تاریخ ایران به جزئی از

سیاست دولتی مبدل شد) در کردستان نیز کوهی از تضادها انبار کرد که پس از شکسته شدن سد دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰ در جامعه کردستان سیل مهیبی به راه انداخت.

«پس از شهریور ۲۰ بی نظمی در مناطق مختلف کردستان رخ داد، گرچه بازتاب يك واقعیت - وجود ستم اجتماعی و ملی بود، ولی به مثابه آخرین آزمایش به طور قطع ثابت کرد که قشر فنودال - عشیره ای کردستان دیگر نمی تواند رهبر جنبش آزادیبخش خلق کرد باشد. گروه ها و افراد پیشرو کردستان بی تردید می دانستند که باید از راه دیگری رفت و آن راه را نیز به درستی تشخیص دادند. آن ها خلق را از حرکات کورکورانه و ماجراجویی بی سرانجام به سوی تشکل و آگاهی دعوت کردند. در بهار ۱۳۲۲ در آغوش کوهستان ها در منطقه ای به نام «قلای صارم» جلسه موسسان نخستین حزب سیاسی کردستان تشکیل گردید. پس از مدتی مجله «نیشتمان» (میهن) به عنوان ارگان این حزب انتشار یافت. این حزب تحت شعار ضدفاشیستی، ضدفئودالی و مبارزه علیه خرافات طی مدت کوتاهی در میان توده های میهن پرست و مترقی و انقلابی کردستان نفوذ و اعتبار بی سابقه ای کسب کرد.

هنگامی که ضرورت ایجاد سازمان وسیع تر و توده ای تر به میان آمد و ۷۲ تن از افراد انقلابی و میهن پرست کردستان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ تأسیس حزب دموکرات کردستان را اعلام کردند، صدها نفر از اعضای نخستین حزب که در صفوف آن دانش و تجربه سیاسی و حزبی اندوخته بودند به حزب دموکرات کردستان پیوستند. همین حزب بود که با حرکت در مسیر درست انقلابی بزرگترین پیروزی را در تاریخ خلق کرد به دست آورد و برای اولین بار حکومت ملی و دموکراتیک خودمختار کردستان را در داخل ایران تأسیس کرد.

حکومت خودمختار کردستان طی موجودیت ۱۱ ماهه خود اراضی برخی از فنودال های خانن و فراری را مصادره نمود، به منظور رهایی دهقانان از یوغ مناسبات ارباب - رعیتی به مثابه نخستین قدم در نسبت تقسیم محصول به سود دهقانان تجدیدنظر به عمل آورد، نقشه نخستین موسسات صنعتی را در کردستان تدوین و مقدمات اجرای آن را فراهم نمود، نخستین کانون های آموزش و بهداشت مجانی برای توده مردم بوجود آورد، زبان کردی را زبان رسمی منطقه کردستان اعلام نمود، مطبوعات و نشریات کردی و مطبعه ایجاد نمود، برای بار اول سنگ بنای تأثیر ملی را گذاشت، اولین ایستگاه رادیونی کردستان را به کار انداخت، سازمان جوانان، سازمان زنان، انجمن نویسندگان و سازمان های اجتماعی دیگر بوجود آورده به خدمت خلق گماشت، برای زنان در جامعه و خانواده حقوق مساوی با مردان تأمین کرد.

گلاویز در جای دیگر می گوید:

«در اواخر دی ماه سال ۱۳۲۴ هزاران نفر چارق به پا و تفنگ بر دوش و عصا به دست با بسته ای نان و توشه راه بر پشت پیاده و سواره و عده ای با اسب و یا ماشین از مسافات دور و نزدیک به سوی مهاباد برای شرکت در مراسم تأسیس حکومت ملی کردستان در حرکت بودند. اکثریت آنان را که دهقان، پیشه ور، کارگر، روحانی و روشنفکر میهن پرست، سرمایه دار ملی، افراد آزادیخواه عشایر و دیگران بودند، اعضای حزب دموکرات کردستان تشکیل می داد. یگانه نیرویی که گاهی روزهای متوالی این کاروان چندین هزار نفری را از میان امواج برف و یخ به پیش می برد جز يك هدف عالی تر از هر هدف دیگری، یعنی عزم آزادی و امید سعادت خلق چیز دیگری نمی توانست باشد. در آن ایام خلق کردستان ایران در شرایط تاریخی پیروزی جهانشمول سوسیالیسم بر فاشیسم و در متن نهضت انقلابی ایران که تحت رهبری حزب

توده ایران به رشد و مقیاس بی سابقه ای دست یافته بود می رفت تا به مثابه جزئی از این نهضت به پاخیزد و دوش به بدوش برادران آذربایجانی درگوشه ای از خاک میهن ما ایران سنگر آزادی را مستقر سازد و به همراهی همه مردم ایران شالوده ایرانی دموکراتیک، آزاد و مستقل را پی ریزی کند.

شهر مهاباد که آن زمان کمتر از ۲۰ هزار نفر سکنه داشت چندین هزار میهمان، یعنی نمایندگان خلق را به آغوش باز پذیرفت. روز ۲ بهمن سال ۱۳۲۴ تحت رهبری حزب دموکرات کردستان در میتینگ عظیم نمایندگان خلق که نقش مجلس موسسان را بازی کرد، برای بار اول در تاریخ خلق کرد حکومت خودمختار دموکراتیک کردستان در داخل ایران اعلام گردید و قاضی محمد یکی از چهره های درخشان تاریخ معاصر کردستان و سرتاسر ایران به رهبری این حکومت برگزیده شد.

حکومت ملی کردستان تحت رهبری حزب دموکرات کردستان سلطه ارتجاع و امپریالیسم را از منطقه تحت حاکمیت خود برانداخت و حکومت خلق را مستقر کرد. فرمانروائی بلاشریک طبقه فئودال - عشیره ای را درهم شکست و نمایندگان طبقات و قشرهای خلقی را به صفوف مقدم زندگی سیاسی و اجتماعی جلو کشید. طبق شرایط زمان و اوضاع ویژه کردستان به اصلاحات مادی و معنوی به سود خلق دست زد. جنبش کرد را از حالت انزوا و از دسترس نفوذ ارتجاع و امپریالیسم به درآورد و آن را بر مبنای اترناسیونالیسم رشدیابنده با جنبش آذربایجان و انقلاب سرتاسری ایران که طبقه کارگر و حزب توده ایران در مرکز آن قرار داشت پیوند داد. در سمت گیری جهانی خود به طور قاطع موضع امپریالیستی گرفت و بر جنبش انقلابی جهان و در رأس آن اتحاد شوروی تاسی نمود. و آن گاه به مقتضای سرشت خود و طبق اراده و نیازمندی های حیاتی خلق کرد همه این محتوای دموکراتیک و انقلابی

را در قالب خودمختاری خلق کرد در داخل ایران ریخت و بدین وسیله ستم ملی را برانداخت.

بویژه کسانی که با تاریخ گذشته خلق کرد آشنائی دارند به روشنی پی می برند که جنبش ۲ بهمن با ایجاد يك چنین چرخشی در سرنوشت کردستان و با پی ریزی اصول عمده جنبش معاصر کرد بزرگ ترین خدمت را به خلق کرد انجام داده است. حکومت ملی کردستان گرچه بیش از یازده ماه نپائید و با تهاجم مشترك ارتجاع ایران و امپریالیسم آمریکا و انگلیس سرنگون گردید ولی بدون بیم از مبالغه باید این واقعیت را تکرار کنیم که این دوران کوتاه با روح دموکراتیک، محتوی انقلابی و سمت گیری درست خود که در بالا برخی از عمده ترین جهات آن به اختصار بیان شد به نسل های امروز و آینده خلق کرد یگانه راه آزادی را نشان داد. این راه که به رهبری حزب دموکرات کردستان و پشتیبانی همه نیروهای مترقی و انقلابی ایران و جهان و با تاسی بر منافع و اراده توده زحمتکش خلق کرد آغاز گردید یگانه راهی است بطور قاطع پیروزمند، منطبق با راه همه خلق های جهان و لذا راهی است که برای خلق کرد سعادت واقعی و برای روندگان مبارز خود افتخاری جاویدان می آفریند. بنیان گذاران، اجرا کنندگان و رهبران این جنبش در تاریخ مقامی بس ارزنده دارند و نسل های حق شناس همیشه با حس احترام در برابر خاطره شهدای این نهضت: قاضی محمد، سیف قاضی، صدرقاضی، شیرزاد، فاروقی، نقده ای و ده ها مبارز دیگر سر تعظیم فرود خواهند آورد.

اینها تراوشات فکری و قلمی کسی است که در پوشش يك فرد ناسیونالیست کرد، از زمانیکه يك دانش آموز بیش نبوده که در رادیوی تبریز بکار اشتغال داشته عضو حزب توده بوده است. پس از فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد او که از طرف حزب دموکرات کردستان برای طی آموزشگاه

افسری به باکر اعزام شده بود، راه خود را تغییر داده با يدك كشيدين عضویت حزب دموکرات دوره اطلاعاتی کا. ژ. ب را طی می کند. همانطور که قبلاً در شرح حالش آمد، با خیانت به برادران کُردش پس از انقلاب به ایران مراجعت و جزو سران حزب توده تیرباران شد. نطقه پاک ببايد که شود طالب فيض...
 اعترافات سران حزب توده که بصورت کتاب دو جلدی تحت عنوان "سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی" که وسیله مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی چاپ و منتشر شده است در مورد رابطه این دو حزب می نویسد:

"حزب دمکرات کردستان ایران" یک جریان قوم گرایانه و "ملی گرایانه" کرد بود که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ توسط ارتش سرخ شوروی بمنظور مقابله با کردهای وابسته به انگلیس تاسیس شد و در ۲ بهمن ۱۳۲۴ به تشکیل "جمهوری خودمختار کردستان ایران"، به رهبری قاضی محمد، دست زد. این حرکت در پی وعده های مساعد میرجعفر باقروف، دبیر کل حزب کمونیست و دیکتاتور آذربایجان شوروی، صورت گرفت...

"... "دولت خودمختار کردستان" ۱۱ ماه بیشتر دوام نیاورد و در پی توافق شوروی و انگلیس و آمریکا، بهمراه حکومت پوشالی "فرقه دمکرات" در آذربایجان، توسط ارتش شاه فروپاشید و قاضی محمد اعدام شد. حزب توده "حزب دمکرات کردستان ایران" را مورد تائید کامل خود قرار می داد و در سال های بعد در کردستان از فعالیت مستقل خودداری کرد و با نام "حزب دمکرات کردستان ایران"، که در واقع نقش کمیته ایالتی حزب توده را در کردستان ایفاء می کرد، تشکیلات خود را ایجاد نمود. در سال های ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸، کمیته کردستان لو رفت و اعضاء موثر آن (اسمعیل قاسملو، دکتر مولوی، غنی بلوریان، عزیز یوسفی، حسن شریعت) دستگیر شدند. عبدالرحمن

قاسملو (برادر اسمعیل قاسملو) با تعهد همکاری به ساواک آزاد شد، ولی به اروپای شرقی گریخت. اسماعیل نیز به همکاری با «ساواک» پرداخت و چند سال بعد محفل مارکسیستی بهروزنابت را در تبریز لو داد. دکتر مولوی و حسن شریعت نیز با ابراز ندامت آزاد شدند. سلیمان معینی، از اعضاء دیگر این کمیته، به عراق گریخت و بعدها در سال ۱۳۴۶ در يك حرکت مسلحانه در کردستان ایران کشته شد. از اعضاء کمیته کردستان غنی بلوریان و عزیز یوسفی تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در زندان ماندند (۱) قبل از هر توضیحی تصحیح نام «حسن شریعت» است به «رحمت شریعتی» زیرا این شخص از همدوره های سالهای تحصیل من در دبیرستان بود، و او و خانواده او را بخوبی میشناختم. از بدو تأسیس ساواک، يك «بخش کردستان» در اداره خاور میانه اداره کل دوّم اطلاعات خارجی با مسئولیت من تأسیس شد، که بدون دخالت در امور امنیت داخلی مربوط به منطقه کردستان ایران شامل شهرهای کردنشین تابع استان آذربایجان غربی و استان کردستان، استان کرمانشاه، استان ایلام و شهرهای قوچان، بجنورد و شیروان از استان خراسان، اطلاعات مناطق کردنشین در ترکیه، سوریه، عراق و شوروی در آن بخش جمع آوری و مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. این بخش اصولاً «بامور دستگیری و بازداشت و بازجویی و غیره کاری نداشت و مانند سایر قسمت های اداره کل دوم اطلاعات خارجی فقط به جمع آوری اطلاعات از کشورهای هدف در برون مرز ایرانزمین میپرداخت. سیاست کلی اتخاذی ساواک نسبت به کردها در سراسر کردستان بمعنای عام آن (در هر پنج کشور یا متفرّق در کشورهای اروپائی) براساس تحبیب و روش مسالمت آمیز و ایجاد استحکام پیوستگی گرد با ناسیونالیزم ایران بود». بر این اساس در مسافرتی که در سال ۱۳۲۸ به پاریس بنظور ملاقات با سران و شخصیت های فرهنگی گرد مانند دکتر کامران

بدرخان که آنوقت سمت استادی تدریس فرهنگ کردستان و زبان کردی در دانشگاه سوربن Sorbonne را عهده دار بود، چرخش و گردش سیاست دولت ایران را نسبت به کرد و کردستان برای او تشریح کردم (شرح زندگی و فعالیت های فرهنگی و سیاسی این شخصیت برجسته کرد تابع سوریه در قسمت مشاهیر کرد آمده است).

ملاقات و مذاکرات من با دکتر کامران بدرخان عطف به سابقه آشنائی و دوستی سرهنگ دکتر پاشانی در سمت معاونت وابستگی نظامی ایران در فرانسه بود که جزو یادداشت های او در جای خود آمده است. دکتر کامران بدرخان با شك و تردید طی دو یا سه جلسه مذاکره به حرفهای من گوش فرا میداد و متعجب بود که چگونه دولت ایران بعد از وقایع آذربایجان و کردستان، و اتخاذ روش نامناسبی در مناطق کردستان بخصوص مهاباد باین سادگی چنین تغییراتی را در سیاست خود قائل شده است. مدتی بود که اداره امنیت داخلی ساواک، کمیته کردستان وابسته به حزب توده ایران را بشرحی که یکی از رهبران حزب توده در بالا اعتراف کرده است، دستگیر و بازداشت، و سه نفر از آنها: غنی یلوریان، عزیز یوسفی و رحمت اله شریعتی را بدادگاه نظامی سپرده که هر سه نفر محکوم به اعدام میشوند که جریان آن در مطبوعات خارجی مخصوصاً فرانسه انعکاس پیدا کرده بود. دکتر کامران بدرخان اظهار داشت: من پیشنهاد می کنم برای اثبات نشانه اتخاذ چنین سیاست تحجیب و مسالمت آمیز نسبت به کردها و کردستان پادشاه ایران این سه نفر کرد محکوم به اعدام را که فعالیت های فرهنگی و سیاسی کرده و دست به هیچ گونه اعمالی برخلاف مصالح پادشاه و مملکت ایران نزده، و جوانان کرد زبان با احساسی هستند که طلب آزادی و دموکراسی کرده اند آزاد نمایند. ضمناً يك نشریه به زبان کردی در ایران منتشر گردد تا من و سایر کردان

بدانند که واقعا " دولت ایران در سیاست خود نسبت به کردها تجدیدنظر کرده و کاملا " حسن نیت نسبت بانها دارد.

بعد از مراجعتم موضوع را به ضمیمه سایر مسائل دیگر با سرهنگ پاشانی رئیس بلاواسطه خود در میان گذاستم و چاره اندیشی کردم. ایشان در نهایت حسن نیت و با قوت قلب زیادی مرا به تهیه گزارش جامعی در این باره تشویق و دستور داد که هر دو مورد تقاضای دکتر کامران بدرخان را با نظر موافق پیشنهاد کنم. من تا آنروز نمی دانستم که رحمت شریعتی همدوره و دوست زمان تحصیلی ام در زندان قزل قلعه بازداشت و در شرف اعدام است. زیرا وقتی دکتر پاشانی گزارش را با کسب موافقت مدیر کل وقت شخصا نزد شهید جاوید سرلشگر پاکروان معاون رئیس ساواک در امور اطلاعات خارجی و سپس مرحوم سپهبد تیمور بختیار رئیس سازمان میبرد، با استفسار تلفنی ایشان از سرلشگر آزموده دادستان ارتش اطلاع حاصل می کند که تا دو روز دیگر سه نفر نامبرده بالا که محکومیت حاصل کرده اند اعدام خواهند شد. سپهبد تیمور بختیار از سرلشگر آزموده خواهش می کند اجرای حکم را چند روزی بتأخیر بیاندازد. سرلشگر آزموده هم "چنان می کند که تیمور خواسته بود". دو روز بعد که موقع شرفیابی سپهبد تیمور بختیار بحضور پادشاه ایران بوده، گزارش را بنظر پادشاه رسانیده و تصویب کلی آنرا میگیرد. بعد از وصول گزارش مراتب را به دادرسی ارتش و رونوشت به اداره کل سوم که مسئولیت آن بمعهده مرحوم سپهبد مصطفی امجدی (سرهنگ آنروز) به فرمان پادشاه ایران بمنظور تعویق اجرای حکم صادره از طرف دادگاه نظامی ابلاغ کردم. دکتر پاشانی که دست گشاده ای در کرم و احسان و روح بزرگی در گذشت و مردانگی داشت که هنوز هم آراسته به چنین خصائلی است، و من بسیار خوشحال بودیم. من به زندان قزل قلعه رفتم و با رحمت شریعتی که

سالهای متعددی او را ندیده بودم و هم چنین غنی بلوریان و عزیز یوسفی که اهل مهاباد بوده و برای اولین بار با آنها آشنا میشدم، ملاقات و موضوع را بآنها گفتم. تنها کسانی که اینگونه گرفتاریها و مشکلات داشته و روزنه امیدی برای رفع آنها بوجود آمده میتوانند درجه شادی و شادمانی و خوشوقتی آن لحظه را حس کنند و اندازه و مقیاس آنها برآورد نمایند.

مرحوم سپهبد امجدی در برخورد به سرهنگ پاشانی که آنوقت سرگرد و رئیس اداره خاورمیانه بود گفته بود: «افسوس که قدرتش را ندارم و الا خود پژمان را بجای این سه نفر تیرباران میکردم». ما را از فیض حضور و وجود یک رئیس دانا و توانا و دانشمند و میهن پرستی مانند دکتر پاشانی که مورد بی مرحمتی پادشاه ایران قرار گرفت و در سال ۱۲۴۲ به خارج از کشور عزیمت نمود، محروم کردند. سالها و سالهای متعددی گذشت که بعد از انقلاب ایران وقتی بهم رسیدیم، اظهارات سی سال قبل مرحوم سپهبد امجدی را برایم نقل کرد. بهر رو، با تلاش فراوان و رخصات طاقت فرسا کوشیدیم و طرح انتشار روزنامه «کردستان» را به زبان کردی و به صاحب امتیازی و سردبیری یکی از استادان برجسته دانشگاه تهران که از فضلا و شعرا و ادباء و عرفا زمان و کردزبان هم بود ریختیم و بسوق اجرا گذاشتیم. عده ای از کردهای نویسنده، دانشمند و فاضل به همکاری استاد برخاستند و با نهایت اشتیاق و علاقه یکی از بهترین نشریه ها به زبان کردی را که شامل مسائل سیاسی، اجتماعی و ادبی بود چاپ و منتشر کردند. وقتی سرهنگ دکتر پاشانی در مسافرتش به پاریس و ملاقات با دکتر کامران بدرخان انجام خواسته های او را با ارانه آخرین شماره «کردستان» باطلاعش میرساند، از تعجب دهانش باز میماند. چون موضوع تعلیق یا باصطلاح عفو سه نفر محکوم را در جراند داخلی و خارجی منعکس کرده بودیم، از آن آگاهی پیدا کرده و نهایت تشکر و امتنان را از

پادشاه ایران و سایر مسئولانیکه در اینکار دست داشته اند اعلام و از دکتر پاشانی درخواست می کند که مراتب تشکر او و همه کردها را حتماً به اطلاع پادشاه ایران برساند. دکتر پاشانی هم چنان کرد که دکتر کامران بدرخان میخواست. اینکار خیلی از درهای بسته را بروی ما گشود و خیلی کارهای عمیق و مفیدی برای "کرد و کردستان" کردیم که بعداً خواهد آمد. برای اطلاع خواننده عزیز باید متذکر شوم که پشتکار و سماجت پدر رحمت شریعتی که از من تا به من، یعنی به من تا پادشاه ایران که رده های مختلف و زیادی وجود داشت و هم چنین مقامات همطراز در سایر سازمانها مراجعه و آنقدر نوشت و نوشت که رحمت شریعتی را آزاد کردند. و اینکه یکی از رهبران حزب توده نوشته که با تعهد همکاری با ساواک آزاد شده است برخلاف واقعیت است. او ندامت نامه نوشت و تعهد عدم هرگونه فعالیت حزبی کرد. ولی دو نفر دیگر غنی بلوریان و عزیز یوسفی چنین کاری نکردند و تا وقوع انقلاب در زندان ماندند. غنی بلوریان و عزیز یوسفی پس از آزادی از زندان مجدداً به فعالیت حزبی پرداختند. عزیز یوسفی چند سال پیش فوت کرد ولی پس از شانزده سال دوری از ایرانزمین اطلاعی از رحمت شریعتی ندارم، ولی میدانم که غنی بلوریان در برلن زندگی می کند. توضیح از نویسنده این کتاب).

" در سالهای ۱۲۴۰ - ۱۲۵۰ نیز حزب توده کوشید تا نام "حزب دمکرات کردستان ایران" را حفظ کند و لذا در چکسلواکی توسط علی گلایز، حسن قزلچی و عبدالرحمن قاسملو به انتشار نشریه "کردستان" دست زد. در واقع، حزب توده خود را وارث منحصر بفرد "حزب دمکرات کردستان" می دانست. در پیام کمیته مرکزی حزب توده بمناسبت ۲ بهمن سالگرد جمهوری خودمختاری کردستان این مسئله نمایان است:

« ما از همه مبارزان انقلابی کرد در ایران دعوت می کنیم که مانند مبارزان انقلابی آذربایجان و سایر خلق های ایران به حزب توده ایران بپیوندند و سنت انقلابی یگانگی و سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران را با حزب مادر، حزب سراسری طبقه کارگر ایران، دوباره زنده کنند. رفقای عزیز کرد!... گروه های جداگانه حزب کردستان ایران را بر پایه برنامه سیاسی و توصیه های سازمانی حزب توده ایران بوجود آورید و با مراکز حزب توده ایران رابطه برقرار کنید! » (دنیا، شماره ۹، آذر ۱۳۵۴، ص ۱۱۵).

قاسملو در چکسلواکی تحت تاثیر سوسیالیسم دمکراتیک الکساندر دوپچک و نیز القانات همسر یهودی خود بتدریج به غرب گرایش یافت و پس از چندی به بغداد رفت. او در آنجا موفق شد که با حمایت سرویسهای جاسوسی غرب و با ترفندهای مختلف رهبری حزب توده را اغواء کند و نشریه کردستان را، بعنوان ارگان «حزب دمکرات کردستان ایران» بدست گرفته و انتشار دهد. قاسملو در عین حال مناسبات حسنه خود را با حزب توده محفوظ داشت و کوشید تا خود را در موضع سوسیالیسم دمکراتیک جا اندازد و وجهه منفی وابستگی به غرب کسب نکند.

از سوی دیگر، عزیز یوسفی و غنی بلوریان بعلت اقامت طولانی در زندان در منطقه کردستان، و بویژه شهر کوچک مهاباد، محبوبیت یافته بودند. یوسفی و بلوریان هر دو از نظر ایدئولوژی و مشی سیاسی هوادار حزب توده بودند (غنی بلوریان توسط دولت خودمختار قاضی محمد بهمهراه عده ای جوان دیگر به شوروی فرستاده شد و در آنجا با درجه افسری آموزش نظامی خود را در «ارتش سرخ» به پایان رسانید. این گروه قرار بود نخستین هسته «ارتش سرخ کردستان ایران» را تشکیل دهند. با سقوط دولت قاضی محمد، بلوریان به عراق رفت و در آنجا سه سال زندانی شد. در بازگشت به ایران به حزب توده

پیوست و عضو کمیته کردستان گردید و با لو رفتن این کمیته دستگیر و تا سال ۱۲۵۷ در زندان بسر برد. در اوائل سال ۱۲۵۶ یوسفی از زندان آزاد شد و چند ماه بعد درگذشت و بلوریان نیز در نیمه ۱۲۵۷ بدست امت مسلمان و به همراه سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. با پیروزی انقلاب، قاسملو به کردستان ایران وارد شد و با استفاده از امکانات دولت عراق و تجارب طولانی که در خارج از کشور کسب کرده بود و با حمایت بلوریان و عناصر توده ای کرد «حزب دمکرات کردستان ایران» را تجدید سازمان داد. حزب توده در آغاز، حزب فوق را از آن خود می دانست، ولی به سرعت متوجه شد که قاسملو سرِ تابعیت از حزب را ندارد. ولی دیگر دیر شده بود و قاسملو سلطه خود را بر بلوریان، که فاقد توانائی و کارآئی سیاسی قاسملو بود، تحکیم کرده بود. بدینسان، «حزب دمکرات کردستان ایران» با مشارکت جناح توده ای (به رهبری بلوریان) و جناح قاسملو (که مدعی ناسیونالیسم چپ و سوسیالیستی بود) فعالیت خود را در جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد. قاسملو به سرعت سرسپردگی خود را به رژیم عراق نشان داد و نخستین گام ها را در محاربه با انقلاب اسلامی آغاز کرد.

حزب توده در سال ۱۲۵۸ از طریق جناح بلوریان در جهت جلب قاسملو به مشی پراگماتیستی خود تلاش کرد. حزب توده از این تلاش اهداف زیر را دنبال می کرد:

- ۱ - در برابر نیروهای خط امام و امت حزب الله، خود را بعنوان یک سازمان متنفذ در کردستان نشان دهد و «نفوذ» خود را در «حزب دمکرات کردستان ایران» دستمایه ای برای جلب نظر مساعد مردم و مسئولین قرار دهد.
- ۲ - بعنوان «میانجی» مدافع تمامیت و استقلال ایران، گذشته و تاریخ خود را در سالهای ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ لاپوشانی کند.

۲ - با جلب «حزب دمکرات کردستان» به سوی سیاسی خود، پشتوانه قوی برای ایجاد «جبهه متحد خلق»، به همراه «مجاهدین خلق» و «چریکهای فدائی» فراهم سازد و بدینسان يك اپوزیسیون نیرومند چپ برای مسخ انقلاب یا براندازی نظام تدارک بیند.

انشعاب در «حزب دمکرات»

ولی بزودی روشن شد که قاسملو حزب توده و جناح توده ای بلوریان را بازی می دهد و نقشه های خاص خود را در سر می پرورد، که با نقشه های حزب توده همخوان نیست. تشدید تعارض «حزب دمکرات»، بمنوان يك گروه محارب، با انقلاب اسلامی سرانجام حزب توده را مجبور کرد تا از این میان یکی را انتخاب کند، بدینسان، مواضع حزب توده در قبال «حزب دمکرات» همان مسیری را طی کرد که در رابطه با «مجاهدین خلق» می پیمود. در ۲۲ دیماه ۱۳۵۸، هنوز حزب توده، «حزب دمکرات» را انقلابی دمکرات، ولی خطاکار و چپ رو، می دانست و آن را به سوی مشی «جبهه متحد خلق» دعوت می نمود. در نامه کمیته مرکزی حزب توده به کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان ایران» چنین آمده است:

«دوستان گرامی!... شما خوب می دانید که دولت بعثی عراق با ارسال اسلحه و پول و مهمات و آذوقه، از گروه های وابسته به خود و گروه های دیگر ضدانقلابی، از دارودسته شیخ عثمان و شیخ جلال و زرکاری ها گرفته تا کومه و دارودسته سرهنگ علی یار با تمام قوا پشتیبانی می کند ... انقلاب ایران از رهبری حزب دمکرات کردستان ایران، حزبی که بدون شك بخش چشمگیری از بهترین فرزندان انقلابی میهن دوست خلق کرد در صفوفش گرد آمده اند،

می طلبد که بیدرنگ در کشیدن خط مشخص و بدون ابهام جدائی میان نیروهای میهن دوست و ترقی خواه کرد و گروههای ضدانقلابی و خیانت پیشه وابسته به دشمنان انقلاب، به اقدام همه جانبه و عملی دست زند و از این راه کمک موثری به تثبیت، تحکیم گسترش انقلاب برساند...» (اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران، ص ۲۰۵ - ۱۲۰۶).

حزب توده در شرایطی این نامه تبلیغاتی سرگشاده را به قاسملو می نگاشت که به خوبی از کمک های مالی صدام به قاسملو اطلاع داشت و حتی به افشای آن دست زده بود (برای نمونه مراجعه شود به افشای نامه قاسملو به «کاک سمکو» (سرهنگ علی یار) فرمانده «ارتش آزادیبخش» سلطنت طلب در پرسش و پاسخ، اول مرداد ۱۳۵۸، ص ۶ - ۱۸).

بهر روی، اختلاف مشی حزب توده با خط قاسملو منجر به تعارض جدی دو جناح در درون کمیته مرکزی «حزب دمکرات کردستان» شد و در جلسه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۹ آن، این جناح بندی به صف آرایی کامل کشید. سرانجام جناح بلوریان در ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ با اعلام مواضع، جدائی خود را از جناح قاسملو اعلام داشت و خود را «حزب دمکرات کردستان ایران» پیرو کنگره چهارم» نامید. این تحول نشانگر آن بود که حزب توده در مقطع سال ۱۳۵۹ همگامی بیشتر با «حزب دمکرات» را مخلّ استراتژی مسخ انقلاب و منافی با تاکتیک «جبهه متحد خلق» می داند. از این مقطع، حزب توده جناح قاسملو را بعنوان ضدانقلاب و «جبهه براندازی» ارزیابی نمود. در اسناد پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده (فروردین ۱۳۶۰) چنین آمده است:

«نیروهای مشخص جبهه براندازی در درون کشور عبارتند از بقایای وابستگان رژیم سرنگون شده، یعنی بزرگ مالکان ... ستون پنجم سیاسی آمریکا که بصورت گروههای فاشیست مآب چپ نمای چینی - آمریکائی مانند «رنجبر»،

«پیکاری ها»، «اتحادیه کمونیستها»، «کومله»، جناح قاسلو در حزب دمکرات کردستان ایران و سایر دسته های ضدانقلابی در کردستان و بلوچستان و نظایر آن فعالیت می کنند».

از نیمه دوم سال ۱۳۵۹، حزب توده بوسیله سازمان وابسته به خود در کردستان به افشاکری علیه قاسلو دست زد و کوشید تا «پیروان کنگره چهارم» را به یک آلترناتیو توده ای در مقابل جناح قاسلو بدل سازد. تصور حزب توده این بود که بلوریان به اتکاء سابقه ۲۰ ساله زندان خود و محبوبیت موهومی که تصور می رفت در میان مردم کردستان داراست، خواهد توانست با حزب قاسلو رقابت کند. ولی بزودی آشکار شد که این توهمی بیش نبوده و بلوریان در مقابل قاسلو فاقد حداقل توانائی مقابله است. واقعیت این است که نه بلوریان و نه قاسلو در میان مردم کردستان پایگاهی نداشتند، در حالیکه قاسلو بطور جدی متکی بر حمایت ضدانقلاب و رژیم بعثی عراق و امپریالیسم غرب بود و بلوریان این پایگاه را نیز فاقد بود. بدینسان، در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱، جناح توده ای حزب دمکرات عملاً به انفعال کشیده شد».

با درج وقایع گوناگون گذشته و نظریات مطلقین و محققین در موضوع تشکیل «جمهوری خودمختار مهاباد» اکنون موقع آن رسیده که کسی پای صحبت های مسئولان حزب دموکرات کردستان ایران در باره قاضی محمد در مجله «کردستان» ارگان کمیته مرکزی حزب مذکور چاپ پاریس که بصورت منظم و مرتب چاپ و منتشر میشود، بنشینیم. آنها بناسبت «دهم فروردین ماه ۱۳۲۶ روز شهدای کردستان» و «پیشوا در روزهای آخر زندگی خود» میگویند:

« در نوروز بدیمن سال ۱۳۲۶ خورشیدی، کردستان ایران به غم و اندوه سهسناکی گرفتار آمد. زیرا که جمهوری تازه پا گرفته و محبوب آن ناکام شده بود. پیشوای عزیز و یارانش در مهاباد و شماری از فرماندهان و

کادرمهای حزمان در بوکان و سقز در زندان بسر می بردند و روز ۱۲۲۵۱۱۲۱۲۶ درست چهار روز پیش از جشن نوروز ۱۱ فرمانده قهرمان نیروی پیشمرگ در سقز و قهرمان شیرزاده فیض الله بیگی در بوکان به دار بیدادگران آویخته شدند.

افسران کینه توز دادگاه صحرانی ارتش بمنظور تکمیل پرونده پیشوای کرد پی در پی به مهاباد می آمدند. بخشی از پادگان مهاباد به گونه ای بی سابقه و غیرعادی به کنترل صدها افسر و درجه دار و سرباز غیربومی درآمد بود. در این بخش از پادگان پیشوای محبوب کرد و برادرش صدر قاضی و عموزاده اش سیف قاضی در بند بودند و هم در اینجا نامبردگان به اصطلاح محاکمه می شدند و روزهای آخر عمر خود را سیر می کردند. دادگاهی که بارزترین نمونه ظلم و بیداد و دیکتاتوری و استبداد بود بصورتی کاملاً مخفی صورت پذیرفت بگونه ای که در همه دوران زمامداری محمدرضا شاه معلوم نگردید در این بیدادگاه چه سنوالاتی مطرح گردیده و چه جوابهایی داده شده است.

بعد از سرنگونی رژیم پادشاهی نیز علیرغم درخواستهای مکرر آزادی خواهان مبنی بر افشای پرونده های مخفی و لیست جاسوسان ساواک، رژیم آخوندی حاضر نشد آنها را به اطلاع مردم برساند. لیکن در سالهای اخیر آقای جعفر مهدی نیا که خود در زمان محمد رضا شاه پرونده محاکمه قاضی و رفقاییش را مشاهده کرده و از شرایط آن دوران مطلع بوده است در کتاب "زندگی سیاسی قوام السلطنه" در مورد آخرین روزهای زندگی پیشوا چند سطر نگاشته است که اطلاعات مفیدی را در اختیار علاقمندان به این مساله قرار می دهد.

جعفر مهدی نیا راجع به این بیدادگاه مینویسد که اتهامات قاضی محمد عبارت بود از: قیام مسلحانه بر ضد دولت مرکزی، عقود قرارداد نفت کردستان با بیگانه بر پایه ۵۱ سهم و ۴۹ سهم و توهین به دولت و ارتش شاهنشاهی که در یکی از سخنرانیهایش گفته بود: وضع ارتش ایران و نیروهای مرکز مصداق این شعر است که می گوید:

پیرمردی ز نزع می نالید
پیرزن صندلش همی مالید

در مورد صدر قاضی می نویسد:

مساله ای که افسران ارتش را بسیار عصبانی کرده بود، توهینی بود که نامبرده در يك نام، خود متوجه آنان کرده و گفته بوده زبان حال ارتش ایران این شعر است:

اگر سربر پشت به دشمن دهیم
از آن به که يك تن به کشتن دهیم

در باره سیف قاضی نیز می نویسد که: جرائم سیف قاضی هم کمتر از جرائم قاضی محمد نبود.

پیشوا مسئولیت همه این اعمال را در دادگاه به عهده خود گرفت زیرا او می خواست سپر بلای همه زندانیان سیاسی و قوچ قربانی ملت کرد شود، همانگونه که شد.

نویسنده کتاب در مورد آخرین دفاعیات پیشوا می نویسد: قاضی محمد خود سخنران و ناطق توانائی بود و نیازی به وکیل مدافع نداشت... در آخرین دفاع خود گفت: چنان مپندارید که من از مقررات و قانون شما اطلاع ندارم. من بطور قطع می دانستم و قبل از اینکه ارتش مجدداً مهاباد را به اشغال خود درآورد پیش بینی کرده بودم که اعدام خواهم شد... با این حال

فرار نکردم، نه به این خاطر بود که وسیله نداشتم، ۶ ماشین سواری و جیب در اختیارم بود. هر آن که اراده می کردم قادر بودم بگیرم و خود را نجات دهم. اما اینک بدانید که من شخصی نبودم که به هنگام سختی و خطر فرار کنم. به کجا می رفتم؟ اینجا سرزمین کردستان، وطن محبوب من است. اینجا مزار هشت نسل از آباء و اجدادم را می شناسم.

این سخنان وزین بر زبان رهبری جاری شد که به هنگام انتخابش به سمت ریاست جمهوری به قرآن مجید و پرچم کردستان و شرافت خود قسم یاد کرده بود که تا واپسین دم حیات خود خلقتش را تنها نگذارد و با جان و مال پیشمرگ فداکار کرد و کردستان باشد. اینجا بود که فرزند برجسته و فرزانه کرد وظیفه رهبری خود را با نهایت درایت و شایستگی بجا آورد و با نثار جان خود وفاداریش را به پیمانی که بسته بود نشان داد و همچون پیشوایی ازجان گذشته معنی فداکاری. ناچیز شمردن و به مسخره گرفتن مرگ را در یک اقدام شجاعانه به نمایش گذاشت.

در نیمه شب بدیمن ۱۰ فروردین هنگامیکه از جان گذشتگان کرد از حکم اعدام خود مطلع می شوند. این نمایش تراژیک و پرمحتوی به اوج خود می رسد. نویسنده کتاب برای ما روشن می کند که قبل از همه قاضی محمد را به فرمانداری آوردند. او وقتی که در درون اطاق یک روحانی کُرد و دادستان و هیأت دادگاه را مشاهده نمود متوجه شد که او را برای اعدام آورده اند. باز هم رهبر بزرگ کرد به خاطر آورد که او پیشوای ملت کرد است و باید وظیفه رهبری را با قهرمانی و شایستگی بجا آورد. لذا بدون اینکه مرعوب گردد و قدمهایش به سستی گراید، اجازه خواست وضو بگیرد که در محراب عشق کُرد بودن و میهن پرستی را از بارگاه باریتعالی مسئلت کند که با نور خورشید آهورایی ضمیر روشن وی را روشنتر گرداند تا جوانمردانه با مرگ

روبرو و دشمن را به زانو درآورد و از بالای دار بیداد به سوی بهشت کردگار به پرواز درآید.

جعفر مهدی نیا در باره وصیت نامه پیشوا می نویسد: او بخشی از دارائی خود را برای ساختن مدرسه و بیمارستان در مهاباد برای کردها اختصاص داد و به کردها توصیه نمود که اتحاد خود را حفظ کنند.

پیشوا درمان درد توده های خلق کرد را نشان می دهد و راه سعادت و خوشبختی را به آنها می نمایاند و به آنان وصیت می کند:

بیاموزید، مدرسه بسازید، عالم و فیلسوف تربیت کنید، امراض جسمی و درونی را از خود دور کنید، زخمهای تفرقه و دودستگی و اعمال ناپسند را التیام بخشید و سرانجام برادری و وحدت با همدیگر را حراست کنید.

هزاران درود برون پاک پیشوا قاضی محمد و یارانش و همه کسانی که در راه خلق خود می کوشند و بخاطر آرمان هایشان جان می سپارند.

برای حسن ختام به گفته ابوالحسن تفرشیان برمیگردیم که می نویسد:

« مجموعه حوادث گاهی پر از حماسه، قهرمانی، ایثار و شهادت است، ولی سرانجام ناگوار آنها ثابت می کند که روند تکاملی جامعه، و دگرگونیهای آن تابع قوانین منظم و معینی است، که قهرمانی های فردی و مبارزات گروهی بدون پیوند فشرده و تنگاتنگ با توده ها و خواسته های آنها سرانجامی جز ناکامی ندارد. این را باید همه بیاد داشته باشیم که:

تاریخ گذشتگان آئینه عبرت است، و عبرت بزرگترین درسی است که تاریخ به بشر می آموزد».

در پایان به این گفته مولوی توجه کنیم که می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

باز گردد این نداها را صدا

... و آنچه که بعد از فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد بر حزب دموکرات کردستان ایران گذشت:

يك دوران غبار عمومی سیاسی بر منطقه مهاباد سایه افکند. اکثریت افراد مسئول کادر سیاسی یا اعضاء و افراد مسلح حزب یا اعدام و یا آنکه بزندان افتادند. اما اعضاء و افراد جوان مدت زمانی طول نکشید که فعالیت های سیاسی حزبی پنهانی خود را از سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۸) در منطقه مهاباد آغاز کردند.

چهارم فوریه ۱۹۴۹، در اردیبهشت ۱۳۲۹ يك نافرمانی و عصیان در دانشگاه تهران بر علیه پادشاه ایران بوقوع پیوست. دولت که اطلاعات زیادی در مورد نوع فعالیت عناصر چپ وسیله توده نفتی های انگلیسی در اختیار داشت توانست بزودی بر این عصیان و اغتشاش مسلط بشود. اما کردستان ایران در این موقعیت وضع خود را به نمایش میگذارد زیرا هنوز عناصر فعال یا هوادار در بند و زندان بودند.

هنگام به قدرت رسیدن مصدق، در تهران و سایر مناطق فعالیت های پنهانی تقویت و رو به پیشرفت و توسعه رفت. در انتخابات ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) شش سال بعد از فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد هشتاد تا نود درصد از آراء متعلق به کاندیداهای حزب دموکرات کردستان بود (بصورت پنهانی حزبی بودند ولی بصورت آشکار جزو افراد عادی و کاندیدا برای انتخاب شدن). اما بدستور پادشاه نیروهای مسلح بیاری فنودالهای محلی عوامل و عناصر بظاهر روستانشین ولی فعال حزبی را کنار زدند. دولت انتخابات را لغو و يك شخص مذهبی از مناطق غیرکرد به نمایندگی مهاباد انتخاب شد (امام جمعه شیعه تهرانی نماینده از طرف مردم سنی! مذهب). در طول همین سال کشاورزان و روستائیان منطقه بوکان وسیله حزب دموکرات کردستان بر علیه عوامل

سرمایه داران و زمین داران و هم چنین ژاندارمهای منطقه هدایت و راهنمایی شدند.

در دوران مبارزه حکومت مصدق، و فعالیت های مردمی بمنظور ملی کردن نفت که وسیله عوامل توده نفتی انگلیسی مراقبت و نظارت میشد، کردستان ایران جبهه کاملاً موافقی نسبت به مصدق گرفت. در طول رفراندم سوم اوت ۱۹۵۲ سال ۱۳۳۱ اکثر قریب باتفاق مردم کرد رای به محدودیت قدرت پادشاه دادند. در شهر مهاباد جانیکه پنجهزار رای اخذ شده بود، فقط دو رای موافق دستگاه سلطنت بود. چند روز بعد یعنی در نوزدهم اوت ۱۹۵۲ (۲۵ مردادماه ۱۳۳۱) يك کودتائی که وسیله سیا C.I.A. طرح و تکوین یافته بود مصدق را سرنگون ساخت.

اشتباهات سران حزب توده در محافظه کاری هدایت حزب، که نیروهای اصلی خود را برای يك حرکت دموکراتیک در ایران به نمایش گذاشت و ترس و خوف حکومت مصدق و برای خنثی کردن نیروهای میهن پرست روز کودتا، بصورتی آسان موفقیت سازمان دهندگان را تسهیل کرد. هنگامیکه سازمان نظامی حزب توده وسیله پلیس کشف شد، نیروهای ملی و آزادیخواه از میدان خارج شدند. به همین نحو تاثیر قابل توجهی روی فعالیت عوامل و عناصر حزب دموکرات کردستان و هواداران آن گذاشت.

در ۲۳ فوریه ۱۹۵۵ (۱۳۳۴) پیمان بغداد با شرکت ایران، عراق، ترکیه و پاکستان تشکیل شد. در ۵ آوریل همان سال انگلستان به این پیمان ملحق شد. مسالک متحده آمریکا بدون عضویت در آن بصورت عضو ناظر در آن شرکت کرد. کمیته های مخصوصی برای مسائل مختلف و مشترك مبتلابه کشورهای چهارگانه اعضاء اصلی تشکیل شد. هم چنانکه پیمان سعدآباد. در سال ۱۹۲۷ امضاء شد، قسمت مهمی

از فعالیتهای این پیمان اختصاص به عملیات ضد حرکات و جنبش های کرد
اختصاص پیدا کرد.

در ۱۹ اوت ۱۹۵۵ عشیره جوانرودی که در شمال کرماشان ساکن
هستند دست به عملیاتی بر ضد دولت زدند که تقاضای آنها يك نوع
خودمختاری داخلی بود. نیروهای سپاه کرماشان از زمین و هوا به افراد
جوانرودی حمله کردند. براساس همکاری پیمان بغداد ژنرال نوری سعید پاشا
نخست وزیر دستور داد که نیروی هوایی عراق عملیات هوایی و نیروهای پیاده
به منطقه اورامان لهورن برای تهدید خط عقب نشینی جوانرودیها اعزام گردید.
جوانرودی ها با مقاومت دلیرانه بعلل مختلف از راه کوهها و جنگلها به مناطق
غیردسترس کردنشین عراق عزیمت و در ناحیه قره داغ بانتظار سرنوشت اقامت
کردند. انقلاب ۱۴ تموز (ژوئیه) ۱۹۵۸ عراق نه فقط پشت امپریالیزم منطقه ای
را به لرزه درآورد بلکه سبب شد که صدای نیروهای آزادیخواه و سازمانهای
کرد بگوش همه برسد.

(همه آمدند روی منبر و آنچه دل تنگشان خواست گفتند و رفتند.
اگر نوبتی هم باشد، نوبت مخلص است که برای تغییر محیط و یا تغییر
موضوعهای يك نواخت و يك فرم بصورت تسلسل تاریخی داستان واقعی و
حقیقی جوانرودیهای که مورخ و محقق محترم جناب! ژرار شالیان فرانسوی در
کتاب «کردها و کردستان» به صورت يك نهضت و جنبش ملی با تقاضای
خودمختاری محلی با آنهمه احساسات و آب و تاب نوشته بود، از زبان مخلص
که شاهد عینی و افسر عملیات این واقعه بوده ام از نظر خواننده عزیز بگذرانم.
یکی بود و یکی نبود، ضمن اینکه از خداوند تبارک و تعالی کسی
بالتر نبود، ولی حسین بیگی در جوانرود بود، که اگر خدا نبود، ولی چیزی
در اقتدار و فرماندهی کمتر از او نبود. حسین بیگ را در سالهای اول تصدتی

امور کرد و کردستان در اطلاعات خارجی ساواک شناختم. برای آشنائی بمناطق مختلف مناطق کردنشین و روسای عشایر و شخصیت های فرهنگی و سیاسی، و هم چنین بررسی وضع مردم کرد زبان بسته و بی صاحب به لرستان و کرماشان رفتم.

جیبی داشتم و راننده ای و از راه کرماشان - سنندج به سمت چپ بطرف روانسر و از آنجا از «مِه پلنگانه» گذشته و وارد آبادی جوانرود شدم. روی سابقه و بر مبنای نقشه و پرس و جو فکر میکردم جوانرود یعنی شهری مثلاً "حسن آباد قم! بحض توقف از دو سه بچه ای که توی خاک و خل غلط میزدند سراغ منزل حسین بیگ را گرفتم. بیانگ کردی و بصدای رسای فارسی حسین بیگ را صدا کردم. يك دهاتی از من استقبال کرد و گفت: بفرمائید، حسین بیگ نیست، رفته کوه تا یکساعت دیگر برمیگردد. تا خواستم وارد شوم، شخص دیگری آمد که از سرووضعش معلوم بود که اگر حسین بیگ نباشد حتماً "حسن بیگ است! اتفاقاً" حدسم درست بود و خودش را حسن بیگ وکیل برادر بزرگ حسین بیگ معرفی کرد. من در لباس افسری با درجه سروانی بودم. پس از نشستن در "دیواخان" یا باصطلاح مهمانخانه پرسیدم چرا "وکیل"؟ جواب داد هرکس که در ایل جوانرود مسئول و یا بزرگ ایل باشد او را وکیل می گویند. یکی را فرستاد عقب حسین بیگ که هرچه زودتر او را پیدا کرده و بمنزل بیاورد که به جناب سروان! بد نگذرد. برای تکمیل اطلاعات نظری و پرونده ای آنچه که بفکرم رسید از ظهور آدم تا نوه های حسن بیگ وکیل و همه منطقه اورامانات و غیره را از او پرسیدم. حسین بیگ رسید. يك آدم آبله رو با يك دستمال سر یا کلاه بسیار بزرگ، شال کمر پهن رنگارنگ و يك تسبیح کهربای زردرنگ درشت و يك قیافه و هیكل تمام مردانه. در ستاد سپاه که فرمانده آن سپهبد شاهرخشاهی بود پرونده حسین بیگ را

مطالعه کرده بودم. میدانستم گروهبان دوم افتخاری است. باین معنا بعلت خدماتی که کرده است درجه افتخاری گرفته و ماهیانه حقوقی معادل يك گروهبان دوم ارتش را میگیرد. پرونده او پر از گزارشات دروغ و ضدونقیض که معلوم بود همه آنها از طرف دشمنان یا رقیبان او در منطقه است (خوب گروهبان دوم افتخاری درجه ای است دشمن ساز و رقیب برانگیز!!) بهر جان کندنمی بود نهاری فراهم شده بود که خوردیم و برای آنکه به پایه برسم در حدود ساعت ۲ بعدازظهر حسن بیگ وکیل و حسین بیگ جوانرودی را بخدا سپردم و بامید دیدار بعد همدیگر را در آغوش گرفتیم و مانند برادر از هم جدا شدیم. از شرح و تفصیل در مورد دهکده جوانرود و وضع مردم مفلوک و بیچاره آنجا برای این گذشتم که مسائل مهمتری در پیش است که باید زودتر بآنها برسیم. هم وقت دیر است و هم جای نوشتن تنگ. بهر رو، حسین بیگ را آدمی ساده، بی سواد، متواضع و تا حدودی رنجدیده و مظلوم و جسور و شجاع (طبق پرونده) دیدم. از اطلاعات آنها در مورد منطقه اورامان لهرن و سلطان های آنها از نظر تاریخی و جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آنچه که توان و قدرتم رسید از آنها استفاده کردم. مخصوصاً "نقاط مرز مقابل در خاک عراق که با اطلاعاتی که از نظر پرونده ای که داشتم آنها را تا حدودی تکمیل کردم. راه را که نپرسید، هم کوهستانی هم ماریچی، شوسه درجه ۲ و ازه ای که هر چند قدمی آنچنان تری چاله و چوله میافتادیم که سر من و راننده به سقف جیب میخورد. بهر جان کندنمی بود خود را باولین قهوه خانه در بین درختان انار و انجیر و گردو رساندیم. پس از نیمساعتی استراحت و تمدد اعصابی مجدداً" براه ادامه داده نزدیکهای غروب با طی يك راه خیلی تیز و ناهموار به شهرستان!! پایه رسیدیم.

برحسب تقسیمات کشوری وقتی جانی شهر باشد باید فرماندار داشته باشد. وقتی به ترتیب سلسله مراتب سراغ فرماندار و بخشدار و و گرفتیم هیچکدام از اینها را نداشت. پرسیدیم خان کجاست، بیگ کجاست، بیگزاده ها، کدخدا؟ هیچکس در شهر نبود. يك جوان معتم بالابلند با عبانی و ته ریشی از ما استقبال کرد و ما را بخانه اش برد. ملا انصاری. از دیدار هم خوشوقت شدیم، و شروع به سنوال کردم. معلوم شد که سرگرد افتخاری محمد امین سان لهونی و خانواده و قوم و قبیله اش بعلت آزدگی از دولت و ارتش به عراق رفته و در حلبچه اقامت دارد. «سان» مخفف «سلطان» است. پاره ای که ما در آن نشسته بودیم داستانهای شگفت انگیزی داشت که قسمتی از آنرا که ملا انصاری خود ناظر و یا از دیگران شنیده بود برای من بازگو کرد. جنگها، زدوخوردها، ناامنی ها، اغتشاشات، ستون کشی ها و از جمله ستون نظامی به فرماندهی سرگرد حاجیعلی رزم آرا سپهبد و نخست وزیر بعد که در کرماشان و در سنوات ۱۲ و ۱۳ فرمانده هنگ پیاده بوده، و جعفر سلطان لهونی پدر محمد امین سان لهونی را شکست و به عراق فراری داده بود بسیار جالب و شنیدنی بود. بهر حال شب را در منزل انصاری بیتوته کردم و روز بعد با سپاس فراوان از مهمان داری و مهمان نوازی او به صوب نوسود شهر مرزی رفتم. درست بیاد ندارم که در کتب منتشره وسیله مخلص داستان گذشتن از آب و رفتن به نوسود با الاغ و غیره نوشته ام یا نه. بهر حال مختصری می نویسم آنقدر جالب است که به دوبار خواندن و شنیدنش میارزد!

باز هم با هزاران مشکلات و با آنکه رهروان می گفتند که با ماشین نمی توانیم از جاده که بر اثر باران بکلی خراب و قابل استفاده نیست گوش شنوایی نداشتیم، هر اندازه آنها ما را از رفتن برحذر میداشتند من به راننده بیشتر فشار میآوردم که طی طریق کند. به يك قهوه خانه که در جلو يك آبادی

و بر سر راه! واقع بود رسیدیم. متوجه شدم با دو ساعت راندن فقط ۶ کیلومتر راه را طی کرده ایم. پس از بحث و گفتگوی زیاد به راننده دستور دادم که در همان قهوه خانه بماند و شب را هم یا در منزل قهوه چپی و یا اگر کدخدائی، کسی در آبادی «نجار» پیدا میشود اطراق کند. دو قاطر آماده کرده بودند. یکی را من سوار شدم و دیگری «چوارادار»، «چهاریادار» یا باصطلاح «دارنده چهار پا که همان قاطر باشد» بجلو پی رسیدیم که فلزی و بسیار زیبا و بظاهر خیلی محکم که همراه من اظهار داشت وسیله مهندسین فرانسوی ساخته شده است. این پل بر روی زاب بزرگ یا سیروان قرار داشت که پس از گذشتن از قسمتی از منطقه که به خاک عراق وارد و پس از مشروب کردن نخلستانهای قسمتی از مناطق خانقین از راه دیاله و بعقوبه به بغداد رفته و به دجله میریزد. مخالفت دولت ایران با دولت انقلابی عراق به زمامداری ژنرال عبدالکریم قاسم در سالهای بعد و برگرداندن مسیر این رودخانه در قصر شیرین و بالاخره خشکانیدن هزاران اصله درخت خرما متعلق به مردم بیچاره و بدبخت آن منطقه داستان هفتاد من کاغذ است که هیچوقت قول نمیدهم در جای دیگر و در فرصت مناسب دیگری آنرا بنویسم. بگذارید بخاطر خدا از آن بگذریم.

سیل بسیار سنگین و مهیبی پنج سال پیش از آن تاریخی که من به پل رسیده بودم آمده و از پنج دهنه یا باصطلاح محلی «چشمه» يك دهنه آنرا شکسته و ویران ساخته بود. ولی سایر پایه ها و دهنه و کلّ اسکلت آن پابرجا بود. میباید از گذاری که در نظر گرفته بودند سوار کَلک (قایق) که با طناب هر دو سر آنرا می کشیدند بآنطرف آب رفته و در نوبت بعد قاطرها را سوار و بآنطرف برسانند. وضع کَلک طوری بود که با کوچکترین حرکت ناموزون مسافرین یا اشتباه در کشش وسیله قایقرانان! جنازه ها را در نزدیکیهای

خانقین در عراق از آب میگرفتند. کما اینکه دو روز پیش يك استوار ارتش که جمعی مرزبانی نوسود بوده و در موقع عبور از آب کلک وارونه شده و جنازه او را در عراق گرفته و به مرز خسروی تحویل میدهند. سال ۱۲۲۶ بود که هر چه برف آب شده بود به رودخانه بزرگ سیروان (زاب بزرگ) وارد و در موقعی بود که احتمال آمدن سیل و غیره نیرفت. در آنطرف آب تعدادی مردم و چهارپایا ایستاده و منتظر نوبت بودند. از قاطر پیاده شده و در ردیف سایرین بانتظار ماندم. پیرمردی پیش من آمد و گفت: «اگر رفتن شما به نوسود ضروری نیست به این کلک سوار نشوید. جای اطمینان نیست. يك همقطار شما دو روز پیش عمرش را بشما داد. جوان هستید، نروید، برگردید بهر کجا که آمده اید». دیدم همه مرا نگاه می کنند و منتظرند به بینند جناب سروان! چه تصمیمی میگیرد. بواقع اتخاذ تصمیم در آن حال و وضع بسیار مشکل بنظر میرسید. ولی هرچه بود من افسر بودم و نمیتوانستم تصمیمی غیر از عبور از رودخانه آنهم با کلک کذا و کذانی بگیرم. گفتم: پناه بر خدا، میروم اگر عزم بسر آمده باشد چه در کلک و چه در بهترین و مطمئن ترین وسیله و چه در هوا یا زمین یا آب خواهم مرد، و با خواست خدا مبارزه نمی کنم. کلک آمد و همه کنار رفتند و نوبت خود را به ما دادند. من و حسن (چهارپادار) سوار کلک شدیم و بدون اینکه نگاه آب بکنم به نقطه دوری در روی ارتفاعات مشرف به رودخانه متوجه بودم که دو نفر طناب را می کشند و ما هم در خط عمود بر رودخانه که بسیار خط مشکلی است، به پیش میرویم. زیرچشمی نگاهی به ساحل انداختم دیدم بیش از دو سه متری به ساحل باقی نمانده که رسیدیم و پیاده شدیم. به محض رسیدن همه صلوات فرستادند و شکر خدا را بجا آوردند.

شرح آوردن قاطرها بیش از شرح آمدن خود ماست که از آن میگذرم، زیرا چیزهای مهمتری برای گفتن در پیش داریم! سوار قاطرها شده و از همان راه ماشین رو! که واقعا "مال رو،" "الاغ رو" هم نبود و تمام سربالائی و پیچ در پیچ، بالاخره به نوسود رسیدیم. مرزبان نوسود سرهنگی بود که شرح زندگی و داستان برخورد اولیه و ملاقات همسر و فرزندانش بنامهای پژمان و جهان در کتاب "کرد دوغ ندیده" بصورت مشروح نوشته ام و در اینجا چون جای آن نیست خواننده عزیز را به خواندن کتاب مذکور که به عقیده و نظر دکتر مجتبائی چیزی شبیه به هفت پیکر نظامی است، که البته نه من نویسنده هستم و نه لیاقت آنرا دارم که پا جای پای نظامی و یا خیلی پائین تر و پائین تر از او بگذارم. چه بسا دکتر که بمن لطف و محبت دارد خواسته مرا دست بیاندازد. بهر حال شب را در منزل سرهنگ و با صرف شامی که بدست همسر باشرف و پاکدامن و نجیب او که از عشیره جد مادری من بود به صبح آوردم. همسرش شهردار نوسود بود. مرا بداخل شهر! برد و همه جا را مخصوصا کارهانی را که بدست او انجام گرفته بود بمن نشان داد. شرح وضع این شهر! و هم چنین عبور غیرمجاز از مرز در معیت يك نفر بلدچی باسم کدخدا ابراهیم و رفتن به سلیمانیه عراق در کتاب اسرار بستن قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره نوشته ام در اینجا از شرح آن میگذرم و سه نکته مهم را یادآور میشوم:

اول اینکه طبق اظهار مرزبان و سایر مردم، پل کذائی ۵ سال بود که آب يك دهنه آنرا شکسته و غیرقابل استفاده شده است. هر سال يك هیئت ۵ نفری برای برآورد تعمیر و مرمت آن از آن بازدید بعمل آورده و بیش از بیست و پنج هزار تومان خرج تعمیر آن نمیشده، در حالیکه هر سال همین هیئت بابت خرج سفر و فرق العاده و غیره و غیره پنجهزار تومان پول گرفته که جمعا

بیست و پنج هزار تومان هزینه این هیئت ها شده و هنوز پل بحالت معلق و بدون مصرف مانده بود.

دوم اینکه: بر اثر نبودن ارتباط هیچگونه مواد مصرفی برای مردم نوسود که بعلت کوهستانی بودن محل بغیر از محصول درختان انجیر، گردو، انار و سماق ندارند به نوسود وارد نمی شود. در حقیقت ارتباط تمام منطقه نوسود و اطراف با داخل کشور قطع و من غیر رسم جزو سرزمین عراق بشمار میآید. از پیرمردی حال و احوال خودش و مردم شهر را پرسیدم. گفت: خداوند عمر بدهد به ملك فیصل (فیصل دوم آن وقت پادشاه عراق بود که در سال ۱۹۵۸ دو سال بعد از سفر من در انقلاب عراق کشته شد) که همه گونه احتیاجات خود را از مملکت او تامین می کنیم. زنده باد ملك فیصل، زنده باد ملك فیصل. اول فکر کردم عقل سالمی ندارد و بیخود و بی جهت خودم را درگیر او کرده ام. آهسته از يك نفر که پشت سرم ایستاده بودم وضع مزاجی پیرمرد را پرسیدم، جواب داد: خیلی سالم است و سواد دارد، هم نویسنده شهر است و هم شاعر. بیشتر تعجب کردم. آنوقت سنوال کردم که چرا نمی گوید زنده باد شاه؟ گفت: کدام شاه، منظورت اگر شاه ایرانست که ما ایرانی نیستیم! ما عراقی هستیم! زیرا نان ما، برگ ما، سیگار ما و حتی نفت ما که ایران روی دریای نفت است، از عراق تهیته می کنیم. يك اثر و آثار مشهودی از ایران و ایرانیت اینجا هست و آنهم ژاندارم و افراد مرزبانی است که در آنجا با انگشت بمن نشان داد که نامش «شوشمی علیاست» پاسگاه دارند. از هر بار الاغی که حامل انجیر یا گردو و یا انار و یا رُب انار است يك تومان و از هر آدمی که نه الاغ دارد و نه بار پنج ریال باج می گیرند. در موقع مراجعت از عراق و عبور از پاسگاه که يك نقطه عبور اجباری است زیرا هیچ جای دیگری معبر ندارد و بناچار برای پرداخت باج هم باشد باید از آن عبور کنیم. دست مرا

گرفت و برد بطرف يك بنائی. فکر کردم منزل اوست. درب را باز کرد دیدم یکنفر آنجا ایستاده و بچه ها در چند ردیف روی صندلیهائی که از خشت ساخته بودند نشسته و تعدادی تپاله روی هم وسط اطاق بزرگ که شبیه طویله بود گذاشته و آتش درست کرده اند که از گرمای آن استفاده کنند. خلاصه آقا خودش را "گوران" و مدیر و ناظم و معلم کلاس اول و دوم و سوم و چهارم و در عین حال دفتردار و فزاش مدرسه معرفی کرد. اضافه کرد که مدت سه ماه است حقوقش را نفرستاده اند و مردم برای معاش روزمره او پول جمع می کنند و باو میدهند. آنوقت پیرمرد با صدای بلند و فریادآسا گفت: میخواهی ایرانی باشیم، ایران را دوست بداریم، زنده باد شاه بگوئیم، مالیات بدهیم و و...؟ آنقدر گفت که خودش به گریه افتاد و نتوانست ادامه بدهد که من و معلم و دو نفر دیگر که همراه بودند همه به گریه افتادیم. خداحافظی کردم و رفتم بیرون که به مرزبانان و نزد سرهنگ مرزبان بروم. پیرمرد دوان دوان مرا تعقیب کرد و گفت: شما را بخدا و بهر چه مقدسات است سوگندت میدهم که يك دقیقه صبر کن تا موضوع جالبی را برایت تعریف کنم (ما هر دو به کردی صحبت میکردیم و چون از ابتدا متوجه شد که کرد هستم بغض در گلویش ترکید و آنچه دل تنگش میخواست گفت). مردم دور ما را گرفته و مثل اینکه پیرمرد معرکه گرفته باشد شروع به حرف زدن کرد و گفت: «سال ۱۲۱۶ رضاشاه آمد برای بازدید منطقه کرماشان. تا لب آب سیروان همانجایی که تو با کلک عبور کردی رضاشاه هم آمد. وقتی راه عبور از رودخانه نبود و متوجه شد که این قسمت جزو خاک ایران و مردم نوسود و اطراف در مضيقه و ناراحتی هستند. رو به افسران و مسئولانی که با او آمده بودند کرد و گفت: الآن چهارم مهرماه است. روز اول نوروز باید پل بر روی این رودخانه زده شود. ماشین از روی آن عبور کرده استاندار در نوسود به من تلگراف کند که

در نوسود است و راه را گشوده است. گفت: روز اول عید راه تمام شد، ماشین های باری و سواری از روی آن عبور کرده به نوسود وارد و استاندار از همین پست و تلگرافی که الآن تعطیل و درش بروی همه بسته است سال جدید را به رضاشاه تبریک گفته و گشایش راه را از کرماشان تا نوسود باطلاعی رساند. آنروزها مردم آنطرف مرز به همان نقطه مرزی ما (شوشی علیا) میآمدند و با حسرت به ماشین هائی که به نوسود میآمدند نگاه میکردند زیرا خود آنها نه جاده داشتند نه آمد و رفت ماشین و نه آنکه ماشین دیده بودند. حالا ما با حسرت به همان نقطه مرزی یا باولین آبادی بنام «تویله» میرویم و ماشین های آنها را نگاه می کنیم. برو خدا عمرت بدهد، تا شخص دیگری مثل او به ایران پادشاهی نکند کار و بار و حال و احوال ما همین است که می بینی. خداحافظ و نگهدارت».

در برگشت به کرماشان و مذاکره با فرمانده سپاه و مطالعه پرونده در استانداری و گزارش جریان راه و گفته های پیرمرد نوسودی و و می گذرم که واقعا" مفصل و مشروح است و جای آن اینجا نیست. فقط خاطر نشان می کنم که دو سال بعد وقتی به نوسود رفتم از روی پل سیروان و با جیب عبور کردم و موفق بدیدار پیرمرد کذا و کذائی هم شدم.

در اوایل بهار سال بعد بود که از رادیوی ایران اعلامیه شماره ۱ ستاد ارتش را مبنی بر تمرّد و عصیان حسین بیگ جوانرودی و اعزام نیروهای هوائی، زرهی و زمینی به آن منطقه را برای سرکوبی او باطلاع ملت ایران رسانید. خیلی متعجب شدم، که حسین بیگی در جوانرود که من دیدم و بموقعیت او آشنائی پیدا کرده و میدانستم که ظرفیت همچو عملی ندارد و افکار دیگر. فوراً با امنیت داخلی ساواک و اداره دوم ستاد بزرگ تماس گرفتم. اطلاعات آنها این بود که از مدتها پیش حسین جوانرودی آمدورفت هائی به

عراق داشته و گزارشاتی بر ضد دولت ایران به سازمان اطلاعاتی آن کشور (المقام) داده است. علاوه بر آن با احزاب سیاسی مخفی در ایران و هم چنین احزاب سیاسی کردهای عراقی در تماس بوده و نشریاتی وسیله افراد جوانرودی در منطقه منتشر شده است. چندین بار از طرف رکن ۲ اطلاعات سپاه باو توجه و تذکر داده شده، ولی ترتیب اثری نداده است. آخرین اطلاع قبل از شروع عملیات حاکی بوده که تعداد قابل توجهی اسلحه و مهمات بین افراد جوانرودی و لهونی تقسیم و بنام تشکیل جمهوری خودمختار کردستان! قصد خلع سلاح پاسگاه ژاندارمری جوانرود و سایر پاسگاههای منطقه را داشته است. سپاه او را احضار کرد که از مآقع آگاه شود، ولی او به دستور سپاه توجهی نکرده و با افراد مسلح خود در کوهستانهای منطقه موضع گرفته است. بناچار و طبق دستور پادشاه ایران، ستاد ارتش دستور قلع و قمع او را صادر کرده است. بیش از پیش متعجب و میهوت شده و نمیدانستم چه بگویم. زیرا بواقع حسین بیگ را دارای چنان فکری و یا چنین تحرك و قدرتی نمیدانستم. مضافاً اینکه سرگرد محمد امین بیگ لهونی که به عراق پناهنده شده بود میان خوبی با حسین بیگ نداشت. و در ملاقاتی که با حسین بیگ داشتم عمل محمدامین بیگ را مذمت کرد و پناهندگی او را برخلاف شان یک رئیس ایل میدانست. خاصه اینکه متذکر شد که دشمنان ایران از این عناصر و عوامل مشابه ناراضی برعلیه ایران سوءاستفاده خواهند کرد. وقتی موضوع را با دکتر پاشانی درمیان گذاشتم، ایشان هم به همین نحو فکر کرده و نظریه مرا تأیید کردند. هر روز اعلامیه جدیدی با شماره های تسلسل از ستاد ارتش و متکی به گزارشات سپاه کرماشان مبنی بر پیشرفت نیروهای اعزامی و موفقیت هواپیماها در بمباران نقاط حساس منطقه از رادیوی ایران پخش می شد. هر روز که میگذشت بر تعجب و بعد به تأقر من افزوده میشد، زیرا منطقه ای

کوهستانی که بیش از بیست الی سی آبادی که اسما" آبادی ولی واقعا" اسم بی مستا و خرابه هانی که بنام آبادی نامیده میشدند با عده ای بیچاره، مظلوم و مفلوک ساکن این بیغوله ها چگونه نقاط حساس و هدفهای مهمی برای سبازان شده و واحدهای زرهی کجاها را می کوبند و فتح می کنند؟ درست بخاطر ندارم بعد از يك هفته یا ده روز که مرتبا" خبر از متواری شدن حسین بیگ و نیروهای مسلح و مجهز!! او پخش میشد بالاخره سپاه مرکز قیام کنندگان!! و ستاد جنبش آزادی کرد و کردستان!! را تسخیر و حسین بیگ ناچار به فرار به عراق و پناهندگی بآن کشور گردید. پیش خود می گفتم جل الخالق، چگونه آن چنان حسین بیگی را که من دیدم در ظرف ۵ الی ۶ ماه آنچنان مسلح و آنچنان نیروی جمع آوری کرد که دست به چنین نهضت و قیامی زد!!؟ ستون نظامی اعزامی به جوانرود، مظفرانه به کرمانشان مراجعت و در مدخل شهر از برابر فرمانده سپاه (سپهبد شاهرخشاهی) رژه رفتند و به سربازخانه ها برگشتند. در فرمان ارتشی اسامی افسران و درجه دارانیکه در نیروی مذکور شجاعت و شهامت بخرج داده بودند بدریافت نشان و مدال، که درست بخاطر ندارم همان وقت یا کسی بعد از آن فرمانده سپاه به ست آجودان مخصوص پادشاه که یکی از امتیازات عالی ارتش بود مفتخر شدند.

انقلاب ۱۹۵۸ عراق با همه پیش بینی هانی که قبلا" کرده بودیم و مورد تأیید هیچکس نبود بوقوع پیوست. من در درجه سرگردی به سمت رئیس نمایندگی ساواک در آن کشور بجای سرتیپ عبدالعلی منصورپور که وابستگی نظامی را بظاهر دارا بود، منصوب شدم. در باره يك قسمت از ماموریتم که جلب ملا مصطفی بارزانی به همکاری و ایجاد شورش در شمال آن کشور بود يك کتاب نوشته ام بنام «اسرار بستن قرارداد ۱۹۷۵» بنابراین جای شرح این مسئله یامسائل دیگر اینجا نیست و خلاصه ای از آن رادر جای خود خواهم آورد.

ضمن رفت و آمد به شمال عراق برای همکاری و همیاری و انجام وظائف محوله با ملا مصطفی دوبار با اشخاصی که همراه و یا آنکه در محل بودند صحبت از حسین بیگ جوانرودی رفت و جویای حال و احوال و مخصوصاً محل اقامت و زندگی او شدم. پس از یکی دو بار آمدورفت و پی گیری موضوع از منطقه اقامت او بنام قره داغ که در غرب شهر سلیمانیه بود اطلاع حاصل کردم. ب فکر افتادم که ترتیباتی بدهم با او ملاقات و بلکه بتوانم وسائل فراهم کنم که پادشاه ایران اجازه چنین کاری را داده و تحت شرانطی اگر واقعا مرتکب تقصیر و گناهی شده مورد عفو واقع و به کشور و خانه و زندگی اش برگردد. سرهنگ دکتر پاشانی هم به سمت رئیس نمایندگی ساواک و وابستگی نظامی ایران در لبنان منصوب شده و در آن کشور بسر میبرد. اکثر اوقات که به تهران میرفتم اینگونه مسائل را مستقیماً با رئیس ساواک شهید جاوید سرلشگر پاکروان درمیان میگذاشتم، که اگر نظر موافقی داشت گزارشی بایشان میدادم و به نظر پادشاه رسانیده و تصویب آنرا بمن ابلاغ میکرد. اغلب اینگونه مسائل مهم را بغیر از معاون اطلاعاتی خارجی مقامات پائین تر از آن اطلاع حاصل نمیکردند و بصورت کاملاً سری تلقی و نتیجه را شفاهاً یا گاهی برای اطلاع پادشاه ایران بصورت کتبی به رئیس ساواک میدادم.

قضیه حسین بیگ جوانرودی را با رئیس ساواک در میان گذاشتم و محاسن و معایب مسئله را کاملاً برای ایشان تشریح کردم. کلیه عملیاتی که باید انجام شود دقیقاً شرح دادم. رئیس ساواک با نظرم موافقت داشت و از من خواست که گزارش جامعی در این باره تهیه کنم که به نظر پادشاه ایران رسانیده بلکه بتواند تصویب آنرا از پادشاه بگیرد. بعد از یکی دو روز هنگامیکه رئیس ساواک را ملاقات کردم تصویب مورد را از طرف پادشاه به من

ابلاغ کرد. من عازم شمال عراق برای ملاقات و مذاکرات با ملا مصطفی بودم. مصمم شدم که موضوع را با او یا یکی از مسئولان بالای پارت دموکرات کردستان در میان گذارده از آنها بخواهم که تسهیلاتی برای انجام مأموریت منی بر ملاقات حسین بیگ در منطقه قره داغ فراهم سازند. خلاصه اینکه با دو نفر پیش مرگ حزبی آشنا به راه و محل و وسیله جیبی که در اختیارم گذاشته بودند غروب یک روز وارد منطقه قره داغ شدیم. راه کوهستانی و غیرقابل عبور بود ولی پیشمرگه راننده نهایت سعی و کوشش را میکرد که تا جائیکه امکان پذیر است براند. بیک کپر تابستانی یک خانواده رسیدیم که جیب نمی توانست حتی یک قدم جلوتر برود. جلو کپر پیاده شدیم. رئیس خانواده و دو پسرش از ما استقبال کردند و ما را بداخل کپر برده، "فورا" آب و چای و خیار تازه و گل بسر برای ما آوردند. اطلاعاتی از محل اقامت حسین بیگ از آنها گرفتیم. یکی از پسرانش را بعنوان راهنما با خود بردیم. در حدود دو ساعت بیشتر یا کمتر در داخل جنگل و راه کوهستانی پیاده روی کردیم. در این راه پیمانی بیش از چهار نفر نبودیم و ماشین و راننده اش را در کپر جا گذاشتیم. در حدود یک کیلومتری به محل اقامت حسین بیگ مانده بود که یک نفر مسلح بنا برخورد کرد و قصد ما را از مسافرت جویا شد. پیش مرگه ها خودشان را باو معرفی و اظهار داشتند که قصد ملاقات حسین بیگ را دارند. اجازه عبور داد. در صدمتری کپر و بارگاه حسین بیگ مجدداً به یک نگهبان برخورد و به همان نحو پیش مرگه ها خود را معرفی کردند. نگهبان یک نفر دیگر را که در نزدیکیهای کپر بود صدا زد و بطرف ما آمد. قصد ما را باو گفت و ما را بطرف کپر راهنمایی کرد. وقتی بساعتم نگاه کردم دیدم ساعت یک بعد از نیمه شب است. شخص نگهبان یا خدمتکار یا هر چیز دیگری گفت که حسین بیگ خواب است و در جای دیگری است. میروم که باو خبر بدهم بگویم چه کسی

با او کار دارد. پیش مرگه گفت: بگو فرستاده ملا مصطفی است! تا یکی دو نفر دیگر که در کپر بودند و آبی بما دادند صدای پانی را شنیدم که بطرف کپر می آمد. چراغ توری را روشن کرده بودند و به همه جا پرتوافکن بود. من در لباس کردی بودم. به محض رسیدن حسین بیگ به جلو کپر بلند شده و بطرف او رفتم. در حالت مات و مبهوتی با هم سلام و تعارف کرده و روی همدیگر را بوسیدیم، ولی متوجه شدم که هنوز مرا نشناخته است. باو گفتم که مرا نشناخته، تا گفتم فلانی هستم، دوباره دست در گردنم انداخته و روپوسی مجدد کردیم. گفت خدا لمنتت کند، جانی آمده ام که فکر میکردم فقط خداوند دستش بمن میرسد، چطور توانستی مرا و در این وقت و ساعت پیدا کنی؟ همانطور بهت زده نشست و مشغول احوال پرسسی از دیگران شد. باو گفتم قبل از هر چیز ما چیزی نخورده و گرسنه هستیم. به شوخی گفت: ما در قله کوه جز نان برّو (بلوط محصول درخت جنگلی) و آب چه چیزی میتوانیم داشته باشیم؟ گفتم ما هم همان را میخوریم. گفت خیلی شانس و اقبالتان بلند است، برای اینکه امروز عصر يك شكار زده ام و همین الساعه يك كباب عالی برایتان تهیّه خواهند کرد. دستوراتش را داد و تا حاضر شدن كباب نان و ماست و پنیر و خیار آوردند و در يك چشم بهم زدن سفره خالی شد. در این موقع حسن بیگ وکیل آمد و به محض ورود به کپر حسین بیگ باو گفت سروان پڑمان را بخاطر داری؟ گفت کاملاً بخاطر دارم. از جای خود بلند شدم و با او روپوسی کردم و همه دور سفره خالی نشستیم. کباب بسیار خوبی خوردیم که چیزی نمانده بود همه از نفس ببریم. ساعت دوونیم بعد از نیمه شب که از حسین بیگ خواستم جانی به همراهان من بدهد که آنها استراحت کنند تا من و او و حسن بیگ به تنهائی مشغول صحبت بشویم.

به يك كپر ديگري كمي دورتر از محل اوليه نقل مكان داديم و به نگهبان و پيش خدمتش سپرد كه كسي بآنطرف نيايد. قبل از هر چيز علت مبادرت به نافرمانی و عصیان و باصطلاح قيام يا جنبش! او را برای خودمختاری! و غيره سنوال كردم.

جواب داد: شما ممكن است با يك يا دو بار ملاقات مرانشناخته و اگر هم شناسائی روی من داشته باشيد باستناد پرونده هائی كه در سازمانهای مختلف كشوری و ارتشی تشكيل شده است، بايد باشد. نود درصد برگهای اين پرونده ها ساختگی و عاری از حقيقت و از طرف رقبا و دشمنان و همين اقوام و بستگان و افراد عشيره خودی و بيگانه است. خودتان ميدانيد كه من نيمچه سواد خواندن و نوشتن دارم و از ابتدای زندگيم بنا به توصيه پدرم هيچوقت و هيچگاه در مسائل سياسی نه وارد شده ام و نه اصولاً "علاقه ای بآن دارم. در موقع حمله قوای نظامی در سال ۱۲۱۶ وسيله رزم آرا بر عليه لهونيهام من خيلي جوان بودم. معذالك در معيت پدر و برادر با رزم آرا همكاری و بر عليه جعفرسلطان لهونی جنگ كرديم. و اين گروهبان دومی افتخاری بناسلامتی! از آن موقع مفتخر! شده ام. قبل از لشگركشی بر عليه من، چندين بار رئيس ركن ۲ سپاه مرا خواست و توجه داد و نصيحت كرد مثل اينكه سرهنگ امين بود (منهم فراموش كرده بودم فكر كردم همان سرهنگ امين بوده كه برادرش سرلشگر امين در وقايع و زدوخوردهای كردستان در سال ۱۲۲۱ شهيد شده است). من چند بار گفتم به اين گونه گزارشات توجهی نكنيد، اينها از مخالفين ما هستند و ميخواهند از شما تلکه كنند. کدام حزب، کدام اعلاميه، کدام سازمان سياسی؟ محمد امين لهونی كه در عراق است با آنكه با ما بظاهر آشتی كرده ولی بخون ما تشنه است. اكنون پنج سال است كه پل دوآب (سيروان) را آب برده از همه كلك دارها (قايق رانان) سنوال كنيد كه

حتی برای یکبار از آن راه به نوسود و بالاخره به عراق رفته ام؟ من که نه هواپیما دارم و نه میتوانم از نقاط دیگری به عراق بروم. از بی اطلاعی شماها حداکثر سوءاستفاده را می کنند و افکار شماها را برعلیه ما مشوب می کنند. دو سه ماهی گذشت. به سپاه رفتم که حقوق عقب افتاده سه ماهم را بگیرم. افسر مسئول گفت باید از رکن ۲ نامه بیاورید، گفتم این حقوق من است نه مرحمتی رکن ۲. من با رکن ۲ کاری ندارم. بالاخره نداد منم به رکن ۲ رفتم و به جوانرود برگشتم. عزت بیگ لهونی که قبلاً گروهبان یکم در ارتش بود و طبق تقاضای شخصی بازنشسته و در محلی نزدیک به همان دوآب زندگی می کند مناسبات خوبی با من دارد. نزد من آمد و گفت از یکی از دوستانش که در رکن ۲ کار می کند شنیده که فرمانده سپاه دستور بازداشت مرا صادر کرده است. رکن ۲ وسیله رئیس پاسگاه ژاندارمری جوانرود احضارم کرد. ترسیدم و رفتم. میدانستم دست از سرم برنمیدارند. بار دیگر رئیس پاسگاه آمد و نامه محرمانه ای بمن نشان داد که مرا به رکن ۲ سپاه اعزام دارد در صورت عدم تمکین دستگیر و تحت الحفظ به کرماشان ببرد. دو سه تفنگ شکاری ساچمه زنی برای شکار داشتیم به چند نفر از افراد جوانرودی گفتم که

مشفرف به جوانرود اطراق کردیم. روز بعد هواپیما آمد و گشتی زد و چند بار با مسلسل تیراندازی کرد و رفت. از جوانرود خبز برایم آوردند که يك ستون نظامی آماده است که بطرف جوانرود بیاید. گفتم همه بزنند بکوه تا جان سالم بدر ببرند. همین عمل را کردند. روز بعد باز هم هواپیما آمد و علاوه بر تیراندازی بی هدف به کوه و جنگل روی جوانرود که خالی از سکنه بود نیز تیراندازی کرد. روی دهات اطراف در منطقه لهون اعلامیه ریخت و سلامت به آشیانه خود بازگشت! تصمیم گرفتم اگر فردای آنروز هواپیما از نزدیک محل پناهگاه ما عبور کند بآن تیراندازی کنم. چهار پنج نفری همچون کاری کردیم و دیگر هواپیما به آن حوالی نیامد. دو سه روز بعد خبر آوردند که ارابه های جنگلی و يك هنگ پیاده روانه جوانرود است. ما از جای خود تکان نخوردیم زیرا ارتفاعات در دست ما بود و بر آنها تفوق داشتیم. صدای ارابه هائی که وارد جوانرود میشدند میشنیدیم. ضمناً از همان روز اولی که هواپیما به منطقه فرستادند اعلامیه های ستاد ارتش را در رادیو گوش میدادیم و خودمان که وضع خودمان را میدانستیم خنده میکردیم و در تعجب بودیم که کی و کجا و وسیله چه کسی یا کسانی ما خواستار خودمختاری شده ایم. این کلمه خودمختاری را که اکثرمان معنی آنرا نمیدانستیم از کجا درآمده است؟ گاهی همراهمان از من در مورد خودمختاری سئوالاتی میکردند که منم در آن میاندم. فکر کردم فرمانده سپاه و لشکر و فرمانده نیروی زمینی آریانا دیوانه شده اند. اگر نبودند این چه اعلامیه هائی است که پشت سر هم در مورد نهضت و قیام ملی!! ما از رادیو پخش می کنند؟ آنقدر ارابه ها به کوهها و جنگلها تیراندازی کردند که فکر کردم تمام کوه و جنگل تبدیل به يك کوه آتش فشان خواهد شد. بدون آنکه يك فشنگ خالی کنم بتدریج و منزل به منزل عقب نشینی کرده تا به نقطه ای رسیدیم که میتوانیم از گذار رودخانه عبور

کرده و خود را به خاک عراق برسانیم. در مناطق مقابل ما بعثت نفوذ پیش مرگه های حزبی هیچگونه پاسگاه مرزی عراقی وجود ندارد. آنقدر آمدیم تا به همین نقطه ای که الآن نشسته ایم رسیدیم و امروز در حدود یکسال و نه ماه و چند روز است که مثل جغد از این کوه به آن کوه و از زیر این سایه درخت به زیر درخت دیگری نقل مکان می کنیم. خیلی سنوالات باریط و بی ربط کردم و ... که سیاه کردستان خواسته با این عمل خودی نشان داده و

قرارومدارها را گذاشته و با درآغوش گرفتن و بوسیدن همدیگر از منطقه خارج و به محل اولیه که «ماوت» و ستاد حزبی و پیش مرگه ها بود مراجعت کردیم. بعد از رسیدن به تهران جزئیات را گزارش که رئیس ساواک بنظر پادشاه ایران رسانید. دستور داده بودند که این مسئله فقط از طریق ساواک و شخص من تعقیب و به نتیجه برسد هیچ عنوان ارتش یا ژاندارمری و سایر سازمانهای انتظامی یا اطلاعاتی از آن آگاهی پیدا نکنند. چون کمی بیش از حد معمول در ایران مانده بودم و غیبتم از عراق در دستگاههای اطلاعاتی آن کشور جلب توجه میکرد، بناچار به عراق مراجعت و مشغول کار معمولی خود در سفارت شدم. دو سه ماهی گذشت و موقع آن رسید که به تهران بروم. فرمانده سپاه کرماشان سرلشگر نصراللهی بعداً سپهبد که در انقلاب ۵۷ شهید شد، از افسران خوشنام و پاک و منزه بود. اصولاً نظامی نبود. آنقدر که میتوانست در مقام های کشوری و مناصب مذهبی موفقیت داشته باشد، که به هیچ عنوان بدرد ارتش نیخورد و نمیتوانست منشاء اثری برای ارتش شود. ولی امیر محتاط و محافظه کاری بود که دلش نیخواست آزارش حتی به مورچه برسد. بهر حال او برای کار ارتشی ساخته نشده بود. هر وقت به منطقه کرماشان میرفتم و ضرورت ایجاب میکرد که ایشان را ملاقات کنم، حس میکرد که کاری در دست اقدام دارم. چون پادشاه ایران موگدا" دستور داده بود که عوامل سپاه و ژاندارمری و حتی ساواک کرماشان و غیره از این عملیات آگاهی پیدا نکنند، مجبور بودم تمام عملیات در شب انجام شود و به هیچ وجه احدی از این سازمانها من را نبینند. اگر میدیدند حتماً گزارش میکردند، و چون قبلاً" مقامات مسئول منطقه را ندیده ام فوراً" دستور تعقیب و مراقبت میدادند که به چه کاری و عملیاتی مشغول هستم.

بهر رو تدارك سفر را آماده کردم، و طبق قرار آن دو نفر در تاریخ معین بیکی از آبادیهای مرز مقابل نوسود میآمدند. بدون ذکر جزئیات عملیات که به تطویل کلام و شرح مبسوط مسائل غیرضروری میانجامد، با راننده ای که استوار ارتش و مأمور به ساواک و همیشه برای مسافرتها و عملیات از او استفاده میکردم به صوب کرمانشان حرکت کردیم. بدون ورود به شهر در اوایل شب در جلو یکی از رستورانهای بیستون، مدفن فرهاد کوهکن توقف کردیم و شام خوردیم. یک سره بطرف نوسود حرکت و به محض رسیدن به یک کیلومتری نوسود از جیب پیاده شدم و به راننده دستور دادم که از همان راه برگشته و در آنطرف پل دوآب و خارج از جاده توقف کند و سر ساعت ۲ بعد از نیمه شب به همان محل اولیه برگردد. به نوسود رفتم. به منزل کدخدا ابراهیم که از اولین سفر با او آشنا و کارهای من را در نوسود انجام میداد وارد شدم.

باو گفتم به هیچوجه چیزی به برادر یا پسرش نگوید و باتفاق به آبادی «تویله» عراق برویم. از نوسود تا مقصد بیش از نیمساعت راه نیست. همه شهر در خواب و حاجب و دربان و نگهبان و جنبنده ای در شهر کوچک نوسود بیدار نبود. به محض عبور از محاذات خروجی شهر یک سگ پارس کرد که چون ابراهیم به زبانش آشنائی داشت! خفه اش کرد. از صدمتری پاسگاه مرزی گذشتیم. میدانستم که مأموران در شب همه در پاسگاه میخوابند و در پاسگاه را هم از داخل قفل می کنند.

به دهکده «تویله» نرسیده سه نفر خارج از راه و زیر درختی نشسته بودند. حسین بیگ و حسن وکیل برادرش و یک همراه دیگر که کیفی در دست داشت. ابراهیم به محض دیدن آنها جلو رفت و دست آنها را بوسید. بیگ ها و ابراهیم همدیگر را بخوبی میشناختند. حسین بیگ کیف را از همراه

گرفت و مرخصش کرد. هر چهار نفر از همان راهی که من و ابراهیم آمده بودیم به نوسود رفتیم. وقتی به راه خروجی نوسود در يك كيلومتری رسیدیم جیب حاضر بود. ابراهیم را بوسیدم و از او تشکر کردم سبیلش را هم خوب خوب چرب کردم! و او را بخدا سپردم. در طول راه سفارشات لازمه در مورد اهمیت موضوع و سرنگهداری آنرا توصیه کرده و توجه دادم که اگر کوچکترین درزی بکنند قبل از هرکس او اعدام میشود!! رفتیم که رفتیم از جلو بیستون که گذشتیم نفس راحتی کشیدیم. نزدیک ساعت هفت الی هفت و نیم صبح بود که در جلو قهوه خانه ای نگهداشته، استوار را فرستادم که نان و پنیر بگیرد و فلاسک را هم پر چائی بکند و زود برگردد. یکی دو کیلومتر پائین تر خارج از جاده زیر درختی نگهداشتیم و صبحانه را خوردیم و حرکت کردیم. بالاخره ساعت ۹ شب به باشگاه ساواک وارد شدیم. شام خوردیم و خوابیدیم. روز بعد رئیس ساواک را ملاقات و گزارش کار را که قبلاً نوشته بودم بدستش دادم. برایش خیلی تعجب آور بود. باور نیکرد که حسن بیگ وکیل و حسین بیگ جوانرودی سران شورشی و رهبران جنبش ملی برای آزادی و خودمختاری کردستان!! در باشگاه ساواک آرمیده اند. متفقاً به باشگاه رفتیم. آنها را ملاقات کردیم. شهید سرلشگر پاکروان از جزئیات اطلاع داشت. مسائل زیادی نبود که مورد بحث قرار گیرد. بآنها گفت خوب استراحت کنید تا به بینم چه کار میتوانم بکنم. به مسئول باشگاه دستور داد از آنها به بهترین وجهی پذیرائی و ترتیبی بدهد که به هیچ وجه دیده نشوند. يك هفته ای گذشت با آنکه پاکروان دوبار پادشاه را دیده بود و در هر بار بعد از شرفیابی ایشان را میدیدم می گفتند: «صبر کنید حالا باشند». من کم کم احساس ناراحتی میکردم که نکند دو نفر بیگ که به من اطمینان کرده و از طرف پادشاه هم بآنها تأمین داده بودم (در حالیکه همچو تأمینی وجود خارجی نداشت و چیزی گفته بودم)

هر دو را بدون آنکه آب از آب تکان بخورد بکشند و تمام عمرم سرافکننده و شرمنده از وجدانم و تتمه آبرویی هم اگر پیش عشایر و پیش مرگه و بطور کلی کردها دارم بریزد و حیثیتم پایمال شود. هر از دو روز بدیدن آنها میرفتم و شبها آنها را در شمیران و اطراف میگرداندم. آنها مرتباً نتیجه کارشان را سوال میکردند. با آنکه قبلاً توصیه کرده بودم که توقعاتی نداشته و همه چیز را در اختیار پادشاه بگذارند که هر تصمیمی میگیرد تسلیم هستند. اما چون خبری نشده بود به معاذیری جواب آنها را میدادم. بدبختانه مسافرتی برای پادشاه پیش آمد و رفتند. آنها هم از رادیو شنیدند که پادشاه بمسافرت رفت و خبری از کار آنها نشد.

کاملاً" برایم محسوس بود که آنها ترسیده و درست مانند من تصوّراتی کرده ولی نه بروی خود و نه بروی مبارک! من میآوردند. مسافرت پادشاه دو هفته ای طول کشید و بعد از گذشت يك هفته رئیس ساواک مرا احضار و گفتند که عصر همانروز بدیدن آنها بباشگاه برویم. به محض ملاقات از حال و احوال و پذیرائی و غیره پرسید که الحمداله همه چیز خوب بود، ولی خبر از دل آنها نداشت که این مدت را چگونه گذرانده اند. رئیس ساواک اظهار داشت: اعلیحضرت فرمودند من از گناه آنها که تمرّد از امر فرمانده سپاه و بعد مقاومت در مقابل نیروی اعزامی و پناهنده شدن به يك کشور خارجی که در حال دشمنی و خصومت با ماست میگذرم ولی باید همه سلاح خود را تحویل داده و بروند در ورامین معادل زمین و املاکی که در محل دارند در ورامین بآنها واگذار شود که به زراعت مشغول و بزندگانی خود ادامه دهند. با آنکه پاکروان از همه جریانات آگاه شده و میدانست بیش از ده قبضه تفنگ ژاندارمها و دو قبضه شکاری که متعلق بخودشان بوده سلاح دیگری در اختیار ندارند، بعلاوه چگونه میتوانستند سرزمین آباء و اجدادی خود را رها کرده و

بصورت تبعیدی به ورامین بروند. بصراحت گفتند همان ده قبضه اسلحه را که برده اند تحویل میدهند ولی نه فقط به ورامین حتی اگر قبالة بهشت را هم بآنها بدهند قادر به رفتن نیستند. مرگ در غربت را به ننگ و رسوائی و تبعید ترجیح میدهند. دو ساعتی صحبت شد. مثل اینکه میدانستند که مرغ يك پا بیشتر ندارد!! همان حرف خود را تکرار میکردند. مرحوم پاکروان را در توی ماشینش که عازم منزل بود ناراحت دیدم. از او در مورد نتیجه کار آنها سنوال کردم. جواب داد که مسئله بسیار مشکل است و فکر نمیکنم پادشاه بپذیرد. چند دقیقه ای سکوت بین ما حکمفرما بود که بدرج منزلش رسیدیم. به من گفت که شام را با ایشان بخورم. در موقعیکه داشتم از او خداحافظی و خواب آرام و ژرفی را برای او آرزو میکردم، هر دو امیدوار بنظر میرسیدیم. بعد از يك هفته که باندازه هفت سال برای باشگاه نشینان و برای من حداقل باندازه هفت ماه گذشت، شهید جاوید پاکروان هنگامیکه در اطاقش قدم میرزد و منم در گوشه ای از اطاقش با احترام ایستاده بودم، گفت: بهزاران مشکلات و گرفتاری بالاخره پادشاه پذیرفتند که برگردند و بروند در محل سابق خود یعنی جوانرود بنشینند، اما نه حالا حداقل پنج شش ماه دیگر اینکار را بکنند. قبلا" بوسائلی از طریق فرمانده سپاه ابتدا بساکن و مثل اینکه اصولا" هیچگون اقدامی بعمل نیامده و دستوری در اینمورد داده نشده تقاضای عفر و بخشایش و مراجعت بکشورشان بکنند، که صورت عادی داشته باشد و بعدها به مشکلاتی دچار نشوند. مضافا" باینکه ساواک هم در اموری که به سپاه مربوط است دخالتی نکرده است!! از آن سردار بزرگ، رادمرد مهربان و پاکدامن و شخصیت نجیب و شریف سپاسگزاری کرده با کسب اجازه از حضورش مرخص و بلافاصله به باشگاه رفته، هر دو نفر را بوسیده و بآنها مژه دادم که پادشاه به همان صورت موافقت کرده اند.

خیلی خلاصه، فردای آنروز از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم، آنها را درست در یک کیلومتری پاسگاه مرزی شوشمی علیا که کمافی السابق مأموران در را قفل و در خواب ناز! بودند. آنها را بامید خدا رها کردم و خود در معیت ابراهیم به نوسود و محل توقف جیب در خارج از نوسود مراجعت کردم. ابراهیم را با مشت پُر به خدا سپردم و راهی کرمانشان شدیم. نوشته ژرار شالیاند نویسنده و محقق فرانسوی را در کتاب او «کردها و کردستان» ص ۱۸۱ در باره جانرودیهها بشرح زیر قبلا آورده ام، مجدداً یا آور میشوم:

«... حتی بعد از کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۲ (۲۸ مردادماه ۱۳۳۲)، جانرودیهها یک ایلی که در شمال کرمانشاه و نزدیک مرز عراق، در کوهستانهای غیرقابل دسترسی که بآنها امکان داد که از سرزمین خود دفاع نمایند، زندگی می کنند. آنها خواستار یک نوع خودمختاری محلی شدند. رژیم شاه که با خردکردن جنبش های آزادی بخش تقویت شده و بعد با شرکت در پیمان بغداد استحکام بیشتری یافته بود، در ۴ فوریه ۱۹۵۶ آخرین شعله امیدبخش آزادی کردها را در ایران خاموش کرد. هزاران سرباز و درجه دار و افسر، و هواپیماها به دهکده های منطقه جانرود حمله کردند. حکومت نوری سعید نیز نیروهای ارتش شاهنشاهی را پشتیبانی کرد. جانرودیهها قهرمانانه مقاومت کردند، اما نیروها برابر نبودند. لذا از محاصره گریخته، دهات و منازل خود را ترک کردند و به کوهستانها و جنگلها پناه بردند. آنچه که بنام جانرود معروف و مشهور و سبب آزادی و آزادیخواهی مردمانش بود بر اثر بمباران بصورت تل خاکستری باقی ماند.

رادیوی تهران در یکم خردادماه ۱۳۴۱ خورشیدی - ۲۲ مه ۱۹۶۱

میلادی خبری باین شرح پخش کرد:

«حسین بیگ جوانرودی رئیس ایل جوانرودی که بر اثر حمله نیروهای نظامی مدتها متواری بود به سپاه غرب در کرمانشاه تسلیم شد» (گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی).

حسین بیگ نه متمرّد نه عصیانگر، نه شورشی و بالاخره نه آزادیخواه و خواستار نوعی خودمختاری محلّ! بدون مقاومت، عبور غیرمجاز از مرز و پناهنده بیک کشور خارجی. فقط بر اثر حمله نیروهای نظامی، که معلوم نیست حمله ای برای چه و بچه کسی، مدتها متواری (مسلم است که از ترس نیروهای نظامی متواری شده است). به سپاه غرب تسلیم شد. بدون هیچگونه شرط و شروطی. در حالیکه اتهام حسین بیگ در موقع لشگرکشی همه موارد بالا بوده، ولی در موقع تسلیم بر اثر حمله نیروهای نظامی متواری بوده است.

نصف بیشتر اتهامات وارده به روسای عشایر که سابقاً " نفوذ و شخصیتی داشتند، یا به رجال و مسئولان کشوری که باصطلاح نامی و نشانی داشتند از همین قماش بوده است. نهضت ها و قیام ها و جنبش های ملی چه کرد، چه بلوچ، ترکمن، مازندرانی و و از همین نوعی است که نویسنده و محقق فرانسوی به حسین بیگ و برادر پیرمرد و مریض حالش حسن بیگ وکیل نسبت و ربط و ارتباط داده است. غیر از ضرر و زیان معنوی و روحی دست کم بگیریم به اهالی فقط یک منطقه کردنشین و ضرر و زیانهای مادی به همین مردم. و مخارج و هزینه لشگرکشی آنها با استفاده از ارباب جنگی و هواپیما اگر محاسبه شود سر به چه مبلغ گزافی میزند. تمام اینها فقط بر اثر سعایت و دشمنی بین خود کردها و بالتیجه نداشتن اطلاعات دقیق و عدم تسلّط به مناطق استحقاظی وسیله سازمان های دولتی اعم از ارتشی و کشوری است که منجر به چنین اقداماتی میشود که باندازه یک پول سپاه برای ملك و ملت فایده و منفعتی را متضمّن نبوده و نیست. تا کی فریب و نیرنگ ...

افلاطون گفته است: «بنظر من آدم کُشی کمتر گناه دارد تا فریب دادن کسی نسبت به خوبی و عدالت و قوانین و زیبایی».

مگر حافظ، لسان الغیب چیزی کمتر از افلاطون گفته؟

حافظا می خورورندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

کسی نیست از من بپرسد که چرا دست به چنین اقدامی برای مراجعت بیگ ها و خوانین جوانرودی زدم. بفرض اینکه چنین ستوالی شده باشد، جوابش این است:

بر اثر اطلاعات دقیقی که داشتیم، میدانستیم که دولت عراق، در مقابل تقویت دولت ایران از شورشی که از سال ۱۹۶۱ وسیله کردها در شمال عراق بوجود آمده، مصمم بود از همه عوامل و عناصر ناراضی از پادشاه و دولت ایران بمنظور عمل متقابل استفاده کند. روسای عشایر جوانرودی یکی از آن عوامل بودند، که حضور آنها در عراق امکان داشت سبب مشکلات و گرفتاریهائی در یک منطقه ای از ایرانزمین بشود. اگر چه خیلی به حاشیه رفتم و در عین حال خیلی هم درز گرفتم، ولی فکر می کنم اینگونه خاطرات براتب خیلی بهتر از این همه زدوخوردها و جنگ و جدالها و بگیروبیندها و بدار آویختن ها و تیرباران کردن ها میتواند گوشه های تاریک تاریخ معاصر ایرانزمین را روشن کند.

روا بر ما نبیند، آسمان ویرانه ی ما را

ز تاراجِ فلک، گنجِ به یغما برده را مانم

ز دامن برنمیدارم سرِ حیرت به روز و شب

در این ظلمت سرا، روشندلِ افسرده را مانم

گلشن کردستانی

۲ - ترکیه

وضع کردها بعد از وقوع جنگ جهانی دوم

تسلط دولت جمهوری ترکیه به رهبری کمال آتاتورک از همان سنوات اولیه به قدرت رسیدن او بر ترکیه مخصوصاً "اقلیت ها خاصه کردهای ساکن آن سرزمین فوق العاده بود. پس از انعقاد قرارداد لوزان که به هیچ وجه نامی از کردستان برده نشد، خود یکی از عوامل تشویق و تهییج مصطفی کمال در محو و نابودی حقوق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کردها بود. وقتی طبق قانون اساسی جدید اصولاً "موجوداتی بنام "کرد" در سرزمین ترکیه وجود خارجی نداشته باشند و آنچه موجودند "ترکهای کوهستانی"!! دیگر چه حق و حقوقی میتوان از مصطفی کمال و از اسلاف او که تا با امروز کشیده شده انتظاری داشت.

او به چه اصولی پای بند بود که به رعایت حداقل اصول و حقوق انسانی و طبیعی پای بند باشد. برای مثال مگر او با ایران و عراق و افغانستان پیمان سعدآباد را امضاء نکرد؟ صرفنظر از موادیکه برای مقابله و مبارزه با کمونیسم و محو و نابودی کردها در نظر گرفته شد، شاه بیت یا باصلاح شاه ساده و موضوع آن تأمین امنیت و حفظ و حراست از استقلال و تمامیت ارضی هر چهار کشور بود، که در صورت تعرض و تجاوز خارجیان

بمرز و ثغور هر كشوري بقيه به حمايت و كمك او بشتابند اما به گفته علي منصور نخست وزير در روزهاي حمله متفقين به ايران مندرج در «تاريخ بيست ساله ايران» جلد هشتم، به قلم حسين مكي گوش فرا دهيم و بان توجه كنيم. حسنعلی منصور می گوید: «... اما سفیر ترکیه همواره با ما در تماس بود و در باره قضایای جاری با او مذاکره میشد تا حقایق را به دولت خود اطلاع دهد (بخوانید به متفقین - اشاره از نویسنده) هم چنین سفیر ایران در آنکارا بدستور دولت برای جلب توجه دولت ترکیه به اوضاع ایران اقدامهایی میکرد و با سفیر شوروی در آنکارا که بمسائل ایران وارد بود تماس داشت و سعی میشد حتی المقدور موجبات اطمینان روسها فراهم آید، ولی سرانجام معلوم شد که: زامداران ترکیه با وجود پیمان سعدآباد و مصالحی که در امنیت و مصونیت ایران داشتند در رفع مشکل ایران جدّ و جهدی بکار نمیبرند، بلکه رویه ای در پیش گرفته اند که طبق میل روس و انگلیس باشد» (باز جای شکرش باقی است که پس از صدها سال گرفتاری و بدبختی و ناراحتی هائی که از زمان عثمانیها تا آنروز برای ملت ستم دیده ایران و دولت های ناآگاه و بی اطلاع ایران باین مختصر وفاداری در عهد و پیمان!!! آنها نسبت بدولت و برادر عزیز! رضاشاه پهلوی پی برده اند. توضیح از نویسنده). منصور میافزاید که: «حتی رادیوی آنکارا در بخش های فارسی خود تبلیغات سوءروس و انگلیس را منعکس میکرد، و مقامات ترکیه باوجود تقاضای مکرر دولت ایران مانع نمی شدند (باز خدا پدر آتاتورک را بیامرزد! که مثل انگلیس ها نگفت که فرستنده BBC يك سازمان مستقل غیردولتی است! و دولت انگلیس هیچگونه نظارت یا کنترلی بر آن ندارد!!!)

اینها برای ملت و مردم ما که همسایگانش را در طول تاریخ شناخته است چندان مهم نیست. ولی توجه شود به خاطره سرلشگر حسن ارفع رئیس

ستاد ارتش که يك وقتى عضو هیئت رفع اختلافات مرزى بوده، در «تاریخ بیست ساله»، جلد ششم، به قلم حسین مکی میگوید:

«... اگر اعلیحضرت رضا شاه در باره تحدید حدود فرموده بودند که موضوع این سنگ و آن تپه یا چند زرع زمین بایر مطرح نیست، ولی همسایگان هم کیش و همدین که باید روابط خوبی با ما داشته باشند اغلب وضعی فراهم شده که ما به جان یکدیگر افتاده ایم چنانکه مکرر اتفاق افتاده بود: مثلاً» در ۱۸۲۸ میلادی روسیه تزاری با ایران جنگ کرد و ترکان به هیچ وجه مداخله نکردند و بلکه از شکست ارتش ایران به فرماندهی عباس میرزا شادمان نیز بودند. ولی میدانیم که همان ارتش روس به فرماندهی پاسکویچ که ارتش ایران را در سالهای ۱۸۲۷ و ۱۸۲۸ میلادی شکست داده بود در شال ۱۸۲۹ درست چند ماه بعد از شکست ایران از قفقاز وارد ترکیه شد و تا ارزروم پیش تاخت و ارتش ترک را به سختی شکست داد ... پیداست که این بار نوبت ایران بود که بخندد و شادمان باشد. اما ایران اظهار همدردی میکرد نه شادمانی».

مصطفی کمال رئیس جمهور ترکیه در اولین سفر رضا شاه و در اولین شام رسمی گفت: «اعلیحضرت! دوست و برادر معظم من با نهایت مسرت مقدم رئیس بزرگ ملت برادر را در ترکیه تبریک می گویم ... رضا شاه در جواب گفت: دوست بزرگ و برادر عزیزم حضرت رئیس جمهور معظم ترکیه ... دو ملت همسایه و برادر میتوانند با کمال اعتماد و اطمینان بیکدیگر متکی بوده و وظیفه مقدس خود را که ادامه ترقیات و توسعه و تمدن و خدمت بصلح عمومی عالم است ایفا نمایند».

اگرچه بعد از شانزده سال محرومیت و ممنوعیت کردها از هرگونه حقوقی حتی حرف زدن به زبان مادری در بین خانواده های خود و نه در خارج از خانه و کاشانه، معذالك عرقیت و حمیت ملی خود را از دست نداده

هراندازه فشار بیشتر میشد، سبب تشویق و تهییج آنها به حفظ و حراست میراث فرهنگی و قومی آنها میشد. اگرچه مردم کردزبان در منطقه وسیع و با جمعیتی فراوان و مراقبت شدید مأموران ترك زبان میدانستند که کوچکترین حرکتی به اعدام و نابودی آنها تمام میشود، معذالك هیچ قدرتی قادر نبود که بآنها پیامورد یا حکم کند که «فکر نکنند». آنها نیکه آنقدر فکر میکردند و نمی توانستند کوچکترین عکس العملی در اثر افکار خود داشته باشند، به بهانه ها و معاذیر به کشورهای دیگر جهان میرفتند و دیگر برنی گشتند و نتیجه افکار خود را برای رهائی از یوغ و بند ترك اعظم! و مأمورین ریز و درشت او با سایر هم زبانهای خود در هر کشوری و هر دیاری عملی میساختند. هیچ تصوّرش را می کنید که امروز سیصدهزار نفر «ترك كوهستانی»!! یا کردهای اصیل آری و ایرانی تبار از کشور ترکیه در آلمان اقامت دارند و سازمانهای منظم و مرتب کرد بخاطر پیشرفت فرهنگ کرد، وضع اقتصادی کرد و موقعیت سیاسی کرد در ترکیه و با انتشار انواع و اقسام نشریات به زبانهای مختلف در کوشش و فعالیت هستند؟

۲ - عراق

گفته شده:

عیب بزرگ دیکتاتوری در اینست که همیشه باید قدرت و مقام حکومت را با ترور و اجحاف بیشتر حفظ کرد.

بسوجب آنچه که قبلاً در موارد مختلف بحث شد موجبات دشمنی و خصومت کردها و اعراب خاصه کشور جدیدالتاسیس عراق براساس موافقت نامه پیمان لوزان (۱۹۲۳) که در آن نه فقط حق و حقوقی برای کردها در نظر گرفته نشد، حتی موضوع کردها و مسئله کردستان اصولاً از طرح سایر مسائل مطروحه در آن کنفرانس کنار گذاشته شد. علت اساسی و واقمیت آنست که بریتانیا از وابستگی کامل حکومت کردنشین احتمالی آینده بخود بهیچ وجه مطمئن نبود. مواردی هم پیش آمده بود که صحت این عدم اطمینان را باثبات رسانده بود. حقیقت اینکه: بسیاری از کردها با وجود برخوردها و جدالهایی که در طول سالها با حکومت عثمانی داشتند بهر حال بعزت مسلمان بودن از بین ترکها و انگلیس ها تمایل بیشتری بسوی ترکها داشتند، بویژه که وابستگی به اعراب بصره و بغداد را بر اثر تاسیس دولت جدید عراق، که خود جزو رعایای عثمانی بودند و به تازگی میخواستند حکومتی برای خود تشکیل دهند در شان و مقام خود نمیدانستند و براتب خود را ذیحق تر از آنان برای استقلال و تشکیل حکومت میدانستند. بنابراین از همان ابتدای تشکیل دولت عراق تحت قیمومیت انگلستان و بعد از سال ۱۹۲۲ که عراق چون یک کشور مستقل به جامعه ملل پذیرفته شد، عکس العمل ابتدا سیاسی و سپس مبارزات مسلحانه کردها یادآوری وعده هائی بود که جامعه ملل یا دولت بریتانیا و

سپس دولت مستقل عراق در مورد اداره خودمختاری کردستان داده شده بود. حرکات شیخ محمود برزنجی و شیخ احمد بارزانی و غیره که نتیجه بدعهدیها و یا در مواردی عکس العمل های شدید انگلستان و عراق در مقابل آنها بود، بطور مفصل دیدیم. احزاب سیاسی متشکل در مناطق کردنشین را هم تا شروع جنگ دوم جهانی بشرح کشیدیم.

در سال ۱۹۲۹ حزب «هیوا» (اتید) برهبری رفیق حلمی تشکیل گردید. با آنکه رفیق حلمی از حسن شهرت بهره ور و مورد اعتماد مردم سلیمانیه و سایر مناطق بود، ولی بعزت اختلاف و وارد کردن اتهامات بی اساس به موئس و سایر شخصیت های طراز اول حزب ازهم پاشیده و منحل شد.

در سال ۱۹۴۴ حزب «شورش» تاسیس گردید، که علی عبدالله یکی از شخصیت های معروف آن بود. دیری نپایید که در سال ۱۹۴۵ به حزب «رزگاری» (رستگاری) تغییر نام و از جمله شخصیت هائی که در حزب سابق اما با نام جدید به فعالیت پرداخت رشید عبدالقادر بود.

در این سالها جز وجود چند نفر از اشخاص طرف اعتماد حکومت بغداد که در دولت با سمت وزیر و یا در سایر مشاغل مهم به تعداد محدود و معدودی از کردزبانها شرکت داده میشدند امتیازات دیگری از نظر حق و حقوق ملی کرد منظور نگردیده بود. با فشار مردم سلیمانیه که نسبت به سایر مناطق کردنشین در عراق از هر نظر پیشرفته تر هستند، وزارت معارف عراق اجازه داد که در سلیمانیه و شهرهای نزدیک بآن در مدارس به زبان کردی تدریس و معلمین آنها از بین کردها تعیین گردند. بعدها در اربیل نیز چنین برنامه ای بوقع اجرا گذاشته شد. اداره کل معارف سلیمانیه و اربیل به امور آموزشی نظارت داشت از دیرباز مردم مناطق کردنشین سلیمانیه و اطراف به

زبان فارسی آشنائی کامل داشته، حتی نویسندگان، شعرا و ادبا و فضایی بنامی از آن منطقه برخاسته اند که چند نفر از آنان در قسمت «مشاهیر اکراد» این کتاب معرفی شده اند. هر اندازه فشار حکومت مرزی بیشتر و ابراز قدرت و اجحاف بیشتری در پایه گذاری مقام حکومت اصرار میورزید، بهمان اندازه قدرت گریز از مرکز و عدم توجه کردهای شمالی «مخصوصا» سلیمانیه روز بروز بیشتر و افزوده تر میشد. برخلاف ترکیه که کردها و حقوق آنها را بظاهر بکلی محو و نابود کرد، در عراق هیچوقت و هیچگاه حکومت های وقت قادر نبودند از رسم و رسوم و عادت و سنت و لباس پوشیدن و تکلم به زبان کردی جلوگیری بعمل آورند. جز آنکه در زمان سلطنت ملک فیصل اول و دوم و «مخصوصا» در حکومت ژنرال نوری سعید از برگزاری مراسم عید نوروز که در نزد کردها «مخصوصا» کردهای ساکن مناطق کردنشین در عراق خیلی گرامی و به بهترین نحوی آنها برگزار میکردند، مسانعت بعمل میآمد ولی آنها توجهی بدستورات مقامات محلی نداده مراسم نوروزی را برپا میداشتند.

تعدادی از شخصیت های باسواد و روشنفکران کرد در عراق، در دوران پادشاهی رضاشاه بر این عقیده بودند که چون رضاشاه نام ایران را در اصطلاح خارجی PERSIA به کلمه IRAN تبدیل کرده است، لذا تعصب بر روی فارس ها از بین رفته و کرد و فارس و سایر قوم های ایرانی دارای حقوق مساوی و هیچگونه تبعیضی بین آنها وجود ندارد. از طرف دیگر مراسم نوروز در مناطق کردنشین عراق از طرف کنسولگریهای ایران تشویق و تهنیت میشد که بنحو باشکوهی برگزار گردد. برای انجام این جشن بزرگ ایرانی کنسولگریها هزینه های آنها میپرداختند. گرایش به ایران از زمان جدائی قسمتی از سرزمین کردنشین ایران و ضمیمه به دولت عثمانی روز بروز وجود داشته و هر زمان رو به فزونی بوده است. يك کردشناس گفته است که: این

بخت و اقبال بلند ایرانست که کردها دو دشمن و دو عنصر ترك و عرب شده اند که بهیچ وجه با آنها کوچکترین پیوستگی و ربط و ارتباط ندارد ولی افسوس ایران هیچوقت نخواستہ از بخت و اقبال خود استفاده کند. برعکس، اغلب با دشمنان خود برعلیه کردها سازش کرده است. کمالینکه در ژوئیه ۱۹۲۷ با ترکها و عراقیها قراردادی بنام «سعدآباد» امضاء کرد که بر اساس ماده ۷ آن ضد هر نوع سازمان، یا فعالیت گروههای مسلح، جمعیت یا سازمانهای سیاسی کرد بود.

در اوت ۱۹۲۶ در اولین جلسه تشکیل «پارت دموکرات کرد» در سلیمانیه، تمام احزاب سیاسی کرد در عراق بآن پیوستند، بجز شاخه حزب ژ. ک در عراق (جمعیت یا کومله ژ. کاف در بهار ۱۲۲۲ در منطقه قلاوی صارم، «قلعه صارم»، در اطراف مهاباد تشکیل گردید. همانطور که ذکر شده، ژ بمعنای ژباندته وی (تجدید حیات یا رستاخیز) و ک، کردستان است که شعبه ای از آن در عراق تشکیل گردید. متنها بعد از تشکیل حزب دموکرات کردستان وسیله قاضی محمد در ۲۵ مردادماه ۱۲۲۴، ژ. ک در آن ادغام شد، ولی شعبه آن کماکان در عراق به فعالیت خود ادامه داد. در حقیقت اوت سال ۲۶ تاریخ تأسیس حزب دموکرات کردستان عراق است که برای تمییز و فرق بین آنها آنکه در ایران فعالیت دارد بنام «حزب» و آنکه در عراق است «پارت» نامیده شده اند. شاخه «حزب ژ. ک» در عراق در سال ۱۹۴۲ بوجود آمد که اعضا برجسته آن: اسمعیل شایس، صدیق شایس، فائق بی گس، محمد علی مدهوش و غیره که دبیر آن ابراهیم احمد بود).

آگاهی : ابراهیم احمد از اهالی سلیمانیه، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همان شهر و دانشکده حقوق را در بغداد به پایان رسانیده است. از دوران دانشجویی به فعالیت های سیاسی پرداخته و به همین علت در دوران

وکالت دادگستری در سلیمانیه وسیله مقامات عراقی از آن شهر نفی یدل شده و در کرکوک به شغل وکالت مشغول گردید. از نویسندگان و دانشمندان معروف و بنام و به زبانهای فارسی و انگلیسی آشنائی کامل دارد. بعد از انحلال حزب ژ. ک، در «پارت دموکرات کردستان عراق» عضویت پیدا کرد و به فعالیت پرداخت. در سال ۱۹۵۶ از طرف کمیته اصلی بجای «حمزه عبدالله» به سمت دبیر کل پارت تعیین گردید. از مردان بسیار شریف و علاقمند به فرهنگ و ادب ایران است. طبق توصیه و توجیه او بود که کمیته مرکزی پارت، ملا مصطفی را که در ایران بود و با جمهوری خودمختار مهاباد همکاری میکرد، به سمت رئیس حزب تعیین کرد. اصولاً در احزاب سیاسی رئیس معنا و مفهومی ندارد، همان دبیر حزب است که وسیله کمیته های مرکزی تعیین و امور سیاسی حزب را با مشارکت کمیته سیاسی اداره، و امور اداری و اجرایی آنرا بعهده دارد. بقول اکثر اعضاء کمیته مرکزی از جمله خطب ها و اشتباهات بزرگ سیاسی آنها تعیین ملا مصطفی به این سمت بوده است، که مشروح آن در موضوع شورش ۱۹۷۵ - ۱۹۶۱ خواهد آمد. ابراهیم احمد، جلال طالبانی، عمر مصطفی (معروف به دبابه)، خالد سعید و علی عسکری از جمله کسانی بودند که با موافقت و تسلیم ملا مصطفی به خواست پادشاه ایران مبنی بر آتش بس در سال ۱۹۷۵ مخالفت کردند. ابراهیم احمد از شخصیت های بارز، خوش نام و دارای حسن شهرت و از افراد کاملاً ورزیده و آبدیده در امور سیاسی است. او پدر همسر جلال طالبانی است، در عین حال پدر هشت فرزندی است که همه از افراد ناسیونالیست کرد و بعلت اقامت در ایران به زبان و خط و ادبیات و تاریخ ایران کاملاً آشنائی دارند. همسرش شیرزن کردی است بنام «گلاویژ» (ستاره صبحگاهی یا باصطلاح سهیل) که از سالهای اول نوجوانی بعلت فعالیت سیاسی برادرش «حمزه عبدالله» که قبل از ابراهیم احمد، دبیر کل پارت

دموکرات بود به عضویت حزب درآمده و هنوز از اعضاء خیلی معتقد و مومن و فعال میباشد. مادر محترم و جوانی! در حدود صد سال دارد که او هم حزبی است و در بحبوحه ناآرامیها و حمله نیروهای عرب لاشخوار صدام در حین جنگ خلیج فارس به مناطق شمال، به سلیمانیه رفت و در میان مردم رنج دیده و ستم کشیده کرد بسر برد. در اوایل ژوئیه ۱۹۹۲ به لندن محل اقامت خود مراجعت کرده است. بیوگرافی افراد سرشناس و نام آور دیگر حزبی را مانند جلال طالبانی بموقع و در جای خود خواهم نوشت.

در همین جا ضروری است که یادآور شوم: پارت دموکرات کردستان عراق بعد از تسلیم ملا مصطفی به تصمیم پادشاه ایران مبنی بر اعلام آتش بس در شمال عراق و خاتمه شورش بعثت مخالفت عده ای از اعضای کمیته مرکزی که از آنها نام بردم به ملا مصطفی و بعد از او بعنوان میراث! به فرزندانش ابتدا ادريس که چند سالی است فوت کرده، و سپس به مسعود بارزانی کوچکترین فرزند ذکور او رسیده است، جلال طالبانی و سایرین از پارت انشعاب کرده و «اتحاد میهنی کردستان» را بوجود آوردند. توضیح از نویسنده این کتاب.

سران برجسته «پارت دموکرات کورد» در عراق شامل: ملا مصطفی که غیابا" بعنوان رئیس حزب انتخاب شد، شیخ لطیف پسر شیخ محمود برزنجی (حفیدزاده) و کاک زیاد که سمت نیابت حزب را داشتند. حمزه عبدالله، میرحاج محمد، دکتر جعفر محمدکریم رحمان در ۱۳۲۸ به اسبان آمد. حسن از اکاد

بودند. هدف این حزب، حفظ حقوق کرد «اتنومی» (خودمختاری یا خودگردانی) در چهارچوب رژیم دولت مرکزی عراق بود. قابل توجه است که بعد از حزب «هیوا» که در سطح کردستان بزرگ فکر میکرد و خواستار استقلال کردستان بود، احزاب بعد از آن فقط به حقوق حقه کردها در چهارچوب نظام مرکزی فکر میکردند. فعالیت همه احزاب براساس چنین هدفی پایه ریزی شده بود.

بعد از فروپاشی جمهوری مهاباد و انحلال ژ. ک، شعبه آن در عراق نیز منحل و در «پارت دموکرات کردستان عراق» ادغام شد. ضمناً عده ای از اعضاء کمیته مرکزی به سمت های دولتی از قبیل وزارت و وکالت و غیره تعیین شدند که بناچار فقط بعنوان عضو حزب باقی ماندند. اعضاء دیگری بجای آنها برای تصدی کمیته مرکزی و کمیته سیاسی بشرح زیر انتخاب شدند: ملا مصطفی در همان سمت ریاست! باقی ماند. ابراهیم احمد، نوری صدیق شاوریس (سروان ارتش عراق) عمر مصطفی، دکتر مراد عزیز، علی عبدالله، صالح عبدالله یوسفی، علی عبدالله عسکری، دکتر هاشم عقراوی، جلال طالبانی، سید عزیز شمزینی (سرهنگ ارتش عراق)، نوری احمد طه (سروان ارتش عراق)، عبدالرحمن ذبیحی (اصلاً ایرانی، اهل مهاباد) و غیره که جمعا نوزده نفر بودند.

دستگاه سلطنت به تصدی عبدالاله و دولت برگزیده او که سمت نخست وزیری آن بعهدۀ ژنرال نوری سعید بود، داننا در صدد استحکام موقعیت و وضعیت خود بودند. اگر چه شرکت در قرارداد سعدآباد یکی از منظورهای دولت عراق برای ایجاد امنیت و تقویت وضعیت آن بود، معذالک در جنگ دوم شاهد عینی بودیم که هیچکدام از هم پیمانهای ایران، ترکیه، عراق و افغانستان نه فقط کوچکترین عملی در اجرای قرارداد و تعهدات خود نکردند، بلکه عراق

مبدأ حمله قوای انگلیس ها، و ترکیه نیز مرکز تبلیغات سوء بر علیه ایران شدند. ملی شدن نفت، نخست وزیری دکتر محمد مصدق که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ باعث ایجاد بحران سیاسی شدید در ایران شد، رقابت های انگلستان و آمریکا برای تسلط بر نفت و گسترش نفوذ استراتژیک و نظامی خود در منطقه خلیج فارس سبب شد که به ابتکار انگلستان میان ترکیه و عراق پیمانی بنام "پیمان بغداد" منعقد شود. سپس در سال ۱۹۵۵ ایران نیز بآن پیوست. پایپای این اقدامات آمریکائیا که سعی بیشتری در گسترش نفوذ خود داشتند، با سران دولتها و رهبران کشورهای خاورمیانه مخصوصاً "خلیج فارس تناس و ارتباط بیشتر گرفته بعنوان مختلف از قبیل کمک های اقتصادی یا نظامی و غیره هر روز يك جای پائی برای خود بوجود میآوردند. آمدورفت آمریکائیا در عراق و ارتباط آنها با عبدالاله و ملك فیصل دوم و رجال و شخصیت های درجه اول دولت جزو افتخارات عراقیها بشمار میرفت، و هرکدام بر دیگری پیشی میگرفتند، ضمن اینکه میدانستند که همه ساخته و پرداخته و دست پرورده انگلیسها هستند و هرچه دارند از آنها دارند. عبدالاله که مدتها بعنوان نایب السلطنه برعراق فرمانروائی کرده، و بعد از تصدی پادشاهی ملك فیصل از بعد از سن قانونی که سمت دانی و باصلاح فکر متفکر او بود بیش از همه با آمریکائیا لاس میزد و خیال میکرد در هر موقعیت و وضعیتی آمریکاست که از آنها حفاظت و حراست می کند. در حقیقت حالت مشابهی با ملك فاروق و قبل از سقوط او داشت. ایدن وزیر امور خارجه و نخست وزیر پیشین بریتانیا در کتاب خاطراتش بنام "خاطرات ایدن" در مورد سقوط ملك فاروق می نویسد:

تایمز نوشت: «در ماه ژوئن، دولت هلالی پاشا بر اثر توطئه دربار مصر استعفا داد. سرتی پاشا جانشین هلالی پاشا و کابینه ای مرکب از دوستان

فاروق تشکیل داد. محتمل بنظر میرسد که حزب «وقد» دوباره قدرت را در دست بگیرد».

بسوی سقوط - در اینوقت، حوادث مصر، کشور را بسوی سقوط میبرد. توطئه گران پیروز شده بودند و مردان باشرف خود را پنهان کرده بودند. شرافتمندان اگر خود را در زندان نمی دیدند خوشبخت بودند.

فاروق بخوبی میدانست که دولت انگلستان از سقوط هلالی پاشا متأسف و رنجیده خاطر است، ولی رنجش و اندوه ما او را ناراحت نمی کرد. او احتیاجی احساس نمی کرد تا ما را بحساب آورد. فاروق فکر میکرد که با ملتجی شدن بآمریکا و پناه بردن بآن دولت و استفاده و بهره برداری از ترسی که سفیر آمریکا از انقلاب داشت، میتواند برای همیشه مانع اقدامات نیرومند انگلستان در مصر شود. و نیز چنین می اندیشید که اگر در مصر انقلاب شود، نیروهای انگلیس در آخرین لحظه بکسک او خواهند شتافت و او را از خطر نجات خواهند داد. همین جا بود که اشتباه میکرد.

... کاردار سفارت ما در قاهره (آقای کرمول) در نامه ای که فرستاده بود، میگفت:

لازم است باینکار مصر که از ترس و وحشت آمریکانیها (از انقلاب) و از نخوت و خودبینی سفیر آمریکا استفاده می کند، خاتمه دهیم. کاردار ما سپس در نامه خود اضافه کرده بود: ملک فاروق را باید وادار کرد تا مردان باشخصیت و بااراده را دوباره بکار بگمارد. در نتیجه این پیام، بیکی از کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه دستور دادم که به ملاقات «گیفورد» سفیر آمریکا در لندن برود و وضع را بی پرده با او در میان بگذارد.

کارمند عالی‌رتبه وزارت امور خارجه، اطلاعاتی را که ما از اوضاع و احوال مصر داشتیم به سفیر آمریکا داد و باو گفت که ما میدانیم آقای «کافری» سفیر آمریکا در قاهره، قبل از تغییر اخیر کابینه مصر با «عبود پاشا» و کریم ثابت صحبت کرده است (این دو نفر از درباریان بودند و در اقدامات و مانورهای که منجر به سقوط هلالی پاشا شد، دست داشتند). فرستاده ما سپس به سفیر آمریکا گفته بود: ما تصور نمی کنیم که آقای کافری باین افراد گفته باشد که آمریکا طرفدار تغییر دولت مصر یعنی طرفدار تغییری است که منجر به بازگشت حزب «وفد» خواهد شد، ولی این حقیقت و واقعیت مسلم که سفیر آمریکا با اشخاص مذکور گفتگو کرده، موجب سوء تعبیرهای فراوانی در مصر شده است.

کودتا

آقای «گیفورد» مثل همیشه، با ما بسیار یار و موافق بود و آنچه در قوه داشت برای برطرف کردن اختلافات سیاست ما و آمریکا بکار بست. ولی بدبختانه، در کار خود فقط اندکی توفیق یافت.

(تایمز: دولت سزای پاشا کمتر از سه هفته بر سر کار بود. ملک فاروق، در آخرین کوشش نومیدانه ای که برای کسب وجهه از دست رفته خود بعمل آورد، هلالی پاشا را دعوت به تشکیل کابینه کرد. لیکن هلالی پاشا برای بازگشت خود، شرایط سختی قائل شد.

دیگر بسیار دیر شده بود. در شب بیست و دوم ژوئیه، سربازان بفرمان «افسران آزاد» که در رأس آنها ژنرال نجیب قرار داشت، مهار قاهره را در دست گرفتند. کودتای افسران در اسکندریه نیز که ملک فاروق و هیأت

دولت آنجا بودند، به نتیجه رسید. پس از کودتا، علی ماهر از طرف «افسران آزاد» نخست وزیر مصر شد.

از ساعت هشت صبح ببعده، ملک فاروق پشت دستگاه تلفن بود و پیاپی بسفیر آمریکا تلفن میکرد. او هر بار که بسفیر آمریکا تلفن میکرد، آشکارتر و واضح تر از بار اول میگفت که فقط مداخله بیگانگان میتواند او و خاندان او را نجات دهد. ملک فاروق صریحا "تقاضای اقدامات نظامی ما (انگلیسیها) را نمیبرد، ولی آشکار بود که تلویحا" چنین تقاضایی از ما دارد.

من بارها بسفارت خودمان در قاهره خاطر نشان ساخته بودم که قوای انگلستان نباید برای نگهداشتن ملک فاروق بر تخت سلطنت، در کارها مداخله کند. کاردار سفارت ما این نکته را در نظر داشت و بهمین جهت به پیامهای آقای «کافری» پاسخ امیدبخشی نمیداد.

لازم دانستم وضع خود را فوراً برای ژنرال نجیب روشن کنیم. از اینرو، بسفارت خودمان در قاهره دستور دادم تا آقای هامیلتون (رایزن سفارت انگلیس) را بلافاصله بملاقات نجیب بفرستد و باو بگوید: با آنکه ما بهیچوجه میل نداریم در امور داخلی مصر دخالت کنیم، ولی اگر برای حفظ جان اتباع انگلستان لازم بدانیم، در اینکار بهیچوجه تعلل و درنگ نخواهیم کرد. بهمین دلیل بقوای خود دستور داده ایم که در حال آماده باش باشند. سپس بژنرال نجیب بگوید: ما به بیانات او (ژنرال نجیب) که گفته است ارتش مصر مسئول حفظ جان و مال اتباع خارجی است، توجه کرده ایم و از اینرو صمیمانه امیدواریم که مداخله نیروهای انگلستان در امور داخلی مصر، ضرورت پیدا نکند. و آنگاه بگوید: تدارک نظامی که ما سرگرم آن هستیم، بهیچ رو علیه قوای مسلح مصر نیست و ما بهترین سعی خود را بکار خواهیم برد تا از هر حادثه ای اجتناب کنیم.

استعفا

پاسخ دستور من، بلافاصله رسید:

«ساعت بیست و سه امروز، همانطور که دستور داده بودید، عمل شد. ژنرال، از معاون وابسته نظامی و از من (رایزن سفارت انگلیس) تشکر کرد که پیام شما را رسانده ایم. او اطمینانی را که در باره حفظ جان نبیگانگان داده بود، تکرار کرد. تا آنجا که میتوان اوضاع و احوال را در آینده نزدیک سنجید، ستاد قوای ما، هم آرام و هم مطمئن است».

روز بیست و پنجم ژوئیه، ژنرال نجیب باسکندریه رفت. همراه او نیروئی مرکب از سرباز و تانک و توپخانه بود، مردم اسکندریه نسبت باو شور و شوقی نشان ندادند. در آنجا وضع نامطمئنی وجود داشت. روز قبل، بدستور نجیب، گروهی از افسران ارتش و شهربانی در قاهره توقیف شده بودند و روز بعد، گروهی نیز در اسکندریه دستگیر شدند.

صبح زود، هواپسایهای ارتش مصر بر فراز کاخهای سلطنتی بیرواز درآمدند و واحدهای تانک و زره پوش وارد باغهای قصور پادشاهی شدند. تیراندازی بسیار کم رد و بدل شد.

در تمام این ایام، فاروق همچنان با سفیر آمریکا از نزدیک تماس داشت و برای دریافت کمک، آخرین التماسها را بسفیر آمریکا میکرد. از هیچ جا کمکی نیرسید. بهمین جهت فاروق خواستهای ژنرال نجیب را پذیرفت. نجیب میگفت: ملك فاروق باید قبل از ظهر استعفا دهد و عصر همان روز نیز از مملکت بیرون رود».

(این خاطرات ایدن، در مورد وضع ملك فاروق، بسوی سقوط، کودتا و استعفای او بود. تصوّر می کنم اگر آنتونی ایدن در جای دیگری مثلاً" در

جلد دوم خاطرات خود راجع به موضع ملك فيصل جوان و بی گناه که آلت فعل عبدالاله شده بود، یا وضع شخص عبدالاله و نوری سمید نخست وزیر وقت چیزی نوشته باشد، کافی است که فقط جای اسامی مصریها را با عراقیها تغییر داده باشد. البته با جزئی تغییرات دیگری که نویسنده این کتاب از آن آگاهی دارد. بهر رو چون کودتا یا باصطلاح انقلاب ۱۹۵۸ برای کردهای مقیم آن کشور سرنوشت ساز است ضرورت ایجاب می کند شته ای از آنرا بهراندازه که امکان تلخیص دارد بنظر خواننده برسد:

خردادماه سال ۱۳۲۸ (۱۹۵۹) به مأموریت عراق رفتم و در بغداد اقامت کردم. بتدریج با سران و برجستگان کرد اعم از وزیر و وکیل و روسای عشایر و خان و بیگ و بیگ زاده و حزبی و غیرحزبی آشنائی و دوستی پیدا کردم. البته اینکار باین سادگی که در يك سطر نوشتم نبود. حداقل دو سال طول کشید تا توانستم همچو موفقیتی داشته باشم. مأموریت من فقط شناسائی کردها نبود. وظیفه من کسب اطلاعات از کلیه شئون عراق از سابقه تاریخی گرفته تا بیوگرافی و مشخصات فرد و افراد مورد نیاز در طرحهائی که از طرف اداره کل اطلاعات خارجی از من خواسته شده بود.

بهر رو از جمله کسانی که با او رشته الفت و دوستی آنهم در نهایت حفاظت و مراقبت، زیرا اگر مقامات اطلاعاتی عراق اطلاع حاصل میکردند که افراد عراقی با اعضاء سفارت خانه های خارجی آنهم همچو منی ارتباط دارند، تکه های بزرگ تن آنها گوششان بود، محمود بابان وزیر و وکیل رژیم سابق و از خاندان بابان و از شخصیت های بارز عراق و مورد احترام کامل کردها بود. او جزو وزیرانی بود که به محض وقوع انقلاب ۵۸، عراق را ترك کرده و در بیروت ساکن بود. در يك سفری به لبنان او را پیدا کردم و رشته الفت و دوستی ما محکم و محکم تر و بیک همکاری بسیار شرافتمندانه انجامید.

محمود بابان در مورد وقوع انقلاب ۵۸ عراق گفت: یکسالی بود که من وزیر بهداشتی بودم، و بعلت آشنائی قبلی با عبدالاله گاهگاهی خارج از مسائل اداری تقاضای دیدن او را می‌کردم و اغلب او را برای چند ساعتی می‌دیدم. سخن از همه چیز میرفت و اغلب با اصرار او شام را با هم می‌خوردیم و از هم جدا میشدیم. در يك میهمانی شبانه در یکی از سفارتخانه ها یا جای دیگری سفیر انگلستان را دیدم و چون آشنائی و دوستی قبلی با او داشتم، به گفتگو با او پرداختم. سفیر ضمن بحث و مذاکره در مسائل روز، اظهار داشت که عبدالاله و بالطبع و اطرافیان درباری آنها سخت خودشان را درگیر آمریکائیا کرده اند. نوری پاشا (منظورش نوری سعید پاشا بود) هم با آنهمه سوابق دوستی با ما تحت تاثیر آنها قرار گرفته، اکثر وزیران خود را به توصیه آمریکائیان انتخاب و یا دولت خود را با چهره های جدید که تحصیل کرده آمریکا و از طرفداران و دوستان آمریکا بشمار می‌آیند ترمیم کرده است. در مقامات حساس دولتی و ارتشی نیز تصفیه های اخیر بیشتر شامل دوستان ما شده است که اکثرا" پاکدامن و درستکار و شرافتمند هستند. بجای آنکه تغییراتی در مسیر انتخاب افراد شایسته و پاکدامن برای اشغال مشاغل حساس صورت گیرد، برعکس فقط به علاقمندی آنها به آمریکائیا توجه میشود و سایر شرائط به هیچ وجه مورد نظر دربار و دولت نیست. من سخت از این روش ناراضی و در عین حال نگران هستم. نگرانی من برای آنست که رجال برجسته و افسران تحصیل کرده که بهترین آنها در مدارس نظامی انگلستان آموزش دیده اند از بی عدالتی هائی که نسبت به آنها شده ناراضی هستند، و راحت نخواهد نشست. محمود بابان گفت: سفیر انگلستان میدانست که من هر از گاهی عبدالاله را با حضور ملك فيصل و یا بدون حضور او و با یکی دو نفر از دوستان و مشاوران درباری آنها ملاقات می‌کنم. طرز گفتارش بحدی آشکار و

در عین حال ناخوش آیند بود که معلوم بود میخواست در ملاقاتم با عبدالله مراتب را باطلاع او برسانم.

سفیر انگلیس اضافه کرد، عبدالله فکر می کند اگر اتفاقی بیفتد، انگلستان مانند دفعه قبل که کودتاچیان او را تا کشتی متعلق بسا در بصره فراری دادند، دوباره با تشریفات و عزت و احترام او را برمیگردانیم. «همین جاست که او اشتباه می کند». آنتونی ایدن در خاطراتش در مورد ملک فاروق نوشت: «... فاروق بخوبی میدانست ... که میتواند برای همیشه مانع اقدامات نیرومند انگلستان در مصر شود. و نیز چنین می اندیشید که اگر در مصر انقلابی شود، نیروهای انگلیس در آخرین لحظه بکمک او خواهند شتافت و او را از خطر نجات خواهند داد. «همین جا بود که اشتباه میکرد». دو روز بعد دیدن عبدالله رفتم و گفته های سفیر وقت انگلستان را برای او بازگو کردم، البته با کلمات مناسب تری که برخوردارند نباشد و سبب ناراحتی و دلگیری او نگردد. عبدالله ابرو درهم کشید و گفت: ما یک دولت مستقل هستیم، من بعنوان نایب السلطنه و ملک بعنوان پادشاه نظریاتی برای بهبودی وضع کشورمان داریم که نوری پاشا بوقع اجرا میگذارد. ما فرقی بین دوستانمان قائل نیستیم، آمریکاییان امکانات بیشتری برای رفاه و آسایش مردم و پیشرفت ارتش در خود را کنار کشیده اند. بعلاوه من انتظار از کسی ندارم. انگلستان اگر چه از دوستان دیرین ما هستند ولی فرقی با سایر کشورهایی که با ما دوست هستند ندارند. مدتی گذشت تا آنکه مجدداً به سفیر انگلیس برخورد کرده و مذاکراتیکه بین من و عبدالله گذشته بود برای او بازگو کردم. گفت: بلی ما دوست ملت و دربار و دولت عراق هستیم ولی هیچگاه نیرو و انرژی خودمان را برای تقویت و یا در روز وقوع اتفاق ناگواری برای حفاظت از دربار بکار

نخواهیم بست. ما در پشت سر ملت عراق خواهیم بود. چند روز بعد یکی از دوستان بسیار صمیمی من به منزل آمد و اظهار داشت: شنیده ام در ارتش حرکات و جنبش وجود دارد و وقایعی در شرف تکوین و اتفاقاتی نزدیک به حدوث است. باو گفتم: با تسلطی که ارتش و استخبارات (رکن ۲ اطلاعات) ارتش از وضعیت پرسنل ارتش دارد فکر نمیکنم خبر صحیح باشد. گفت: با ژنرال مهداوی رئیس امن العام (سازمان امنیت) دوستی نزدیک دارم. اخیراً در معیت عبدالهادی چلبی معاون سنای عراق بدعوت ساواک ایران به تهران رفته بود، آنچنان احساس نگرانی و ناراحتی کرده که سفر خود را نیمه تمام گذاشته و به عراق مراجعت کرده است. او هم نگران است و اوضاع را آبهستن وقوع اتفاقاتی میدانند. از ترس سرلشگر عارف عبدالرزاق رئیس ستاد ارتش تا حال جرئت نکرده در اینمورد گزارشی تهیه و یا اینکه حضوراً موضوع را به سعید قزاق وزیر کشور بگوید (سعید قزاق از اهالی سلیمانیه و کرد نامداری بود که مختصری از مختصات او را پس از وقوع کودتا خواهم نوشت) بعلاوه راهی بسوی عبدالله یا ملک فیصل ندارد و از غصه و ناراحتی در شرف مردن است. روز بعد در دفتر نشسته و در مورد حرفهای دوستم در شب گذشته که در منزل بیان داشت فکر میکردم. با آنکه منم ملاحظاتی از رئیس ستاد ارتش داشتم معذالك بخود گفتم که موضوع را با عبدالله در میان میگذارم و از او خواهش خواهم کرد که موضوع بین ما دو نفر دفن شود. باین نیت به دربار تلفن کردم و برای دیدن ملک فیصل و عبدالله تقاضای تعیین وقت کردم. عصر روز بعد بدربار رفتم. بعد از نوشیدن ویسکی خنک آنهم در ماه مه بغداد که چقدر روح بخش است، موضوع را با عبدالله در میان گذاشتم. رو ترش کرد و گفت: این مزخرفات چیست که گوش می کنید، عارف پاشا (منظورش عارف عبدالرزاق رئیس ستاد ارتش بود) افسر بسیار برجسته ای است و

سازمان اطلاعاتی ارتش خیلی قوی است، بهیچ وجه تصوّر چنین موضوعی را نمی‌کنیم. معذالک سرتیپ مهداوی را می‌خواهم و با او مذاکره و دستوراتی بار خواهم داد، ولی فکرت راحت باشد که وضع ما در موقعیت منطقی ای و بین المللی خیلی قوی است. بعلاوه ما عضو پیمان بغداد هستیم، آنهم عضو اصلی و دوستان ما مخصوصاً آمریکاییها به هیچ وجه نمیگذارند کوچکترین اتفاقی بیفتد. گفتم: پناه بر خدا دارم، و امیدوارم همینطور باشد که میفرمائید. در خداحافظی از اینکه مسئله بی‌اهمیتی را با او درمیان گذاشته بودم از خود منفعل بودم. مخصوصاً به عبدالله سپرده و حتی خواهش کرده بودم هر اقدامی که می‌خواهد انجام دهد از ذکر منبع اطلاع که من بودم خودداری کند. او هم به قبر پدر و سر مادرش سوگند یاد کرد که به هیچ وجه با کسی در مورد من صحبتی نخواهد کرد.

هفته بعد برای گشایش بیمارستان جدید و مدرنی از همه وزراء و روسای سازمانهای انتظامی، افسران عالی‌رتبه و رجال و مسئولان دولتی دعوت کرده بودم که در مراسم افتتاح آن که باحضور ملک فیصل صورت میگرفت شرکت نمایند. در محل ورودی به بیمارستان بعنوان میزبان از مدعوین استقبال میکردم. رئیس ستاد ارتش از اتومبیل خود پیاده شد و بطرف درب ورودی آمد، بدون آنکه با من سلام و تعارفی بکند، داخل شد و در محل خود نشست. عمل او بسیار برخوردی و موهن بود. زیرا من وزیر بودم، در عین حال میزبان و برحسب رسم و رسوم میباید معارفه‌ای انجام میشد، و اگر اونگرانی‌ها یا گله‌هایی دارد به بعد موکول نماید. ولی او ظرفیت و توان و قدرت حفظ ظاهر راحتی برای چند ساعت نداشت. بلافاصله متوجه شدم که عبدالله موضوعی را که با او در مورد وجود حرکات و جنب و جوش‌هایی که در ارتش احساس میشود در میان گذاشته‌ام به رئیس ستاد ارتش گفته است. در

حالی که قول داد و حتی سوگند هم یاد کرده بود که اینکار را نکنند. من بروی مبارک خود نیاردم و در موقع خاتمه مراسم دیگر بطرف رئیس ستاد ارتش نرفته و یکی از معاونان من او را بدرقه کرد. عبدالله ژنرال مهداوی رئیس سازمان اطلاعات را باتفاق سعید قزاق وزیر کشور احضار و با آنها به تندی و خشونت حرف زده و خاطر نشان کرده بود که باین شایعات بی اساس توجه نکرده، باید بدانند سازمان اطلاعات و ضداطلاعات بقدری قوی است که: گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبید جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست. سعید قزاق که مرد جسور و شجاعی بود اظهار کرده بود: ما نظری با ارتش نداریم، وظیفه داریم بنام گوش و چشم شما آنچه می شنویم و آنچه می بینیم باطلاح برسانیم. عبدالله آنها را مطمئن می کند که هیچ خبری نیست و فکرشان کاملاً راحت باشد و بروند در گوش گاو بخوابند!! آنها هم میروند و همان می کنند که جلاله الملك امر فرموده بودند! سرتیپ فواد عارف اهل سلیمانی و از خانواده ای معروف و شخصیت بارزی در ارتش عراق بود که برای تصدی شغل مهمی مدتی از کارهای ارتشی بدور بوده، که در همان موقع باوجود عدم حائز شرایط بازنشسته و مدتی بیکار میشود. با فواد عارف هم بنای دوستی و مودت را گذاشتم و اغلب به منزلش میرفتم یا اینکه در محل دیگر امنی او را ملاقات و مذاکراتی در زمینه های مختلف بعمل میآوردم. چون وزیر کابینه انقلاب ۱۹۵۸ بود روزی راجع به وقوع انقلاب و وضعیت و موقعیت آنوقت از او سوال کردم. گفت: «من و عبدالکریم قاسم همدوره بودیم و همه دوره های تحصیلی را غیر از دانشگاه جنگ که او در لندن و من در بغداد گذراندم همیشه با هم بودیم و دوستی و معاشرت داشتیم. او قبلاً معلم مدرسه بود که بدانشکده افسری آمد و با هم افسر شدیم. آدم متین و پاک و میهن پرستی بود. پدرش کردفیلی و گویا علف و در یکی از بخش های جنوب بغداد ساکن

بودند. جد مادری او هم کرد بود و خود به کردها علاقه داشت: این عوامل باعث شده بود که ما بیشتر بهم نزدیک و ابراز خلوص و دوستی بکنیم. او ازدواج نکرده و همیشه بحالت مجرد و تنها و دور از پدر و مادر و برادرش که بعد از انقلاب اسم و رسی پیدا کرد آنها بخاطر برادرش، زندگی میکرد. افسر بانضباط، بی سروصدا و علاقمند بکار و خدمت بود. عبدالسلام عارف یکسال از ما ارشد است ولی هر دو افسر پیاده ولی من افسر توپخانه هستم. عبدالسلام برادری دارد بنام عبدالرحمن عارف که فرمانده لشکر ۵ بعقوبه است (در آنسوق عبدالکریم قاسم درجه سرلشکری و نخست وزیر، و عبدالسلام سرتیپ و بعثت ترمزد در اجرای دستور قاسم مبنی بر انتصاب او به سمت وابستگی نظامی عراق در آلمان زندانی بود). پدر عبدالسلام عارف کفن فروش است و در اعظمیه زندگی میکنند (اعظمیه یکی از بخش های تابعه بغداد است و بنسبست وجود آرامگاه شیخ عبدالقادر گیلانی رهبر طریقه قادریها که او را «غوث اعظم» می نامیده اند آن بخش را اعظمیه مینامند). اول شبی برادر عبدالکریم قاسم بسنزم آمد و از قول برادرش با یک نشانی مرا به ملاقات عبدالکریم قاسم در آپارتمان کوچکی که نزدیک میدان سرباز گننام قرار داشت دعوت کرد. شب جمعه معلوم بود عبدالکریم قاسم بعنوان مرخصی آخر هفته از بعقوبه به بغداد آمده است. جریان کودتا یا باصطلاح انقلابی را که در دست داشتند برای من بازگو کرد. اظهار داشت: من از طرف یارانم مأموریت دارم که در مسئله کردها با شما مذاکره و به توافق برسیم. با اکثر روسای عشایر در شمال تماس گرفته شده و تعدادی اسلحه و پول در اختیار آنها گذاشته شده است. بعد از بحث و گفتگوی زیادی قرار شد در اولین اعلامیه انقلاب به ملیت کرد که ملتی غیرعرب است و دارای حق و حقوقی است اعتراف بشود و بصراحت ذکر شود که در اسرع وقت نسبت باعطای حقوق آنها اقدام خواهد

شد. عبدالکریم قاسم اظهار داشت دو نفر وزیر کرد در شورای انقلاب و هیئت دولت در نظر گرفته ایم که یکی از آنها شما خواهید بود. اضافه کرد تنها کاری که بعهده شما واگذار است مذاکره با مسئولان پارت دموکرات کردستان است که اطلاع داشته باشند اگر تحولاتی صورت گیرد خود را با آن هماهنگ نمایند زیرا به حقوق ملی کردها توجه شده و با همکاری همدیگر عراقی آزاد، مستقل و پیشرفته با حقوقی متساوی برای همه ابناء عراقی بوجود خواهیم آورد. همدیگر را در آغوش فشردیم و خواب ژرف و آینده خوبی را برای هم آرزو کردیم. از سرتیپ فواد عارف سنوال کردم که عبدالکریم قاسم تاریخ انقلاب یا طرح اجرایی و نحوه عمل را برای او تشریح کرد یا نه؟ جواب منفی داد و گفت: تنها توجهی که در موقع خداحافظی بمن داد این بود که بمحض پخش اعلامیه شماره يك انقلاب فورا" خودم را به رادیو تلویزیون بغداد برسانم و عبدالکریم قاسم را در آنجا ملاقات کنم.

فواد عارف به حرفهای خود ادامه داد و گفت: طبق قراری که با عبدالکریم قاسم گذاشته بودم، دو نفر از مسئولان پارت دموکرات کردستان را دیدم و با آنها بصورت خیلی خلاصه صحبت کردم و توجه آنها را باهمیت مسئله و بخصوص موضوع تصریح ملیت و حقوق حقه کردها را در واقعه ای که در پیش است جلب کردم. در منازل و خانه ها، در قهوه خانه ها و رستورانها و مخصوصا" کلوپ ها و باشگاهها که یادبود دوران قیمومیت انگلیس ها بر عراق است همه کس از وضع موجود انتقاد میکرد و دولت نوری پاشا را مورد حمله قرار میدادند. حتی کسانی که سالها طرفدار و یا از دوستان نوری پاشا بودند از وضعی را که ببار آورده اظهار نارضایتی میکردند. هرکسی موضوعی را پیش می کشید و روی آن بحث و گفتگو و نتیجه گیری میکرد که تمام خرابیها از دولت و حمایت دربار میباشد. روزها میگذشت تا نزدیک اواسط تموز (جولای)

که رادیوی عراق عزیزت نیروهانی از ارتش را برای الحاق به ارتش اردن طبق قرارداد نظامی که منعقد کرده و میباید هر دو ارتش به سازمان همدیگر، طرز کار، آموزش و غیره آشنائی پیدا کنند. دو تیپ از لشکر ۵ بعقوبه به فرماندهی سرتیپ عبدالسلام و سرتیپ عبدالکریم قاسم تعیین شده بودند که پس از حرکت از بعقوبه شبانه از داخل بغداد عبور کرده و راه عتّان پایتخت اردن را در پیش بگیرند. این دو تیپ روز چهارده ژوئیه طبق دستور صادره از بعقوبه حرکت و مقارن ۲ بعد از نصف شب به بغداد وارد، هر تیپی طبق طرح انقلاب عمل می کنند. تیپ جمعی سرتیپ عبدالکریم قاسم مسئول تسخیر وزارت جنگ و ایستگاه رادیو و تلویزیون و پادگان الرشید میشود. تیپ عبدالسلام هم مسئول اشغال مناطق حسّاس در سمت غربی دجله مانند پادگان ابوغریب که واحد زرهی بود هم چنین قصرالرحاب کاخ ییلاتی دربار و غیره میشود. ساعت ۲ بعد از نیمه شب اولین اعلامیه انقلاب ۱۴ تموز ۱۹۵۸ که مشابه روز ۱۴ ژوئیه انقلاب کبیر فرانسه است منتشر شد:

بسم اله الرحمن الرحیم

اعلامیه اول انقلاب

بنا بمصالح عامه ... ماده ۱ ... ماده ۲ ... ماده ۳.

ما انقلابیون کردها برادران عزیز را ملتی جداگانه از ملیت عرب میشناسد و در چهارچوب استقلال عراق وطن عزیزمان آنها را صاحب حق و حقوقی میدانیم که طبق قوانینی در اینمورد به تصویب خواهد رسید، عمل خواهد شد.

سرتیپ فواد عارف گفت: به منزلتلفن شد. من خواب بودم. یکی از دوستان جریان وقوع انقلاب و اعلام بیانیه شماره ۱ انقلاب را از رادیو بغداد برای من تعریف کرد. بلافاصله لباس پوشیده براه افتادم. ضمن آمادگی گوش به

رادیو بودم که هیئت دولت جدید به ریاست عبدالکریم قاسم را معرفی و اسم من جزو وزرای کابینه بود. در طول راه چندین بار اتومبیل مرا افراد نظامی که بر خیابانها و معابر تسلط پیدا کرده بودند، متوقف کردند. من با ارانه "ورقه هویه" کارت شناسائی و اینکه وزیر هستم و باید به رادیوی بغداد بروم خودم را به ایستگاه رادیو که نزدیک سفارت ایران بود رساندم. به محض ورود به سالنی که عبدالکریم قاسم و سایرین آنجا بودند، عبدالکریم قاسم و من همدیگر را در آغوش کشیدیم و بهم تبریک گفتیم. از اینکه بوعده خود وفا کرده و در اعلامیه مسئله امتیاز کردها را تصریح کرده است، تشکر کردم. عبدالسلام عارف هنوز به رادیو نرسیده بود. خبر دادند که عبدالله کشته شده، ملك فيصل تیر خورده، به بیمارستان اعزام و بستری است. با آنکه روابط تلفنی اماکن حساس قطع بود، عبدالکریم قاسم، يك سرهنگ ارتش به بیمارستان اعزام داشت و باو موگدا" توصیه کرد که به دکترهای معالج ملك فيصل از قول او بگوید آنچه که امکان پذیر است و در قدرت دارند در معالجه و مداوای ملك فيصل مرعی دارند. بعد از یکساعتی هم عبدالسلام رسید و هم فرستاده عبدالکریم قاسم از بیمارستان. وقتی سرهنگ فرستاده عبدالکریم قاسم اظهار داشت ملك هنوز نمرده و مشغول دادن خون و مداوای او هستند، عبدالسلام عارف به عربی گفت: «خَلِّي وَآلِي» بگذار برود گم شود. در حالیکه متوجه شدم که طبق طرح انقلاب قرار نبوده ملك فيصل و عبدالله و اعضاء خاندان سلطنت عراق کشته شوند. برنامه این بوده که آنها را به هر کشوری که میخواهند اعزام دارند. عبدالله در همان لحظات اولیه ورود سربازان به کاخ بیلاقی کشته شد. برخلاف کاخ ملك فاروق که روابط تلفنی در موقع کودتا قطع نشده و صدای التماس آمیز او برای کمک به سفیر آمریکا میرسید، عبدالله وقتی برای استمداد بطرف تلفن رفت دید که قطع است و بجانی دسترسی ندارد. عبدالکریم قاسم

باتفاق چند نفر افسران عالی رتبه به بیمارستان رفت و از ملك فيصل عیادت كرد. ملك در حال اغشاء بود. عبدالكريم قاسم به اطباء معالج گفته بود نهایت مراقبت را بعمل آورند كه ملك فيصل زنده بماند و حتی حاضر شده بود كه در صورت لزوم خون بدهد، كه مورد احتیاج نبوده و ظهر همان روز ملك فيصل فوت کرده و جنازه او و عبدالاله را در آرامگاه سلطنتی بخاك سپردند. شرح حمله به كاخ ییلاقی «قصرالرحاب» وسیله يك واحد نظامی به تصدتی يك سروان كردزیان بنام مصطفی و كشته شدن عبدالاله و تیرخوردن ملك فيصل به هنگامیکه مشغول ریش تراشیدن و حمام بمنظور آمادگی برای شركت در جلسه پیمان بغداد در آنكارا و سایر موارد بسیار مشروح و مفصل است كه جای آن اینجا نیست. (اطلاعات لازم در مورد انقلاب و سایر مطالب از منابع مختلف و معتبر كسب گردید، و جریانات بعدی از تاریخ اشتغال به خدمت در عراق شخصا ناظر و یا در متن عملیات بوده ام. توضیح از نویسنده این كتاب).

نكته قابل توجه فرار ژنرال نوری سمید پاشا وسیله يك قایق از منزلش، در طول دجله بصوب منزل یکی از دوستان ایرانی تبارش «استرآبادی» است كه روز بعد با لباس زنانه و عبا (چادر زنانه) در موقع خروج از آن منزل برای رفتن به محل دیگری دستگیر می شود. عراقیهای عرب تبار او را به پشت يك كامیون می بندند و در شهر میگردانند. سپس در يك محلی مشرف به دجله آویزانش می كنند. عراقی های عرب یا عربهای عراقی تگه هائی از بدن او را بریده و بدنشان می كشیدند.

سراسر منطقه كردستان در بزم و رقص و آواز و پایكوبی و شادمانی بودند. هیچكس سر از پا نمیشناخت. در هیچيك از استانهای شمالی هیچيك از ماموران و مسنولان رژیم سلطنتی را نكشتند و منازل اشخاص را غارت نكردند. اگرچه عده ای از كردها در رژیم سلطنتی به مشاغل مهم از نخست

وزیری، وزارت و وکالت و غیره و غیره رسیده بودند، ولی اکثر آنها بجای آنکه به خارج از کشور فرار کنند، به شهرهای خود در کردستان رفتند، اعتراضی که در اعلامیه شماره ۱ انقلاب در مورد ملتیت کرد شده بود. بعد از جنگ جهانی اول که انگلیس ها فقط، نه متفقین، یک حکومت نیم بند خودمختار به شیخ محمود برزنجی تفویض کرده بودند، که شرح مبسوط آن بجای خود داده شده، از بعد از جنگ چالدران، از ۱۵۱۴ تا ۱۶۵۸، هیچیک از دولی که کردها در آن ساکن هستند به چنین عملی مبادرت نکرده بودند. البته ذکر این نکته ضروری است که دولت ایران هیچگاه احتیاج به همچو تأییدی نداشته است. زیرا کرد و فارس و بلوچ و آذری و سایر قوم های تشکیل دهنده ایران در ساختار ملتیت ایران شریک و همه از یک نژاد و ریشه و تبار هستند. این ترکها و عربها هستند که همیشه منکر موجودیت و حتی نژاد و تبار کردها به "آری" و وابستگی و پیوستگی آنها به ایران بوده اند.

سعید قزاق اهل سلیمانیه که وزیر کشور بود دستگیر و بازداشت گردید. چه در کردستان و چه در عربستان (مناطق عرب نشین عراقی) به صداقت و درستی و جوانمردی معروفیت بسزائی داشت. وزیر کشور در عراق بعد از نخست وزیر یکی از اعضاء هیئت دولت است که دارای قدرت اجرایی بمعنای واقعی میباشد. زیرا سازمانهای اطلاعاتی، ضداطلاعاتی، پلیس، ژاندارمری و مرزبانی و همه مشاغل مهمی که به امور مردم سروکار دارد در عهده وزارت کشور است. او نه فقط از شغل و مقامش سوءاستفاده نکرد، بلکه آنچه که قدرت داشت در راه خدمت به کشورش و دستگیری و معاونت و کمک به ضعفا خودداری نکرده بود. دادگاهها برای محاکمه مسنولان رژیم سابق با حق دفاع کامل از خود و اختیار تعیین وکیل یا وکلا و در انظار عام تشکیل گردید. رئیس دادگاه باو خطاب کرد: «در آخرین دفاع آنچه که برای برانت

خود دارید بگویند و از کارهائی که متهم به ارتکاب آنها هستید اظهار ندامت و پشیمانی کنید". سعید قزاق جواب داد: «من در مقابل ملت عراق اعتم از کرد و عرب، شیعه و سنی، مسیحی و آسوری و غیره که دادگاه واقعی من است نه فقط مبرا بلکه مفتخر و مباهی بان هستم که طبق قانون آنچه در قدرت داشته ام برای حفظ امنیت و حراست از جان و مال و ناموس آنها خدمت کرده ام، یا بحرف دیگری انجام وظیفه کرده ام. نه فقط اظهار ندامت و پشیمانی نمی کنم، خیلی خوشحال و مسرور خواهم بود که طبق رأی این بیدادگاه که کوچکترین ارزشی برای آن قائل نیستم به اعدام محکوم شوم. تا بالای دار رفته همه شما و همه رهبران و فرماندهان شما از بالا تا پائین و از صدر تا ذیل را در زیر پا و زیر کفش های خود به بینم... با آنکه تظاهراتی در سلیمانیه به طرفداری رهایی او بعمل آمد ولی بدار آویخته شد و بخواست خود رسید... روانش شاد.

احزاب بطور کلی اعتم از چپ و راست آزاد شدند و به فعالیت پرداختند. روزنامه ها، هفته نامه ها، مجلات به عربی، کردی و هر زبان دیگری که مینوشتند، منتشر گردید. در رادیو و تلویزیون بخش کردی به چندین ساعت ارتقاء پیدا کرد. پارت دموکرات کردستان از نظر سازمانی توسعه پیدا کرد و چند روزنامه ارگان حزب و ده ها روزنامه و هفته نامه دیگر در مناطق کردستان انتشار پیدا کرد. عراق از پیمان بغداد خارج شد. اغلب جراند چپ، سمت حملات خود را متوجه دولت ایران و شخص پادشاه ایران قرار دادند.

«بولتن خبرهای بزبان کردی» که از رادیوهای مختلف در خاک شوروی و اقمار شوروی و مخصوصا بغداد وسیله اداره کل بررسیهای اطلاعات خارجی ساواک تهیه میشد قسمت اعظم آن شامل عراق بود. این بولتن به ضمیمه بولتن دیگری که شامل اطلاعات خارجی بود از طریق دفتر ویژه بنظر پادشاه میرسید. هراندازه از طرف سفارت

ایران در بغداد بوزارت خارجه عراق اعتراض میشد، حملات شدیدتر و موهن تر بود.

مدتی گذشت اختلاف بین سران کودتا باصطلاح انقلاب بوجود آمد. ژنرال عبدالکریم قاسم نخست وزیر، یار دیرینه و همقطار صمیمی و وفادار خود، ژنرال عبدالسلام عارف را برای آنکه از صحنه خارج سازد به سمت وابسته نظامی در آلمان منصوب کرد. او از اجرای دستور خودداری و بزدان افتاد. اولین نطفه گروه ضدانقلاب با دستگیری و بازداشت عبدالسلام عارف گذاشته شد. حزب بعث عراق پس از مدتی فعالیت علنی بعثت تندروی هایش جزو ضدانقلابیون شد. گروه تروریست این حزب به فرماندهی صدام حسین دانش جوی حقوق دانشگاه بغداد آنروز، و رئیس جمهور امروز عراق در شارع الرشید اتومبیل عبدالکریم قاسم را به رگبار مسلسل بست. راننده و آجودان او کشته و چند تیر به دست عبدالکریم قاسم خورد ولی جان سالم بدر برد.

کردهای حزبی و غیرحزبی چه در دولت و چه بدون وابستگی بدولت بنای فشار به عبدالکریم قاسم را برای اجرای ماده سوم اعلامیه شماره یک انقلاب گذاشتند. او طفره میرفت و بهرکدام در شان و مقامشان جوابی میداد. روزنامه های کردی هر روز شرحی در اینمورد خطاب بدولت و شورای انقلاب می نوشتند، ولی جواب قانع کننده ای دریافت نیداشتند. دولت و شورای انقلاب موضوع را به برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس مؤسسان و تهیه قانون اساسی و سپس تهیه قوانین اجرائی آن در مجلس شورای ملی عراق موکول میساختند.

مقارن همین اوقات یعنی در سال ۱۹۵۹ پارت دموکرات کردستان به دبیر کلی ابراهیم احمد و عده کثیری از کردها در مناطق مختلف کردستان خواستار مراجعت ملا مصطفی بارزانی که پس از نبرد با ارتش ایران در

فروردینماه ۱۲۲۶ در معیت دویست سیصد نفر از عشیره بارزانی به شوروی پناهنده شده بود گردیدند. عبدالکریم قاسم با تقاضای آنها موافقت کرد. ملا مصطفی با افراد ایل بارزانی از شوروی حرکت و به اسکندریه وارد شد. در اسکندریه مقامات مسئول مصر از او استقبال و پذیرائی کردند. تقاضای ملاقات با جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر کرد، حاضر به ملاقات با او نشد. مردم کردستان تا بصره که بندر ورودی او بود به استقبالش رفتند. دولت عراق منزل سابق پسر نوری سعید «فیصل نوری سعید» که گویا افسر خلبان و در روزهای اول انقلاب وسیله انقلابیون کشته شد، و خانه اش که در تصرف دولت عراق بود با اتومبیل و اسکورت و غیره در اختیارش گذاشت. دسته جات، گروهها، احزاب، شخصیت های کرد و عرب، سنی و شیعه و از هر طبقه ای بدیدنش رفتند. اکثر سران پارت دموکرات کردستان میدانستند چه کرده اند و چه دارند می کنند. آنروزها اکثر کردها منهای عشایر و ایلات مخالف بارزانی در شادمانی بودند و فکر می کردند رئیس حزب از تبعید! برگشته. و هرچه زودتر حداقل خودمختاری را برای آنها از دولت انقلابی خواهد گرفت. ولی همان اکثریت سران پارت ضمن امیدواری به موفقیت در نیل به اهداف خود، در دل می گفتند: «خداوند عاقبت ما را به خیر گرداند». عبدالکریم قاسم به معاذیری نمیگذاشت ملا مصطفی به کردستان برود. از طرفی نه انتخاباتی برگزار میشد و نه شورای انقلاب قدرت قانونی داشت که در اجرای ماده ۲ اعلامیه شماره ۱ انقلاب مبنی بر شناسائی کردها بعنوان ملت جداگانه از عرب، تأسیس حق و حقوق آنها اقدام بعمل آورد. ميانه ملا مصطفی و سران

بعنوان برگزارى يکى از اعياد رمضان يا قربان به بارزان رفت، در مسير او وسيله کردها استقبال شايانى بعمل آمد. ولى آنهايکيه ميدانستند در انتخاب او به سمت رئيس حزب دچار اشتباه شده اند، باز هم از خداوند نيك فرجامى و عاقبت به خيرى خود را طلب ميکردند!

مقارن اوايل سال ۱۹۶۱ دولت دستور توقيف جرائد مخالف به زبان کردى را صادر کرد. بوى تند مخالفت و عدم توجه دولت به خواسته کردها بمشام ميرسيد. سران پارت دموکرات که اغلب در بغداد بودند، از فرصت هاى مناسب استفاده کرده، بکردستان رفته و مختفى شدند. عده اى هم در بغداد و تا اتخاذ تصميم قطعى از طرف دولت بصورت پنهانى زندگى ميکردند. سرتيپ فواد عارف که وزير مشاور در امور کردها بود از کار برکنار و خانه نشين شد. ملا مصطفى جيب و راننده و افراد گارد را که در اختيار داشت به بغداد عودت داد و براى عبدالکريم قاسم پيغام فرستاده بود فعلا "بعلت کسالت قادر به مراجعت به بغداد نيست و در شمال در انتظار شروع انتخابات يا هرگونه اقدامى در تايمين حقوق کردهاست. در مناطق دوردست مرزى بتدريج حرکاتى شروع و يکى دو پاسگاه مرزبانى وسيله کردها خلع سلاح گرديد. در سلیمانیه نيز يک پليس بدست يک عضو پارت دموکرات کردستان کشته شد. عبدالکريم قاسم در صدد تقويت پادگانهاى شمال برآمد و با اعزام نيروهاى از لشکر ۵ بعقوبه و آلرشيد و ابوغريب از پادگانهاى بغداد نشان داد که مصمم به جلوگيرى از هرگونه بى نظمى است و جواب گلوله را با گلوله خواهد داد.

شورش کردها

شرح کامل و مفصل شورش کردهای ساکن شمال عراق (۱۹۶۱ -
 ۱۹۷۵) در کتابی زیر عنوان «اسرار بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره» از پرونده بکلی
 سرتی ساواک سابق وسیله نگارنده این کتاب آورده شده است. در اینجا
 ضرورتی از بحث و گفتگو در جزئیات مسائل مربوط به مداخله دولت ایران
 بعنوان کمک و همکاری وجود ندارد. فقط به ذکر اهم مطالب ضمن شرح
 شورش شمال اکتفا خواهد شد.

قبل از آنکه کار بجاهای باریک برسد، من با اغلب سران پارت
 دموکرات کردستان، از جمله جلال طالبانی و عیسی ذبیحی و غیره آشنائی پیدا
 کرده و از قبل از مأموریت عراق همدیگر را می شناختم و از نیت هم آگاهی
 داشتیم. نوروز سال ۱۳۲۹ (۲۱ مارس ۱۹۶۱) پارت دموکرات کردستان به
 برپائی جشن باشکوهی در یکی از سالن های بغداد تحت سرپرستی جلال
 طالبانی پرداخته، و از چند نفر از اعضاء سفارت ایران از جمله سفیر مرحوم
 عباس آرام که موقتاً به تهران رفته بود، آقای جعفر راند دبیر یکم و من
 بعنوان وابسته نظامی دعوت شده که در جشن مذکور شرکت کنیم. جشنی بود
 که برای اولین بار در تاریخ حیات کردها در پایتخت يك کشور عربی برگزار
 میشد. برنامه بسیار باشکوه و شرکت طبقات مختلف مردم عراق مخصوصاً
 هنرمندان زن و مرد کردزبان جلوه خاصی به جشن داده بود. اگر چه دولت
 وقت باجبار اجازه برگزاری چنین مراسمی را داده بود، مسلماً هیچیک از
 اعضاء دولت و شورای انقلاب غیرکرد قلباً موافقتی با آن نداشتند و بعد از
 همین جشن و پایکوبی و سرور و شادمانی بود که ناآرامی در کردستان شروع
 و منجر به نافرمانی و بالاخره شورش شد، که تا به امروز (مردادماه ۱۳۷۱)

دیگر نه جشنی نظیر آن در بغداد برگزار شد و نه آنکه کردهای ساکن مناطق شمال عراق روی آسایش و راحتی و یا امنیت و آرامی بخود دیده اند.

طبق دستور حزب هریک از اعضاء که احساس عدم امنیت میکرد و یا هرکدام از مسئولان در رده های مختلف در شرف دستگیری و بازداشت بودند به خارج شهرها و در محل هائی که تعیین شده بود، رهسپار شدند. هر گروهی به فرماندهی یکی از مسئولان حزبی شکل و فرم نظامی بخود گرفت و در محلی بنام "مقرّ پیش مرگه" (قرارگاه فدائیان و پیش مرگان) مستقر گردید. برای حفاظت خویش بناچار به پاسگاههای مرزی یا ژاندارمری حمله کرده و مبادرت به خلع سلاح آنها میکردند. اغلب پاسگاهها که تعداد افراد کردزبان بیشتری داشت داوطلبانه به قیام کنندگان که دیگر نام "شورش" گرفته بود، ملحق میشدند. واحدهای نظامی لشکر ۲ کرکوک بفرمانهی سرلشکر فیصل الانصاری که از افسران برجسته عراق بود ابتدا در مناطق مختلف بعنوان تقویت نیروهای مرزی دست به حرکات نظامی زدند. اگر چه هنوز درگیری در چنان سطح وسیعی نبود، ولی بهرحال هر هفته اخباری از موفقیت یک طرف و شکست و یا انهدام طرف دیگر به بغداد میرسید. دولت عراق هنوز آغاز جنگی را با کردها در شمال اعلام نداشته، ولی کم کم درگیر آن شده بود.

نکته شایان توجه اینکه دولت انقلابی عراق از بدو موفقیت در انقلاب و اخراج از پیمان بغداد با داشتن مناسبات سیاسی از هیچگونه مخالفتی نسبت به دولت و شخص پادشاه ایران دریغ نیکرد. عبدالکریم قاسم هم در هر مصاحبه مطبوعاتی و یا بهر مناسبتی در نطق های خود بصورت کنایه به دولت ایران حمله میکرد. در حقیقت سخنان کنایه آمیز به دولت ایران در هر محفلی چاشنی گفتار و نقل و نقل آنها بود. یکبار مرحوم عباس آرام با او گفتگو و پیغامی از پادشاه ایران برای او برده بود. بصورتی خیلی خلاصه، لباسهای آلوده بخون بر

اثر تیراندازی بعثی ها را باو نشان داده و صدها مشکل برشمرده و نهایتاً اظهار امیدواری کرده بود که هرچه زودتر مناسبات دو کشور براساس حسن تفاهم و احترام متقابل همسایگی تغییر پیدا کند. سیل ورود سلاحهای روسی و مستشاران نظامی شوروی، هم چنین گسترش فعالیت های احزاب چپ گرا مخصوصاً حزب کمونیست عراق از جمله عواملی بود که نه فقط سبب ناراحتی دولت ایران شده بود، تظاهر یا واقعا تمایل چپ گرانی خود عبدالکریم قاسم از جمله مشکلاتی بود که حل آنها چندان سهل و آسان بنظر نیامد.

وقتی دولت ایران تا حدودی از سیاست مماشات با همسایه دیوار بدیوار خود خسته و در عین حال ناامید شد اجباراً در روش خود تغییراتی بوجود آورد. رادیوها و روزنامه های دو طرف به حمله بیکدیگر پرداختند. موضوع اصلی تبلیغات خصمانه بیشتر «عرب بودن» مردم خوزستان «عربستان!» و تعلق شط العرب به عراق از جانب ارتباط جمعی عراق، و «آریائی نژاد» بودن کردهای ساکن شمال عراق و حتی ماهیت و اصالت داشتن بعضی شهرهای عراق مانند بصره در رسانه های گروهی ایران بود.

دولت ایران طی اقدامات قبلی مبنی بر رفع اختلافات مرزی دو کشور، بار دیگر یادداشتی به سفارت عراق در تهران تسلیم کرد و در آن به عراق اعلام داشت تا هیاتی را برای حل اختلاف در مرزهای آبی و زمینی انتخاب کند. هم چنین پادشاه ایران، در مصاحبه ای با يك مجله ایرانی، در مورد روابط با عراق و مسئله شط العرب گفت: «رودخانه ای که مرز بین دو کشور است، نمی تواند مورد استفاده يك جانبه قرار گیرد و یا جایگاهی برای اعمال حق حاکمیت بوسیله يك طرف باشد». پادشاه ایران در این مصاحبه لحنی دوستانه نسبت به عراق داشت و برای آن کشور آرزوی حفظ استقلال و موفقیت های بیشتر نمود و ابراز امیدواری کرد که روابط دو کشور دوستانه

شود. امام‌الکریم قاسم در مقابل موضعی سرسختانه گرفت و در مصاحبه ای، چند روز بعد که آشکارا پاسخی به شاه محسوب میشد، گفت: «قرارداد ۱۹۲۷ به عراق تحمیل شده است، و دولت عراق حدود پنج کیلومتر از شط العرب را به عنوان بخشش به همسایه خود داده است». او افزود که «بخشش» این پنج کیلومتر از طرف عراق، زیر فشار انجام گرفته و آلا ایران هیچ حقی در این مورد نداشته است، و اگر مسائل مرزی و مسائل دیگر حل نشوند، عراق خود را در مقابل این پنج کیلومتر نیز مسئول نخواهد شناخت و آنرا بار دیگر به عراق باز خواهد گردانید. عباس آرام که بعثت پرودت و سردی مناسبات دو کشور در تهران بود به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید، و دکتر مشایخ فریدنی سمت کاردار موقت را عهده دار گردید. بدنبال موضع گیریهای بعدی عبدالکریم قاسم، و بالا گرفتن جنگ تبلیغاتی و چند برخورد کوچک میان دو کشور بر سر مسئله هدایت کشتی ها در شط العرب، عباس آرام وزیر امور خارجه ایران طی نطقی در پارلمان ایران، عراق را رسماً متهم کرد که به تعهدات خود در قبال عهدنامه ۱۹۲۷ عمل نکرده است. او برای نخستین بار تهدید کرد که: «برای صبر و تحمل ایران حدی وجود دارد...». اینها جنگ های تبلیغاتی و سیاسی بود که بوسیله رادیوها و جرائد و هم چنین وزارت خارجه دو کشور صورت میگرفت. اما اقدامات مهم، حاد و پیگیرتری از طرف ساواک برای سرنگونی عبدالکریم قاسم و رژیم جمهوری عراق تکوین یافته بود. دو طرح بکلی سری جدا از هم، برای جمع آوری ضدانقلابیون در داخل و خارج عراق و هم چنین استفاده از دو عامل کرد و شیعه که پیوستگی نژادی و مذهبی با ایران داشتند بوجود آمد که اجرای آنها بعهده نمایندگی ساواک در عراق و به مسئولیت مستقیم نویسنده این کتاب گذاشته شد (آنچه امکان داشت نسبت به جمع آوری اطلاعات اساسی و تماس و مذاکره با سران

ضدانقلاب در داخل و خارج عراق از زمان تصدی سپهبد تیمسار بختیار اقدام لازم بعمل آمد. در اولین ملاقات با پادشاه ایران که طبق درخواست رئیس ساواک سرلشگر حسن پاکروان صورت گرفت، با استدلال منطقی از استفاده از شیعیان و ایرانیان مقیم عراق برای هرگونه عملیاتی صرفنظر شد، و با توجه به اقداماتی که در ایجاد تماس و ارتباط با مسئولان پارت دموکرات کردستان در بغداد بعمل آمده بود قرار شد محور عملیات و همکاری متوجه کردهای ساکن شمال عراق گردد. در ملاقات و مذاکراتی که با نماینده ملا مصطفی و حزب صورت گرفت، ترتیب اعزام دو نفر نماینده برای مذاکرات و ترتیب همکاری داده شود. عمر دبابه و علی عسکری دو نفر از برجستگان و آزادمردان حزبی طی عملیات بسیار حساس و پنهان از چشم کلیه سازمانهای انتظامی و اطلاعاتی کشور، به تهران آمدند. طی چند جلسه مذاکره با رئیس ساواک که بعلمت اهمیت و حساسیت موضوع فقط بین پادشاه ایران، رئیس ساواک، جانشین رئیس ساواک و من محدود شده بود، ترتیب همکاری، ارتباط، رساندن کمک از نظر اسلحه، مهمات، لباس و پوشاک، احتیاجات مادی و بالاخره وسائل بهداشتی داده شد. ابتدا يك سرهنگ کردزبان که بعداً " بدرجه سرتیپی ارتقاء و چند سال پیش فوت کرد، بعداً " يك سرتیپ کردزبان که بدرجه سرلشگری ارتقاء و هنوز در قید حیات و در داخل کشور بسر میبرد بعنوان نماینده و رابط دائم با وسائل ارتباطی قوی تعیین شدند. پزشک و عوامل پزشکی با داروهای مورد احتیاج و تأسیس يك بهداری برای تداوی زخمی ها و مجروحان یا بیماران بوجود آمد. اکثر مسائل باجبار وسیله من و بصورت مستقیم با ملا مصطفی در میان گذاشته میشد، و کل مسائل کمک های مالی در اختیار او قرار میگرفت. پس از چند بار ملاقات و مذاکره با او کاملاً مسلم شد که او به هیچ عنوان به تشکیلات و سازمان حزبی عقیده ندارد، و اصولاً با سران پارت دموکرات نه

فقط موافقتی ندارد بلکه با آنها مخالف است. در ده ها کیلومتر از جبهه هانی که پیش مرگه ها با نیروهای ارتشی و عوامل مزدور یا باصطلاح خود ملا مصطفی «حجش یا جاش». به قاطر ماده ای گفته میشود که هم بار می برد و هم زحمت هم جنس های نرینه خود را متحمل میشود. که البته هیچوقت آبستن نمی شود و زایمان ندارد. پدر قاطر اسب است و مادرش الاغ. از حیوانات بسیار باهوش و قدرتمند و مورد استفاده کوهستان، آنهم کوهستانهای سربفک کشیده کردستان است».

با این ترتیب جنگ به تمام عیار بین شورشیان شمال و ارتش عراق ادامه داشت. عبدالکریم قاسم با ارسال نیروهای جدید و اسلحه و مهمات و با استفاده از هواپیمای میگ روسی به هیچ وجه قادر نبود در جبهه های مختلفی که پیش مرگه ها بوجود آورده بودند موفقیتی داشته باشد. اعلامیه های حزبی که بوسیله نمایندگی ساواک در بغداد در تعداد قابل توجهی تهیه و چاپ و در سرتاسر شمال و بغداد پخش میشد سازمانهای اطلاعاتی ارتشی و کشوری عراق را دچار حیرت و سردرگمی کرده بود. برای مجهز کردن شورشیان يك دستگاه فرستنده رادیونی از يك کشور خارجی خریداری و وسیله قاطر بیکی از غارهای بسیار بزرگ و در شکم یکی از کوهستانهای مرتفع حمل و مستقر گردید. صدای رسای این فرستنده که ندای چند میلیون کرد ساکن کردستان در شمال عراق بود بگوش عراقیها و کشورهای همجوار، ایران و ترکیه و سوریه میرسید.

در این مسافرتهاى مکرر بود که با کلیه سران و مسئولان کمیته مرکزی و کمیته سیاسی پارت دموکرات کردستان آشنائی پیدا کردم. ابراهیم احمد دبیر کل و مغز سیاسی و متفکر حزب را در کنار، نوری صدیق شاپوس (از افسران برجسته عراق چند سال پیش فوت کرد. همسر او ناهیده سلام از زنان

آزاده و فعال حزب بود. فرزند ارشدش بنام آرس نوری در تشکیل نخستین دولت خودمختار کردستان در شمال عراق در تاریخ ششم ژوئیه ۱۹۹۲ به سمت معاون نخست وزیر تعیین گردیده است) عمر مصطفی دبابه (از زمره مردان جنگی و فرمانده یکی از لشگرهای پیش مرگ، عضو کمیته مرکزی و کمیته سیاسی بود. جزو اولین دو نفری بود که با سمت نمایندگی شورشیان به ایران آمد و در نهادن نخستین سنگ بنای دوستی و همکاری و همیاری با دولت ایران شرکت کرد. چند ماه پیش فوت کرد) علی عبدالله عسکری (از افراد بسیار زنده و نخبه حزب و از فرماندهان لشگر پیش مرگ عضو کمیته مرکزی و سیاسی بود. او جزو اولین دو نفری بود که سمت نمایندگی مذاکره با دولت ایران را داشت. بعد از مخالفت با تسلیم ملا مصطفی به نظر پادشاه ایران مبنی بر اعلام آتش بس به سوریه رفت و با عده ای از افراد پیش مرگ سابق به عراق مراجعت کرد که بدست افراد ملا مصطفی و نیروهای ایران و عراق کشته شد. مشروح بعد خواهد آمد) دکتر مراد عزیز، علی عبدالله، صالح عبدالله یوسفی، هاشم عقراری، سید عزیز شمزینی (سرهنگ ارتش عراق که قبلاً در مورد او شرحی آمده است)، نوری احمد طه (افسر ارتش عراق)، عبدالرحمن ذبیحی (از افراد بسیار باسابقه حزبی، اهل مهاباد جزو نخستین افراد کومله سپس حزب دموکرات کردستان که در جمهوری خودمختار مهاباد تشکیل گردید. بسیار باهوش و باسواد و روشن بین بود. قبل از مأموریت عراق در دمشق با او آشنا شدم. چندین بار مورد سوء قصد افراد ملا مصطفی قرار گرفت ولی جان سالم بدر برد. چند سال پیش فوت کرد)، جلال طالبانی (از خانواده بزرگ طالبانی در منطقه کفری از توابع استان کرکوک است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در کردستان و لیسانس قضائی را در دانشگاه بغداد گرفته سپس به شغل وکالت دادگستری پرداخت. از ابتدای تحصیل متوسطه جزو

افراد فعال حزبی گردید. در تمام دوران دانشکده حقوق و بعد از آن به فعالیت پرداخت. عضو کمیته مرکزی و سیاسی حزب شد. در شورش شمال از فرماندهان شجاع و نیرومند یکی از لشگرهای پیش مرگ بود. ملا مصطفی همیشه با او مخالفت داشت، ولی اوایل شورش بعثت تعلق او به یک خانواده روحانی برعلیه او توطئه ای نکرد. در سال ۱۹۶۴ بر اثر حمله افراد بارزانی به عده ای از سران پارت و نیروی پیش مرگ به ایران رفت و مدت یکسال در ایران اقامت داشت. در مدت اقامت در ایران نزد خود زبان فرانسه را آموخت. در ۱۹۷۵ با تسلیم ملا مصطفی به نظریات پادشاه ایران در مورد آتش بس در شمال مخالفت کرد و به سوریه رفت. در سال ۱۹۷۷ به رهبری کردهای مجهز و مسلح و آماده جنگهای پارتیزانی انتخاب شد. یک بار هم مورد سوء قصد افراد بارزانی قرار گرفت که در معیت چند نفر دیگر مانندحلمی علی شریف، عضو کمیته مرکزی، به بغداد گریخت. در سال ۱۹۸۰ با دختر شایسته و زنده حزبی ابراهیم احمد ازدواج کرد. صاحب دو فرزند ذکور است. جلال طالبانی اکثر اوقات را در کنار همسرش تفنگ بر دوش و از این کوه بآن کوه و زدوخورد با نیروهای عراقی در زمان جنگ ایران و عراق در دفاع از مرز و بوم ایرانزمین گذرانید. با آنکه خانواده پدر و فرزندان در لندن بسر میبرند او هنوز در کنار همسر و خودمختاری جدیدالتاسیس کردستان به کار و فعالیت اشتغال دارد. جلال طالبانی دکترای حقوق را از دانشگاههای قاهره گرفته، به زبانهای کردی، فارسی، ترکی، عربی، فرانسه و انگلیسی تسلط دارد. به حسن شهرت و خوشرفتاری و خوش کرداری معروفیت داشته و پاک سرشت و پاک نهاد و پاکدامن است. با خیلی از مقامات برجسته کشورهای مختلف جهان ملاقات و گفتگو داشته و در دوستی بسیار پایدار و در صراحت کلام و صداقت گفتار و وفای بعهد و پیمان از نوادر مردان زمانه ماست. در

سخت ترین و نامساعدترین موقعیت ها و وضعیت های اکراد در طول جنگ خلیج فارس و حملات شدید نیروهای عراقی همیشه حاضر در صحنه بوده، در تشکیل حکومت خودمختار کردستان در چهارچوب استقلال عراق زحمات فراوانی را متقبل شده است. او رهبر اتحادیه میهنی کردستان است که فواد معصوم عضو کمیته سیاسی این اتحادیه سمت نخست وزیر و ژنرال کمال مفتی یکی از فرماندهان اتحادیه میهنی سمت وزارت پیش مرگان دولت خودمختار را عهده دار هستند. با آنکه چندین بار از طرف دولت های وقت عراق به شغل وزارت دعوت شده بود آنرا نپذیرفته و هیچوقت و هیچگاه در فکر مال و مقام و شهرت نبوده است. از دوستداران ایرانزمین و علاقمندان به ملت بزرگ ایران است.

در یکی از اعیاد رمضان یا قربان سال ۱۹۶۲ ژنرال عبدالکریم قاسم، سرزده و بدون اطلاع قبلی شخصا به زندان رفت و ژنرال عبدالسلام عارف یار و هسقطار و هسکار انقلابی خود را به منزلش برد. در اینموقع سرتیپ عبدالرحمن عارف برادر عبدالسلام عارف سمت فرماندهی لشکر ۵ بعقوبه را بعهده داشت. اگر چه عبدالسلام عارف میدانست که در زمان آزادی تحت مراقبت و کنترل عوامل اطلاعاتی است، معذالك در تکمیل فعالیت هایش در زندان برعلیه عبدالکریم قاسم با عناصر و عوامل و گروههای مخالف مانند قومیهای طرفدار جمال عبدالناصر، بعثی هانی که از بدو سوءقصد به عبدالکریم قاسم به زیر زمین رفته و با تشکیلات و سازمان مرتب و منظمی به فعالیت مشغول بودند و افسران بازنشسته یا شاغل مخالف تماس و ارتباط گرفت و نتیجه این فعالیت ها و ارتباطات اجرای طرح انقلابی بود که در صبحگاه يك جمعه ای از ماههای پائیزی ۱۹۶۲ شروع و تا غروب آن روز به ثمر رسید. عبدالکریم قاسم که از ابتدای بمبارانهای مکرر وزارت جنگ وسیله انقلابیون

بدفاع میپرداخت با واسطه یکی از مدیران جراند با عبدالسلام عارف بنای مذاکره را گذاشت و قرار بود در صورت تسلیم از مرگ او صرفنظر و به خارج تبعید خواهد شد.

عبدالکریم قاسم پس از تسلیم و حضور در دادگاه نیم ساعته انقلاب به ریاست عبدالسلام عارف به اعدام محکوم و بلافاصله حکم بمورد اجرا گذاشته و خبر آن با تصویر از صحنه تیرباران در حالت موهنی از رادیو و تلویزیون بغداد پخش و باطلاع مردم جهان رسید.

عبدالسلام عارف قومی طرفدار جمال عبدالناصر بدرجه مشیر (ارتشبد) ارتقاء پیدا کرد و رئیس جمهور شد. سرتیپ حسن البکر رهبر حزب بعثی عراق به سمت نخست وزیر تعیین گردید. دو سه ماهی نگذشته بود که یک کیف سیاه پر از دینار عراقی وسیله نمایندگان عبدالسلام عارف برای ملا مصطفی ارسال و او بلافاصله اعلام آتش بس در کلیه مناطق شمال کرد. چنین توافقی باطلاع مسئولان حزب نرسیده بود، اعضاء کمیته سیاسی و کمیته مرکزی نسبت بآن اعتراض کردند. همین اعتراض نیز از طرف دولت ایران وسیله من به ملا مصطفی ابلاغ گردید. چون در کتاب مشابه منتشره در سال ۱۹۹۱ در اینمورد شرح مفصّلی داده شده از ذکر مکرر آن خودداری میشود. این مذاکره و توافق و بالاخره آتش بس در مناطق کردستان به «جاتارش» (کیف سیاه) معروف و مشهور شد. چون دولت عراق و ملا مصطفی به توافق نهائی نرسیدند به جنگ مجدد منجر شد. ملا مصطفی به تلافی مخالفت هائی که سران حزبی با او ابراز داشته بودند ابتدا به کشتن آنها تصمیم گرفت و علی حصدی و احمد عبدالله اعضاء کمیته مرکزی پارت، و محمود حاج توفیق مسئول امور حزبی در سلیمانیه وسیله افراد بارزانی کشته شدند. مسئله در جامعه کردها با نفرت مواجه گردید. ملا مصطفی از ترور آنها دست کشید، ولی

نیرونی از افراد بارزانی تجهیز کرد و برای دستگیری و یا کشتن بقیه سران حزب به منطقه "ماووت" در شرق سلیمانیه که ستاد حزبی و عملیاتی بود اعزام داشت. سران حزبی با پانصد پیش مرگه در مقابل آنها قرار گرفتند. چون این امکان وجود داشت که جنگ بین آندو منجر به شکست شورش و مورد سوءاستفاده دولت عراق قرار گیرد شخصا ملا مصطفی را ملاقات و پیام پادشاه ایران را باو ابلاغ کردم. از سران حزب هم خواستار شدم که دست از مقابله برداشته و برای مدتی به ایران بروند. مسئله باینصورت فیصله یافت. چند نفری از سران حزبی از ملا مصطفی طرفداری کرده و به ایران نرفتند. از جمله: نوری صدیق شاپوس، علی عبدالله، صالح یوسفی، هاشم عقراری و ناهیده سلام همسر نوری صدیق شاپوس. بقیه سران حزب از جمله: ابراهیم احمد، جلال طالبانی و غیره با نفرات خود بایران وارد شدند. طبق نظر ساواک افراد پیش مرگه در همدان و سران پارت دموکرات کردستان در تهران اقامت گزیدند. پس از مذاکرات مکرر با طرفین بالاخره در سال ۱۹۶۵ به شمال مراجعت و در محل های سابق اقامت و با ملا مصطفی متفقا" به جنگ با عراق ادامه دادند. منطقه کردنشین عراق و شورش شمال محل امن و نقطه اتکاء و ملجا پناه خواهی کردهائی بود که در ایران، ترکیه و سوریه امکان فعالیت سیاسی نداشته یا باتهاماتی تحت پیگرد و یا زندانیان مستخلصی بودند که میخواستند در محیطی آزاد و باز با داشتن هم زبانان و همفکرانی برای کردستان مفید فایده بشوند و با شرکت در شورش شمال عراق منشا اثری برای برادران کرد در کشورهای همسایه عراق واقع گردند. تعداد قابل توجهی از کردهای مقیم سه کشور به شورش پیوستند. آنهائیکه بمعاذیر و یا با داشتن مشکلاتی نمی توانستند به شورش به پیوندند، در کشورهای اروپائی و یا حتی در مناطق کردنشین کشورهای سه گانه یاد شده، از نظر مالی و تبلیغاتی

خدماتی هر اندازه کوچک انجام میدادند. در سال ۱۹۶۷ از جمله کسانی که از ایران به شمال عزیمت کردند: عبدالله معینی دانش جو، اسحقی، اسمعیل شریف زاده مهندس الکترومکانیک و ملا آواره شاعر و نویسنده کمیته انقلابی مهاباد و عده دیگری در حدود چهل نفر که جزو پیش مرگه های شورش درآمده و به فعالیت پرداخته بودند. براساس مذاکراتی که سرتیپ منصورپور بعداً سرلشگر مشاور وقت رئیس ساواک با ملا مصطفی انجام داده بود برای اثبات صداقت و حسن نیت ملا مصطفی نسبت به پادشاه و دولت ایران اشخاص سرشناس مخالف رژیم ایران نامبردگان در بالا را بایران تحویل که با محاکمه به حبس های کوتاه مدت محکوم و سپس آزاد شوند بقیه هم به ترتیبی از داخل پیش مرگه ها طرد شوند. ملا مصطفی طبق وعده ای که داده بود هر چهار نفر را تحویل میدهد که پس از محاکمه اعدام میگردند.

در بهار سال ۱۹۶۸ سلیمان معینی برادر زاده عبدالله معینی هنگامیکه از ایران به منطقه شمال عراق وارد شد طبق دستور ملا مصطفی دستگیر و تیرباران گردید. جسدش برای نشانه حسن نیت و صداقت! برای مقامات ایرانی فرستاده شد که در اغلب شهرهای کردستان ایران جسد از به نمایش گذاشته شد.

در اواسط همین سال چهل نفر عضو حزب دموکرات کردستان ایران که بصورت پیش مرگه درآمده بودند، وسیله افراد ملا مصطفی (اکثراً) از بارزانی ها یا عوامل دیگر حزبی که باو اعتقاد و ایمان داشتند) شناسانی و همه آنها کشته میشوند.

در دسامبر ۱۹۷۲ پنج نفر کرد ناسیونالیست در سنندج تیرباران شدند. در ۱۲ مارس ۱۹۷۳ "قادروردی" عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران در بانه مورد تعقیب پلیس واقع و در روز روشن کشته شد.

۱۵ آوریل ۱۹۷۲ دو عضو دیگر موثر حزبی در سنندج و در ماه مه همان سال يك جوان هفده ساله بعلت فعالیت های سیاسی در سنندج کشته شد. صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳ کتاب کردها و کردستان تالیف ژرار شالیان غیر از قسمتی که مربوط به مذاکرات سرلشگر منصورپور است که جزو اطلاعات نویسنده این کتاب است.

خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» که وسیله موستسه مطالعات و پژوهش های سیاسی جمهوری اسلامی ایران در دو جلد تنظیم و انتشار یافته حاکی است:

«... زمانی که قائم مقام ساواک شدم، روزی فردی بنام سرتیپ منصورپور نزد من آمد و گفت که از طرف ساواک مأموریت تماس با ملا مصطفی را دارد و لذا ممکن است گاهی روزها و حتی هفته ها در ساواک نباشد. پاسخ دادم که از نظر من بی اشکال است و وظیفه شما حکم می کند. بدین ترتیب در جریان رابطه منصورپور با بارزانیها قرار گرفتم ... در طول دورانی که جنگ ملا مصطفی با دولت بغداد ادامه داشت منصورپور به کردستان عراق میرفت و در ستاد فرماندهی ملا مصطفی با او و سایر سران کرد ملاقات میکرد و پیغامها و خواست های بارزانی ها را به تهران منتقل میکرد. این خواسته ها عموماً برآورده میشد و لذا منصورپور غالباً رضایت ملا از محمد رضا را بیان میداشت. پس از قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره و ورود ملا مصطفی بارزانی به ایران، گویا منصورپور ملاقات با وی را ادامه داد و همان نقش سابق را بر عهده داشت. او سالها در ساواک با درجه سرتیپی ماند و چون محمد رضا میخواست به وی ترفیح داده شود، به ژاندارمری منتقل شد و به درجه سرلشگری رسید و توسط ژاندارمری به ساواک مأمور گردید...» (شغل قائم مقامی ساواک که ارتشبد سابق حسین فردوست تصدی آنرا داشت، طبق

دستور ارتشبد نصیری حق مداخله در ادارات عملیاتی مانند ادارات کل دوم امنیت داخلی، اداره کل هشتم ضداطلاعات، اداره کل سوم اطلاعاتی خارجی و اداره کل ششم مالی را نداشت. بنابراین مدیران کل این ادارات جز در موارد سازمانی آموزش یا پرسنلی و نظائر آن مسائل دیگری را با ارتشبد فردوست در میان نمی گذاشتند. اصولاً هم خود او محتاط و محافظه کار و منضبط بود، و هم مدیران کل برحسب وظیفه و دستور رئیس ساواک عمل میکردند و هیچکدام از دیگری گله نداشتند. بخش اکراد قسمتی از اداره کل دوم اطلاعات خارجی بود که در مسئله عملیات در شمال عراق طبق دستور پادشاه ایران بصورت کاملاً سری تلقی و منحصر و محدود بین نمایندگی عراق، رئیس بخش اکراد، رئیس ساواک و پادشاه ایران شده بود. رئیس بخش اکراد گزارشات مربوط به این عملیات را مستقیماً و بدون اطلاع مدیر کل مربوطه بنظر رئیس ساواک میرساند، در صورتی که برحسب اهمیت مستلزم کسب دستورات خاصی بود از نظر پادشاه ایران میگذارند، و دستورات برای اجرا مستقیماً به رئیس بخش اکراد ابلاغ میشد. بعد از ورود ملا مصطفی و افراد تابعه اش مراقبت و نگهداری از آنها بعهده اداره کل هشتم ضداطلاعات بود، و هر کس از ساواک قرار بود برای امر مخصوصی با ملا یا پسران یا افراد او تماس بگیرد باید با اطلاع و اجازه اداره کل هشتم باشد. و اما سرتیپ عبدالعلی منصورپور بعداً "سرلشگر، که ارتشبد فردوست قسمتی از آنرا اظهار نداشته است، ارتشبد اویسی بعلت دوستی دیرینه با منصورپور فرمول همیشگی خود را برای ارجاع کار و درجه و مشاغل نان و آب دار بدوستان بکار برد و سرتیپ منصورپور از ارتش به ژاندارمری منتقل و پس از نیل بدرجه سرلشگری همانطور که مرحوم ارتشبد فردوست گفته مجدداً به ساواک مأمور کرد. از این بازیهای مرغابی آنقدر در ارتش و سازمانهای انتظامی و اطلاعاتی

و حتی کشوری وجود داشت که حدی بر آن متصور نیست. سرتیپ منصورپور در شغل مشاور رئیس ساواک بکار اشتغال داشت. تصدی مشاغل مدیریت و یا وظیفه امور اجرایی بغیر از موارد استثنائی هر از ماهی یک یا دو بار هیچوقت بعهدہ نداشته و مخصوصاً در امور اطلاعاتی و عملیاتی شورش شمال عراق جانی که قائم مقام رئیس ساواک حق مداخله نداشته باشد چگونه او میتواندستہ چنین ادعائی بکند که چنان مأموریتی داشته است؟ این بآن معنا نیست که سرلشگر منصورپور اصولاً به مناطق کردنشین عراق برای ملاقات ملا مصطفی یا پیغام و پس غام مخصوصی که حفاظت ! اجازه نمیداده من یا مسئول بخش اکراد از آن اطلاع حاصل نکنیم اعزام نشده است. کمااینکه همین مسئله تحویل فراریان کرد ایرانی را بداخل شورش بعد از اقدام سرلشگر منصورپور و نشان دادن درجه صداقت و صفای ! ملا مصطفی بدولت ایران و اعدام فراریان نامبرده در بالا از آن اطلاع پیدا کردیم، من شخصا اطلاع نداشتم و میدانم که جمشید امانی مسئول بخش اکراد بعد از من هم اطلاعی از این جریان نداشت. بغیر از مرحوم فردوست و نصیری بحمداله همه مسئولان از رده معاون اطلاعات خارجی و مدیران کل ادارات مربوطه و شخص سرلشگر منصورپور زنده و حی و حاضر هستند. انسان وقتی جلد اول (که هیچوقت جلد دوم آن منتشر نشد) خاطرات اولیه مرحوم ارتشبد فردوست را مطالعه می کند با شخصیتی روبرو است که همه چیز را در نهایت صحت و صداقت بیان می کند. اگر راجع به مسائلی که از آن اطلاع داشته و نسیخواهد چیزی بگوید از آن سریمان" میگردد و وارد بحث و موضوع دیگری میشود. ولی وقتی دو جلد خاطرات او را که وسیله مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار میگیرد در بحث و گفتگو از مسائل شخصی دوستان یا همدوره ها یا همکاران نزدیک به او انسان فکر می کند که فردوست دیگری با مختصات و

مشخصات دیگری خاطرات خود را بیان می کند. من در کتاب «ارتشبد فردوست خدمت یا خیانت» نوشته ام و هنوز هم معتقدم که او فرد باشخصیت، راستگو، صادق و نسبت به دوستان و همدوره ها و همکارانش مخصوصاً پادشاه ایران خیلی صمیمی و قائل باحترام بود. مسائلی که از قول او که در مسائل مربوط به شخصیت ها ذکر شده تحریفی و ربط و ارتباط باو ندارد. حال در مورد مسئله شورش شمال عراق که نه جزو وظائف او بوده و نه حق مداخله داشته و نه سرلشگر منصورپور موظف با بازگونی مسائلی از این قبیل باو بوده چرا باینصورت برخلاف واقع و باصطلاح چپ اندر قیچی بیان داشته، فقط تنظیم کنندگان خاطرات او از آن آگاهی دارند. بگذاریم و بگذریم.

بد نیست بدانیم روابط ایران و عراق در دوران زمامداری سرلشگر عبدالکریم قاسم نخست وزیر (۱۹۶۲ - ۱۹۵۸) هرگز به سوی بهبودی نرفت. بیم و ترس عبدالکریم قاسم از حمایت ایران از کردها او را از مذاکره جدی با ایران باز داشت. با این حال نشانه هائی وجود دارد که عبدالکریم قاسم بی میل نبود با ایران روابط حسنه داشته باشد. جعفر راند، دبیر اول سفارت در بغداد در زمان عبدالکریم قاسم در خاطرات خود می نویسد: «هر بار او را میدیدیم، در خلال صحبت هایش به نحوی اشاره میکرد که گرچه او و همکارانش بر ضد رژیم سلطنتی عراق قیام نموده اند، لیکن مخالف رژیم پادشاهی ایران نیستند».

دوران ریاست جمهوری عبدالسلام عارف (۱۹۶۶ - ۱۹۶۲) دوران بسیار سیاهی در روابط دو کشور بود. با آنکه برخلاف میل باطنی بعضی ها که در ابتدا با آنها همکاری داشت، با جمهوری متحد عرب که شامل مصر و سوریه بود اتحاد سه جانبه ای شامل عراق هم بوجود آورد، معذالك حکومت او قدرت چندانی نداشت، زیرا بر اثر اختلافاتی که بین او و حسن البکر نخست

وزیر وقت و رهبر بعثی های عراق و دیگر سران بعث بروز کرد، حسن البکر را برکنار و همه بعثی ها به زیر زمین غلتیدند و به سازماندهی و تجهیز برای مقابله با او پرداختند. فعالیت و تبلیغات پنهانی آنها بسیار منظم و قوی و روز بروز در تضعیف عبدالسلام عارف و رئیس دولتش دکتر عبدالرحمن بزاز که از شخصیت های ممتاز دانشگاهی و سیاسی عراق بود کاملاً موثر واقع شد. اتحاد او با جمهوری متحده عرب مرز سیاسی آن کشور را تا مرزهای غربی ایران گسترش داد و تبلیغات ناصر و عبدالسلام بر علیه دولت و پادشاه ایران و تحریکات آنها در خوزستان بیشتر، گسترده و خطرناک بود.

کردها که از حمایت همه جانبه ایران برخوردار شده بودند مزاحمت فراوانی برای دولت عراق بوجود آوردند. عراق مدام ایران را متهم میکرد که از کردها حمایت می کند، و ایران نیز متقابلاً به ورود نیروهای عراقی که به بهانه تعقیب کردها وارد خاک ایران میشدند، اعتراض میکرد. عباس آرام، وزیر امور خارجه ایران، بار دیگر عراق را تهدید کرد که: «عراق باید بخاطر داشته باشد که برای صبر و تحمل ایران حدی وجود دارد ... ممکن است موضوع آنقدر کشیده شود که دیگر هر نوع چاره جوئی غیرممکن شود». و در مورد عهدنامه ۱۹۳۷ افزود: «در واقع عراق بطور يك جانبه قرارداد را باطل و لغو کرده و بنابراین دولت ایران نیز آنرا لغو شده می پندارد».

با این حال، دولت ایران صرفنظر از جنگ تبلیغاتی و کمک به کردهای شورشی، از هر اقدام نظامی و دیپلماتیک دیگری خودداری نمود. دولت عراق نیز هیچ ابتکار یا ترفند دیگری در این زمینه بکار نبست.

نیروهای شورشی از نقطه نظر نفرات، آموزش، اسلحه و تجهیزات گسترش مییافتند. آنها در حداقل زمین های شناخته شده در ارتفاع ۲۰۰ الی ۵۰۰ متر بالاتر از کف درّه با ارتش عراق آماده رودروئی بودند. نیروهای

ارتش عراق که بیش از ۵ لشکر نبود همیشه حداقل سه و گاهگاهی چهار لشکر در شمال در حالت جنگ بودند. افراد ارتش عراق بعلت عدم آشنایی به زمین و منطقه و با آنکه از افراد محلی و عشایر مخالف شورش و شخص ملا مصطفی استفاده میکردند، معذالك اکثرا" غافلگیر شده و تلفات سنگینی برجای میگذااردند. مضافا" باینکه نیروهای نظامی عراق اکثرا" از اهالی دشت بوده و فاقد تحرک و سرعت عمل و قدرت بدنی لازم برای صعود سریع از کوه بودند، در حالی که کردها از طفولیت به این نوع مبارزه عادت کرده اند. در زمستان تسلط کردها بر منطقه کامل میشد و برای ارتش عراق انجام هرگونه عملیات غیرممکن میشد. فرق است بین نیرویی که در زمین آشنا، مردم محلی آشنا، ساز و برگ سبک و کارآمد و آشنا به روش جنگهای پارتیزانی و غیرمنظم با اطمینان به تأمین امور لجستیکی می جنگد، با نیروی مقابل که بزمن آشنا نبوده و غریبه است، مردم محلی نسبت به او کینه توز، ساز و برگ سنگین و عدم آشنا به جنگ ها و زد و خوردهای چریکی و پارتیزانی. اگر چه کاملا" اطمینان تأمین مسائل و امور لجستیکی بود ولی روحیه که باصطلاح نظامیها دو سوم نیرو در نیروهای عراقی وجود نداشت. نکته خبلی جالب توجه اینکه عده ای از افراد تفنگچی که متشکل از افراد عشایر مخالف شورش و ایل بارزانی و غیره بودند، بوسانلی با سران حزبی ارتباط پیدا کرده علاوه بر رساندن اطلاعات دقیق از وضع جبهه و سایر موارد مهم نظامی تعداد قابل توجهی مهمات سلاحهای مختلف را بدون تیراندازی به شورشیان ذخیره کرده آنها را یا در مقابل وجه و یا چیزهای دیگر به شورشیان میرساندند. این دو موضوع از مسائل بسیار مهمتی است که فرماندهان عراقی بندرت بآن توجه داشتند. سران حزب دموکرات دارای سیاست بسیار خوبی بودند، زیرا هم مهمات به قیمت خوبی میخریدند و هم تسهیلات دیگری که مورد نظر عوامل

نفوذی در نیروی دشمن بود فراهم میکردند. در شکستن رمز تلگرافات شامل دستورات عملیاتی از بغداد تا آخرین و کوچکترین واحد درگیر موفقیت جالبی داشتند. ملا مصطفی واحد علیحده و مجزائی از پیش مرگه های حزبی داشت که برای حفاظت شخصی یا عملیات مخصوص مورد استفاده او قرار میگرفتند. قسمت های پیش مرگه که مانند ارتش سازمان یافته بود تا رده لشکر وجود داشت که فرماندهی آنها بعهده افراد ورزیده و شجاع و در رده های بالای حزبی بودند. هر لشکر شامل دو الی سه هزار و جمعا" تا موقع آتش بس تصور میروید که تعداد آنها به ۲۰ الی ۲۵ هزار نفر رسیده باشد. چون ارتش خود را قادر به رویروئی با این نیرو نمیدانست لذا بیشتر عملیات اختصاص به هواپسماهای شوروی از نوع بهترین آنها مانند میگ ۲۱، ۲۲ و ۲۵ و بهتر از همه آنها توپولف بود که در ارتفاع خیلی بلندتری میپریدند و دقیق تر تیراندازی میکردند. بناچار و موقعی پیش مرگه بغیر از تفنگ و فشنگ برنو در اختیار نداشت آنها به تعداد بسیار محدودی بهترین مسلسل های ضدهوایی را دارا باشد. هواپسماها منظمآ" روستاهای کردنشین را بمباران میکردند و خسارات مالی و تلفات انسانی به اهالی وارد میساختند. بنابراین اکثر روستاها که ما برای رفتن بمنطق محل اقامت ملا مصطفی و یا فرماندهان پیش مرگه یا ستاد حزبی و عملیاتی مبرفتیم اکثر روستاها را خالی از سکنه و اغلب در حال سوختن میدیدیم. این تلفات سبب دوری مردم از شورش نمیشد، بعکس اهالی همیشه با روی باز آنچه که امکان داشتند در راه موفقیت برادران جنگجوی خود انجام میدادند. سالها این جنگ فرسایشی کسر ارتش عراق را خورد کرده و دولت بغداد بجائی رسیده بود که بالاخره مجبور به پذیرش خواست و حقوق کردها خواهد شد. ولی هنوز زود بود. و آنطوریکه باید و شاید رمز آن گرفته نشده بود.

در تابستان ۱۹۶۶ مشیر (ارتشبد) عبدالسلام عارف برای سرکشی و بالاخره بازدید يك جشن ورزشی در "قرنه" محل تلاقی دجله و فرات جانی که شط العرب (اروندرود) تشکیل میشود با دو هلیکوپتر رفته بود. عصر هنگام، موقع مراجعت هلیکوپتر اول حامل خلبان، عبدالسلام عارف و آجودانش از زمین بلند میشود، بیش از چند کیلومتری طی نکرده بود که گردبادی به هلیکوپتر حمله ور و آنرا احاطه می کند. خلبان تلاش زیادی میکند که خود و مرکبش را نجات دهد ولی موفق نشد و سرنگون گردید. هلیکوپتر بعدی که در هوا بود و وضعیت هلیکوپتر اول را می بیند دوری میزند و از کنار گردباد گریخته به میدان ورزشی قرنه نزدیک و در يك محوطه مناسبی بزمین می نشیند. اتومبیل های استاندار دیوانیه که حاضر در محل بوده و سایر مقامات مربوطه، آمبولانس، پزشک و وسائل اولیه را به محل میبرند. ولی مثل اینکه هر سه نفر سه سال است که مرده اند. ما در بغداد از واقعه اطلاع حاصل کردیم. در کوکتل جشن روز ارتش اردن بودیم که در ظرف يك دقیقه همه دیپلماتها از آن باخبر شدند و هر دیپلماتی مطابق نظر و سلیقه اش موضوع را تفسیر میکرد. من از جزئیات قتل عبدالکریم قاسم در روز انقلاب ۱۹۶۲ وسیله عبدالسلام عارف و حرفهائی که بین آندو در دادگاه انقلاب رد و بدل شده بود و سایر موارد دیگر اطلاع داشتم. از این نظر يك مرتبه از فکر گذشت و از خود پرسیدم مگر ن گفته اند؛ در این دنیا بهر دست بدهی به همان دست پس میگیری. مگر دنیا دار مکافات نیست؟ چطور به عبدالکریم قاسم قول داد که او را نی کشد ولی در يك دادگاه نیمساعته او را به جوخه آتش سپرد؟

خوب، عبدالکریم قاسم در يك کنسرتی با تتی که تهیته شده و بدستش داده بودند آهنگ مینواخت که با آهنگی که آمریکائیها نت آنها ساخته بودند

هم آهنگی نداشت. چرا نمی گویند چطور؟ خیلی ساده است. در سال ۱۹۶۸، کلود ژولین روزنامه نگار سرشناس فرانسوی و سردبیر لوموند دیپلماتیک در کتاب «امپراتوری آمریکائی» نوشت: کودتای قاسم پیشرفت مواضع شوروی در منطقه تلقی میشد و توسعه فعالیت کمونیست ها در عراق ثبات منطقه به نفع غرب را به خطر میانداخت. لذا آمریکا به تقویت رژیم شاه ایران و رژیم اردن دست زد، ولی همزمان نیز تلاشهایی صورت گرفت تا با نفوذ در ارتش عراق بتدریج نیروهای متمایل به شوروی یا ناسیونالیست های عرب عقب زده شوند. قاسم پس از حدود چهار سال حکومت در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۰ خورشیدی) توسط عبدالسلام عارف و بعثی ها برکنار و کشته شد. این واقعه درست به هنگامی بود که عبدالکریم قاسم چندی قبل با اعلام قانون ۸۱ نودوپنچ درصد سهام کپانی نفت عراق را به دولت واگذار کرد، واشنگتن شدیداً به این عمل معترض شد. برکناری و سرنگونی او در فوریه ۱۹۶۲ وسیله عارف به کمک «سیا» صورت گرفت. این باصطلاح انقلاب یک کشتار واقعی ... در پی داشت. سفیر ایالات متحده آمریکا در بغداد حتی از تحویل فهرست عناصر مزاحم به پلیس عراق خودداری نیکرد. مهذا «سیا» هیچگاه به نقش خود در این کودتا اعتراف نکرد. بعداً در تحقیقات سنای آمریکا «کمیسین چرچ» مشخص شد که اداره کل عملیات اجرایی «سیا» طرح های متعددی برای قتل قاسم داشته است».

ما در بحث و گفتگو در آرایش آرمان های سیاسی کردهای مقیم منطقه ای در کشور عراق هستیم. چون موقعیت و وضعیت کردستان در عراق از جنگ اول جهانی بسیار مهم و هرچه زمان میگذرد و وقایعی مانند جنگ دوم جهانی، انقلاب ۱۹۵۸ عراق و غیره اتفاق میافتد، اهمیت و حساسیت موضوع بیشتر میشود، ناچاریم تغییرات و دگرگونیهای سیاسی کردها را پایا و

بموازات تحولات سیاسی عراق مورد بررسی قرار دهیم. اضافه بر این اصولاً در بین همسایگان دیوار به دیوار ایرانزمین، عراق با کمی وسعت یا جمعیت، اهمیت آن اگر از اتحاد کشورهای مستقل (شوروی سابق) بیشتر نباشد، کمتر نیست. از بعد از جنگ اول جهانی با ظهور دولت شورواها در روسیه و تشکیل دولت عراق، دولت و ملت بزرگ ایران آن اندازه که با عراق (سنگ سخت) مشکلات و گرفتاری داشته و دارد و در آینده های دور و نزدیک خواهد داشت، ده درصد آنرا با دولت شوروی و فعلاً با جانشینان آنها نداشته و نداریم و با احتمال زیاد در آینده هم نخواهیم داشت.

بهر رو، نمایندگی ساواک در عراق پایپای عملیات در کردستان، در اجرای طرح برگرداندن رژیم سلطنتی به عراق اقدامات وسیعی بعمل آورد و شبکه های مهمی در داخل و خارج کشور بوجود آمد. بدون اینکه وارد این مقوله بشوم باید بگویم خیلی فرق است بین خلقیات مردم ایران و مردم عراق، که آلیاژی از نژادها و ملیت ها و ادیان و مذاهب مختلف میباشد. در بررسیهائی که بعمل آمده بود تشخیص داده شد که باید از عوامل بعثی مخالف جمال عبدالناصر که عبدالسلام عارف با اتحادش با او خطرات احتمالی را برزهای غربی ایران نزدیک کرده است، استفاده شود. برای اجرای این منظور با طبقات مختلف آنها و در رده های حزبی تماس گرفته و قرار و مدارهائی گذاشته شد. اما وقوع سقوط هلیکوپتر و مرگ عبدالسلام عارف شکل و صورت کار را عوض کرد، ولی در اساس طرح مبنی بر داشتن ارتباط با سران بعثی و هم چنین گسترش و تقویت شبکه های سلطنت طلب تغییریری بوجود نیامد.

در مسیر اجرای طرح کمک و حمایت از کردها، ارتباط با هواداران رژیم سلطنتی و هم چنین حزب بعث استفاده های زیادی برای تأمین منافع و

مصالح ایرانزمین مترتب بود. در کلیه محافل دیپلماتیک، دولتی، بازار و همه و همه صحبت از روی کارآمدن دکتر عبدالرحمن بزاز نخست وزیر وقت بود. زیرا با مختصات و محسناتی که داشت واقعا "بهترین شرایط برای تصدی رئیس جمهوری بود. ولی برخلاف نظریه همگانی سرلشگر عبدالرحمن عارف که هنوز فرمانده لشکر ۵ بقویه بود از طرف شورای انقلاب به سمت رئیس جمهور انتخاب و بدرجه "مشیری" (ارتشبدی) نائل و رسماً عهده دار این شغل شد (۱۹۶۶م. - ۱۳۴۷). عبدالرحمن عارف افسر آرام و متین و مودبی بود. به حسن شهرت معروفیت و در بین همقطاران و مرئوسینش محبوبیت داشت. همسرش دبیر یکی از دبیرستانهای بغداد بود و هر دو در نهایت سادگی با فرزندانشان زندگی میکردند. بارها در مهمانیها باو برخورد کرده و چنددقیقه ای در جمع و یا دو نفری با هم صحبت کرده بودیم. بجز حرفهای عادی و معمولی به هیچ وجه وارد مسائل سیاسی و غیره نمیشد. بسیار محتاط و محافظه کار و به هیچ وجه متظاهر و متفرعن نبود. چه زمانیکه برادرش بعنوان یکی از دو عوامل اصلی انقلاب ۵۸، چه هنگام زندانی بودن او، و چه هنگام تصدی رئیس جمهور هیچگونه فرقی در وضعیت و موقعیت او باقی نگذاشت. یک بار در کودتایی که به رهبری سپهبد عبدالرزاق فرمانده نیروی هوایی و یاراتش که از طرفداران جمال عبدالناصر بودند برعلیه عبدالرحمن عارف صورت گرفت، اطلاعات جالبی داشتم که در اختیار دکتر پیراسته سفیر وقت ایران گذاشته و بلافاصله با تلفن به رئیس جمهور اطلاع داده، و او را متت گذار حسن نیت دولت ایران کرد. در اینموقع من پس از پنج سال خدمت در عراق به تهران مراجعت کردم.

عبدالرحمن عارف نسبت به برادرش، سیاست ملایم تر و مسالمت جویانه ای نسبت به ایران در پیش گرفت و در این زمینه حسن نیت

نشان داد. روش عبدالرحمن عارف بار دیگر امیدها را برای ترك مخاصمه میان دو کشور افزایش داد. ملاقاتهایی میان مقامات بلندپایه دو کشور انجام شد. دکتر مهدی پیراسته، سفیر وقت ایران در بغداد، در ایجاد محیط تفهیم و تفاهم بسیار موثر بود. بنحوی که هر وقت تقاضای ملاقات از رئیس جمهور میکرد، بدون رعایت تشریفات وزارت خارجه وقت ملاقات میداد. وسائل کار از هر نظر برای ایجاد محیط تفاهم و مناسبات حسنه بین دو کشور فراهم گردید. عباس آرام وزیر خارجه ایران در دسامبر ۱۹۶۶ در رأس هیئتی به بغداد سفر کرد. پس از آن عبدالرحمن عارف روز سیزده مارس ۱۹۶۷ از ایران دیدن کرد و مورد استقبال باشکوه و گرمی قرار گرفت. جعفر راند دیپلمات برجسته و دانشمند ایرانی در خاطرات خود می نویسد: «در تهران، علاوه بر مذاکرات تشریفاتی رسمی، عبدالرحمن عارف از شاه خواست که با او جلسه خصوصی دو بدو داشته باشد و هیچیک از وزیران و سفیران طرفین در آن شرکت نکنند، ولی چون رئیس جمهور عراق فقط به زبان عربی تسلط داشت، خواه ناخواه کار ترجمه بمعده من گذاشته شد و این جلسه خصوصی در دفتر کوچک سلطنتی در طبقه بالای کاخ نیاوران تشکیل گردید و در حدود دو ساعت شاه و عبدالرحمن عارف با هم گفتگو میکردند و من ترجمه میکردم. در این مذاکرات خصوصی عبدالرحمن عارف وعده داد که موضوع شط العرب را بر وفق مراد شاه یکسره سازد، بشرط اینکه شاه قول شرف بدهد که سایر مسائل را به نفع عراق حل و فصل کند، و بویژه به مشکل کردستان عراق پایان بخشد. شاه نیز قبول کرد و این دو رئیس کشور با هم عهد بستند که بازوی یکدیگر را بگیرند و چه در روزهای خوش و چه در ایام سخت یار و پشتیبان هم باشند...». اعلامیه مشترکی منتشر شد که در آن اعلام گردید: بهره برداری از آبهای رودخانه های مرزی براساس حقوق بین المللی انجام خواهد گرفت.

عبدالرحمن عارف برخلاف برادرش فرد بیطرفی بود و هیچگونه تمایلی به نزدیکی با دستگاه جمال عبدالناصر نداشت. ضمن آنکه اصولاً داری شخصیت ضعیفی بود همیشه در معرض تهدید و هرگونه عوارضی که منجر به دگرگونی وضع او شود قرار داشت. کما اینکه یکبار طرفداران ناصر در کودتای نافرجامی که قبلاً بآن اشاره شد قصد واژگونی او را داشتند. این موضوع و مسئله شروع جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بین اعراب و اسرائیل، پادشاه ایران را در قولهایی که در ملاقات با او داده بود دچار تردید کرد. بیم پادشاه از این بود که یک گروه طرفدار ناصر بر اوضاع عراق مسلط و وضعی بدتر از زمان عبدالسلام عارف برای ایران پیش آید.

بهر رو با قید احتیاط به ارتباط و کمک به کردهای شورشی در مقیاس کمتری ادامه داده شد و چاره ای جز این نبود. شاه ایران به دو محور یکی شورش شمال عراق و دیگری رئیس جبهوی غیرقومی اگر نه مخالف ولی چندان هم موافق با ناصر و سیاست او نباشد، تکیه داشت. کاملاً محسوس بود که محور و تکیه گاه رئیس جمهور عراق سست و لرزان، و نمی توان با چنین وضعی محور و اتکاء محکم دیگر را از دست داد. علت اینکه عبدالرحمن عارف به قول خود وفا، و اعلامیه را هم صادر کرد، ولی پادشاه ایران میخواست از عامل زمان برای برآورد وضعیت واقعی رئیس جمهور و دولت عراق استفاده کند. به همین مناسبت بصورت کج دار و مریز دست از تکیه گاه محکم دیگر برداشت. ما هم احتیاطاً دست از ارتباط با بعثی ها برداشتیم. آنچه که برای ما مسلم شده بود، این بود که پادشاه ایران ترجیح میداد یک گروه یا یک سازمان ضدناصری روی کار بیاید و بر اوضاع عراق مسلط شود. در استحکام مناسبات و دوستی که بآن قول شرف داده بود دچار تردید شد. زیرا عبدالرحمن عارف قادر به نگهداری و نگهبانی نه فقط این مناسبات دوستی و

مردت نبود، بلکه قدرت حفاظت خود را هم در شغل و منصبی که باو واگذار شده نداشت.

در ملاقاتی که با ملا مصطفی داشتم وضع خود و شورش را متزلزل میدید. نحوه كلك و عدم توجه نسبی به خواسته های سران شورش را دالّ بر موافقت هائی بین سران دو کشور میدانست. منم چون از واقعیت اطلاعی نداشتم، بناچار وضع را بصورت عادی میدانستم و بهمان صورت هم بآنها تلقین میکردم. چون ملا مصطفی و من به هم عقیده و ایمانی نداشتیم، نه او به حرفهای من زیاد بیر و باوری داشت، نه من او را جدّی میگرفتم و نه به سخنانش توجه میکردم. او انتظار دروغگونی من به دولتی که کارمند و دست پرورده و در سرزمینی که در آن نشو و نما کرده و وجدانا "موظّف به خدمتگزاری ملك و ملت آن بودم داشت. منم از او انتظار صداقت و راستی و درستی در قبال کاری که دولت ایران طبق پیشنهاد من قبول و تصویب و بیش از حدّ تصوّر کرد در انجام خواسته های او و همکارانش اقدام بعمل میآید داشتم. وجدانا" و شرافتا" باید گفت همکاران حزبی او (البته او نه خود را حزبی میدانست و نه به حزب و سازمانهای حزبی عقیده و ایمانی داشت. او از بدو تولّدش در افکار و روش عشایری و ایلی بود، و با همین افکار و ساختار کردار و رفتارش رخت از جهان برگرفت. آنوقت به خودش گفتم، حالا که سالها رخ در نقاب خاك کشیده باز هم میگویم که او اشتباه کرد، اشتباه بزرگی که به ضرر هر سه طرف تمام شد: ایران، حزب و خودش). بسیار شرافتمند، پاکدل و پاک نهاد و نسبت بما بسیار صمیمی، باصفا و راست و درست بودند. کمالینکه هنوز هستند. همه مقامات بالاتر از من بغیر از شهید جاوید سرلشگر پاکروان و پانین تر از من که به مرحمت خداوند همه زنده و در نهایت صحت هستند، اگر با یکی از آنها

آشنائی پیدا کرده باشند هیچوقت از تعریف و تجلیل از آنها خودداری نکرده و نمی کنند.

عبدالرحمن عارف هم مثل ملا مصطفی اشتباه کرد. برخلاف برادرش کم کم به بعثی ها نزدیک شد. ناچار امتیازاتی به نیروهای مخالف مخصوصاً بعثی ها داد. همین امتیازات و ضعف خود او باعث کودتای سه روزه ۱۵، ۱۶ و ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸، که در شرایط جنگ داخلی منجر به زمامداری بعثی ها و ختم دوران حکومت کوتاه عبدالرحمن عارف شد. مشیر (ارتشبد - مارشال) احمد حسن البکر به ریاست جمهوری تعیین گردید. از همین لحظه است که قدم به قدم برای صعود صدام حسین راهها هموار میشود. صدام حسین دبیر شورای انقلاب و معاون رئیس جمهور شد. این به نشانگر آن بود که ارتش عراق صدام را برای رئیس جمهوری قبول نداشت و باید فرد خوشنامی به قدرت میرسید و لذا سرلشگر بازنشسته احمد حسن البکر که مورد قبول ارتش بود برای این نقش انتخاب شد. ولی بتدریج صدام حسین کوشید که با گروههای سیاسی کشور بویژه کردها روابط نزدیکی برقرار سازد. چون ما اولین دولتی بودیم که دولت انقلابی بعث را به رسمیت شناختیم، کوشید که اختلافات خود را با ایران از میان بردارد. بدون ذکر جزئیات دوران ماه غسل روابط دو کشور آنقدر کوتاه بود که منجر به عدم قبولی خط «تالوگ» در شط العرب گردید. حتی روابط آنچنان به وخامت گرائید که نیروهای دو طرف در مرزهای زمینی و دریایی به حالت آماده باش درآمدند و دو کشور در آستانه جنگ قرار گرفتند. تیمسار ارتشبد جم جانشین وقت ستاد بزرگ ارتشتاران جزئیات این روزهای حساس را در یادداشت های خود نوشته اند که بسیار آموزنده و اقدامات ایشان درخور همان سرداری است که بنام «جم» معروفیت در محافل نظامی جهان را دارد. بدستور او اولین کشتی ایرانی در ۲۲ آوریل ۱۹۶۹ با

راهنمایان ایرانی و زیر حمایت ناوچه جنگی هوورکرافت به ناخدائی شهید جاوید شهریار شفیق با پرچم سه رنگ افتخارآمیز و غرورآفرین ایران در مقابل کشتی های مجهز و آماده به عملیات نیروی دریائی عراق، از شط العرب عبور کرد. عراق در برابر شهامت جان برکفان نیروی دریائی، و روبرو با قاطعیت دولت ایران، از نشان دادن هر واکنشی خودداری کرد.

طی سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ در مرزهای زمینی دو کشور وضع متشنجی حکمفرما بود. تجمع نیروهای دو کشور در دو سوی مرز بارها به مبادله آتش میان آندو منجر گردید. با توصیه شورای امنیت سازمان ملل متحد که عراق شکایت خود را بانجا برده بود، تهران و بغداد موافقت کردند نیروهای خود را در طول مرزها عقب بکشند و برای حل اختلاف مرزی از طریق مذاکره اقدام نمایند.

اعزام نمایندگان دولت بعثی بصورت محرمانه نزد ملا مصطفی و مذاکره با شخصیت های کرد غیرحزبی مانند باباعلی حفیدزاده فرزند ارشد شیخ محمود برزنجی و سرتیپ فواد عارف بی نتیجه بود. زیرا باوجود اینکه بدنبال توافق ایران و عراق در باره فراخواندن نیروهای خود از مرزهای دو کشور آرامش نسبی برقرار گردید، جنگ تبلیغاتی بین دو کشور همچنان ادامه داشت و ارسال اسلحه و مهمات و تجهیزات و مواد غذایی برای شورشیان کرد از طریق ایران نه فقط متوقف نشد، بلکه به تعداد و مقدار آن افزوده گردید. ملا مصطفی سعی کرد از طریق عناصر و سازمانهای استقلال طلب کرد در اروپا و بدون اطلاع مسئولان پارت دموکرات کردستان با اسرائیلی ها ارتباط نزدیکی برقرار کند، که کرد. اسرائیلی ها از دولت ایران خواستار شدند که بآنها اجازه داده شود که به شمال عراق رفته و با ملا مصطفی ملاقات و مذاکره نمایند. نتیجه این ملاقات و مذاکرات ایجاد همکاری آموزشی بصورت ظاهر ولی

تشکیل شبکه های اطلاعاتی در سراسر عراق گردید. ملا مصطفی نمایندگان اسرائیل را در پایگاه خود نگهداری و تسهیلات لازم برای آنها بوجود آورد. با اعتراضات دولت ایران یا سران حزبی توجهی نسبی کرد و به معاذیر مختلف شانه از زیر بار خالی و بکار خود ادامه میداد. هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا که خود یهودی و از طرفداران جدی اسرائیل بود با روابط نزدیک و صمیمانه ای که با پادشاه ایران داشت در اجرای طرحهای اسرائیل نقش مهمی ایفا کرد.

در اینجا ضرورت ایجاب می کند که برای سپردن بتاریخ و عبرت کسانی که روزی ست رهبری و مسئولیت گروه، قوم یا سازمانی را عهده دار میشوند موضوعی در اینجا بازگو شود. این رهبران خودخوانده یا مردم خواسته باید بدانند جز اتکاء به نیروی انسانهای تحت رهبری و فرماندهی خود و قرار گرفتن در مسیر صداقت و راستی و درستی و پاکدامنی، هیچ نیروی دیگری قادر به حمایت و پشتیبانی آنها در لحظات مهم و سرنوشت ساز نخواهد بود. من همیشه احساس نگرانی میکردم، که با مذاکرات اولیه با رئیس ساواک و سپس با پادشاه ایران وضعی از طرف ملا مصطفی پیش نیاید که سبب شرمندگی و سرافکنندگی من و باعث سستی در کمک و پشتیبانی شورشی گردد. مضافاً به اینکه مشکلاتی برای افراد شورشی که با عقیده و ایمان و علاقه و شوق همه چیز خود را زیر پا گذاشته و در نامساعدترین شرائط برای آزادی و عدالت و پیشرفت و ترقی و حداقل حاکمیت مردم سالهاست جان بر کف از این کوه بآن کوه، از این تپه بآن درّه و از یک منطقه ای به محل دیگری شب و روز در حال جنگ و گاهی در لحظات مرگ پر افتخار برای سربلندی خود، خانواده و مردم رنج دیده و ستم کشیده کرد می جنگند بوجود نیاید. لذا برای دلگرمی خود، و مأخوذ به حیا کردن انداختن

ملا مصطفی قرآن نفیسی در تهران تهیه کرده و شرحی مبنی بر سوگند به آن که کتاب مقدس آسمانی و مورد اعتقاد و ایمان مسلمانان خاصه ملا مصطفی است در صفحه بعد از جلد نو ششم و در موقع ملاقات با او، پس از صغری و کبری چیدن از او خواستم که برای جلب و جذب اعتماد و اطمینان بیشتر پادشاه ذیل شرح مذکور را امضاء که به پادشاه ایران تسلیم گردد. ملا مصطفی اینکار را کرد و من با اطمینان خاطر در موقع مراجعت به تهران طی گزارشی قرآن را به سرلشکر پاکروان دادم که پادشاه ایران هدیه کند. شهید جاوید پاکروان از ابتکارم خوشحال و در اولین ملاقات قرآن را به پادشاه هدیه کرد. تا حدودی فکرم راحت شد، حال که ملا مصطفی به خداوند و کلام اله مجید سوگند یاد کرده که مرتکب کوچکترین عملی برخلاف منافع و مصالح ایرانزمین و پادشاه نگردد براساس اینکه ملا ! و ملازاده که بغیر از او جد و پدر و برادرانش عنوان «شیخ» داشته و رهبریت مذهبی را عهده دار بوده اند، حداقل تا این حدود مأخوذ به حیا و نجابت و صداقت و راستی شده ما را شرمنده و سرافکننده نخواهد کرد. با گذشت سریع و بدون شرح جزئیات، در بغداد اطلاع حاصل کردم که ملا مصطفی با مقامات سفارت و کنسولگری شوروی در ارتباط است. بیشتر تحقیق کردم و وقتی اطلاعیه مورد تأیید قرار گرفت، در مسافرت به تهران شفاهاً به رئیس ساواک گفتم. چندین بار از صحت اطلاع و اعتبار منبع سنوال کرد. وقتی اطمینان حاصل کرد، بمن اجازه داد که در اولین بار موضوع را به شخص ملا مصطفی بازگو کنم. اینکار را کردم. او اقرار کرد که خانواده های همسران بارزانیهانی که در معیت او به شوروی پناهنده شده و ازدواج کرده اند، بعلت کنترل شدیدی که وسیله سازمان ضداطلاعاتی عراق از نامه های واصله از شوروی و بلوک شرق بعمل میآید، هر ماه يك زن به کنسولگری شوروی می فرستد که نامه ها را بگیرد و

به صاحبانش در نیروی خاص او برساند. مسئله را درز گرفتم و نخواستم
 کسش بدهم لذا به همان تذکر اکتفا کردم و نتیجه را هم به پاکروان گفتم.

ملا جمیل روزیانی معتم و درس خوانده و از دانشمندان کردزبانی
 بود که مدتی در کردستان و بین شورشیان بعنوان قاضی دادگاه شورش
 گذراند. برای استفاده از او در بخش کردی رادیوی ایران با موافقت
 ملا مصطفی و سران حزبی و در معیت عبدالرحمن شرفکنندی معروف به
 «هم ژار» (بیچاره) که نویسنده و شاعر و از طرفداران پروپا قرص ملا مصطفی
 بود به طهران بردم. هرکس ملا جمیل را يك بار دیده باشد میدانند که چه
 فاضل بی فضیلت و چقدر دهن گشاد و عیب و غیب گوی مردم است.

ملا جمیل روزی با عجله و هراسان به منزل آمد و گفت که موضوع بسیار مهمتی
 دارد که میخواهد بمن بگوید. گفت: عبدالرحمن همه ژار به من گفت که
 هنگامیکه در شمال بوده بدستور ملا مصطفی به بغداد رفته و به نمایندگی
 ملا مصطفی با سفیر جمهوری متحده عرب ملاقات و تقاضای اسلحه و مهمات و
 پول کرده است. عبدالرحمن خاطر نشان ساخته بود که جمال عبدالناصر هر
 کاری بخواهد بر علیه پادشاه ایران و دولت ایران بعمل آورد ملا مصطفی با
 امکاناتی که دارد حاضر است انجام دهد. سفیر جواب را به دو سه روز بعد
 موکول کرده بود. در ملاقات مجدد، سفیر به عبدالرحمن می گوید که جمال
 عبدالناصر در مسافرت است و اصولاً نه ناصر و نه دولت او به هیچ وجه
 آمادگی برای چنین اقداماتی ندارند. ضمن اینکه تعجب زیادی نکردم، ولی کسی
 از کرده خود پشیمان و نادم شدم. به ملا جمیل اعتماد نیکردم و اصولاً
 کسی برای حرفهای او اعتباری قائل نبود. فکر کردم اگر ملا جمیل راست گفته
 باشد مسئله ای است گذشته و اگر دروغ گفته باشد که قابل بررسی و اقدام
 نیست. از او تشکر کردم و رفت. وقتی به رئیس ساواک گفتم او هم با

بی توجهی آنها تلقی و گفت که از این حرفها خیلی زیاد است نمی شود تمام اوقات خودمان و کارمندان را برای تحقیق همچو خبرهائی آنها از طرف همچو اشخاصی ضایع کنیم، فراموش کنید. چون منبع خبر ملا جمیل بود آنها به پای ملا مصطفی حساب نکردم و دروغ محض تلقی کردم. سالها گذشت، شورش تمام شد، قرارداد الجزیره بسته شد. انقلاب ۵۷ بسر آمد. من که دو سال قبل از وقوع انقلاب برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بودم، طبق آنچه که شنیدم، ملا جمیل به محض حدوث انقلاب به عراق مراجعت کرد. در یکی از موسسات دولتی عراق به شغل مهمی گمارده شد که هنوز باین کار در بغداد اشتغال دارد. البته واگذاری بلافاصله شغل آنها به شخص کردنیانی که سالها به کردستان رفته و به شورش ملحق و بعد به ایران عزیمت و در بخش کردی رادیو و تلویزیون ایران بکار اشتغال داشت نمی تواند بدون عطف به سابقه و ربط و ارتباط باشد. باز هم سالها گذشت تا اینکه پس از انتشار چهار پنج کتاب بفکر افتادم که با اطلاعات و تجربیاتی که از «کردها و کردستان» دارم کتابی جامع که همین کتابی است که در دست دارید، بنویسم. به جمع آوری اسناد پرداختم. هر اندازه در جستجوی تاریخ شرفنامه به قلم شرف الدین بدلیسی که در سال ۱۰۰۵ هجری قمری به فارسی نوشته است، برآمدم، بدست نیاوردم. یکی از دوستانم نسخه ترجمه شده بکردی آنها که وسیله عبدالرحمن هه ژار ترجمه شده است بمن داد که مورد استفاده قرار دهم. در آخر کتاب صفحات ضمیمه ای دارد که مترجم بعضی از خاطرات خود را در باره شورش ۱۹۶۱ و هم چنین شرح مبسوطی در باره ملا مصطفی نوشته است. به قسمت مناسبات دوستی ملا مصطفی با ایران که رسیدم و خواندم باصطلاح که می گویند بواقع خشکم زد.

عبدالرحمن هم ژار در صفحه ۸۶۲ شرفنامه تحت عنوان «دوستی با ایران» چنین می نویسد:

«همانطوریکه قبلاً شرح دادم، در سال ۱۹۲۵ میلادی (مقارن تشکیل حکومت خودمختار مهاباد)، بارزانی به ایران رفت. زدوخوردی با ارتش شاه روی داد. عده ای از نیروهای ارتشی کشته شدند. بعلاوه او (ملا مصطفی) خوب میدانست تا موقعیکه شاه در ایران بماند، هیچوقت از تصرف و تسلط بر خاک کردستان (همه مناطق کردنشین خاورمیانه) غافل نخواهد بود. بعد از ترکها، شاه دشمن شماره دو کردهاست. برای بارزانی مسلم بود که اگر شاه از گرفتاریهای عراق خلاصی پیدا کند، از هیچ دشمنی و عداوتی با کردها فروگذار نخواهد کرد».

در زیر نکات مهمی است که عبدالرحمن هم ژار در ادامه مطالبش بداخل پراتز برده است.

۱ در بهار سال ۱۹۶۲ در اجرای دستور بارزانی به بغداد رفتم و با سفیر کبیر مصر ملاقات کردم. پیام بارزانی مبنی بر این بود: که جمال عبدالناصر اقداماتی بعمل آورد تا دولت عراق از جنگ با اکراد دست بکشد. دولت مصر تعدادی اسلحه و چند هواپیما و تانک در اختیار او بگذارد تا شورش را بداخل ایران که از همکاران و اعضاء پیمان سنتو است، و جمال عبدالناصر میخواهد شاه سرنگون، و پیمان از هم پاشیده شود بکشاند. جمال عبدالناصر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

این درست مقارن وقتی است که بیش از یکسال از همکاری ملا مصطفی با دولت ایران نگذشته است. در این مدت دولت ایران بیش از حد مقدرات و امکاناتش به ملا مصطفی و پیش مرگه های حزبی کمک کرده است. و این درست هنگامی است که از سوگند و امضاء قرآن به نشانه درجه

اخلاص و صمیمیت و وفاداری او به پادشاه و دولت ایران بیش از چند ماهی نگذشته است. این است معنی جوانمردی و قول و قرار مردانه!! و وفای به عهد و پیمانی که با سوگند و امضای قرآن با دولت و پادشاه ایران بسته بود.

در تأیید روابط ملا مصطفی با روسها در دوران همکاری او با دولت ایران و در زمان شورش، عبدالرحمن هه ژار در صفحه ۸۶۴ شرفنامه می نویسد:

"... از طرف دیگر دولت روس هرچند که به دولت عراق اسلحه و مهمات میفروخت، پنهانی، گاهگاهی دواجات و وسائل پزشکی و کمکهای دیگری برای ملا مصطفی میفرستاد و دوستی با بارزانی را از دست نداد. همانطور که با تیر آنها زخمی میشدیم با دوا و مرهم آنها معالجه میشدیم. جای بحث است، که از ابتدای شورش تا اواخر سال ۱۹۷۲ پیوند دوستی روس ها با بارزانی گسسته نشد. علاوه بر کمک های مادی و تجهیزاتی، در موارد مختلف ما را هدایت و راهنمایی میکردند. برای نمونه: اگر اعلام آتش بس و مذاکره و بحث و گفتگوی ما با حکومت عبدالرحمن بزآز (نخست وزیر زمان عبدالسلام عارف) صورت گرفت بر اثر توصیه و اصرار آنها (روسها) بود. دولت ایران خیلی تلاش و کوشش کرد که این مذاکرات صورت نگیرد، ولی او (ملا مصطفی) گوش بآنها نداد."

عبدالرحمن هه ژار که چند سال پیش برحمت ایزدی پیوست در چند جا از ایراد هرگونه اتهام واهی نسبت به سران و مسئولان پارت دموکرات کردستان کوتاهی نکرده است. در حالیکه با شناسایی کامل آنها در زمانی بدرزای سی و یکسال جز صداقت و راستی، درستی و وفاداری نسبت به خود و ما که دارای خواسته مشترک و نیل به هدف عالی انسانی بود راه و مسیر دیگری در پیش نگرقتند. ولی دیگران ...

ما نمی پوشیم عیب خویش ، اما دیگران
عیب ها دارند و از ما جمله را پوشیده اند
نگه ها دیدیم اندر دفتر و طومارشان
دفتر و طومار ما را زان سبب پیچیده اند
ما سبکساریم از لفزیدن ما چاره نیست
عاقلان با این گرانسنگی چرا لفزیده اند؟
"پروین اعتصامی"

از سوی دیگر دولت عراق نیز که از سالها پیش به پاره ای از مخالفان رژیم ایران یاری میداد، امکانات وسیعی در اختیار همه مخالفان پادشاه ایران قرار داد، و در حقیقت سیاست کمک ایران به کردهای شورشی عراقی را عیناً در پیش گرفت. از جمله مخالفان سپهبد تیمور بختیار رئیس پیشین سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود که به اتهام توطئه برای سرنگون ساختن پادشاه و هم چنین آیت اله خمینی که به همین اتهام در عراق زندگی میکرد. سیل مخالفین رژیم برای استفاضه از خوان کرم و بخشش! ابرلاشخوار به بغداد سرازیر شد. هر کس هر شامورتی بازی بلد بود خود را نمایاند و جای خود را در سر سفره باز کرد. ذکر اسامی و عملیات مشعشع هر يك از آنها خود داستانی است که ارجح است از آن بگذریم و هیچگاه بوقت دیگری و در جای دیگری واگذار نکنیم. بهر حال سفره کذا و کذانی مدت بیست و هفت سال است که گسترده شده و هنوز که هنوز است ابرلاشخوار مشغول پذیرانی و مفت خواران خودی هم مشغول سورچرانی و خدمت به ولی نکبت! خود. این تصور ایجاد نشود که این موضوع ربطی به کرد و کردستان ندارد، خوب هم دارد. زیرا عده زیادی از کردها و سران کرد هم بهر علت یا علی خود را در ردیف مخالفین رژیم جا زده بودند،

در سر سفره جای مخصوصی آنهم در کنار صاحب سفره و یا بزرگ رهبران !
خود خواننده مخالف داشتند.

اگر چه هر چند گاه یکبار، دلیل تازه ای برای وخیم تر شدن روابط ایران و عراق پیدا میشد، واقعیت این بود که طرفین برای نیست و نابودی هم در تلاش بودند. دولت عراق در بیستم ژانویه ۱۹۷۰ (دیماه ۱۳۴۹) کودتای نافرجامی را وسیله عوامل ایران اعلام کرد. سفیر ایران و چهار نفر از کارکنان سفارت در بغداد را اخراج و چند نفری را نیز دستگیر و بازداشت کرد. واقعیتی بود، زیرا از سالی که نویسنده این کتاب به مأموریت عراق اعزام گردید، همانطور که قبلاً متذکر شد، طرحی بمنظور تغییر رژیم و بازگشت سلطنت در عراق در دست اقدام بود، منتها بمناسبت دگرگونی های غیرمترقبه و پیش بینی نشده در وضع سیاسی عراق از عوامل و عناصر ضدانقلاب ۵۸ عراق و یا افراد شبکه های مخالف دولت حاکم برای تأمین منافع و مصالح ایران استفاده میشد. این طرح بصورتی گسترش پیدا کرده بود که حتی سرلشگر سعید صلیبی فرمانده پادگان بغداد در زمان نخست وزیری سرلشگر عبدالکریم قاسم جزو همکاران در طرح مذکور شده بود. پادشاه ایران به این طرح خیلی توجه داشتند و اغلب اوقات از پیشرفت آن تا آن درجه که ساعتی به شرح جزئیات اقدامات جدید در طرح گوش فرا میدادند. یکبار هم یکی از مقامات عالیرتبه ساواک مأموریت پیدا کرد برای حصول اطمینان از اقداماتیکه بعمل آمده دو نفر از افسران برجسته عراق را که در این طرح شرکت داشتند در یکی از کشورهای اروپایی ملاقات و مذاکراتی صورت بگیرد. که رفت و ملاقات را انجام داد و راضی برگشتند و از آنوقت هم فکر ایشان و هم فکر پادشاه راحت شد. این مقام عالیرتبه الحمداله هنوز در قید حیات و در یکی از کشورهای اروپایی بسر میبرند. سرلشگر عبدالغنی الراوی از جمله افسران عراقی

بود که قدرت فکر و تصمیم گیری و تحرک او بیش از دیگران بود. لذا بناورینی به تهران می‌آمد و در اجرای طرح تبادل نظر میکرد. «اسمعیل ناهید» یک غیرنظامی روزنامه نگار سابق به سمت نمایندگی ساواک در بغداد تعیین شد (بجای نویسنده). کلّ سوابق از جمله طرح باصطلاح براندازی رژیم عراق به او تحویل گردید. قسمتی از کارهای اجرایی به ناحیه ژاندارمری کرماشان محوّل شد. لذا از شخص پادشاه تا رانندگان ناحیه ژاندارمری کرماشان که اسلحه و مهمات به نقاط مرزی برای ارسال پنهانی به بغداد میبردند از وقوع جریانی اطلاع حاصل کرده بودند. صدام حسین، متاستفانه زیرک و دانا، جسور و شجاع، کاردان و مجرب در امور اطلاعاتی و ضداطلاعاتی، متخصص در عملیات تروریستی، سازمان ده و مهره نشان در بهترین محل ها، آدم شناس و جامعه شناس، مصمم و مستبّد، متعصب مذهبی و درستکار و پاکدامن، بجای خود جوانمرد و لوطی صفت، بی تکبر و خاکی، علاقمند و پای بند به خانواده، قهار و خونخوار، سرسخت و لجباز، و بالاخره جمع جمیع اضداد، در نهایت ظرافت و ریزه کاری عوامل خود را در طرح نفوذ داده، از ورود کلیه سلاح و مهمات و پولهای که وسیله عوامل ایرانی به بغداد وارد میشد از آن آگاهی پیدا میکرد. به یکبار دست به ضدکودتا زد. هر کس که دم چنگش آمد دستگیر و بازداشت، و همه اسلحه و مهمات و پولها را هم ضبط کرد، که در یک برنامه رادیو-تلویزیونی با دعوت از کلیه خبرنگاران و روزنامه نگاران داخلی و خارجی جزئیات را باطلاع عامه رسانید. اسمعیل ناهید رئیس نمایندگی ساواک در معیت سفیر (دکتر عزت اله عاملی) و دیگر کارمندان از عراق اخراج شدند. چند نفری هم که از سفارت و کنسولگری ایران در بغداد زندانی شده بودند در مسافرت سالهای بعد امیر عباس هویدا نخست وزیر به بغداد مورد عفو و بخشودگی صدام (صدمه زننده) واقع و آزاد و به ایران مراجعت کردند.

سرلشگر عبدالغنی الراوی که در آنموقع در تهران بود همانجا ماند. پادشاه ایران هیچگاه ارتشبد نصیری را بخاطر چنین اشتباه بزرگ و عدم کارآیی و تسلط او نبخشید. چنانکه اسداله علم در خاطراتش، اظهارات پادشاه را در نارضایتی از نصیری در اینمورد از آن یاد کرده است. اسمعیل ناهید بجای آنکه به دادگاه تحویل شود به سمت معاون اداره کل دوم اطلاعات خارجی منصوب گردید که البته باین هم اکتفا نشد. نصیری هنگامیکه به سمت سفیر در پاکستان تعیین گردید، اسمعیل ناهید را با توصیه اکبر فرازبان با سمت مشیر و مشاور خود به پاکستان برد. حتماً "جانی که مسئول عملیات در منطقه باین نحو مورد مرحمت قرار میگیرد، فرمانده و رئیس اداره کل اطلاعات و عملیات خارجی اکبر فرازبان جای خود دارد. حال اگر قبل از انقلاب بعلت مسافرت به خارج از کشور موفق بدریافت فرمان درجه سپهبدی نشد، بعد از وقوع انقلاب با تمام عجله بایران مراجعت کرد که دیگر کار از کار گذشته بود.

دکتر عزت اله عاملی سفیر کبیر اخراجی از عراق که میباید از وزارت خارجه هم اخراج میشد برای قدردانی از زحمات و کاردانی و حسن اداره سفارت!! به سمت معاون وزارت خارجه تعیین و منصوب شد. یک عادت مذموم و روش بسیار ناپسندی که در وزارت خارجه مرسوم و متداول شده بود، این بود که هر سفیر یا عضو سفارت و کنسولگریها بعنوان عنصر نامطلوب (Persona non grata) عذر آنها خواسته میشد، در مراجعت بکشور به سمت بالاتری گمارده میشد. به فرض آنکه وزارت خارجه بخواهد با گماردن در شغل مناسب یا باصطلاح بخاطر دهن کجی بکشوری که مبادرت باخراج آنها کرده، حفظ حیثیت و آبرو از چنین سفیر یا کارمند سفارت و غیره بکند، این ارتقاء مقام مصلحتی مانع از بازخواست یا حتی تسلیم بدادگاه برای خبط و خطا و اشتباهات ارتكابی نیست. ضرورتی ندارد بازخواست ها یا محاکمه به شکل علنی

باشد، بلکه کلیتاً این تشریفات میتواند حتی بصورت بکلی سرتی انجام گیرد. برای کاری باصطلاح «کودتائی» که میباید انجام شود و وسیله عملیات ضدکودتای صدام حسین تکریتی در نطفه خفه شد، با احتساب اسلحه و مهمات و تجهیزات و پول نقد، فوق العاده افسران و درجه داران و رانندگان ژاندارمری کرماشان و فوق العاده و هزینه سفرهای کارمندان و رانندگان سوارک و غیره و غیره در حدود میلیارد تومان هزینه شده است. که اگر به ارزش مالی آبروریزیهائی که از ما رفت اضافه شود سر بارقام سماری میزند.

«آندره موروا» گفته است: «ولی در جنگ مسئله مهم تنها خوبی نقشه نیست، هر چه هست در طریقه انجام نقشه است». «کار را باید به کاردان سپردن»، مفهوم زیبای فارسی از گفته نویسنده و محقق مشهور فرانسوی است. جای شرح و تفصیل تحولات و دگرگونیهای مناسبات سیاسی ایران و عراق در طول سنوات بین باصطلاح کودتای نافرجام یا ضدکودتای صدام حسین تکریتی اینجا نیست، لذا از آن میگذریم.

بهر رو، شورش کردها در زمستان سال ۱۳۵۴ (اواخر ۱۹۷۴ و اوایل ۱۹۷۵) به نقطه اوج خود رسید. کردهای ترکیه، سوریه، ایران که بعلی قادر بادامه زندگی در کشور خود نبودند، و هم چنین کردهائی که در کشورهای اروپائی بسر میبردند بنحوی از انحاء یا به شورش پیوستند و یا آنرا تقویت می کردند.

دولت عراق که با کمک های مستمر از طرف ایران به شورشیان کرد در سرکوبی این شورش درمانده بود سرانجام تصمیم گرفت با ایران بر سر این موضوع معامله کند و با تأمین خواست های ایران در مورد اختلاف مرزی، رضایت ایران را در قطع کمک به شورشیان جلب نماید.

آنچه تاکنون در باره مقدمات ملاقات و توافق شاه و صدام حسین در الجزیره که به صدور بیانیه الجزیره و انعقاد قرارداد مرزی ۱۹۷۵ منتهی شد، خواننده و شنیده ایم این است که در جریان کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک که از روز چهارم تا ششم مارس ۱۹۷۵ در الجزیره تشکیل شد، «بومدین» رئیس جمهور وقت الجزایر به ابتکار شخصی خود بین ایران و عراق میانجیگری کرد و پیشنهاد ملاقات بین پادشاه و صدام حسین رفع اختلافات ایران و عراق نخستین بار از طرف او عنوان گردید (نه پادشاه ایران طبق قانون مسئولیت شرکت در کنفرانس سران کشورهای اوپک را داشت و نه صدام حسین در آنوقت رئیس کشور عراق بود).

اما واقعیت امر که پس از گذشت سالها فاش شده این است که موضوع حل اختلاف با ایران و معامله ای که بآن اشاره شد، قبل از تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزایر، در بغداد مطرح شد و حسن البکر رئیس جمهور وقت و صدام حسین معاون او، که در کار سرکوبی شورش کردهای عراق در مانده بودند، تصمیم گرفتند با استفاده از فرصت تشکیل کنفرانس سران اوپک در الجزایر به اختلافات خود با ایران خاتمه دهند. اما اینکار ابتدا بساکن و بدون مقدمه امکان پذیر نبود. به همین جهت قرار شد بومدین رئیس جمهور الجزایر در جریان امر قرار داده شود و قضیه با میانجیگری او حل و فصل شود. ظاهراً پادشاه در جریان این توافق و تماس قبلی بین رهبران عراق و رئیس جمهور الجزایر نبوده، و صدام حسین اصرار داشت که این موضوع قبل از مسافرت پادشاه به الجزایر با او در میان گذاشته نشود، زیرا بیم آن میرفت که پادشاه در این مورد با دوستان آمریکائی خود مخصوصاً «کیسینجر» مشورت کند و آنها که در تقویت شورشیان کرد شمال عراق هدف های خاصی را دنبال میکردند از حصول توافق بین ایران و عراق جلوگیری نمایند. این یک نظریه،

حدس و یا یک تصوّر بیش نیست. یادداشت های روزانه علم بتاريخ دوم اسفندماه ۱۳۵۳ ده روز قبل از عزیمت پادشاه به الجزایر حاکی است: کیسینجر وزیر امور خارجه آمریکا در راه بازگشت از خاورمیانه در زوریخ توقف کرده بدین خاطر که بدیدن شاه برود. نماینده «سیا» در تهران محرمانه به من گفت که: بومدین رئیس جمهور الجزایر فرستاده مخصوصی نزد شاه فرستاده تا از او دعوت کند در اجلاس سران اوپک در الجزایر حضور یابد. پادشاه ساعت ۲ بعد از ظهر ۱۲ اسفندماه عازم الجزایر شد. علم در یادداشت روز ۱۲ اسفند می نویسد: بومدین تقاضا کرده بود ورود شاه طوری ترتیب داده شود که اجازه دهد در فرودگاه مراسم استقبال شخصی به عمل آید و در پی آن دو ساعت مذاکره خصوصی انجام شود. صدام حسین معاون رئیس جمهور عراق هم در جلسه سران اوپک حضور دارد و بحضور پادشاه پذیرفته شده است. وقتی نماینده «سیا» در تهران ده روز قبل از مسافرت پادشاه به الجزایر از ورود و دعوت فرستاده مخصوص بومدین رئیس جمهور الجزایر اطلاع داشته مسلماً آمریکا در مسئله توافق الجزیره قبل از بی اطلاع نبوده، زیرا ملاقات کیسینجر با پادشاه در زوریخ (سن موریتس) مقارن ملاقات فرستاده بومدین رئیس جمهور الجزایر بوده است. مضافاً باینکه واقعیت همان است که ارتشبد فردوست در خاطراتش بیان کرده است و قبل از نظر خواننده گذشت. همانطور که فردوست قبل از بصراحت بیان داشته و از جمله منبع موثقی بوده که میتوانسته باین اطلاعات دسترسی داشته باشد، در جای دیگری میگوید: « پس از کودتای بعثی ۱۹۶۸ بتدریج صدام حسین نقش فائقه را در حکومت عراق بدست گرفت، و خیلی زود روشن شد که همه کاره عراق اوست نه رئیس جمهور ژنرال احمد حسن البکر. در این که طرح دیکتاتوری صدام حسین، مهره مورد نظر آمریکا، از مدتها پیش برنامه ریزی و قدم به قدم اجرا شد تردید ندارم.

در زمانی که هنوز احمد حسن البکر رئیس جمهور بود، صدام با قدرت کامل ناگهان در مراسم افتتاح دوره دانشگاه جنگ بغداد با لباس ارتشبدی، یعنی بالاترین درجه نظامی ظاهر شد. صدام حسین فردی غیرنظامی بود و این عمل عجیب او سبب شد که تعدادی از افسران حاضر به عنوان اعتراض مراسم را ترك کنند.

چرا آمریکا در سال ۱۹۷۵ خواهان پایان شورش کردهای عراق شد و محمد رضا را برای انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ تشویق کرد؟ چرا این قرارداد مصادف با زمانی بود که صدام در نقش نفر اول و قدرت فائقه عراق ظاهر شد؟ چرا و به توصیه چه کسی محمد رضا پذیرفت که به جای احمد حسن البکر رئیس جمهور با صدام حسین ملاقات و بیانیه الجزیره را امضاء کند؟ پاسخ به همه این سئوالات روشن است. تا زمانی که هنوز صدام حسین مهره مورد نظر آمریکا، قدرت کافی نداشت، محمد رضا عملیات اکراد شورشی را علیه دولت بغداد تقویت میکرد و فعالیت کردها يك خطر جدی بالفعل برای دولت مرکزی عراق بشمار میرفت... در سال ۱۹۷۵ آمریکا تصمیم گرفت که به فعالیت شورشیان کرد در شمال عراق پایان دهد. این تصمیم با اسرائیل هم آهنگ شده، هم به پادشاه ایران از طریق کیسینجر و هم از طریق اسرائیل به ملا مصطفی علانم و اشاره داده شد. تنها راحتی فکری که برای پادشاه ایران از خاتمه فعالیت شورشیان کرد حاصل شد، آن بود که دولت عراق از سال ۱۹۷۱ مصمم بود که خودمختاری کردهای شمال عراق در ظرف پنج سال (۱۹۷۵) بطور کامل عملی گردد. از همان سال اول شروع به تعیین استانداران کردزبان و هم چنین مقامات دیگر دولتی کرد. اگر چنین برنامه ای عملی میشد سران شورشی چاره ای جز قبولی آن و اعلام آتش بس با موافقت و یا بدون موافقت دولت ایران نداشتند. این خودمختاری مسلماً تاثیر در مناطق

کردنشین ایران مخصوصاً مناطق شمالی کردستان میگذاشت، و ابتکار دولت ایران در تسلط بمناطق کردنشین هر دو کشور ایران و عراق رو به ضعف و تزلزل میرفت. اینکه در پاره ای از موارد گفته شده که پادشاه ایران بدون اطلاع قبلی آمریکا و مشاوره و صلاحدید و صوابدید هیچ مقامی در ایران مبادرت به عزیمت به الجزیره و ملاقات و مذاکرات با صدام حسین معاون رئیس جمهور عراق کرده است، درست نیست. زیرا اصولاً پادشاه ایران همچو شخصیتی نبود که مبادرت به چنین کاری بکند که دولت خود آمریکا بخصوص ریچارد نیکسون رئیس جمهور و کیسینجر وزیر امور خارجه آمریکا را که از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی او بودند بی اطلاع بگذارد. اگر آنها و اسرائیل با اجرای چنین عملی موافقت نداشتند امکان نداشت که ملا مصطفی به تهران برود و به نظریات و تصمیمات پادشاه ایران پاسخ مثبت بدهد.

بیانیه رسمی مشترک ایران و عراق روز ششم مارس بعد از پایان کنفرانس اوپک در الجزایر انتشار یافت و اساس روابط بعدی دو کشور و پیمان مرزی یا پیمان ۱۹۷۵ الجزیره شد. پادشاه پس از مراجعت خواستار شد که ملا مصطفی به تهران احضار گردد. ملا مصطفی مثل اینکه از قبل آماده حرکت شده بود. به تهران وارد و بحضور پادشاه ایران بار یافت. پادشاه با حضور ارتشبد نصیری مصتمانه خطاب به ملا مصطفی اظهار داشت: « بر اساس مصالح و منافع ایران و مردم ایران، با دولت عراق بیانیه رسمی مشترکی امضاء کرده که منجر به انعقاد قراردادی خواهد شد که بر مبنای آن به رفع اختلافات بین دولتین خاتمه داده میشود. باین دلیل از این تاریخ دولت ایران از هرگونه کمک و یا ارتباطی با شما و همکاران و پیش مرگه های شما خودداری خواهد کرد. لازم است آتش بس اعلام کنید که عوامل و عناصر ارتباطی یا لوجستیکی دولت ایران از صحنه عملیات خارج شود. ماندن یا

خروج شما و همکاران و پیش مرگه ها در منطقه و هم چنین خاتمه عملیات و فعالیت و یا ادامه آن بعهد و در اختیار خودتان است. دولت ایران بهیچ وجه کوچکترین نظری در این باره ندارد و دخالتی نخواهد کرد. اگر قصد آمدن بایران دارید همه گونه تسهیلات برای اقامت شما و دیگران فراهم میشود. اگر بخواهید به کشور دیگری بروید آنهم به خودتان مربوط است. ملا مصطفی مثل اینکه قبلاً برای چنین پاسخی آماده شده بود. گفت: صلاح مملکت خویش خسروان دانند، هر چه را اعلیحضرت در نظر گرفته اند ما با آن مخالفتی نداریم. من شخصاً جانی جز ایران ندارم و در زیر سایه اعلیحضرت خود و خانواده ام به زندگی ادامه خواهیم داد. پادشاه ایران خطاب به نصیری گفت که ترتیب کارها هرچه زودتر داده شود. نصیری و ملا مصطفی دست پادشاه را میبوسند و متفقاً از دفتر پادشاه خارج میشوند. ابراهیم احمد دبیر کل پارت دموکرات کردستان در یادداشت های خود می نویسد: "نصیری رئیس ساواک شاه در حضور افرادی که در معیت ملا بوده اند خطاب به ملا می گوید: (بهتر نبود به اعلیحضرت بگویند با افرادم مشورت می کنم و بعداً" نظر خودت را ابلاغ میکردی!!؟ این جمله را از نصیری به آن صورت تعبیر می کنند که جا داشت ملا مصطفی راه دیگری غیر از تسلیم بدون قید و شرط انتخاب میکرد).

ملا مصطفی با هواپیما به رضائیه و سپس به قرار گاه او عودت داده میشود. سران و مسئولان حزبی و فرماندهان پیش مرگه را در حاج عمران جمع کرده و عین گفته های پادشاه ایران را برای آنها بازگو و اضافه کرد که از بین خود يك هیئت راهنما انتخاب کنید و نظر بدهید که "چه باید کرد". پس از انتخاب، هیئت راهنما بلافاصله بشور رفت. با مذاکرات طولانی نظر بر این قرار گرفت که به هیچ وجه تسلیم پادشاه و امپریالیسم نباید شد. پیش مرگه به جنگ

ادامه خواهند داد. ملا مصطفی به آنها بخاطر تصمیمی که گرفته بودند تبریک گفت. تلگرافی موافقت شورشیان را به توافق ۱۱ دسامبر ۱۹۷۰ به بغداد اعلام داشت. دولت عراق جواب رد داد. پس از دو روز ملا مصطفی اعلام داشت که قادر به هیچ عملی نبوده و به ایران خواهد رفت که در آنجا اقامت و زندگی کند. اکثر قریب باتفاق حاضران باو اعتراض کردند که چرا بدون قید و شرط تسلیم شده است. ملا مصطفی می گوید: «من تسلیم شدم؛ شما نشوید و هر کاری که میخواهید بکنید. به من هیچ ربط و ارتباطی ندارد»

ملا مصطفی آتش بس اعلام کرد که به «آش بطل» (آش تمام) معروف شد. بیشتر اعضاء کمیته مرکزی بجز صالح عبدالله یوسفی، دارا توفیق، جلال طالبانی، عمر مصطفی (دبابه)، خالد سمید و علی عسکری و عده کثیری از پیش مرگه ها مصمم به رفتن به ایران شدند. کسانی که قادر بودند در عراق بمانند از رفتن به ایران خودداری کردند. عده ای که نه به ایران و نه در عراق ماندگار شدند تصمیم گرفتند که به سوریه پناهنده شوند.

ویلاي شيك و مبله ای در حدود پنج میلیون تومان در عظیمیه کرج برای ملا مصطفی و خانواده اش خریداری گردید. علاوه بر آن در حدود چهل واحد مسکونی دیگر در حومه تهران برای خویشان و بستگان در اختیار ملامصطفی گذاشته شد. برای اعضاء کمیته مرکزی و فرماندهان پیش مرگه خانه های متناسبی در عظیمیه خریداری و تدارک شد. برای پیش مرگه ها که در حدود بیست و پنج الی سی هزار نفر و خانواده آنان که جمعا "هفتاد الی ۷۵ هزار نفر بودند (ارتشبد فردوست در خاطراتش این تعداد را حدود نود هزار نفر گفته که اغراق آمیز میباشد) قرار شد که شهرک هائی در چند استان ساخته شود و کردها به کار در کارخانه ها بپردازند. میلیاردها تومان بودجه برای احداث این خانه ها تصویب و پرداخت شد.

نکته قابل توجه اینکه قرار بود ابتدا ملا مصطفی و مسئولان و بتدریج پیش مرگه ها بایران وارد گردند. آنها نمی توانستند در مدت زمانی که ارتشبد نصیری تعیین کرده بود از منطقه خارج و بایران وارد شوند لذا خواهان فرصت بیشتری شدند. علم در یادداشت پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۲۵۲ خود می نویسد: "... گزارش دادم که کردهای عراقی خواهان فرصت بیشتری برای آوردن خانواده هایشان از آن سوی مرز بداخل ایران هستند. بارزانی برای دوستان و خویشان بجا مانده اش نگران است. باوجود این شاه اصرار کرد که فقط باید به چریکها پناه داده شود، چون عراق به زنان و کودکان صدمه ای نخواهد رساند. پاسخ دادم حتی اگر این درست باشد نمی توان از کردها انتظار داشته باشیم که آنها باور کنند یا خانواده هایشان را به حال خود رها کنند. شاه پیشنهاد کرد ك- آنها را تحت حمایت صلیب سرخ بین المللی قرار دهیم، در واقع قول داد که ترتیب آنها بدهد... اگر قرار باشد موافقت نامه خود را با عراق محترم داریم، او چاره دیگری نمی بیند...". رئیس ساواک ارتشبد نصیری آنچنان عجله در اجرای دستور داشت که به محض ورود ملا مصطفی و خانواده و دو پسرش ادريس و مسعود و جمعی از مسئولان، اجازه داد که نیروهای ارتش عراق از مهران و خسروی به ایران وارد و در مسیر شهرهای کردنشین، کرماشان، سنندج، سقز، مهاباد و پیرانشهر عبور کرده در پشت سر پیش مرگه ها که مشغول جمع آوری زن و فرزندان و کوله بارهای خود بودند، قرار گرفتند. نیروهای عراقی که اکثر قریب باتفاق آنها از عربها انتخاب شده بودند از هرگونه اهانت و حقارت نسبت به پیش مرگه های سابق و پناهنده های لاحق فروگذار نکردند. البته سربازان عراقی هم در اغلب شهرها مخصوصاً در مهاباد با تخم مرغ و گوجه فرنگی و سنگ و هر چیزی که در دسترس مردم قرار داشت مورد استقبال قرار گرفتند. مسئولیت مواظبت و

نگهداری و اغلب تعقیب و مراقبت این عده آواره و پناهنده بعهده اداره کل هشتم ضداطلاعات ساواک بود. این مواظبت و نگهداری بنا بر آنچه که ارتشبد فردوست در آن زمان قائم مقام ساواک و بعداً رئیس بازرسی شاهنشاهی شد در خاطراتش تعریف می کند: " حدود يك سوم بودجه پرداختی مصرف ودو سوم آن توسط مسئولان ایرانی دزدیده شد، که اسناد مربوطه در پرونده استاندار وقت باختران (کرمانشاه فعلی) در بازرسی موجود است. شرائط زندگی در ایران برای پناهندگان چنان سخت شد که تعدادی از آنها به عراق بازگشتند. خود ملا مصطفی نیز بیمار شد و برای معالجه به آمریکا رفت و همانجا فوت کرد. طبق وصیتی که کرده بود جنازه اش به ایران منتقل و در شهر اشنویته بخاک سپرده شد. اگر چه او در یکی از نقاط خوش آب و هوای کردستان برای همیشه آرمید، ولی "تسلیم" بی قید و شرط او به پادشاه ایران (طبق اظهار نظر ارتشبد نصیری) همکاران و یاران و پیش مرگه هانی که در زمان ریاست و زعامت او به جان فشانی اشتغال داشتند هنوز که هنوز است دریدر و آواره و سرگردان، و از آنروز تا بامروز که هفده سال میگذرد حداقل هفده هزار نفر از آنها کشته و یا از گرسنگی و بی سرپناهی و بالاخره بی پناهی جان سپرده اند.

هر بد که میکنی تو مپندار کان بدی
 ایزد فرو گذارد و گردون رها کند
 دینی است کرده های تو بر دوش روزگار
 تا هر زمان که وقت به بیند ادا کند

انعکاس بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره

انعکاس بیانیه مشترك الجزیره بين ايران و عراق در محافل کردهای خارج بخصوص در بين طبقه تحصیل کرده کردها که در کشورهای اروپائی و آمریکا ساکن بودند، و هم چنین کلیه طبقات مختلف کردزبان در کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و شوروی، اثر بسیار نامطلوبی گذاشت. بنحوی که در جراند ارگان سازمانهای سیاسی کردها و هم چنین در مطبوعات کشورهای اروپائی مقالات زیادی که وسیله کردها نوشته شده بود بر علیه پادشاه ایران مرتباً چاپ و منتشر گردید. پیش مرگه های سابق و پناهندگان لاحق در سوریه که نخواستند بودند بایران پناهنده شوند با حمایت دولت سوریه در زمینه تبلیغاتی به اقدامات حادّی بر علیه ایران و پادشاه ایران دست زدند. در مناطق کردستان شمالی مخصوصاً "مه‌آباد اعلامیه ها و بیانیه های سری در سراسر کردستان حتی تهران چاپ و منتشر گردید. بطور کلی پادشاه اگر از مندرجات جراند خارجی واهمه ای نداشت، ولی حساسیت فوق العاده ای نسبت بآنها داشت و طبق دستور کلی سفارتخانه های ایران در هر کشوری موظف بودند به ترتیب و وسیله ای که امکان دارد از انتشار هرگونه مطالبی بر ضدّ ایران جلوگیری نمایند. چه بسا سفرای مستولان دیگر سفارت موفقیتی در این مورد بدست میآوردند. ولی بهیچ وجه نمی توانستند با شخصیت های فرهنگی و استادان و دانش جویان کرد در محافل دانشگاهی یا سازمانهای سیاسی کردها در کشورهای اروپائی و غیره دسترسی پیدا کرده و آنها را از انتشار اعلامیه یا نشر مقالات در جراند بازدارند.

در این جا ذکر يك موضوعی ضروری است. پس از انتشار کتاب

"اسرار بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره" وسیله نگارنده این کتاب، اغلب خوانندگان

چه وسیله نامه یا مذاکرات حضوری و چه با درج مطالبی در جرائد یادآور شدند که چرا در مورد پیمان، نحوه تدوین و تالیف یا باصلاح بهتر تنظیم و اقدامات دیگری که صورت گرفته در کتاب مذکور شرح داده نشده است؟ پاسخ این است: سازمانهای اطلاعاتی و عملیاتی کشورها در داخل و یا خارج به کسب اطلاعات یا اجرای عملیاتی بمنظور نیل باهدف از قبل تعیین شده و یا بر اثر تغییرات و تحولات در مسائل مختلف یا دگرگونیهای در مناسبات سیاسی کشورها برای رسیدن به هدف های جدید اقدام می کنند. به محض اینکه فرمانده یا رئیس و مسئول کل سازمان دستور به توقف جمع آوری اطلاعات یا اجرای عملیات میدهد، وظیفه سازمان های زیردست خاتمه یافته تلقی میگردد. مخصوصاً مسائل سیاسی که مربوط و منسوب به روابط دیپلماتیک بین کشورها باشد. وجود فلسفی وزارت امور خارجه هر کشوری برای همین منظور است، که مسئولان هر قسمتی در وزارت مذکوره با استفاده از اطلاعات همه سازمانها نسبت به موضوع مربوطه اقدام بعمل میآورند. جز در موارد استثنائی آنها بمنظور توضیح یا تشریح موقعیت ها و یا برآورد وضعیت ها هیچیک از سازمانهای اطلاعاتی یا انتظامی در تهیه و تهید تدوین و تالیف، مذاکرات و هرگونه اقدام دیگری که مربوط به وزارت امور خارجه است، دخالتی ندارد.

ساواک یا نمایندگیهای آن در کشورها و بالاخره ادارات کل مربوطه در مرکز، از این قاعده کلی مستثنی نبوده و بر اساس وظائف کلی، آنچه که اطلاعات کسب میشود برای استفاده و بهره برداری به وزارت خارجه ارجاع میگردد. بعد از انتشار بیانیه مشترک الجزیره، که در واقع شرکت در مذاکرات یا امضای آن هم از وظائف پادشاه نبود، معذالك تدوین و تالیف پیمان به عهده اداره یکم سیاسی که ریاست آن بعهدة دکتر رضا قاسمی از مردان فاضل و دانشمند و از صاحب منصبان برجسته وزارت خارجه بود، ارجاع گردید.

دکتر قاسمی در کنار همتای عراقی خود، و هم چنین عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه ایران، در نهایت دقت و ظرافت، کلمه به کلمه متن پیمان مذکور را تهیته و پس از تصویب نهانی! پادشاه در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ " پنج" پروتکل تکمیلی در باره کلاتران مرزی، تعریف احشام، استفاده از آبهای رودخانه مرزی، مقررات مربوط به کشتی رانی در شط العرب، و مقررات مربوط به تنظیم مسافرت اتباع ایران و عراق برای زیارت اماکن مقدس، میان دو کشور در عراق بامضاء رسید. تنظیم پیمان ها و قراردادهای بین کشورها يك مسئله فنی، حساس و مهم، و احتیاج به تسلط به زبان مشترك انتخابی، و هم چنین آگاهی گسترده به قوانین و مقررات بین المللی، و سوابق و اسناد و مدارك بین دو کشور دارد که دکتر قاسمی و همکار یا همکارانش حائز چنین شرایطی بوده و وظیفه خود را بنحو احسن انجام داده اند.

با ذکر مطالب بالا جانی باقی نمی ماند که نویسنده یا امثال او و مقامات بالای ساواک در این گونه مسائل اظهارنظر یا قلم فرسایی کنند. هر يك از مقامات مسئول در رده های مختلف ساواک ادعائی در دخالت در اینگونه موارد یا جزو هیئت های حل مسائل مختلف بین ایران و کشورهای همسایه یا غیرهمسایه داشته باشند عاری از اعتبار است.

پایپای این اقدامات، سرتیپ منوچهر هاشمی مدیر کل اداره هشتم ضداطلاعات در پوشش مناسب با هیئت های شیروخورشید سرخ و غیره به عراق رفت و طرح های مشترك بمنظور مبارزه با کمونیسم بین الملل، خاصه احزاب کمونیست دو کشور ایران و عراق و هم چنین فعالیت کردها تنظیم و با تبادل اطلاعات در این زمینه دست با اقدامات مشترکی نیز زدند.

در یادداشت های ابراهیم احمد آمده است: «... سران و مسئولان پارت دموکرات کردستان ضمن اعتراض به اقدامات ملا مصطفی، بخوبی میدانستند که

نگهداری تعداد کثیری پیش مرگه بدون کمک يك دولت خارجی امکان پذیر نیست، لذا موقتاً به فرمان آتش بس یا بقول کردها « آش بطلال » (آش تمام) ملا مصطفی تسلیم شدند. همانطوری که قبلاً شرح داده شد تعدادی به ایران و عده ای به کشور سوریه پناهنده و بقیه هم یا در عراق ماندند و یا به کشورهای دیگر جهان رو نهادند. چاره ای نداشتند زیرا جای هیچ نوع مقاومت و ایستادگی در کار نبود. با تلاش شبانه روزی مدت یکسال طول کشید که گروه پناهنده به سوریه دوباره نیروهای خود را تجدید سازمان داده و به رهبری جلال طالبانی، عمر مصطفی (دبابه)، خالد سعید، علی عسکری و ... مصمم به ورود به داخل مناطق کردنشین در شمال عراق بشوند.

در این مرحله از طرفی تشویق و خواست مردم کردستان و از طرف دیگر ظلم و ستم حکومت مرکزی عراق موجب شد که در کار ایجاد جنگهای پارتیزانی تعجیل شود. قسمتی از نیروهای اعزامی بداخل شمال عراق، در مرز ترکیه، با توطئه و دسایس و بالاخره طرح مشترک ترکیه، عراق، ایران و نیروی ملا مصطفی که خود در تهران اقامت داشت ولی هنوز بر ضد مبارزان و جنگجویان واقعی برای آزادی، مشغول همکاری با توطئه گران بود، چند نفر از سران نام آور مانند: علی عسکری، دکتر خالد و باباشیخ یزیدی پس از اسارت بدست نیروهای بارزانی، بامر ملا مصطفی کشته شدند. ولی بهر حال گروههای مختلف بداخل عراق راه یافتند و جنگ مجدد آغاز شد. اینها نتیجه فعالیت در طرح های مشترک سازمان های اطلاعاتی دو کشور عراق و ایران بعد از بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره بود که اگر کلیه موارد اتفاقی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ که تنها دوران همزیستی مسالمت آمیز میان دو کشور و تنها دورانی بود که باوجود از میان نرفتن همه مشکلات موجود، دولتین عراق و ایران با یکدیگر روابط عادی و حسنه داشتند و مردم دو

کشور نیز برادرانه در کنار هم زیستند، به نفع عراق و به ضرر و زیان دولت ایران بوده است.

پادشاه ایران در کتاب "پاسخ به تاریخ" در مورد توافق خویش با صدّام حسین تکریتی معاون رئیس جمهور عراق در الجزایر نوشت: "ما توانستیم در همه مسائل به توافق برسیم و با حسن نیت کاملی که از دو طرف ابراز شد، به اختلافات قدیمی دو کشور پایان دادیم و سوء تفاهاتی را که از دوران استعمار باقی مانده بود از میان برداشتیم... من همواره عقیده داشتم که رونق و ثبات عراق و خوشبختی ملت آن، مانند سایر همسایگان، یکی از شروط اصلی امنیت ایران است".

"ویلیام گریفیث" استاد علوم موسسه ماساچوست "Massachusetts Institute of Technology" در سال ۱۹۷۸ نوشت: "بدرستی که این حادثه در آینده نیز تا هنگامی که به قوت خود باقی بماند، همچنان اهمیت خود را حفظ خواهد کرد. زیرا تهدید ایران از سوی همسایه غربی خود را از میان خواهد برد و به کاهش نفوذ شوروی در عراق کمک خواهد کرد. اختلافات میان ایران و عراق چنان تاریخ درازی داشت که حسن تفاهم آنها کاملاً شگفت انگیز مینمود. عرب بر ضد ایرانی، سنی بر ضد شیعه، اقلیت ها با مذاهب و زبانهای متنوع، که هیچکدام از آنها دلایل کوچکی برای جنگ با یکدیگر نبودند... رضا شاه در سال ۱۹۲۷ زیر فشار انگلیس ها تسلیم شد، و ناگزیر گردید حق حاکمیت عراق را بر بخشی از شط العرب بپذیرد. در نتیجه مرز مشترک، به جای آنکه عمیق ترین نقطه رودخانه (TALWEG) بماند، به پالایشگاه آبادان نزدیکتر شد. از دیدگاه محمد رضا شاه، پدر او دو میراث تحقیر کننده برای ایرانیان باقی گذاشت که او باید آنها را از میان میبرد: تسلط خارجی بر نفت کشور

که در سال ۱۹۷۲ پایان یافت، و تسلط عراق بر بخش عمده شط العرب.

فردوست می گوید: « باعتقاد من این قرارداد فقط به سود عراق بود، و مانند این بود که محمد رضا هزار دلار بدهد و پنج دلار بگیرد. بهر حال، با سلب حمایت محمد رضا از اکراد، شورشیان به زعامت ملا مصطفی راهی به جز پناهنده شدن به ایران و سوریه یا تسلیم به عراق نداشتند. زیرا اگر مقاومت میکردند، از سوی محمد رضا با برخوردهای تند مواجه میشدند» (قسمت اخیر بعنوان دلیل گزافه گویی است، زیرا در بیانات پادشاه به ملا مصطفی و سه راهی که باو پیشنهاد شد: اعلام آتش بس بمنظور خروج عوامل ایرانی از صحنه و بستن حدود و مرزهای ایران با نظارت عراق و الجزایر، ادامه عملیات بدون انتظار دریافت کوچکترین حمایت یا پشتیبانی از دولت ایران، تسلیم به عراق مشروط به صدور فرمان عفو و بخشودگی کلیه افسران، درجه داران و سربازان و هم چنین کارمندان دولت که به شورش پیوسته اند، پناهندگی به ایران و اقامت در مناطق داخلی ایران با تأمین جا و مکان و زندگی و ایجاد کار برای پیش مرگه ها، هیچوقت منظور و مفهومی از برخورد تند آینده پادشاه با شورشیان مستفاد نمی شود. کما اینکه در سال ۱۹۷۶ که شورشیان پس از تجدید سازمان و قوا در سوریه و ورود به عراق و شروع مجدد زدوخورد با ارتش عراق، دولت ایران هیچگونه مداخله ای نداشت و باعتبار قرارداد ۱۹۷۵ منعقد شده با عراق از یاری و پشتیبانی شورشیان خودداری و حالت بیطرفی اتخاذ کرد. توضیح از نویسنده این کتاب).

اما محافل روشنفکر و سازمان های سیاسی کرد در سراسر جهان، و هم چنین سازمانهای سیاسی مخالف رژیم در داخل و خارج اقدام پادشاه ایران را نسبت به شورش کردها در کردستان باصطلاح عراق عمل برخلاف انسانی و

دور از جوانمردی و خلق و خوی مردانگی ایرانیان قلمداد کردند. این نظریه به اضافه سایر نظریات از پیش سبب تبلیغات شدیدی بر علیه پادشاه در داخل و خارج از کشور گردید. در مقابل بیان جمله ای ضمن گزارش مفصلی که وسیله نویسنده این کتاب که «همه محافل کردهای داخل و خارج و سازمان ها و دستجات یا شخصیت های بین المللی طرفدار حقوق کردها ابراز ناخوردگی می کنند» پادشاه با عصبانیت اظهار داشت: «کردها انتظار داشتند که ما منافع و مصالح کشور و ملت ایران را بخاطر آنها و برای رضایت آنها نادیده بگیریم؟» تبادل این دو جمله جزئی از دو گزارش کتبی و حضوری است که داستان آن باین قرار است:

سرلشگر حسن پاکروان برخلاف آنچه که در کتاب خاطرات ارتشبد فردوست «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» در صفحه ۴۴۹ نگاشته شده که: در آبانماه ۱۲۵۲ در بازگشت به ایران، توسط ارتشبد فردوست در بازرسی شاهنشاهی بکار گرفته شد. کاملاً برخلاف حقیقت است. شهید جاوید پاکروان اگرچه از نظر درجه در سرلشگری توقف کرد، ولی او با گذراندن دانشکده های پواتیه و فوتن بلو فرانسه از سال ۱۲۱۲ به خدمت در ارتش ایران اشتغال ورزید و با فضل و دانش و شخصیت بارز و صداقت و پاکدامنی و تسلط و حیطه به مسائل سیاسی و علم و آگاهی به امور اطلاعاتی آنها در مسیر استفاده از آن بمنظور ایجاد امنیت فردی و اجتماعی ملت ایران در همه مشاغل نظامی و غیرنظامی شاخص و به همین علت مورد توجه پادشاه ایران بود. فردوست در سال ۱۲۱۷ بدرجه افسری نایل شد. اگر چه به آخرین درجه ارتشی نائل گردید، ولی احترام خاصی برای پاکروان قائل بود. نه او کسی بود که میتوانست به کسانی چون پاکروان ریاست کند، و نه پاکروان شخصیتی بود که بتواند در زیر دست فردوست خدمت کند. اگر چه علو طبع و بزرگواری و

بزرگ منشی او بحدتی بود که اگر تحت امر ده درجه پائین تر از خود قرار میگرفت، کوچکترین تأثیری در روحیه او و یا نحوه خدمت او نداشت، ولی او هیچگاه در بازرسی شاهنشاهی به ریاست ارتشبد فردوست خدمت نکرد. مضافاً باینکه در تمام ادوار خدمتش به مسائل مالی توجهی نداشت و در امور مالی کوچکترین اطلاع و یا تجربه ای هم نداشت بنابراین انتصاب او به سمت سرپرست امور مالی وزارت دربار هم عاری از حقیقت است. پاکروان پس از خاتمه مأموریتش در شغل سفیر کبیری در فرانسه در آبانماه ۱۲۵۲ به ایران مراجعت و از همان تاریخ با سمت مشاور سیاسی پادشاه ایران در دربار بکار اشتغال ورزید. در زمان تصدی مرحوم اردلان در سمت وزارت دربار، پاکروان عهده دار معاون وزارت دربار شد که تا آخرین روز بقای رژیم سابق در این شغل باقی ماند. دوستان نزدیکش باو پیشنهاد کردند با آنکه تمام افراد خانواده اش در فرانسه اقامت دارند، هرچه زودتر از ایران خارج شود، در پاسخ گفته بود: «نه، دوران بسیار بحرانی و خطرناکی برای ایران پیش آمده، موقع خدمت به ایران است، من در ایران بوجود آمده برای خدمت به ایران و ایرانی در ایران میمانم، و در ایران خواهم مرد». روانش همواره شاد.

اگر چه در کتاب های دیگر این مطلب را نوشته ام، ولی ضروری است در اینجا بنسبست مطرح بودن جریان قرارداد ۱۹۷۵ و پناهندگی عده ای از سران و مسئولان حزبی و هم چنین پیش مرگه های دلار و جان برکف گردد، از موضوع گزارشاتی که قبلاً از آن نام بردم اشاره مختصری بشود. نویسنده ضمن اشتغال به کاری در یکی از سازمانها طبق دستور پادشاه با سرلشگر پاکروان همکاری میکردم. مسائلی که اغلب در ساواک مطرح بود و روی آن اقداماتی صورت میگرفت، از طریق پادشاه به سرلشگر پاکروان ارجاع میگردد که بررسیها و مطالعاتی روی آنها انجام گردد. در پاره ای از موارد حتی

عملیاتی هم در ساواک مطرح بود بموازات و یا در تکمیل و یا تأیید آن از سرلشگر پاکروان و بالطبع از نویسنده خواستار میشدند.

روزی سرلشگر پاکروان خطاب به من اظهار داشت: «پادشاه از اخبار و اطلاعات ناهنجار و ناگواری که بعد از بستن قرارداد ۱۹۷۵ وسیله کردهای ایران یا سایر مناطق خارج از کشور بخصوص در محافل سیاسی کردها در اروپا ناراحت و نگران هستند. میخواهند دقیقاً از عکس العمل و نظریات آنها مخصوصاً محافل سیاسی کرد در اروپا اطلاع حاصل نمایند. بر این اساس دستور داده اند که شما بدون اطلاع ساواک و بصورت کاملاً محرمانه به اروپا رفته در کشورهایی مانند فرانسه، انگلستان، آلمان و سوئیس با سران و شخصیت های برجسته آنها و هم چنین با اعضاء و افراد عادی سازمان های حزبی کردها تماس گرفته و گزارش جامعی تهیه که باطلاع برسد». از ذکر جزئیات اقداماتی که در مورد تشریفات خروج بعمل آمد می گذرم و باصل مطلب میپردازم. از کشورهای مورد نظر به ضمیمه سوریه و لبنان که شخصیت هائی از پیش شناخته را میباید میدیدم، بازدید بعمل آوردم و در هریک با تعدادی از اکراد مقیم سرزمین های کردنشین در عراق، ترکیه، سوریه، ایران و هم چنین سازمانهای فرهنگی کردها در اروپا یا شخصیت های سیاسی و فرهنگی را ملاقات کردم و مذاکرات لازم در زمینه های مختلف بعمل آوردم. ضمناً قبل از مراجعت به ایران بفکر افتادم که ضمن بررسی و مطالعه در افکار کردها و نظریات آنها بعد از عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره، راه حل های ترمیمی یا باصلاح تحبیبی یا حداقل خنثائی را بررسی که در صورت ضرورت و ایجاب بتوان جوابگو بود که «چه باید کرد؟».

پس از مراجعت گزارش سی و پنج صفحه ای تنظیم و به سرلشگر پاکروان تسلیم کردم که بنظر پادشاه ایران برساند. در این گزارش بدون پرده

پوشی یا رتوش و پادشاه پسند، آنچه دیده، گفته شده و شنیده بودم صریحا" نوشتم. مخصوصا" خاطرنشان کردم که اکثر قریب باتفاق کردها ناراضی و ناراحت و از ادای هرگونه الفاظ و کلمات موهن و مستهجنی خودداری نکردند. روی اغلب دیوارهای پاریس، مخصوصا" لندن، شعارهای ضدپادشاه وجود دارد. سازمان های چپ غیرکرد، مخصوصا" حزب توده ایران در هم زبانی با کردها نهایت همکاری را می کنند. بهر رو آنچه که از بدو تاسیس ساواک و در زمینه سیاست تقویت هم بستگی نژادی و پیوستگی کردها با ایران رشته شده بود پنبه شده، نه فقط علق و علاقه ای بایران و پیوستگی به ایران ابراز نمی شود بلکه دشمنی و فکر انتقام جونی در کردها از حد و حدود بیرون است.

بعد از آنکه سرلشگر پاکروان گزارش را از نظر پادشاه ایران گذراند، در اولین ملاقات اظهار داشت: "پادشاه گزارش را از ابتدا تا انتها خواندند. من نیدانستم آنقدر شما مورد لطف و مرحمت پادشاه هستید، و موارد دیگری.. با فرمانده گارد تاس بگیرد که برای شرفیابی شما کسب تکلیف مجدد و تعیین وقت نماید".

ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ای تعیین وقت شد. در کاخ سعدآباد بحضور پادشاه ایران رسیدم. طبق معمول ابراز عنایت کرد. منم دستش را بوسیدم. اظهار داشت: "گزارش جامعی بود، میخواستم خودتان جریاناتی را که گذشته و میگذرد بگویند. بصورت خلاصه نکات مهم را بازگو کردم. به محض اینکه اظهار کردم که "بطور کلی کردها اعم از فقیر و غنی، صغیر و کبیر، اعلی و ادنی از وضعی که پیش آمده ناراضی و ناراحت هستند..." از جای خود بلند شده و ضمن برداشتن یکی دو قدم بطرف من که روبروی او قرار گرفته بودم، با صدای بلند و حالتی عصبانی که جزء خصایص پادشاه نبود خطابا" اظهار

داشت: «آنها انتظار داشتند که من بخاطر آنها و تأمین نظر آنها، از مسیر نیل به هدفم منحرف و مصالح کشورم و منافع ملتَم را نادیده بگیرم. این چه توقع بی‌مورد و انتظار بی‌ربطی است؟».

جواب دادم: «آنها به هیچ وجه چنین توقعی نداشته و ندارند. انتظار داشتند که در مذاکرات با صدام حسین تکریتی در مورد حق و حقوق آنها طبق ماده ۲ اعلامیه شماره ۱ انقلاب ۱۹۵۸ توصیه هائی از طرف پادشاه بعمل می‌آید». فکر کردم جواب بموقع و مناسبی داده‌ام، ولی با همان صدا و حالت اظهار داشت: «نارضایتی و ناراحتی آنها بمراتب منطقی‌تر بنظر میرسد تا همچو توقع و انتظار بی‌جا و بی‌موردی. توجه به حق و حقوق آنها بعهده خود آنها و دولت عراق است. ما چطور میتوانیم در مسائل داخلی کشور دیگری مداخله کرده و اینگونه موارد را مطرح کنیم؟» برای ترمیم و عبور از برزخی که بوجود آمده بود، گفتم: «بیشتر ناراحتی آنها از نحوه اجرای توافق پادشاه و صدام حسین و طرز رفتار و اجرای اعمالی بوده که نسبت به آنها روا داشته شده است». پادشاه سنوال کرد: «چه رفتاری، چه اعمال بدی انجام شده است؟ آنها خودشان خواستند که به ایران پناهنده شوند. ما هم به ساواک دستور دادیم که در اسکان و اقامت و زندگی آنها نهایت دقت و مراقبت را بعمل آورد. تا حدودی که بما گزارش شده بنحو و طرز خوبی اینکار انجام شده است. اگر معایب یا نواقصی وجود داشته باشد، بتدریج برطرف خواهد شد». اظهار کردم: «از این نظر هیچگونه عدم رضایتی ندارند. شکوه از این دارند که مسئولان دولت ایران، ارتش عراق را از نقاط مختلف بداخل ایران آورده و از راه پیرانشهر و سایر راههای نفوذی بداخل منطقه و افراد ارتش عراق در پشت سر آنها قرار گرفته‌اند. در موقع خروج از عراق و ورود به ایران به قصد پناهندگی از هرگونه اهانت و تحقیری خودداری نکرده‌اند.

مخصوصاً" همه افراد نیروهای عراقی از بین عرب زبانها انتخاب شده و علاوه بر سیزده سال زد و خورد اصولاً کینه و دشمنی دیرینه با کردها دارند". پادشاه اظهار تعجب کرده و مرتباً "قدم میزد و می گفت: «این درست نیست. کی و چگونه و چه کسی دستور داد که نیروهای عراقی وارد خاک ایران شده و داخل منطقه شورشیان بشوند؟ این غیرممکن است. ما اطلاعی از این جریان نداریم. نباید صحیح باشد». گفتم: «آنچه که بر آنها گذشته واقعیتی است، و از اینکه نیروهای عراقی از داخل ایران و در طول شهرهای کردنشین عبور و بداخل منطقه رفته اند هیچگونه شك و تردیدی وجود ندارد». تا اظهار داشت که به نصیری اطلاع داده شود که موضوع را با اطلاع پادشاه برساند، متوجه شدم عملی انجام شده و وسیله نصیری رئیس ساواک با اطلاع پادشاه نرسیده است و چه مشکلاتی برای خود بوجود آورده ام.

بهر رو، بعد از اینکه پادشاه به حالت عادی برگشت مجدداً در جای خود نشست و بن هم دستور داد که بنشینم. خطاب کرد و گفت: «حال چه باید کرد؟» فوراً "متوجه شدم که در موقع مسافرت چه پیش بینی خوبی کرده و چه سئوالات مشابهی از شخصیت ها و روسای سازمانهای سیاسی و دوستان و همکاران دولت ایران کرده بودم. در پاسخ سئوال پادشاه گفتم: «مسئله سهل و ساده ای نیست، احتیاج به بررسی دقیق و طرح بسیار ظریف و حساس و عملی دارد. از روز چهارده ژوئیه ۱۹۵۸ که اوضاع عراق بر اثر انقلاب دگرگون شد و در روابط دولت و هم چنین بر اثر آزادیهایی که به سازمانهای حزبی داده شد تغییرات قابل توجهی بوجود آمد تا روز صدور بیانیه مشترك الجزیره، آنچه در توان و قدرت پادشاه بوده برای برطرف شدن ابرهای تیره در آسمان مناسبات دو کشور ایران و عراق بعمل آمده و به نتیجه رسیده است. منتها به ابراز دوستی و حتی امضای مسئولان دولت عراق هیچگاه نمی توان اطمینان

داشت، از این نظر وجود دوستان، طرفداران و همکاران دولت ایران در هر موقعیت و وضعیتی، چه در زمان صلح و صفا و چه در زمان تیره گی روابط و حتی جنگ و زد و خورد لازم و ضروری است. معتقد است که باید به ترمیم مشکلاتی که در مناسبات کردها، دوستان و علاقمندان به ایران با ما بوجود آمده پرداخت. اینکار احتیاج به يك تبليغ پیگیر براساس حقیقت هاو واقعیت ها دارد. اقتناع آنها در اقدامی که دولت ایران بعمل آورده و تحبيب از آنها در درجه اول اهمیت قرار داد. بقیه مسائل بتدریج و با مرور زمان باید صورت گیرد. اجرای این طرح مستلزم آنست که ساواک از آن بی اطلاع بماند و به هیچ وجه مداخله ای در آن نداشته باشد. جامعه کردها بحدی نسبت به ساواک مشکوک و مظنون و در عین حال تنفر دارند که آمادگی ندارند حتی جواب سلام يك کارمند ساواک را بدهند تا چه رسد به مذاکره یا همکاری و شرکت در هر طرح و نقشه ای باشد». پادشاه بدون آنکه سنوالی بکند کمی به من نگاه کرد و از جای خود بلند شد و بطرف خارج از آلاچیقی که در آن این مذاکرات صورت گرفت رهسپار شدند. متهم پادشاه را تعقیب و هم آهنگ قدمهای او راه میرفتم. پادشاه ایران ایستاد، عینکش را جابجا کرد و خطاب به من اظهار داشت: «بصورت بکلی سزای و دست نویس طرحی را که گفتید بنویسید و بدهید به سرلشگر پاکروان بیاورد تا دستور بدهم». دستش را بطرف من دراز کرد مجدداً بوسیدم. یکی دو لحظه توقف کردم تا پادشاه از من دور شوند. در موقع خروج به سرلشگر بدره ای، سرتیپ بیگلری، سرهنگ علی نشاط، سرهنگ علی عسکری برخورد از آنها خداحافظی و به طرف خانه ام رهسپار شدم. روان هر سه نفر اول شهید جاوید شاد و یاد سرلشگر علی عسکری که در قید حیات و در آمریکا بسر میبرد به خیر و گرامی باد.

بعد از ظهر و شب آنروز را به نوشتن طرح پرداختم. صبح شنبه که بیدار سرلشکر پاکروان رفتم، ضمن بیان مشروح ملاقات خود با پادشاه ایران، طرح را تسلیم کردم که بنظر پادشاه ایران برساند. قبلاً در مورد این طرح با مرحوم پاکروان صحبتی نشده بود، وقتی قرائت کرد، طبق عادت همیشگی، روی میزش گذاشت و توی اطاقش به قدم زدن پرداخت. آنچه که توانست در مورد امور اجرایی طرح سنوال کرد، آنچه هم من توان و قدرت داشتم به توضیح جزئیات و نتایج حاصله از آن پرداختم. طرح را بمن پس داد و گفت که پیش خود نگهدارم تا موقعی که شرفیابی حاصل می کند.

بهر رو، شرفیاب شد، طرح همچنان نزد پادشاه ایران ماند. هر وقت میخواست بحضور پادشاه برسد یادآوری میکردم. مثل اینکه ایشان هم یادآور میشدند. ولی تا روز اول ماه مه ۱۹۷۶ که خاک ایرانزمین را به مقصد آمریکا بمنظور ادامه تحصیل در فوق لیسانس رشته علوم سیاسی ترك کردم، پادشاه دستوری در اجرای طرح مذکور صادر نکرد که نکرد که نکرد... روانش همواره شاد.

ابراهیم احمد دبیر کل پارت دموکرات کردستان که در معیت سایر مسئولان حزبی و ملا مصطفی به ایران پناهنده شد، در اوت ۱۹۷۵ ایران را ترك کرد و به قصد پناهندگی در انگلیس به اروپا عزیمت نمود. در اینموقع جلال طالبانی و سایر همکاران او در سوریه در تدارک و تجهیز نیروهائی برای اعزام به شمال عراق بود. بعد از ورود نیروی مذکور به شمال جنگ آغاز شد. يك گروه به رهبری جلال طالبانی بنام "اتحادیه میهنی کردستان" "Union Patriotique du Kurdistan" و گروه دیگر از باقیمانده های طرفداران "گروه راهنما" که برای اتخاذ تصمیم در مورد پیشنهاد دولت ایران مبنی بر آتش بس در حاج عمران تشکیل یافت خود را پارت دموکرات

کردستان "P.D.K." مینامیدند. افراد چپ افراطی سعی کردند که در این گروه نفوذ پیدا کرده و رهبری آنرا بدست گیرند. بر اثر اختلافاتی که بین دو گروه بوجود آمد، زدوخوردی بوقوع پیوست که اکثر مارکسیست ها - مانویست ها از منطقه خارج شدند.

جلال طالبانی به اروپا رفت و با ابراهیم احمد ملاقات کرد. چون صدام حسین تکریتی آماده مذاکره بود، با اخذ تأمین کامل به بغداد رفتند. طی مذاکرات مفصلی از صدام حسین خواستند که نسبت به برگرداندن تعداد کثیری از کردها که بعد از توافق الجزیره در مناطق جنوب عراق اسکان داده شده بودند و هم چنین کردهائی که بمناسبت شورش شمال هنوز در زندان بسر میبرند آزاد گردند. خودمختاری مصوبه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ اعلام و نسبت به اجرای عملی آن در سرتاسر مناطق کردنشین اقدام لازم بعمل آید. صدام حسین قصد و نظر داشت با اعطای امتیازاتی باین دو شخصیت مبارز آنها را از درخواست های خود منصرف و امور غیرقابل توجهی برای ارضای کردها بموقع اجرا گذارده شود. بآنها پیشنهاد شرکت در کابینه و احراز مقام وزارت کرد. در پاسخ اظهار داشتند که آنها برای حل مسائل شخصی به بغداد نرفته و به هیچ وجه توقعی ندارند. آنچه برای آنها اهمیت دارد مسائل ملی است، و آنچه را برای زندگی در کنار برادران عرب زبان تهییج و تشویق می کند، توجه به خواست های قانونی اکراد و رفع ظلم و ستم و فشاری است که بعد از توافق الجزیره بر کردها وارد شده است. صدام حسین میخواست با استفاده از عامل زمان و موقعیت مناسبی که بوجود آمده بدون دادن امتیازاتی شورش و نافرمانی دوباره کردها را که قسمتی از آن به رهبری جلال طالبانی بود به بن بست بکشاند.

بهر رو، ابراهیم احمد و جلال طالبانی به هیچ یک از پیشنهادات تازه صدام حسین پاسخ مثبت نداده و بغداد را بدون حصول نتیجه ای ترك کردند. جنگ با شدت ادامه داشت و فعالیت نیروی هوایی عراق در بمباران کلیه مناطق شمالی از جمله: عمادیه، دهوك، زاخو، رواندوز، بارزان، عقره و رانیه که منطقه عمل شورشیان بود، شدید و با چند پرواز در روز، خسارات فراوانی به آنچه که از یکسال پیش بجای مانده بود وارد آورد. اعمال غیرانسانی حکومت عراق توأم با نارضایتی هائی که کردها از دولت ایران بخصوص پادشاه ایران داشتند، مهیج آنها در فعالیت های سیاسی گسترده ای در سراسر مناطق کردنشین ایران، عراق، ترکیه و سوریه گردید. مضافاً باینکه اکراد مقیم کشورهای اروپائی که امکانات بیشتری از نظر تبلیغات ضد رژیم ایران در اختیار داشتند، عوامل کسکی و عناصر پشتیبانی مهمی برای فعالیت در داخل کشورهای مذکور بودند.

بخش چهارم

پس از بستن پیمان الجزیره تا زمان حاضر

پایان جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در تغییرات و تحولات سیاسی جهانی، بخصوص منطقه خاورمیانه و بالاخره ایران است. از ابتدای حمله متفقین بر ایران و اشغال آن وسیله دو دولت متجاوز، دگرگونی‌هایی در کل مسائل ایران، خاصه مسئله سیاسی بوجود آورد. باز شدن فضای آزاد سیاسی: زبان آزاد، گفتار آزاد، مطبوعات آزاد، احزاب سیاسی آزاد، با هر مرام و مسلک و با هر ایدئولوژی و آرمان. این تحولات با وجود نیروهای متفقین در مناطق مختلف ایران، در مناطقی مانند آذربایجان و مهاباد بصورت خاص و در فرم و نوع دیگری که برای ملت ایرانزمین بی سابقه بود جلوه گری کرد. جمهوری خودمختار مهاباد که بعلم مختلف زیادی در فصل سیاسی و بخش مربوط به آن به تفصیل شرح داده شده در مناطق دیگر کردستان از آن استقبالی بعمل نیامد. حتی پادگان های نظامی سردشت، بانه، سقز و کتله با همه فشارها و حملات مکرر نیروی نظامی و عشایری جمهوری خودمختار مذکور تسلیم نشد و تا روز ورود ارتش ایران به مهاباد در پادگانهای خود ماندند و دلیرانه مقاومت کردند. انگیزه و علت این ناهم آهنگی هرچه بود، سبب شد که تغییرات بسیار شگرفی در افکار مردم کردنشین مناطق مختلف بوجود آید و کردها بخاطر تأمین خواسته های خود به تشکیل احزاب سیاسی بپردازند. این احزاب اگر چه در زمان موجودیت جمهوری خودمختار مهاباد بعنوان حزب رسمی و آشکار فعالیت داشتند، ولی بعد از ورود نیروهای ارتش ایران به مهاباد و فروپاشی جمهوری خودمختار بظاهر به ناپودی کشانده شد. غافل از آنکه در پشت گوش

سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی به تاسیس مجدد احزاب و گروههای سیاسی می پرداختند، و هر بار این احزاب بوسائل مقتضی وسیله مسئولان اطلاعاتی محلی کشف و نسبت بانهدام آن اقدام لازم بعمل آمد. اگر چه بظاهر فعالیتی مشاهده نمیشد، ولی بلافاصله مانند قارچ از جانی دیگر و با عوامل و عناصر دیگری از زمین سر برمیآورد و به تجدید سازمان میپرداخت. در طول جنگ شمال عراق عوامل حزبی و غیرحزبی ایران از هرگونه کمک و یاری دریغ نکردند. اگر چه فعالیت در ایران امکان پذیر نبود ولی سازمان بنحو دیگری در خارج و با داشتن ارتباط دائم و پیوسته با داخل در مسیر نیل به اهداف خود قدم برمیداشت. لطمات و صدمات سنگینی که هیچوقت و هیچگاه در تاریخ سیاسی کردستان فراموش نخواهد شد به فرزندان کردزبان ایران مخصوصاً "مهلباد در همکاری با شورشیان شمال عراق وارد آمد که در صفحات گذشته بآن اشاره شد. این زخم های مهلك و این صدمات ناجوانمردانه که هیچ کردزبانی در سراسر جهان انتظار آنرا نداشت مشوق و مهیج سایر کردها در این منطقه و یا سایر نقاط کردنشین، چه در ایران و چه در سایر کشورهایی که کردها در آنها اقامت دارند گردید. احزاب هیچوقت تعطیل بردار نبود و حتی با يك نفر عضو موجودیت آن حفظ گردید. عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره بین ایران و عراق مقطع زمانی و حادثه غیرمنتظره برای کردهای سراسر منطقه کردستان و همه آنهاست که در کشورهای اروپایی بسر میبردند بود. همه غمگین و رنجبار و متأسف و متأثر از واقعه ای بودند که بنسبستی بین دو کشور ایران و عراق گذشت ولی اثر نامطلوب آن دامنگیر همه اکراد شد. دولت های ترکیه، سوریه و عراق آنچه که از بدرفتاری و ستم و ظلم درخور امکان و مقدورشان بود نسبت به کردها دریغ نکردند. ایران علاوه بر نظارت چند صد هزار پناهنده از نظر تأمین منطقه کردستان در هر زمانی و در هر

موقع و مکانی دست به عملیاتی زد که نه فقط محبت و مراقبت و نگهداری آن همه کرد بی پناه را تباه کرد، بلکه فشار به همان پناهندگان نیز بحدی رسید که مراجعت به عراق و تسلیم بدشمن را بر اقامت در ایران ترجیح دادند. ارتشبد فردوست قائم مقام وقت ساواک در خاطراتش می گوید: «شرایط زندگی در ایران برای پناهندگان چنان سخت شد که تعدادی از آنها به عراق بازگشتند». در سازمانی که میباید از آنهمه عنصر انسانی آزرده یا غیرآزرده، راضی و یا ناراضی طبق طرح دقیقی حداکثر استفاده را میکرد، آزردهگان را التیام و ناراضیان را اقتناع و محیط تفهیم و تفهیمی عاری از هرگونه کینه و عداوت بوجود میآورد، متأسفانه فکر متفکر و یا حسن نیت و مسئولین دلسوزی وجود نداشت که آتش را دامن نزنند و سعی کنند در اطفاء آتشی که بسود دشمنان ایران زبانه می کشید اقدام نمایند. بغیر از مقاومت مسلحانه ای که از سال ۱۹۷۶ وسیله گروه جدیدالتأسیس اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی و بازماندگان طرفدار «گروه هدایت» که در موقع اتخاذ تصمیم در اظهارنظر! در باره پیشنهادات پادشاه ایران به ملا مصطفی در شمال عراق، بقیته کردهای حساس و خواهان آزادی و حاکمیت مردم بر مردم و بالاخره خودمختاری، در هر جا که توانستند بصورت علنی و در هر جا امکان پذیر نبود به شیوه پنهانی به تجدید سازمان گروههای قدیم و یا به تأسیس گروههای سیاسی جدید دست زدند.

فهرست وار اسامی احزاب و گروههای سیاسی کردها در کشورهای مختلف ذکر میشود تا خواننده اطلاعات کلی از این سازمانها حاصل نماید. سوابق هر یک از احزاب یا گروهها و فعالیت ها و ارتباطات آنها با سایر دستجات و گروههای دیگر سیاسی بسیار مفصل و احتیاج به تألیف یک کتاب جداگانه دارد. بنظر میرسد که آگاهی از اسامی و نوع فعالیت و در صورت

امکان اسامی موستسین آنها کافی و شافی است و ضرورتی در نگارش بصورت تفصیل ندارد.

۱ - احزاب کردهای ایران

الف - حزب دموکرات کردستان ایران (P.D.K.I.)

این حزب در سال ۱۹۴۵ و چند ماه قبل از اعلام جمهوری خودمختار کرد مهاباد بوجود آمد. این حزب منحصرًا "یک سازمان سیاسی ملی است که «کومله ی ژباندوه ی کورد» (اتحاد برای رستاخیز کرد) که در سال ۱۹۴۲ تأسیس شده بود در آن ادغام گردید. حزب اخیرالذکر از ابتدای تأسیس بصورت سرّی فعالیت داشت. اولین مسئول حزب دموکرات کردستان ایران، قاضی محمد بود که بعد از فروپاشی جمهوری خودمختار مهاباد، فعالیت حزب نیز به کندی گرائیده و در نهایت سرّی اداره میشد. در ابتدای شورش عراق در ۱۹۶۱ مسئولیت حزب به عهدهٔ عبدالله اسحقی واگذار شد که در معیت عده ای از افراد فعال حزبی به عراق عزیمت و به شورش پیوستند. اتفاقاتی که برای افراد این حزب که در جزو شورشیان به جنگ با عراق اشتغال داشتند قبلاً آمده است. در دوره سومین کنفرانس حزب در سال ۱۹۷۱، دبیر کلی حزب به عهدهٔ دکتر عبدالرحمن قاسملو که در اروپا بسر میبرد واگذار گردید. از این دوران است که شعار حزب تحت «خودمختاری برای کردستان ایران در کادر و چهارچوب یک ایران دموکراتیک» اعلام گردید.

ب - «کومله»

در تهران و در سال ۱۹۶۹ با دعوت از دانش جویان افراطی چپ که قصد مبارزه بر علیه پادشاه را دارند، تأسیس گردید. موسس این گروه عده ای از کمونیست های طرفدار تز مارکسیسم - لنینیسم میباشند که عبدالله مهتدی یکی از آن افراد میباشد. دبیر کل آن ابراهیم علیزاده بود که در کنفرانس مطبوعاتی خود در پاریس وعده تشکیل حزب کمونیست ایران را داد. عبدالله مهتدی در سال ۱۹۸۲ پس از «تشکیل حزب کمونیست ایران» به دبیر کلی حزب مذکور انتخاب شد. پروگرام گروه کومله عیناً بمانند پروگرام حزب کمونیست ایران میباشد. کومله نماینده ای برای اروپا دارد که ساکن فرانسه میباشد و شاخه ای از این حزب در مناطق کردنشین ایران فعالیت دارد.

ج - «فدائیان خلق» یا «سازمان جنگجویان فدائی مردم ایران»

(O.G.F.P.I.)

این سازمان سیاسی که از سال ۱۹۷۰ با يك برنامه انقلابی در سراسر ایران به فعالیت پرداخت، ابتدا به دو دسته اقلیت و اکثریت تقسیم گردید. در حقیقت سازمان فدائی مردم ایران (O.F.P.I.) طرفدار شوروی شد، و سازمان جنگجویان فدائی مردم ایران طرفداری شوروی را نپذیرفت و حتی حالت مخالفت با آن گرفت. فعالیت این گروه يك حرکت مارکسیست - لنینیست است. با حزب دموکرات کردستان بعنوان متحدی که در مبارزات بر علیه رژیم همکاری می کنند ارتباط دارد. شاخه ای از این سازمان بصورت سری در مناطق مختلف کردستان نسبت به اهمیت مکان و موقعیت و وضعیت امکانات فعالیت دارد.

۲ - احزاب سیاسی کردها در عراق

الف - پارت دموکرات کردستان عراق (P.D.K.I.)

"حزب دموکرات کردستان" در ۱۱ ایلول ۱۹۴۶ وسیله ابراهیم احمد تأسیس شد و این شاخه ای بود از حزب دموکرات کردستان ایران. در سال ۱۹۴۷ حزب دموکرات کردستان منحل و پارت دموکرات کردستان عراق با دبیرکلی حمزه عبدالله وکیل دادگستری تشکیل شد. با آنکه ملا مصطفی در آن هنگام در ایران اقامت داشت و باصطلاح با جمهوری خودمختار مهاباد با درجه ژنرالی همکاری میکرد، اعضاء موسس او را به ریاست حزب انتخاب کردند. یک روزنامه بنام "رزگاری" (آزادی) ارگان حزب بود که بصورت سزّی چاپ و منتشر میگردد.

در سال ۱۹۵۷ تجدید سازمان این حزب انجام شد و نام آن به "پارت دموکرات متحده کردستان تغییر پیدا کرد (P.D.U.K.). عنوان نشریه و ارگان آن نیز به "خه بات کردستان" (مبارزه کردستان) تغییر نام داد. ابراهیم احمد وکیل دادگستری و از شخصیت های بارز سیاسی کرد بود مجدداً به دبیرکلی انتخاب گردید. گردانندگان از ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ مقارن انقلاب عراق، پایپای انقلابیون نهایت فعالیت را در توسعه و گسترش این حزب بعمل آوردند. از دولت جدید عراق خواستار شدند به ملا مصطفی اجازه داده شود که به عراق مراجعت نماید. برای اولین بار در طول تاریخ تأسیس کشور عراق به یک روزنامه کردی بنام "خه بات" اجازه انتشار داده شد. در انتخابات مجدّد کمیته مرکزی نام حزب به همان نام اولیه "پارت دموکرات کردستان عراق" نامیده شد. دولت سرلشگر عبدالکریم قاسم بعنوان نخستین مختلف از اجرای ماده ۲ اعلامیه شماره ۱ انقلاب مبنی بر شناسائی کردها بعنوان ملت جداگانه ای از ملت

عرب و تأمین حق و حقوق آنها که "خودمختاری" بود سر باز میزد. بتدریج سران حزب از بغداد به مناطق شمال عزیمت و در فکر مبارزه مسلحانه برای احقاق حقوق خود شدند. هنگامیکه یک ستون نظامی از ارتش عراق در نهم سپتامبر ۱۹۶۱ عازم "دریندخان" بود بدستور ملا مصطفی رئیس پارت دموکرات کردستان زیر آتش پیش مرگه های کرد قرار گرفتند. این روز را "انقلاب نهم سپتامبر ۱۹۶۱" نامگذاری کردند. آتشی که باینصورت و در این تاریخ در منطقه کردنشین عراق شعله ور شد روز ۶ مارس ۱۹۷۵ باعتبار پیمان الجزیره و به فرمان ملا مصطفی خاموش گردید. چهار سال بعد در چنین روزی ملا مصطفی در یکی از بیمارستانهای آمریکا چراغ عمرش خاموش و در اشنویه بخاک سپرده شد. روانش شاد و خداوند از همه گناهان و لغزش های او درگذرد.

کلیه سران و مسئولان حزبی و فرماندهان قسمت های پیش مرگه بااستثنای حبیب کریم فیلی رحمانی، صالح یوسفی و دارا توفیق به ایران پناهنده شدند.

در کنگره ششم حزب بعثت کجرویهای ملا مصطفی از اساسنامه و مقررات حزبی، ابراهیم احمد برای دبیر کلی خود را کاندیدا نکرد. در نتیجه حبیب عبدالکریم فیلی (رحمانی) دبیر کل حزب شد. در این کنگره که در سال ۱۹۶۴ تشکیل گردید بیشتر به دکتربین علمی پیشرفته که با واقعیت های مردم کرد تطبیق داشته باشد توجه گردید. عملاً برنامه رسمی حزب بمانند شعاری که حزب دموکرات کردستان ایران برگزیده بود "خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای ایران" تنظیم گردید: "خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای عراق". در انتخابات کمیته مرکزی و دفتر سیاسی در سال ۱۹۷۰ دکتر محمود علی عثمان به سمت دبیر کل حزب انتخاب شد. اختلافات

اعضاء کمیته سیاسی با ملا مصطفی بجانی رسید که اعضاء آن شامل: ابراهیم احمد، جلال طالبانی، صالح عبدالله یوسفی، عیسی ذبیحی، علی عسکری و عمر مصطفی (دبابه) از او کناره گیری کرده و برای مذاکرات با دولت مرکزی عراق به بغداد رفتند. مذاکرات بی نتیجه ماند. چون قصد و نظر نداشتند که شورش را ضعیف کرده و دشمنان کرد از این موقعیت سوء استفاده نمایند با نظر ملا مصطفی مبنی بر انحلال جناح آنها در حزب موافقت کردند. لذا مجدداً به شمال مراجعت و به شورش پیوستند.

در کنفرانس ۱۹۷۶ جانی که «پارت دموکرات کردستان» با حذف کلمه عراق در آخر آن بوجود آمد، جهت رهبری به سوی «جنگ پارتیزانی» متوجه گردید که «انقلاب ۲۶ مه ۱۹۷۶» نامیده شد. انقلاب میهنی و مترقی «مسعود بارزانی».

مسعود بارزانی آخرین فرزند ذکور ملا مصطفی است که چهل و هشت سال دارد. او متولد بارزان و مادرش دختر محمود آقا زیباری، رئیس ایل زیباری است. اختلافات زیاد عشیره بارزان که جزو ایل مذکور میباشد با ازدواج ملا مصطفی با دختر محمود آقا زیباری باصطلاح خاتمه پیدا کرد. مسعود باصطلاح درس کلاسیک نخوانده ولی سواد خواندن و نوشتن را دارد. تا چند سال اخیر پارت دموکرات کردستان را با برادر بزرگش «ادریس» اداره میکردند. ولی بعد از فوت برادر عهده دار مسئولیت اداره حزب شد. شخص متین و مودب و علاوه بر آنکه شجاع و جنگجو است اصولاً به صلح و آرامش علاقه دارد. مسعود متأهل و صاحب چهار فرزند است که خانواده او و بستگانش هنوز در ایران بسر میبرند.

پارت دموکرات کردستان نمایندگان در داخل و خارج عراق دارد. دارای هشت قسمت یا باصطلاح شاخه است که پنج قسمت آن در مناطق

کردنشین عراق متمرکز هستند. شاخه ششم شامل هواداران و طرفداران و اعضاء در اروپا از "پارت دموکرات کردستان عراق" و "پارت دموکرات کردستان" سوریه و ترکیه میباشد. هفتمین قسمت یا شاخه آن در آمریکای شمالی (ممالک متحده آمریکا - کانادا) است. و بالاخره شعبه هشتم آن در کردستان ایران در منطقه کردنشین رضایه است. در هر يك از کشورها نشریاتی بنامهای مختلف و به زبانهای مختلف دارد.

ب - اتحادیه میهنی کردستان (U.P.K.)

اتحادیه میهنی کردستان عملاً "مهمترین حزب و سازمان سیاسی کُرد در عراق است. دارای حداقل ده هزار پیش مرگه است که وسیله جلال طالبانی رهبری میشود. جلال طالبانی یکی از مسئولان ایجاد بحران داخلی در پارت دموکرات کردستان در سال ۱۹۶۴ است که اعضاء، تحصیل کرده کمیته سیاسی را بر علیه قدرت عشایری و شخصیتی ملا مصطفی برانگیخت.

اتحادیه میهنی کردستان سه ماه بعد از بستن پیمان الجزیره و تسلیم ملا مصطفی در مارس ۱۹۷۵ پا بعرضه وجود گذاشت. سه گروه سیاسی کُرد در لبنان، سوریه و اروپا که اکثراً تبعیدیها و مخالف ملا مصطفی بودند، در اول ژوئن ۱۹۷۵ يك کمیته تدارک و تهیته برای اتحاد میهنی کردستان تشکیل دادند. در کردستان يك سازمان قدیمی اما از هم گسیخته و باقی مانده "کومه" و يك سازمان جدید بنام "جنبش سوسیالیست کردستان" برای جانشینی حزب دموکرات کردستان شروع به فعالیت کردند. کومه که سازمانی سرّی از جوانان مارکسیست - لنینیست و در سال ۱۹۷۰ تشکیل شده بود، از مخالفان حزب دموکرات کردستان عراق و از موافقان حزب کمونیست عراق بشمار میرفت، همکاری و همیاری با اتحاد میهنی کردستان را اعلام داشت. جنبش

سوسیالیست کردستان وسیله یکی از اعضاء برجسته حزب دموکرات کردستان عراق و یکی از فرماندهان لشکر پیش مرگه ها بنام «علی عسکری» بنیان گذاری شده بود، در بحران اختلافات بین ملا مصطفی و سران حزب در ۱۹۶۶ ناچار با عده ای کردستان را ترك كرد و بنطاق جنوب عراق رفت. به محض مهاجرت و پناهندگی ملا مصطفی به ایران در ۱۹۷۵ به سوریه رفت و در سال ۱۹۷۶ باتفاق رسول مامند، دبیر کل «حزب سوسیالیست کردستان عراق»، خالد سعید و عمر مصطفی (دبابة) جنبش سوسیالیست اتحاد میهنی کردستان را تجدید سازمان داده و شروع به فعالیت کرد. این سازمان تماس دائم و ارتباط همیشگی با جلال طالبانی که هنوز در دمشق بود داشت.

در اوت سال ۱۹۷۷ جلال طالبانی و رهبری کمیته تدارك و تهیه اتحادیه میهنی کردستان و هم چنین جنبش سوسیالیست کردستان کنگره ای تشکیل داده و «اتحاد انقلابیون کردستان» (U.R.K.) را بوجود آوردند. «کومله» که تحت رهبری نوشیروان قرار گرفته بود، با اتحاد انقلابیون کردستان ائتلاف کرد. سازمانی که بنام «کومله» در کردستان عراق بوجود آمد به هیچ عنوان ربط و ارتباطی با «کومله ایران» نداشت. کومله ایران سازمانی بود ابتدا طرفدار و بعد وابسته به حزب توده ایران، در حالیکه کومله عراق همکار و همیار اتحاد میهنی کردستان بود.

ایدئولوژی اتحادیه میهنی کردستان بر اساس ضدامپریالیست، ضدصیہونیست و ضدفئودال و سرمایه داری پایه گذاری شده، شعار آن «خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای عراق» میباشد. بدون وابستگی به شرق و غرب بعداً «حق تعیین سرنوشت» را برای کردستان به شعار خود اضافه کرد. اتحادیه چپ گرانی است که جنبش آن ملی و فعالیت آن برای رهائی کردستان میباشد.

نمایندگیهای اتحادیه میهنی کردستان - يك نمایندگی کل در لندن دارد که وسیله «عمر شیخ موسی» از کردهای سوریه رهبری میشود. عمر شیخ موسی که در شورش شمال عراق شرکت داشته، نمایندگی «جبهه میهنی ملی و دموکراتیک» را هم که از نیروها و سازمانهای مختلف عراق برای سرنگونی صدام حسین تشکیل شد، به عهده دارد. در اغلب کشورهای اروپائی نمایندگان دائمی دارد بغیر از پاریس که بصورت دائم نمی باشد. در آمریکای شمالی و هم چنین در شهرهای عمده شرق نزدیک مانند بیروت، دمشق و تریپولی نمایندگانی وجود دارند که امور سازمان را به عهده دارند. نشریاتی بصورت بولتن در لندن بنام «سپارک» (The Spark) و در استکهلم نیز «دنگ یکه تی» (Voix de l'unité) (صدای اتحاد) به کردی و «اتحاد» به زبان عربی چاپ و منتشر میشود. نمایندگیها نیز نشریات به زبان کردی در کردستان را به زبان کشورهائی که در آن مقیم هستند ترجمه و برای جراند و نشریات خارجی میفرستند.

ج - پارتی سوسیالیست کردستان عراق

(P.P.D.K.: Le Parti Démocratique du Kurdistan)

حزب کوچکی است که پیش مرگه های آن بصورت فعال در کردستان به جنگهای پارتیزانی میپردازند. در سال ۱۹۷۸ وسیله رسول مامند تشکیل شد. یکی از احزاب «اتحادیه میهنی کردستان» است که بعلاوه اختلاف با جلال طالبانی از اتحادیه کناره گیری کرد. دکتر محمود عثمان که مدتی دبیر کل حزب دموکرات کردستان بود و در معیت ملا مصطفی به ایران پناهنده شد، پس از دو سال طبابت در ایران در سال ۱۹۷۷ به عراق مراجعت کرد و عده ای در اطراف او جمع شدند. دکتر عثمان محمود قصد تشکیل یک حزب

سوسیالیستی را در سر میپروراند که با رسول مامند موفق به همکاری شد. مسئولیت حزب بعهده دکتر محمود واگذار گردید. بعد از تجدید سازمان «حزب دموکرات کردستان» و عهده داری مسئولیت آن بوسیله پسران ملا مصطفی، این حزب همکاری نزدیکی را با آنها شروع کرد. دفتری در دمشق دارد که کمک های مالی از سوریه و لیبی و احتمالا از ایران دریافت می کند. مسئولیت این دفتر به عهده عادل مراد است که قبلا عضو کمیته سیاسی اتحادیه میهنی کردستان بوده. در دمشق نشریه ای به زبان کردی (لهجه سورانی) بنام «ریگای آزادی» (راه آزادی)، هم چنین نشریه دیگری به زبان عربی بنام «طریق الحریه» (راه آزادی) چاپ و منتشر میشوند. این حزب باوجود آنکه برنامه و ایدئولوژی خاصی ندارد، میتوان بصورت ساده گفت که انگیزه تشکیل آن مخالفت با ملا مصطفی بوده، ولی دکتر محمود عثمان در مصاحبه ای با یکی از روزنامه های فرانسه ایدئولوژی حزب را سوسیالیزم طرفدار شرق مخصوصا شوروی ذکر کرده است.

د - پارتی مردمی دموکراتیک کردستان (P.P.D.K)

(Le Parti Populaire Démocratique du Kurdistan)

حزب کوچکی است که در سال ۱۹۸۱ وسیله محمد محمود عبدالرحمن معروف به «سامی» بنیان گذاری شده است. او در سنجار مرکز یزیدیها متولد شده و یک مهندس تحصیل کرده انگلستان است. سامی عضو سابق حزب کمونیست عراق میباشد که بعدا به عضویت دفتر سیاسی پارت دموکرات کردستان عراق انتخاب گردید. در کنگره متشکله بعد از توافق الجزیره بسال ۱۹۷۵ با آنکه خود را کاندیدای عضویت کمیته مرکزی و دفتر سیاسی کرده بود در هر دو انتخابات با شکست روبرو شد. خود را بنام یک

پیش مرگه ساده عضو حزب دموکرات کردستان نامید. ظاهراً بعلت ارتباط با
 اعضاء حزب دموکرات کردستان ایران دستگیر و بازداشت شد. بعد از
 استخلاص از زندان به اطیش رفت و در وین به تشکیل "حزب مردمی
 دموکراتیک کردستان" پرداخت. این حزب پیش مرگه ندارد و در عملیات
 زدوخورد و یا جنگهای پارتیزانی بر علیه حکومت مرکزی عراق نقشی ندارد. در
 اغلب کشورهای خاورمیانه، اروپا و آمریکا نمایندگانی دارد. اکثر اعضاء از طبقه
 دانش جویان کرد هستند. در نشریه ای بنام "پیش مرگه نو" (New
 Peshmerga) که به انگلیسی چاپ و منتشر میشود، روش حزب را مبارزه
 بدون بکار بردن سلاح و ایدئولوژی و هدف آن "حق تعیین سرنوشت ملت
 کرد، شناسانی مجدد حقوق دموکراتیک و انسانی مردم کرد و عراق، سرنگونی
 حکومت صدام حسین، همکاری و کمک به مبارزات مردم کرد در تمام احزاب
 متشکله در کردستان، تشکیل یک جبهه ملی در کردستان عراق و در عراق"
 تصریح کرده است. این حزب سازمان های چپ عرب و کردهای ساکن ترکیه
 که در خارج از آن کشور بسر میبرند و هم چنین جنبش های کرد عراقی
 نفوذ و فعالیت دارد. سامی سعی دارد با قدرتی که شایسته حزب اوست به
 عراق مراجعت کند، ولی حزب او جوان است و موقعیتی در سازمانهای ملی یا
 بین المللی ندارد. رسول مامند از اعضاء بنام سابق پارت دموکرات کردستان در
 کنار سامی در همه فعالیت های حزبی شرکت دارد.

ه - حزب سوسیالیست کرد (Pasko)

(Le Parti Socialiste du Kurde)

یک حزب کوچک با فعالیت سری و پنهانی است. طرفدار اتحاد میهنی
 کردستان، حزب دموکرات کردستان عراق و هم چنین حزب کمونیست عراق

میباشد. حداکثر اعضاء آن به صد نفر نمیرسد. این حزب در اروپا تشکیل شده، نیروی پارتیزانی در مناطق کردنشین عراق ندارد. در مرامنامه حزب تاکید به کیفیت شده تا به کمیت. در این حزب باقیمانده ها و معتقدین به حزب «کازیک» که قبلاً فعال بوده عضویت دارند. کازیک مخفف: «کومه آزادی وژیانه وه ی یکه تی گُرد» (گروه برای آزادی، رستاخیز و اتحاد کردستان) (Association Pour la liberté, la reconnaissance et l'unité kurde) است و در سال ۱۹۵۹ تأسیس شده است. نویسنده کردی بنام «عبداله جوهر» موسس و بنیانگذار آن بوده که در طول مدت شورش کردها در شمال عراق با حزب دموکرات کردستان عراق همکاری و همیاری داشته است. با ایدئولوژی «سوسیالیست کرد»، پس از تسلیم ملا مصطفی و عزیمت به ایران، جوانان و افراد تحصیل کرده تجدید سازمان داده و نام آن به «Pasko» یا «حزب سوسیالیست کرد» تغییر کرد. با اکثر احزاب کرد مانند: حزب دموکرات کردستان در عراق، حزب سوسیالیست کردستان عراق، هم چنین حزب دموکرات کردستان در ایران و هواداران کنگره چهارم (طرفداران غنی بلوریان و غیره)، حزب کارگران ترکیه و حزب دموکرات کردستان ترکیه در ارتباط و همکاری است.

این حزب بعلت داشتن فعالیت پنهانی دارای سخنگوی رسمی نیست. جمال نَبَز یك دانشگاهی کرد افراطی و در عین حال پاکدامن و درستکار این سست را در اروپا به عهده دارد. نشریاتی بنام «آلای سوری کوردایتی» (درفش سرخ مبارزه کردستان) (Drapeau Rouge de la lutte du Kurdistan) و «هاوار» (فریاد) (Appel) ارکان حزب مزبور است و هم چنین تراکتها و بروشورهائی برای خارجیان ارسال می گردد.

و - اتحاد دموکراتهای کردستان (U.D.K.)

(L'union des Démocrates du Kurdistan)

از مختصات این حزب موجودیت آن در خارج و نداشتن اعضا جنگجو و افراد مسلح در مناطق کردنشین عراق است. این حزب در ۱۹۷۷ وسیله عده کمی از جنگجویان سابق کرد بوجود آمد. محل تأسیس حزب و استقرار دبیر حزب بنام «علی سنجار» دمشق است که با عضویت در کمیته مرکزی سابق حزب دموکرات کردستان عراق بعد از قرارداد الجزیره موافق با ادامه جنگ مسلحانه بر علیه دولت عراق بود. اتحاد دموکراتهای کردستان در سال ۱۹۸۲ دعوتی برای هیته مقدمات تشکیل يك کنگره ملی کرد در پاریس از همه احزاب کرد، در مناطق مختلف کردستان عراق، ایران، ترکیه و سوریه بعمل آورد. اغلب احزاب مانند اتحادیه میهنی کردستان، حزب مردمی دموکراتیک کردستان و غیره جواب مساعد مبنی بر کنار گذاشتن و عدم شرکت حزب دموکرات کردستان عراق در این کنگره دادند. بعلت عدم پاسخ جبهه ملی دموکراتیک عراق و چند حزب دیگر این کنگره تشکیل نگردید. تشکیلات و سازمان وسیع و نشریات قابل توجهی ندارد.

ه - حزب کمونیست عراق (P.C.I.)

(Le Parti Communiste Irakien)

این حزب يك سازمان کردی نیست، اما يك تشکیلات چند ملیتی است. سابقه حزب کمونیست عراق به سال ۱۹۲۴ مربوط میشود که در صفحه اول نشریه آن در سال ۱۹۲۵ «استقلال کردستان» برای ملت کرد خواستار شد. در ۱۹۴۴ «شاخه کردستان» شروع به فعالیت کرد که روزنامه ای به زبان کردی بنام «آزادی» ارگان این شاخه بود. دوران مشعش فعالیت حزب کمونیست عراق از بعد از انقلاب ۱۹۵۸ است که با انقلاب ۱۹۶۲ عبدالسلام عارف و بعثی ها رو به

قهقرا گذاشت و تعداد قابل توجهی از اعضاء دستگیر و بازداشت و اعدام شدند. مبارزه شدید یا باصطلاح کشتار دوم از کمونیست ها بعد از سال ۱۹۶۸ و زمان روی کار آمدن حزب بعث عراق بود که همچنان ادامه دارد. تحولات و تغییرات سازمانی و دگرگونیهای سیاسی این حزب در حوصله این نوشتار نیست، آنچه مهم است فعالیت شاخه کردستان این حزب است که در هر موقع و زمانی حضور خود را بصورت علنی و پنهانی در تحولات شورش شمال عراق باثبات رسانیده است. همه اعضاء فراری یا پناهنده به کشورهای خارج با احزاب کمونیست کشورهای مقیم در آنها و هم چنین با جنبش های اکراد ارتباط و همبستگی پیدا کرده و به فعالیت پرداخته اند. در چند سال اخیر، شاخه حزب کمونیست در مناطق مختلف کردستان بنام «حزب زحمتکشان کردستان» نامیده شده است. «قادر عزیز» مسئول این حزب در حزب کمونیست عراق نیز عضویت دارد.

علاوه بر ارتباط با «حزب دموکرات کردستان عراق» و سپس «حزب دموکرات کردستان ترکیه و سوریه» با «حزب کرد ترکیه» و «حزب کارگران کردستان» در ترکیه نیز ارتباط و همکاری بوجود آورده است. حزب کمونیست عراق در دمشق، یمن جنوبی، فرانسه نیز فعالیت دارد. قسمت عمده فعالیت و همکاری با این سازمانها محدود به نشریات حزبی، مصاحبه های تلویزیونی و یا درج مقالات و نوشته هائی در مسائل مختلف در نشریات کشورهای مذکور مخصوصاً فرانسه است.

و - پارت دموکرات کردستان عراق (طرفدار دولت عراق) (P.D.K.I.)
این حزب انشعابی از «حزب دموکرات کردستان عراق» است که موافق با قانون ۱۱ مارس ۱۹۷۱ اعطای اتونومی به کردستان میباشد. این همان قانونی

است که ملا مصطفی و یاران حزبی او با آن مخالفت کردند. این حزب همکاری و اشتراك مساعی خود را برای حل مسئله کردستان با حزب بعث حاکم ادامه داده و رهبری آن با عزیز عقرای است. باید متذکر شد که عزیز عقرای از افسران برجسته عراق بوده و از همکاران و طرفداران صمیمی و جتبی ملا مصطفی بود. «جبهه ناسیونالیست مترقی» نیز سازمانی است که بموازات و همدریف حزب دموکرات کردستان فغال است و از سیاست آن تبعیت می کند. کلیه اعضاء دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان عراق طرفدار دولت مرکزی از افراد و عناصر طرفدار و هوادار ملا مصطفی هستند. عملاً دکتر هاشم عقرای وزیر مشاور از سال ۱۹۷۷ دبیر کل این حزب میباشد.

ایدنولوژی و مرام این حزب مبنی بر همکاری با حزب بعث عرب سوسیالیست حاکم بر عراق میباشد. این حزب انقلاب ۱۷ و سی ام ژوئیه ۱۹۶۸ حزب بعث حاکم را تأیید می کند و حزب دموکرات کردستان طرفدار دولت را برادر حزب بعث سوسیالیست عرب میداند به نحوی که میتوان آنرا «حزب بعث سوسیالیست کرد» نامید. برنامه و پروگرام حزب دموکرات کردستان بموازات حزب بعث حاکم دارای تاکتیک های مختلف ولی در اساس و اصول کاملاً از حزب بعث تبعیت می کند. حزب دموکرات کردستان طرفدار دولت در هفتم مه ۱۹۷۶ در کنگره چهارم با انتشار نشریه ای بنام «پارتی» (حزب) که ارگان آنست موافقت کرد. این نشریه به دو زبان کردی و عربی بطور نامنظم چاپ و منتشر میشود. نمایندگی این حزب در آلمان و هم چنین در اغلب کشورهای اروپائی فعالیت دارد. در پاریس ارتباط این حزب با سایر مراجع سیاسی وسیله دانش جویان کرد صورت میگیرد (K.S.S.E. , A.K.S.A.) اما بدون آنکه توجهی از طرف اکثر کردها نسبت بآن جلب شود.

۲ - احزاب کرد ترکیه

الف - حزب سوسیالیست کردستان ترکیه (P.S.K.T.)

(Le Parti Socialiste du Kurdistan de Turquie)

این حزب تحت این نام در سال ۱۹۷۴ وسیله کردهای مترقی تأسیس شد. از ابتدای بنیان گذاری فعالیت این حزب بصورت سری و پنهانی بود. اما در سپتامبر ۱۹۸۰ تاریخ کشف و دستگیری عده ای از اعضاء آن حزب را از حالت سری بودن خارج ساخت و مردم ترکیه با نام آن آشنائی پیدا کردند. بنیان گذار حزب يك جنبش قانونی را رهبری کرد و نشریه ای بنام "ریا آزادی" (راه آزادی) به زبان کردی و "اوزگورلوك يولو" (راه آزادی) به زبان ترکی منتشر کرد. بطور نظری امکان نداشت اعضاء یا گردانندگان این سازمان سیاسی شناخته شود جز با نام نشریاتی که مربوط و منسوب بآن بود. نام نشریات حزب توانست راه يك جنبش سیاسی را باز و آشکار سازد. ارگانها و نشریات مذکور که در آنکارا به چاپ میرسید و بصورت نیمه پنهانی در مناطق کردنشین منتشر میشد يك نقش بسیار مهمی را در اذهان و افکار مردم کرد و هم چنین نیروهای حستاس مترقی ترکیه در مورد "مسئله کرد" بازی کرد. مقالات سیاسی و فرهنگی نشریات مذکور آرزوهای دیرینه مردم کرد را در مسئله کردستان در ترکیه و هم چنین سایر احزاب سیاسی چپ گرا را در کردستان بصورت يك موضوع مشترك در ترکیه ظاهر ساخت.

در اواخر سال ۱۹۷۶ يك سازمان مجاز جوانان بنام "دورمجی هالك كولتور درنثری" (جمعیت فرهنگی انقلابی مردم) وسیله جنبش "راه آزادی" برای تبلیغات ایده و فکر حزب بدون ذکر نام بنیان گذار آن بوجود آمد. پس از فعالیت های پیگیری مقارن کودتای ۱۹۸۰، حزب با انتشار يك بیانیه

موجودیت خود را بنام "حزب سوسیالیست کردستان ترکیه" اعلام داشت. اما کردها و ترکها همچنان این حزب را به همان نام ارگانهای آن "راه آزادی" مینامیدند. بدستور سران کودتا، عده ای از رهبران و اعضاء آنرا دستگیر و بازداشت کردند. دبیر کل حزب "کمال بورکی" که خود نیز از بنیان گذاران آن بود فراری شد. منتها از خارج فعالیت حزب را رهبری می کند.

این حزب با سایر سازمانهای سیاسی سزّی و پنهانی دیگر در ارتباط و همفکری و همکاری است، از جمله با حزب کارگران کردستان (P.K.K.) که طرفدار مبارزه مسلحانه است اگر چه در رهانی کردستان با آن هم فکر است ولی چون اصولاً با مبارزات مسلحانه میانه ای ندارد، کمتر فکر مشترک آنها منجر به همکاری میشود. با حزب دموکرات کردستان ایران چه در کردستان و چه در خارج روابط و مناسبات بسیار نزدیکی دارد. ضمناً از پذیرش هر نوع فکر اصولی و راهنماییهای منطقی اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی بهره مند است. و بالاخره در دراز مدت در هر موقعیتی که کردستان ترکیه آزاد شود، این حزب در سرلوحه برنامه خود کمک و یاری به سایر جنبش های کرد بمنظور آزاد ساختن مناطق خود و در نهایت بوجود آوردن کردستان بزرگ سوسیالیست گنجانیده است.

اعضاء این حزب بصورت پناهنده در کشورهای اروپائی در جنبش و فعالیت هستند. چنانچه در آلمان تحت عنوان "کمکار" عده قابل توجهی از کارگران کرد زبان به فعالیت سیاسی اشتغال دارند. در فرانسه نیز طرفداران و اعضاء قابل توجهی دارد و بر اتحاد دانش جویان و کارگران کرد در فرانسه (U.E.T.K.F.) نظارت دارد.

در سوئد نیز با تشکیل جمعیت کارگران کرد به فعالیت پرداخته، نشریه "راه آزادی" کماکان چاپ و در کشورهای اروپائی منتشر میشود.

اعضای این حزب در سراسر اروپا و در هر کشوری که تظاهراتی بهر مناسبت وسیله سازمانهای سیاسی کرد انجام گردد در آن شرکت و از هیچ گونه همکاری دریغ ندارد.

ب - حزب کارگران کردستان (پارتیا کارکرن کوردستان)

(Le Parti des Travailleurs du Kurdistan)

اواخر ۱۹۷۸ و اوایل ۱۹۷۹ يك بیانیه ای حاکی از تأسیس «حزب کارگران کردستان» (P.K.K.) پخش گردید. در دومین انتشار که ۵۸ صفحه و حاکی از مرامنامه و اساسنامه آن بود منتشر شد. تأسیس این حزب به سالهای قبل یعنی سال ۱۹۷۲ و در آنکارا برمیگردد، که در بین دانش جویان کرد و ترك اتحادی صورت گرفت و حزب بوجود آمد. اعضاء حزب زیر نام «آپوکولار» (نظامهای آپو) (Apocular) شناخته میشوند که نامی آشنا برای کردهاست و سبب محبوبیت مؤسس آن شده است. مؤسس حزب «عبداله اوجلان» است که سمت دبیر کل را عهده دار میباشد.

این حزب از ۱۹۷۹ تصمیم گرفت که عملیات خرابکارانه انقلابی بر علیه دولت دست راستی های ترکیه و هم چنین سرمایه داران کرد بزند. بعد از مدتی نام (P.K.K.) مشهور و معروف عام شد و ناراحتی ها و مشکلات زیادی برای سازمان اطلاعاتی و امنیتی ترکیه "M.I.T." بوجود آورد. کودتای ۱۹۸۰ باعث شد که صدها نفر از اعضاء و طرفداران "P.K.K." دستگیر و بازداشت شوند. در حدود هشتادوشش نفر محکوم به اعدام شدند. تعداد قابل توجهی از اعضاء و طرفداران از ترکیه گریخته و به اردوگاه فلسطینی ها در لبنان رفتند. بعد از خروج سازمان آزادی بخش فلسطین (P.L.O.) که خاک لبنان را ترك کرد اعضاء P.K.K. به کشورهای اروپائی عزیمت کردند. بعد از کنگره

یازدهم عده زیادی به ترکیه مراجعت و بعد از تجدید سازمان جنگ «آزادی ملی» کردستان را به رهبری P.K.K. آغاز کردند. به تبعیت از انقلاب جهانی سوسیالیست، جنگ انقلابی P.K.K. نیز نه فقط یک جنبش آزادی بخش ملی است بلکه یک حرکت و جنبشی است برای آزادی یک طبقه در دراز مدت.

P.K.K. تقاضا کرد: «کمونیسست ها، کارگران، محرومان و ستم کشیده ها، دهقانان بیچاره رنج دیده، جوانانی که هویت ملی خود و آرزوهای خود را از دست داده اند، زنان فروخته شده و اسیر شده به یک اجتماع طبقاتی و آینده آنها به دروغ و تزویر وابسته است، به مبارزه برخاسته و بجنگ و زدو خورد بپردازند. که جنگ برای گذشته فقر و گرسنگی و بیچارگی برای آینده ای پرامید و درخشان به شعله کشیدن محرومیت ها در کشور، برای تملک زمین و آزادی، برای خروج از شب قرون وسطانی، برای رفتن و در آغوش کشیدن روشنایی زمان حال».

P.K.K. در کشورهای اروپائی بنحو مطلوبی استقرار پیدا کرده است؛ در فرانسه، آلمان، سوئد، و در کنار سازمان آزادی بخش فلسطین و بالاخره سوریه. بعلت دستگیری ها و مشکلات عدیده بندرت میتوان به سازمان رهبری آن دست پیدا کرد. در اغلب کنگره های احزاب چپ و هم چنین کنفرانس های بین المللی بعنوان و در کنار نمایندگان جراند معتبر جهان شرکت می کنند. در خارج با تمام سازمانهای چپ ترکیه بااستثنای حزب کمونیست در ارتباط و همکاری است. احزاب دیگر سیاسی کرد در کشورهای ایران، عراق و سوریه نیز با P.K.K. ارتباط دارند. در ۱۹۸۲ بمناسبت پنجمین سالگرد تاسیس خود در هامبورگ جشن عصرانه ای برپا ساخت که از اکثر کشورهای اروپائی و آمریکا و احزاب مختلف در آن شرکت کردند. عده شرکت کنندگان در حدود چهار هزار نفر تخمین زده شده است.

ج - حزب دموکرات کردستان ترکیه (P.D.K.T.)

(Le Parti Démocratique du Kurdistan de Turquie)

سال تأسیس این حزب ۱۹۶۵ است که وسیله یک وکیل دادگستری بنام «فک بوکاک» و یک حسابدار بنام «سعید ایلچی» با گرفتن الگو و شبیه از عراق و ایران و سوریه و هم چنین یک حزب سرمایه دار ناسیونالیست کرد بنیان گذارده شد.

حزب محافظه کاری است که در کنگره ۱۹۷۷ اعلام داشت که از اصول مارکسیسم - لنینیسم تبعیت می کند و هدف آن استقلال کردستان است. یک نمایندگی در سوئد دارد و اعضاء خارج از ترکیه در کشورهای اروپائی با حزب دموکرات کردستان عراق کار می کنند.

د - حزب پیش آهنگ کارگران کردستان (پارتیا پیشانگا کارکیرن

کردستان) (P.P.K.K.)

دکتر «شیوان» که تحت تأثیر شورش شمال عراق قرار گرفته بود در سال ۱۹۶۹ مبادرت به تأسیس این حزب کرد. بطوری که اعلام داشته ایدئولوژی و برنامه آن: حزب طبقه کارگران کردستان، ضمیمه و معتقد به اصول مارکسیسم - لنینیسم و بین الملل کارگران و حزب ناگستنی جنبش کمونیستی جهانی. یکبار طبق تصمیم متخذه در کنگره حزبی نام حزب به «حزب کارگران کردستان» تغییر پیدا کرد. چون حزب جدید کارگران کردستان (P.K.K.) همین نام را انتخاب کرد لذا حزب پیش آهنگ کارگران مجدداً بنام اولیه نامیده شد. فعالیت حزب پنهانی بود، به همین جهت دو سازمان وابسته علنی برای جوانان و زنان بوجود آورد که در پناه آن بتواند به

فعالیت اصلی خود پردازد: جمعیت فرهنگی دموکراتیک و انقلابی (D.D.K.D.) و نام مشابهی برای زنان: D.D.K.A.D. با اغلب احزاب کرد بغیر از P.K.K. ارتباط و همکاری دارد. در سوئد و آلمان شاخه هائی از این حزب تشکیل که بنام «کمیته کارگران انقلابی کردستان» K.K.D.K. نامیده شده اند. با احزاب و جراند خارج بغیر از مرکز مطالعات کرد در پاریس ارتباطی ندارد.

ه - هواداران آزادی ملی کردستان (K.U.K.)

(Partisans de la Libération Nationale du Kurdistan)

در سال ۱۹۷۹ بصورت پنهانی و با طرفداری از مارکسیست ها تشکیل شد. با حزب سوسیالیست کردستان ترکیه همکاری نزدیک دارد. اولین کنفرانس خود را در خارج محتملاً "دمشق برپا ساخت و استقلال را برای کردستان یک راه حل اساسی مسائل و مشکلات کردستان اعلام کرد. در آلمان با نام KOC KAK فعالیت دارد. در سایر کشورهای اروپائی تعداد اعضا و

کردستان عراق مربوط است. در کشورهای اروپائی مانند سوئد و آلمان و هلند و هم چنین فرانسه با تعداد بسیار قلیلی از اعضاء فراری خود فعالیت هائی دارد. ارگان حزب کمونیست کردستان "یک پتی" (اتحاد) در اروپا منتشر میشود.

ز - پرچم آزادی (آلابی رزگاری)

(Le Drapeau de la Liberté)

به گروهی که قبل از تشکیل حزب کمونیست ترکیه "رزگاری" را ترك کردند، "پرچم آزادی" می گویند. مسئول این گروه در سوریه زندگی می کند و تعداد قلیل و متفرقی در کشورهای اروپائی در فعالیت هستند. تعداد قابل توجه آن در دو کشور اطریش و سوئد میباشد. این گروه از طریق P.P.K.K. و K.U.K. ، P.S.K.T. توانسته است ارتباط مطمئن و مهمی را با طبقات مختلف کرد در ترکیه بوجود آورد.

ح - کاوه و صدای کاوه (کاوه و دنگی کاوه)

(La Voix de Kawa)

کاوه و صدای کاوه دو تشکیلات کوچک هستند. یکی طرفدار چین و دیگری طرفدار آلبانی که بر علیه شوروی و بمنظور استقلال کردستان فعالیت دارند. بصورت محسوسی نامی از این تشکیلات در کردستان وجود دارد. در کشورهای سویس و اطریش طرفدارانی دارند که نشریه ای بنام "کاوه و دنگی کاوه" منتشر می کنند. بطور کلی امضائی از این دو تشکیلات در اعلامیه های مشترک چاپ کرد یا ترك دیده نشده است.

ط - مبارزه (تی کوشین) (La Lutte)

"مبارزه" یک جمعیتی است مرکب از یک چند صد نفر مردم کُرد در کردستان. صدای متفرق در عین حال فریاد آسای عده ای از کردها در اروپا و شرق نزدیک شنیده میشود که موجودیت جنبش آنرا اعلام می کنند. از جمله: سوئد، اطریش و سوریه. "مبارزه" در اروپا با حزب سوسیالیست کردستان ترکیه (P.S.K.T.) و هم چنین متحدین آن همکاری دارد.

توجه: ۱ - در سال ۱۹۸۲ مسئولین پنج سازمان کرد ترکیه در دمشق یک برنامه مشترک برای همکاری مشترک بوجود آوردند و از اعضاء و هواداران خود در اروپا خواستند به همین شیوه عمل نمایند. آنها: P.S.K.T., P.P.K.K., Ala Rizgari, K.U.K. Tekasin, بودند.

۲ - در ایدنولوژی و برنامه احزاب کرد یاد شده به طرفداری یا هواداری و بالاخره تبعیت و پیروی از ایدنولوژیهای مختلف چپ اشاره شده است، که مربوط به دوران قبل از تغییرات و تحولات در کشور شوروی سابق است. در مورد تغییر ایدنولوژی یا برنامه و پروگرام احزاب مذکور مقارن تنظیم این نوشتار اطلاعات تازه و جدیدی در دست نویسنده این کتاب نیست.

۴ - احزاب کرد سوریه

الف - جنبش کرد در سوریه از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۲

"کریستین مور" مؤلف کتاب "کردها، امروز" یا "جنبش ملی و احزاب سیاسی" چاپ پاریس به سال ۱۹۸۴ که یکی از کتب مستند و باارزشی است که با همکاری شخصیت های سیاسی و اجتماعی کرد چاپ و منتشر شده، مینویسد:

"مورخین، روزنامه نگاران، نویسندگان و حتی کردهای ناسیونالیست بطور کلی نسبت به سازمانهای سیاسی کرد در سوریه غفلت ورزیده و در بوته فراموشی سپرده اند. بررسی "جنیش های کرد در سوریه" نمی تواند دقیق و جامع باشد، زیرا علاقمندان احزاب موجود بدون شك به سبب ضعف نخواستند یا نتوانستند اطلاعاتی در باره آنها در اختیار بگذارند و حتی يك گوشه از تاریخ را نیز روشن نکردند."

ب - حزب دموکرات کردستان سوریه (P.D.K. Syrie)

حزب دموکرات کردستان سوریه در اواخر سال ۱۹۵۷ مدت زمان کمی قبل از امضای اتحاد سوریه با مصر و استقرار حزب بعث در مشاغل حساس رهبری بوجود آمد. اثر ناسیونالیسم عرب تحت رهبری ناصریها از قبل در دمشق آشکار و مشهور بود. «اگر ما حزب دموکرات کردستان سوریه را در ۱۹۴۹ تشکیل دادیم باین علت بود که قدرت های نظامی موفق در جنگ نمی خواستند دموکراسی در سوریه مستقر شود و مصمم بودند بتدریج حقوق ملت کرد را پایمال سازند. در سال ۱۹۵۵ مسئولین سیطره و نفوذ خود را وسیله شوینیست های بعث پیاده کردند. آنها حتی صفحات موزیک آواز کردی را که در کافه های مناطق کردنشین که از زجر و شکنجه آنها حکایت میکردند، شکستند و همه کتابها و نشریاتی که به زبان کردی نوشته شده بود جمع آوری و نابود کردند».

این گفته دکتر نورالدین زازا است که از موستسین و بنیانگذاران اصلی حزب دموکرات کردستان سوریه بوده و خود او نیز در ۸ اوت ۱۹۶۰ دستگیر و بازداشت شد. حزب دموکرات کردستان سوریه بنا بر تصور و تشابه آن با احزاب دموکرات کردستان ایران و عراق و به کمک جلال طالبانی عضو دفتر

سیاسی پارت دموکرات عراق که در آنموقع در اثر فشار ملا مصطفی به سوریه پناهنده شده بود اداره گردید.

دکتر نورالدین زازا يك تحصيل کرده از اروپا برگشته در سال ۱۹۵۶ و فرزند یکی از ملاکین و زمین دارهای سوریه بود. عثمان صبری یکی از شعرای بنام و معروف کردستان بود با کبر سن با حمید حاج درویش يك دانشجوی راست گرا، از خانواده "رشید حمو" يك مقاطعه کار بزرگ ساختمان که عضو سابق حزب کمونیست سوریه بود، و هم چنین شیخ محمد عیسی محمود يك پیشوای مذهبی، توانستند کمیته اجرائی حزب را تا تشکیل کنگره حزب بعهده بگیرند. خیلی زود حزب مورد مخالفت اتحاد سوریه و مصر قرار گرفت. تمام راهها را بروی فعالیت های سیاسی و فرهنگی کردها بستند. هر روز در تقویت تبعیض نژادی، زور و ستم بر کردها میافزودند. نه افسر و کارمندی در پلیس، ادارات یا ارتش از کردها وجود داشت، و نه آنکه در

اول زندانی آزاد شد مسئول حزب شناخته شد و تا سال ۱۹۶۵ در این مسئولیت باقی ماند. حزب در تلاش بود که نظر مردم سوریه را به کمبودهای اقتصادی مناطق کردنشین جلب نماید. آنها از دولت سوریه خواستار شدند که سازمانهای اداری منطقه کردنشین بمشابه مناطق عرب نشین توسعه بدهد. در حالیکه تمام درها بروی کارمندان نظامی و پلیس و هم چنین جوانان بسته شده است. منطقه کردنشین خالی از سکنه مردم کردزبان شده و بجای آنها افراد عرب زبان در این مناطق اسکان داده شده اند. و این در حالی است که بعد از چندین نسل کردها از قبول تابعیت سوریه امتناع ورزیده اند.

اولین انشعاب در حزب دموکرات کردستان سوریه در سال ۱۹۶۵ صورت گرفت. عده ای از اعضاء به طرفداری از ملا مصطفی از حزب جدا شده و خود را جناح چپ نامیدند مانند عثمان صبری، ملا نیو و مسئول حزب در شهر قامیشلی از توابع جزیره که از قبل به شمال عراق رفته و با شورشیان همکاری میکرد. جناح راست شامل حمید حاج درویش و رشید حمو بود. این بحران حزبی اثر روی پارت دموکرات کردستان عراق گذاشت. زیرا حمید حاج درویش که تحصیلات خود را با جلال طالبانی پایان رسانده و از دوستان صمیمی او بود در کنار او و به مخالفت با ملا مصطفی پرداخت. در سال ۱۹۶۷ اولین کنگره حزبی تشکیل شد و هدف آن بصورت دقیق معین گردید: مبارزه بر علیه امپریالیزم و همکاری با جنبش های آزادیخواهانه ملی، همکاری و اشتراك مساعی با نیروهای مترقی ملت کرد و مردم سوریه. در سال ۱۹۷۰ عده قابل توجهی از اعضاء حالت بیطرفی گرفته و حتی از حزب کناره گیری کردند.

ج - جنبش کرد سوریه از ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۰

در سال ۱۹۷۲ که مذاکرات سران شورشی شمال عراق با دولت مرکزی برای برقراری صلح شروع شده بود، ملا مصطفی از رهبران دو جناح حزب دموکرات کردستان سوریه دعوت کرد که با آنها مذاکره کرده و جنبش های ملی را در سوریه به حرکت درآورد. او در این اقدام موفقیتی بدست نیاورد. اما يك حزب جدید دموکرات کردستان سوریه به رهبری «دهام میرو» از اعضاء سابق برجسته حزب تشکیل گردید. دهام میرو در ۱۹۷۲ اولین کنگره حزب را با هدایت ملا مصطفی تشکیل داد. ملا مصطفی امیدوار بود که عده ای از میهن پرستان حزب سابق به این حزب جدید به پیوندند. با آنکه چند نفر صاحب نام مبادرت به الحاق به حزب جدید کردند، ولی حمید حاج درویش به مخالفت پرداخت و فعالیت چپ در حزب دموکرات کردستان سوریه را بمصلحت مردم کرد نمیدانست. عده ای که بنا بدعوت ملا مصطفی به عراق رفته بودند در مراجعت به سوریه دستگیر و بازداشت و چندین سال در زندان بسر بردند. بعد از يك شایعه واقعی دهام میرو بر اثر شکنجه در زندان فوت کرد. بقیه در سال ۱۹۸۰ آزاد شدند. شیخ محمد باقی به دبیر کلی حزب انتخاب شد. انشعاب مجددی در حزب صورت گرفت. حمید سینو که از آلمان مراجعت کرده بود مسئول جناح اصلی حزب تا دستگیری او در سال ۱۹۷۵ شد. در سال ۱۹۸۱ آزاد شد و به عربستان سعودی گریخت.

حزب جدید دموکرات کردستان سوریه شهرت سونی در بین طبقات مختلف کُرد پیدا کرد و اتهاماتی به مسئولین آن وارد گردید. در سال ۱۹۷۵ پس از شکست شورش شمال عراق جلال طالبانی که بعلت سوء رفتار مسئولین ایرانی در تهران حاضر باقامت نشده بود، به دمشق وارد و نسبت به

هم پیوستگی اعضای حزب دموکرات کردستان سوریه اقدام کرد و به نتیجه مطلوب رسید. عده قلیلی از هواداران ملا مصطفی با زعامت و رهبری ملا نیو و عصمت سعیدا حزب سوسیالیست کرد را تأسیس کردند.

پس از تشکیل «اتحادیه میهنی کردستان» وسیله جلال طالبانی و اعزام افراد پیش مرگه به کردستان عراق برای تجدید جنگ و زدو خورد با حکومت بعث، تعداد قابل توجهی از اعضای حزب دموکرات کردستان سوریه بمنظور همکاری و حمایت شورش جدید به پیش مرگه های اتحاد میهنی کردستان پیوستند.

در واقع تماس و ارتباط بعث عراقی و فلسطینی های طرفدار عراق (جبهه آزادیبخش عرب متشکله در ۱۹۶۹) چه در عراق و چه در لبنان از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۰ برقرار بوده است.

د - جنبش کردهای سوریه از سال ۱۹۸۰ به بعد

کسی قبل و در اوایل ۱۹۸۰، فشار بر کردها کمتر محسوس بود. عصمت سعیدا یکی از روسای حزب کرد چپ گرا تماسها و ارتباط هانی با بعث و پلیس گرفت. اگر چه طبق قانون وجود احزاب سیاسی را ممنوع کرده بود، معذالک دولت مرکزی بعث سوریه بدون توجه بان، کلیه زندانیان سیاسی کرد را از زندان مرخص کرد. تمام اعضای جدید و قدیم حزب به سوریه مراجعت کردند و عملاً به فعالیت در جنبش ملی کرد پرداختند. هر شخصیتی در حزب و سازمان سیاسی خود بدون توجه به ایدئولوژی یا موقعیت و حالت خاصی بخود بگیرد، به جنبش و شهر و منطقه خود فکر میکرد. همچنین احزاب کرد سوریه که دوازده حزب به حساب میآمد به سایر احزاب کرد عراق میتوانستند بگویند «آنها مانند قارچ روز بروز در تکثیر و تزاید هستند. نام

رهبران آنها مانند همیشه سزای بود و در سوریه زندگی میکردند. احتیاجی نبود که مانند اعضاء قبلی دستگیر و بازداشت گردند.

حزب حمید حاج درویش بدون تفاوتی «راست گرا» یا «حزب ترقیخواه» نامیده شد. او در قامیشلی از توابع جزیره زندگی میکرد. ضمن وفاداری به اتحاد و اتفاق با سایر احزاب، او از حزب دموکرات کردستان ایران طرفداری میکرد و با آن در ارتباط بود. به علاوه با کار با جلال طالبانی همیشه با اتحاد میهنی کردستان در تماس بود.

حزب صلاح بدرالدین برخلاف حمید حاج رشید، از طرفداری اتحاد با سایر احزاب خودداری و با چند حزب در ترکیه و هم چنین حزب دموکرات کردستان ایران ارتباط برقرار کرد. در سال ۱۹۸۰ با هر دو جهت ایران و ترکیه برید و رو به حزب توده ایران طرفدار شوروی آورد، ضمناً شروع به مخالفت با حزب دموکرات کردستان ایران کرد. به همین مناسبت صلاح بدرالدین همیشه از طرف حزب دموکرات کردستان ایران متهم بداشتن ارتباط با دولت مرکزی بعث عراق بود.

حزب عصمت سمیدا که در سال ۱۹۷۵ با راهنمایی و هدایت جلال طالبانی تشکیل شده بود، گاهی خود را «حزب سوسیالیست» و هر چند وقتی «حزب دموکرات چپ کرد» مینامید. عصمت سمیدا که در قامیشلی زندگی میکرد، همیشه با اتحاد میهنی کردستان در ارتباط و همکاری بود و از داشتن روابط با حکومت سوریه دفاع میکرد.

سه حزب دیگر: حزب «ملا نیو» در دمشق، حزبی که بوسیله «کمال» رهبری میشد و بالاخره حزب سوم به رهبری «شیخ بکر» فعالیت مشترکی در سوریه داشتند. نشریات ارگان آنها بصورت پنهانی چاپ و توزیع میشد. تمام این احزاب ارتباط حزبی با

حکومت سوریه داشتند. قضاوت آنها بر این مبنا بود که ضدامپریالیزم هستند.

کرده‌های سوریه از دولت مرکزی خواستار خودمختاری فرهنگی، تساری حقوق، تأمین آزادی برای کردها بمنظور شرکت در اداره دولت سوریه هستند. آنها فکر می‌کنند که اگر برادران کرد آنها در کشورهای عراق، ایران و ترکیه خودمختاری بدست آورند، مسلماً آنها نیز موفق بداشتن همچو حقی خواهند شد. به همین دلیل در طول مبارزات برادران کرد در کشور مذکور از طرفداری و همکاری با آنها مضایقه نداشته اند. این همکاریهای متقابل مسلماً" بنفع همه احزاب کرد سوریه و بالنتیجه همه احزاب سیاسی کردها در سه کشور خواهد بود.

فعالیت "حزب ترقیخواه" حمید حاج درویش در سوند وسیله شاعر معروف کردستان سوریه "جگر خوین" (خونین جگر) هوایت میشود. عصمت سعیدا نیز در کشورهای شرقی و آلمان فدرال بسر میبرد و به معرفی و فعالیت حزب خود میپردازد.

در حالیکه دولت مرکزی سوریه در حال جنگ است و برای آزادی فلسطینی ها و استقلال لبنان می جنگد، احزاب کرد سوریه نخواستند اند مشکلاتی برای دولت ایجاد نمایند. به همان حد و حدودی که دولت سوریه دست آنها را در فعالیت های ساده حزبی باز گذاشته، آنها هم بدون آنکه احساس اقناع بکنند، از فکر اینکه هر روزی دولت مرکزی سوریه بخواهد احزاب کرد را از بین ببرد غافل نیستند.

سازمان های سیاسی غیر سرزمینی کرد بدون ارتباط با دولت ها

این سازمان ها شامل دو طبقه هستند:

- سازمان های دانش جویان

- سازمان های کارگران

در خارج از سرزمین کردستان و در کشورهایی که دانش جویان به تحصیل اشتغال دارند و یا کارگران بکار میپردازند، سازمانهای سیاسی کرد بوجود آمده که به هیچ عنوان ربط و ارتباطی با کشورهایی که در آن مقیم هستند ندارند. مسلماً طبق قوانین جاری هر کشوری اینگونه سازمان ها باید با اطلاع و موافقت دولت ها باشد. تا هنگامیکه احزاب و گروهها و جمعیت ها برخلاف قوانین و مقررات مرتکب اعمالی نشده اند، هیچ مقام یا سازمان دولتی حق جلوگیری از فعالیت آنها را ندارد. به فرض ارتکاب جرائم، دادگاههای صالحی وجود دارد که مسائل و موارد را مورد بررسی قرار داده حکم لازم صادر و بموقع اجرا گذارده شود.

در خارج دو سازمان اصلی دانش جویان کرد در سال ۱۹۴۶ تشکیل

گردید:

- «جمعیت دانش جویان کرد در اروپا»

(Kurdish Student's Society en Europe)

- «اتحادیه دانش جویان کرد در خارج»

(Association of Kurdish Students Abroad)

این دو سازمان هیچگونه ربط و ارتباط فکری یا عملی با سازمانهای دیگر دانش جویان ندارند. آنها از مسئله ملی کردستان تحت خواسته های فرهنگی و سیاسی دفاع می کنند. هم چنین این دو سازمان بعد از انقلاب

کرده‌های عراق بوجود آمدند و این زمانی است که حزب اصلی کردستان عراق سازمان های مذکور را تحت کنترل خود درآورده اند: حزب دموکرات کردستان عراق برای جمعیت دانش جویان کرد در اروپا و اتحاد میهنی کردستان برای اتحاد به دانش جویان کرد در خارج. منظور اولیه از تاسیس اتحادیه دانش جویان کرد در اروپا، راهنمایی و هدایت و تامین کمبود احتیاجات مالی دانش جویان جدید کرد در اروپا بود. از بین پنج نفر اولیه موسس این اتحادیه دو نفر بیش از دیگران فعال تر بودند: عصمت شریف وانی و دکتر نورالدین زازا که اولی داوطلبانه برای کمک به شورش کردهای عراق بآن منطقه سفر کرد و سمت سخنگوی شورش را در اروپا بعهده گرفت. نفر دوم نورالدین زازا که قبل از رفتن به اروپا حزب دموکرات کردستان سوریه را تشکیل داده بود و با فعالیت مستمر مسائل و مشکلات مالی اتحادیه را حل و فصل کرد. اتحادیه اختصاص به دانش جویان کرد ایران، عراق، ترکیه و سوریه داشت. نورالدین زازا در شهر "معدن" (شهری که معادن مس فراوانی داشت) در منطقه کردنشین عثمانی بعداً ترکیه پا بعرضه وجود گذاشت. پدرش از مالکین و زمین داران معروف منطقه بود. او شش ساله بود که مواجه با مشکلات و گرفتاریهای کردها شد. این زمان مصادف با پیروزی مصطفی کمال در جنگهای داخلی و هم چنین نیروهای یونان بود. پدر و برادرش دستگیر و زندانی شدند. در ده سالگی هنگام از دست دادن پدر و بحال یتیمی به دولت سوریه پناه آورد، و در مدرسه فرانسویان در دمشق به تحصیل پرداخت. او سعی کرد که به نیروی ملا مصطفی در عراق که با انگلیس ها و عراقیها برای خودمختاری می جنگید ملحق شود. قبل از آنکه وارد دانشگاه فرانسه و آمریکائی بیروت بشود به مدت یکسال زندانی گردید. او بعد وارد دانشگاه لوزان (سوئیس) شد و به تحصیل در رشته های علوم اجتماعی و

تربیتی اشتغال ورزید و در این دو رشته موفق بدریافت درجه دکترا شد. قبل از آنکه به دمشق جائیکه حزب دموکرات کردستان سوریه را تشکیل داده بود جزو موسسین اتحادیه دانش جویان کرد در اروپا شد. نورالدین زازا اولین رئیس حزب دموکرات کردستان سوریه بود که دستگیر و بازداشت و مورد شکنجه و آزار قرار گرفت. در سال ۱۹۶۷ هنگامیکه به فعالیت مجدد حزبی پرداخت، مقارن دستگیری از سوریه فراری و به لوزان رفت و به تابعیت سوئیس درآمد. دکتر نورالدین زازا چه در کنار اتحادیه دانش جویان در اروپا و چه با سایر سازمانهای حزبی کرد همکاری و فعالیت کرد. در سال ۱۹۷۶ هنگامیکه نویسنده این کتاب برای بررسی نظریات محافل و احزاب و هم چنین شخصیت های کرد به اروپا سفر کرد، در لوزان با دکتر نورالدین زازا به گفتگو پرداخت. او نظر بسیار نامساعدی نسبت به توافق الجزیره و شرایطی که پادشاه ایران به شورشیان کرد شمال عراق تحمیل کرده بود، داشت. او اضافه کرد اتحادیه دانش جویان کرد اروپا که با فعالیت شبانه روزی او بنیان گذارده شده، و تعداد قابل توجهی از دانش جویان کرد ایرانی، عراقی، ترک و سوری در آن عضویت دارند تصمیم گرفته اند که با تمام قدرت و امکانات با کلیه سازمانهای سیاسی ایرانی و غیرایرانی مخالف پادشاه و رژیم ایران همکاری نمایند. در طول یکسال که از تاریخ بستن پیمان الجزیره و دستور آتش بس در جنگ کردها و دولت عراق صادر شده چندین اعلامیه منتشر شده و میتینگ هائی در کشورهای مختلف اروپا وسیله دانش جویان کرد برپا شده است. پاسخ مساعد در موارد مختلف باو داده شد، و نظریات او بمنظور ترمیم مناسبات کردها و دولت ایران اخذ گردید. دکتر نورالدین زازا دارای شخصیت بارز و فرد ممتازی بود که مورد تأیید اتحادیه دانش جویان و تکیه گاه سازمانهای سیاسی کرد بود. ضمن اشتغال به کار و حرف خود، از هرگونه

فعالیتی برای پیشبرد اهداف کردها دریغ نداشت. او در سال ۱۹۸۵ فوت کرد و همه طرفداران و هواداران و همکاران حزبی و غیرحزبی خود را غم اندوه ساخت.

عصمت شریف وائلی همانطور که از اسمش پیداست از اهالی وان منطقه کردنشین در ترکیه است. تحصیلات اولیه را در ترکیه بعداً در سوئیس و در رشته علوم سیاسی تا درجه دکترا بپایان رسانیده است. در جریان شورش شمال عراق با ورود او به ایران موافقت شد و باتفاق نویسنده این کتاب ملا مصطفی و سران پارت دموکرات کردستان عراق را ملاقات و سمت سخنگونی شورشیان را در اروپا بعهده گرفت. پس از ایجاد اختلاف و وقوع زدوخورد بین ملا مصطفی و سران پارت او از ملا مصطفی جانبداری کرد و دوستانش در جراند اروپا مقالاتی بر علیه سران حزبی نوشتند و مناسبات او با سران پارت دموکرات کردستان عراق تیره شد. هنگام تسلیم ملا مصطفی به پیشنهاد پادشاه ایران مبنی بر آتش بس، عصمت شریف به ایران وارد شد و در عظیمیه کرج ملا مصطفی را ملاقات کرد. او معترض به تصمیم ملا مصطفی بود و در مراجعت به اروپا فعالیت شدیدی را در کنار اتحادیه دانش جویان و سایر سازمانهای کرد شروع کرد. در سال ۱۹۷۶ نویسنده این کتاب او را در پاریس ملاقات کرد. پس از گفتگو و مذاکرات مفصل با او و دوستانش، نظریات آنها دریافت گردید که مشروع آن طی گزارشی که بمنظور بررسی نظریات سران و مسئولان و سازمانهای کرد در اروپا و خاورمیانه برای پادشاه ایران تنظیم گردید، قبلاً آمده است.

اتحادیه دانش جویان کرد در اروپا در سال ۱۹۵۶ تجدید سازمان داد. از همان سال تا ۱۹۷۵ و در طول تمام سالهای جنگ کردها با دولت عراق تنها سازمان فعال دانش جوئی در اروپا بود. اما در سال ۱۹۷۵ و بعد از

خاتمه جنگ شمال عراق و فروپاشی سران پارت دموکرات کردستان عراق، عده ای از دانش جویان به مخالفت با ملا مصطفی از اتحادیه کناره گیری کردند و به تاسیس "جمعیت دانش جویان کرد در خارج" پرداختند. در سال ۱۹۷۶ سازمان سومی در فرانسه بوسیله دانش جویان کرد بوجود آمد. این سازمان نام "اتحاد دانش جویان کرد در فرانسه" (U.E.K.F.) را بر خود نهاد.

در سال ۱۹۷۸ وسیله يك دختر جوان عضو کرد سوریه سازمانی بنام "اتحاد دانش جویان و کارگران کرد در بلژیک" (U.E.T.K.B.) تشکیل گردید. این سازمان مبادرت به انتشار يك نشریه و ارگانی بنام "تیکوشر" (جنگجو) کرد.

پنجمین سازمان دانش جویان کرد در اروپا "سازمان دانش جویان سوسیالیست کرد در اروپا" (SOKSE) است که از سال ۱۹۷۰ تشکیل یافته و شعار این سازمان "کردستان آزاد و تساوی بین کردها" بیان شده است.

۲ - سازمانهای کارگران کرد در اروپا

اگر سازمانهای دانش جویان از اکثریت دانش جویان کرد عراق، ایران و سوریه تشکیل شده است، چنین سازمان مشابهی برای کارگران وجود ندارد. آماري که وسیله صلیب سرخ بین المللی ارائه شده، تعداد بین ۲۷۰ الی ۲۰۰ هزار نفر کارگر کردزبان از ترکیه در آلمان وجود دارد که سازمان های سیاسی خاص خود را دارند. اغلب این سازمانها با عضویت کارگران سایر اکراد مقیم کشورهای دیگر مانند ایران، عراق و سوریه موافقت دارند و از آنها استقبال می کنند. در اینجا فقط به ذکر اسامی سازمان های کارگری اکتفا میشود:

۱ - «کومکار» (فدراسیون کارگران کردستان در آلمان)
(Fédération des Travailleurs du Kurdistan en
Allemagne)

۲ - «کومله کارکین ولات پارزن کوردستان» (اتحادیه کارگران میهن
پرست کردستان)

(Association des Travailleurs Patriotes du Kurdistan)
۳ - «کومله کارکین دموکراتن کوردستان» (اتحادیه کارگران دموکرات
کردستان)

(Association des Travailleurs Démocrates du Kurdistan)
۴ - «کومله کارکین کوردستان له سوئد» (اتحادیه کارگران کردستان
در سوئد)

(Association des Travailleurs du Kurdistan en Suède)
۵ - «کومله جندی کارکیران کوردستان» (اتحادیه فرهنگی کارگران
کردستان)

(Association culturelle des Travailleurs du Kurdistan)
۶ - «فدراسیون سازمانهای کرد در سوئد» "F.O.K.S."
(Fédération des Organisations Kurdes en Suède)
در سوئد بیش از پنجهزار نفر کرد وجود دارد که در بیست اتحادیه
عضویت دارند. این بیست اتحادیه در «فدراسیون سازمانهای کرد» که از سال
۱۹۸۱ تشکیل شده است، عضو هستند. پنجهزار نفر کرد مقیم سوئد به نسبت
درصد بشرح زیر از کشورهای مختلف در فدراسیون منحصر بفرد کردها
عضویت دارند.

پناهندگان سیاسی هشتاد در صد، کردهای ترکیه بین شصت الی
هفتاد در صد، کردهای عراق پانزده تا بیست در صد، کردهای سوریه هفت تا
هشت در صد، کردهای ایران دو در صد.

کلیه سازمانهای سیاسی کارگران کرد ارگان ها و نشریاتی به زبان کردی و سایر زبانهای کشورهایی که در آنها مقیم هستند دارا میباشند. در استرالیا که اکثر قریب به اتفاق اکراد از ترکیه بآن کشور مهاجرت و اقامت گزیده اند، سازمانی بنام «اتحادیه کردهای استرالیا» وجود دارد. این اتحادیه با سایر سازمانهای سیاسی در استرالیا همکاری می کند و هم چنین با سازمانهای سیاسی کرد در اروپا ربط و ارتباط دارد.

وضعیت کردها در سالهای قبل از انقلاب

(۱۳۵۷ شمسی - ۱۹۷۹ میلادی)

این آرایش سازمانها و آرمان های کرد، که در کتب مختلف و به شیوه های مخصوصی از نقطه نظرهای سابقه تاریخی، هدف و ایدئولوژی، طریقه و روش فعالیت، نام و مختصات موسسین و بنیان گذاران، طریقه اداره، مناسبات با سازمانها و احزاب سیاسی دیگر کرد در منطقه، روابط و پیوستگی با سازمانهای دیگر کرد در خارج، همکاری با سایر احزاب چپ و راست غیر کرد در سرزمین و مناطق مختلف کردنشین یا در خارج اعم از اروپا، آمریکای شمالی (اتازونی، کانادا) و هم چنین استرالیا یا کشورهای خاور نزدیک و بالاخره مناسبات با دولت های مرکزی کشورهایی که در آن ساکن هستند، یا سیاست های موافق و مخالف دولت های مرکزی که بوسائل مختلف نسبت باین سازمانها و در نتیجه نسبت به کردها روا داشته اند تنظیم و چاپ و در سراسر جهان منتشر شده است، برای آن است که خواننده عزیز متوجه و آگاه شود که امروز وقتی نامی از کرد یا سازمانهای سیاسی کردها برده میشود، نباید این تصور بوجود آید که منظور یک عشیره، طایفه، ایل و یا قومی است

که تحت نظر روسا یا ریش سفیدان و بزرگان آنها به شیوه سنتی و موروثی اداره و محافظت میشوند. این ایلات و عشایر در هر زمان و هر موقعی و بنا برخواست سرکردگان یا مسئولین دولتی در مناطق مختلف مسلح میشدند، و برای اهداف شخصی، ایلی و عشایری و یا تأمین نظر مسئولین دولتی در صف جنگجویان قرار میگرفتند، و در هر موقع و زمانی به جنگ و زدو خورد خاتمه داده میشد. از بعد از جنگ دوم جهانی بتدریج در شئون و موقعیت و وضعیت یک جمعیت بیست ملیونی در یک واحد بهم پیوسته جغرافیائی تغییرات بزرگی بوجود آمده است. روسای عشایر و ایلات نفوذ و قدرت خود را به افراد تحصیل کرده، روشنفکر و سازمان ده سپرده اند. آنها یا حالت موافق با افراد و برادران تحت سیطره و نفوذ سابق خود گرفته با آنها در یک مسیر قدم برداشته اند و یا آنکه موقعیت بیطرفی اتخاذ و یا بالاخره شیوه و روش مخالفت در پیش گرفته اند. بهر رو و بهر ترتیبی نفوذ آنها در قدرت خلاقه مردم سرزمینی آنها حل شده است. اگر اثری از آنها باقی مانده باشد، جز نام و نشانی نیست و به سرنوشت محتوم خود تسلیم شده اند. خوشا بحال آن مردان، سران و روسای عاقلی که بر خواست مردم و ملت خود تکیه کرده و در مسیر سرنوشت ساز آنها قدم برداشته اند...

امروز فلان خان، بیگ، سان و سلطان و پاشاها نیستند که در مرکز قدرت محلی و در کنار مسئولین دولتی محلی یا مرکزی برای مردم کرد که هیچ گونه خبر و اطلاعی از هیچ مسائلی نداشت تصمیم می گیرند. با بوجود آمدن سازمان های سیاسی که یک سر آن در داخل منطقه و سر دیگر آن در اروپا، آمریکا یا استرالیا و و است، فرد اعتم از تحصیل کرده، روشنفکر، عاقل و مجرب، جنگجو و کاردان هم نیست که بتواند برای عده ای از مردم هر اندازه کم و در یک سازمان گرد آمده اند، تصمیم بگیرد. ایجاد سازمانهای

سیاسی، تعیین هدف و روش و بالاخره مرام و ایدئولوژی و غیره دسته جمعی و در اختیار کسانی است که پیش از دیگران آموخته و یا تجربه دیده و بالاخره زحمت و کار بیشتری انجام داده و برای مردمی که به آنها بستگی دارند، منشا خدماتی واقع شده اند.

روزی پادشاه ایران تحت شرایطی و موقعیت سیاسی زمان برای بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره به وزارت خارجه ایران دستور صادر کرد. پادشاه خیال میکرد که با موافقت و تسلیم ملا مصطفی بخواست او که فقط دستور آتش بس بمنظور خلاصی از درگیری عناصر و عوامل دولت ایران در شورش فرزندان کرد در عراق بود کردها را در دست و مشت خود دارد و در هر زمان و هر موقع میتواند از آنها استفاده کند. پادشاه عملاً به عمق مسئله پی برد و متوجه شد که عقربه زمان به پیش میرود. اگر چه ملا مصطفی و پسرانش، فامیل و بستگان، افراد مسلح خاص او که از بارزانیها تشکیل شده بود در بهترین موقعیت و وضعیت از نظر زندگانی و معیشت در ایران قرار گرفتند، معذالک نه فقط او بلکه هیچیک از سران حزبی و سازمانی قادر نبودند که از عکس العمل همان عده ای که تا دیروز تحت فرمان و دستور آنها بودند جلوگیری نمایند و نگذارند علیرغم میل و خواسته ملا و شیخ و خان و بیگ و بیگ زاده پس از یکسال تجدید سازمان نداده و در کردستان عراق به زدوخورد مجتهد با دولت مرکزی بعث عراق مبادرت نکنند. آنها نتوانستند خواری و خفت و سرافکندگی و شرمساری در مقابل سربازان عراقی که در موقع ورود به ایران بمنظور پناهندگی مورد اهانت و سفارت و حتی شقاوت قرار گرفته بودند تحتل نمایند. آنها با از دست دادن بهترین فرزندان کرد و جنگجویان دلیر خود مانند علی عسکری ها... بجای خود به مواضع و سنگر خود و بالاخره به سرزمین مقدس خود برگشتند و برای خود صفحه زرینی بر صفحات پرافتخار

تاریخ مردم کرد که از بدایت در ساختار ملیت و موجودیت و دولت و حکومت ایران شرکت کرده و در کنار برادران دیگر ایرانی خود افتخار و سرافرازی بوجود آورده بودند افزودند.

خیلی خوب بخاطر دارم، روزی در حضور شهید جاوید سرلشگر پاکروان و سرهنگ دکتر پاشانی که آنموقع رئیس بلاواسطه من بود که هنوز هم به مرنوسیت و شاگردی او مفتخر هستم، گفتم بهراندازه که به ملا مصطفی توجه میشود، باید نسبت به سایر سران و مسئولان پارت دموکرات کردستان عراق هم توجه بشود. در همیشه روی پاشنه خود نمیگردد. وضعیتی را که در بین شورشیان می بینم غیر از آنست که در بین افراد عشایر میگردد. آینده مردم کردستان، هر کردستانی و در هر کشوری بدست سران و مسئولان سیاسی سپرده میشود. آنها وارث قدرتها و نفوذهای سران عشایر و ریش سفیدان و بزرگان مردم خود خواهند بود. سرهنگ دکتر پاشانی از نظر من کاملاً پشیمانی و در تائید آن مطالب ارزنده ای بیان داشت. مرحوم پاکروان که شخصیتی بارز، سیاستمدار توانائی بود متوجه اهمیت مسئله شد و ضمن تائید، دستور داد که این نکته مهم را همیشه بخاطر داشته باشیم، اگر چه متأسفانه پادشاه محافظه کارانه غیر از این نظر دارند. یکبار که برای حضور و ملاقات با پادشاه ایران از بغداد به تهران احضار شده بودم، ضمن گزارش مسائلی توجه پادشاه را به همان نکته مهمی که شرحش رفت جلب کردم. چند قدمی که در حالت سکوت برداشتند، رو بمن کرده و گفتند: «درست است، ولی نباید پنحوی باشد که ایجاد سوء تفاهم برای ملا مصطفی بکنند. زیرا میدانید که مناسبات او با سران دیگر حزب چندان خوب نیست و نظر مساعدی بآنها ندارد. مگر خود شما شاهد لشکرکشی او بر علیه آنها نبودید. با احتیاط کامل به همین صورت عمل کنید». ما تا روزی که بودیم عمل کردیم، حالا هم که

نیستیم باز هم عمل می کنیم. ولی مسئولان دیگر مخصوصاً عوامل پذیرائی و نگهداری از پناهندگان یا باصطلاح تعقیب و مراقبت از آنها چطور؟ متأسفانه باید حقیقتی را بیان کنم و آن اینکه نه فقط نگهداری و پذیرائی نکردند، آنقدر تعقیب و مراقبت کردند که عرصه را به آنها تنگ کرده، از ابتدا سران حزبی و بتدریج افراد پیش مرگه آنقدر ناراحت و ناراضی بودند که مراجعت به عراق و تسلیم خود به مقامات دولت عراق اعم از کشته شدن یا زنده ماندن را به اقامت در ایران ترجیح دادند.

پناهندگان را برای کار به استانها اعزام داشتند. در سطح استان کار برای بیکاران بومی نبود، چه رسد به پناهنده. آنها در ادارات مختلف و شهرداریها گرفتار بودند. جا و مکان نداشتند. اغلب در کنار شهرها و در زیر چادرها و اکثر اوقات را به بیکاری و اعتراض به شهرداری و سایر ادارات برگزار میکردند. تنها هدف اداره کل هشتم ساواک آن بود که پناهندگان کردزبان را از مناطق غرب ایران بخصوص شهرهای مرزی دور نگهدارد که باعث رنجش دولت عراق نگردد. آنها را از هرگونه تماس و ارتباط با مردم ایران دور نگهداشته بودند. خود پناهندگان احساس میکردند گناه بزرگی را مرتکب شده اند که به تبعید در شهرهای ایران محکوم شده اند. به زبان محل آشنائی نداشتند، بیکاری، عدم امنیت، سرگردانی و بالاتر از همه چیز احساس غربت و عدم آشنائی به محل و مردم محل آنها را روز بروز ناراضی تر و ناراحت تر میکرد. با هر فرد محلی حتی ناشناخته ای آشنائی پیدا کرده یا ارتباطی برقرار میکردند به ساواک های محلی احضار و مورد سؤال و جواب قرار میگرفتند.

هنگامیکه نویسنده این کتاب بصورت مأمور در سمت رئیس اداره کل اطلاعات شهربانی کشور انجام وظیفه میکرد، سالار جاف فرزند دوم مرحوم

داود بیگ جاف بعد از وقوع انقلاب عراق در معیت خانواده و کسان خود به ایران پناهنده شده بود و سمت وکیل مردم پاره را در مجلس شورای ملی داشت. او پس از موفقیت انقلاب شهید شد. روزی تلفن کرد که یکی از سران پارت دموکرات کردستان بنام عبدالوهاب اطرشی که به تازگی به ایران وارد شده قصد ملاقات با من دارد. برای همان شب و در یکی از رستورانها قرار ملاقات گذاشته شد و با شرکت چند نفر از یاران دیگر کردزبان ضمن صرف شام با شخص تازه وارد ملاقات و مذاکرات عادی در موارد مختلف بعمل آمد. چند روز بعد نامه ای بکلی محرمانه از طرف اداره کل هشتم ضدجاسوسی (ساواک) به نویسنده این کتاب ابلاغ شد که شب فلان با چند نفر از پناهندگان و اشخاص دیگر شام خورده و ملاقات و مذاکرات داشته است. از آن تاریخ ببعد از تماس و ملاقات با پناهندگان مخصوصاً سران آنها خودداری شود. از کارهای زمان نصیری و اتباعش تعجب آور نبود، فقط این ضرب المثل را مخصوصاً بخاطر میآورد: هر چه بگنند نمکش میزنند، وای بروزی که بگنند نمک. جانی که به نویسنده این کتاب پس از سالهای متمادی خدمت در ساواک و اشتغال به مشاغل حساس و مهم و مخصوصاً تماس و ارتباط با شورشیان، سران و مسئولین آنها چنین رفتاری میشود، با دیگران چه میکردند. چه بسا تصور شده بود که با مأموران ک. ژ. ب. ملاقات و مذاکرات بعمل آمده است!

در مجلس فاتحه احسان نوری پاشا که داستان پناهندگی او به تفصیل در صفحات گذشته آمد، در منزلش نشسته بودم. دو سه اطاق آپارتمان ملوّ از جمعیت بود. جنب و جوشی براه افتاد و گفتند که ادریس پسر ارشد ملا مصطفی که مدتی بود بجای پدرش بر تخت! نشسته بود وارد میشود. بمحض ورود همه بلند شدند و ادای احترام کردند. من از جای خود تکان نخوردم و

کماکان نشسته بودم. او در جانی قرار گرفت و هیچ خوش و بشی بین ما رد و بدل نشد. پس از چند روز نامه ای از طریق شهربانی کل به من ابلاغ شد که در مراسم فاتحه خوانی در منزل مرحوم احسان نوری پاشا نسبت به ادریس بارزانی بی احترامی و اهانت کرده ام، ضرورت ایجاب می کند که من بعد مراعات شان و مرتبت اشخاص بخصوص سران پناهندگان که مهمانان دولت ایران هستند، بشود. ضمن پاسخ دندان شکنی که بعدها آقای منوچهر هاشمی مدیر کل اداره ضداطلاعات ساواک باصطلاح خود تلافی و جبران کرد، متذکر شدم که او و سایر پناهندگان هیچگونه رجحان و برتری بر هم ندارند و عمل من بمناسبت درجه و مقام و شغل کاملاً مناسب و برطبق همه اصول متداول اینگونه مراسم بوده و خواهد بود. در مجلس ترحیم فقط بمناسبت ورود پادشاه ادای احترام میشود نه پسر ملا مصطفی. اگر خود ملا مصطفی هم بود عمل من چیزی غیر از آنکه انجام داده ام نمی بود.

پادشاه ایران از همان موقع در مورد توجه به سران پارت دموکرات کردستان که در صفحات گذشته بآن اشاره شد، به موضوع توجه کردند و کاملاً آگاه بودند که این واقعیتی است. به همین مناسبت وقتی به شهربانی کشور مأمور و در سمت رئیس اداره کل اطلاعات مشغول بکار شدم، از جمله دستورات و توصیه های پادشاه از طریق تیسار سپهبد محسن مبصر رئیس وقت شهربانی به من، اجرای همان روش و موضوعی بود که سالها قبل بااطلاع پادشاه رسانده بودم. با رعایت نکات حفاظتی و هم چنین سعی در ایجاد ارتباط پنهانی با سران حزبی که در ایران اقامت داشتند و یا به خارج رفته بودند، معذالک از چشم تیزبین! و وسائل دوربین! مأموران وظیفه شناس و کاردان اداره کل هشتم! مصون و پنهان نمی ماند. انجام وظیفه ای بود در سازمان دیگری اتا برای يك هدف مشترك و در اجرای دستور پادشاه، ولی

نحوه تفکر و شیوه کار از نظر اداره کل هشتم و شخص منوچهر هاشمی به مثابه ارتباط و همکاری با عوامل دشمن ایران و بر علیه ایران و برای تأمین نظر خارجیان! بود.

به راهنمایی و هدایت رئیس شهربانی کشور سپهبد مبصر که از افسران و استادان اطلاعاتی سازمانهای انتظامی کشور بود، اداره کل اطلاعات شهربانی را دگرگون و تغییرات ژرفی در کلیه امور و در حداقل زمان ممکنه بوجود آوردم. در بازرسی سران نظامی از این اداره بنحو تعجب آوری نحوه کار و پیشرفت آن در حد «عالی» تشخیص داده شد. با آنکه از طرف رئیس شهربانی کشور تقاضای نشان درباری برای من شده بود معذالك مصادف با تعویض ایشان از سمت خود، ارتشبد نصیری از طریق سپهبد صدری رئیس جدید شهربانی کشور مانع اعطای نشان به من شد. در مذاکراتی که سرلشگر بیگلری شهید جاوید در مورد من با نصیری کرد، اظهار داشته بود «سرهنگ پژمان در شهربانی، ساواک دیگری بوجود آورده، و در امور ساواک مداخله می کند». برداشت از اظهارات ارتشبد نصیری این بود که ساواک دیگر را برای استفاده خارجیان ساخته ام! و دخالت در ساواک بمنظور خدمت بکشور دیگری! غیر از ایرانست.

در مأموریتی که بمنظور تعقیب و مراقبت از عوامل شوروی در تهران بیکی از قسمت های اداره کل اطلاعات شهربانی از طرف آمریکائیا واگذار شده بود، خاطر نشان ساختم که این قسمت بعلت عدم وسائل و افراد آموزش ندیده قادر بانجام چنین مأموریتی نیست. مضافاً باینکه این مسئله در ساواک و در اداره کل هشتم، با آنهمه امکاناتی که دارد مطرح است علاوه بر آنکه نتیجه ای از عملیات قسمت نامبرده در شهربانی عاید نمی شود اصولاً تداخل در وظیفه است و منجر به ایجاد سوء تفاهماتی میشود. با آنکه موضوع مورد تأنید رئیس

شهریانی کشور بود، ولی آمریکاییها اصرار داشتند چنین عملیاتی انجام شود. من اجرای طرح را به قسمت مورد نظر واگذار و دخالتی در آن نکردم. معذالک بعنوان کارشکنی در کارهای مستشاران آمریکائی و مداخله در وظیفه ساواک قلمداد شد. دستور پادشاه ایران از طریق سرلشگر پاکروان این بود که من به اروپا و کشورهای خاورمیانه رفته و بررسی هائی در مورد کسب نظر سران و برجستگان کرد بعمل آورم، که داستان مفصل آن در صفحات قبل آمده است. تاکید پادشاه بر این بود که حتی المقدور هیچ سازمانی مخصوصاً "ساواک" از مسافرت و موضوع مورد نظر هیچگونه اطلاعی پیدا نکند. مأموریت بنحو احسن انجام شد، ولی به محض ورود به فرودگاه مهرآباد وسیله مسئول اداره هشتم ضداطلاعات در فرودگاه که از بدو انتصاب منوچهر هاشمی مدیر کل ضداطلاعات غیر از مراقبت از ورود و خروج خارجیان مأموریت های خاص دیگری!! هم بمعده داشت، مرا بدفتر خود راهنمایی کرد. يك کارمند ارشد اداره مذکور بنام جمال مبینی که هنوز در ایران و در وزارت اطلاعات و امنیت ملی ایران (اواما) بکار اشتغال دارد به فرودگاه آمد و در معیت دو مأمور دیگر به "زندان اوین" منتقل شدم. قصد بازجوئی داشتند. يك کلمه بر زبان نراندم. به بازجوی مخصوص گفتم هر سنوالی دارد از سرلشگر پاکروان بکنند. تا صبح در دفتر زندان ماندم. ساعت ۱۱ صبح همان کارمند ارشد مرا به خانه ام رساند. باصطلاح معذرت تیمسار سرتیپ منوچهر هاشمی مدیر کل خود را از سوء تفاهمی! که شده بود خواستار گردید. افسر ارشدی با چندین سال سابقه خدمت در سازمانهای اطلاعاتی کشور، که برای انجام مأموریتی برای پادشاه کشور به مأموریتی اعزام شده، در مراجعت دستگیر و بازداشت میشود. باین صورت ارتشبد نصیری ناز شست خود را به من، و قدرت و تسلط خود را بر امور مملکت به رخ پادشاه می کشد. این همان ساواکی بود که بدست پاک ترین

و میهن پرست ترین افسران ارتش پایه گذاری شد، و از بدو تصدّی ارتشبد نصیری به چنان وضعی افتاد که هیچکس در خانه و محل خدمتی و جای کسب و کار خود احساس امنیت و آسایش نمیکرد. آیا همه کارهای ساواک تحت نظر و بدستور پادشاه بود؟ اگر بود، این ها نمونه هائی از شاهکارهای ساواکی است که مستقیماً دستور از پادشاه میگرفت و رئیس آن بدون نظر و رای پادشاه باصطلاح حتی آب هم نمیخورد («ساواک، خدمت یا خیانت» عنوان کتابی است که بزودی در باره ساواک، با ذکر نام خدمتگذاران، خیانتکاران به ایران و ملت بزرگ ایران، وسیله نگارنده این کتاب چاپ و منتشر خواهد شد). بهتر نبود ساواک بجای این شامورتی بازیها به درد بی درمان نود هزار کرد پیش مرگ و خانواده آنها که تنها پناهگاه و تکیه گاه آنها بعد از تسلیم ملا مصطفی، ایران و دولت ایران و ملت ایران بود میرسیدند؟ بهتر نبود که بودجه های واگذاری میلیاردها تومان را برای استقرار و اسکان و اشتغال به کار پناهندگان به مصرف واقعی خود میرسانیدند؟ و یا آنکه بقول ارتشبد فردوست قائم مقام ساواک، دو سوم این بودجه را حیف و میل کردند که هنوز پرونده های آن در استانداریها از جمله استانداری کرمانشاه و بازرسی شاهنشاهی خاک میخورد، نتیجه این بی توجهی ها و عدم دقت ها و ندانم کاریها و خوش رقصانی ها برای رضایت آمریکا ارباب صدام حسین معاون رئیس جمهور که باید هر چه زودتر به مقام رئیس جمهوری برسد، بود.

نتیجه آن شد که پناهندگان کرد دسته دسته خاک ایران را در نهایت ناراضیتی و ناراحتی ترک کرده و سرگردان و ویلان سایر کشورها شدند. این کردهای فراری از ستم و جور ساواک خود را به سوریه سکوی پرش رساندند و از آنجا بوسائل مقتضی عازم کشورهای اروپائی شدند. آنها سفرا و پیام آوران ساواکی بودند که در طول مدت کمی اقامت، بدترین خاطره از کردار و

رفتار مسئولان و در رده های مختلف بگوش برادران خود رسانیدند. برادرانی که از بدو انعقاد قرارداد الجزیره بدشمن خونی پادشاه و مسئولان دولت شاه مخصوصاً "ساواک" تبدیل شده بودند. آنها و همه واردین در سازمانهای سیاسی خود دست به دست هم دادند و با سایر سازمانهای سیاسی کشورهائیکه در آن اقامت داشتند از هرگونه تبلیغات سوئی بر علیه پادشاه خودداری نکردند.

کردها در انقلاب ۱۳۵۷

کردها در بیانیه ها، اعلامیه ها، مقالات مندرجه در جراند خارجی، در مصاحبه ها، در تظاهرات، در شمارنویسی به درودیوار پایتخت ها و شهرهای مهم اروپائی از نیروهای چپ و مخالفین رژیم مخصوصاً "کنفدراسیون دانش جویان و غیره برای ابراز مخالفت با پادشاه و رژیم ایران حداکثر استفاده را کردند. راه امن و مطمئن برای ورود غیرمجاز عوامل چپ و راست ایرانی و غیرایرانی مخالف رژیم ایران از طریق کردستان بداخل ایران بوجود آوردند. خانه ها و منازل آنها در طول مسیر و حتی در پایتخت در اختیار مخالفین قرار گرفت. از دو سال قبل از به ثمر رسیدن انقلاب، در همه تظاهرات و عملیات ضد رژیم در شهرهای مناطق مختلف کردنشین از پلدشت تا مهران شرکت کردند. چند منبع کاملاً موثق کردزبان به نویسنده این کتاب اظهار داشتند: که کردان از ازمیر بندر جنوب غربی ترکیه اسلحه وارد میکردند، و از سراسر مناطق جنوب و جنوب شرقی ترکیه که اکثراً کردنشین هستند عبور کرده انواع و اقسام سلاح ها را به نقاط مرز غربی ایران و از آنجا بداخل کشور میفرستادند. کردهای ناراضی بین اعضاء حزب توده یا مجاهدین خلق در ایران یا فدائیان خلق ایران فدراسیونی، کنفدراسیونی، آذری، بلوچ، مازندرانی و

گیلانی فرقی نبود، هر کس که مخالف پادشاه و رژیم ایران بود از امکاناتی که بوجود آمده بود استفاده میکرد. تهدید پادگانهای نظامی، تبلیغ سربازان کردزبان به فرار از سربازخانه ها با اسلحه و سازوبرگ مربوطه و بالاخره خلع سلاح و غارت کلیه سلاحهای سبک و سنگین حتی ازابه جنگی پادگانهای غرب کشور بدست آنها صورت گرفت. قبل از آنکه عوامل مذهبی از اروپا و آمریکا به اردوگاههای فلسطینی ها راه پیدا کرده و در آنجاها آموزش به بینند. کردها از سالها قبل با گروههای مختلف فلسطینی دوستی و ارتباط داشتند. راهنما و هادی اغلب از گروههای مخالف رژیم به اردوگاههای فلسطینی کردهای گریخته از ایران و ناراضیان از پذیرانیها! و محبت ها! و الطاف کارمندان مسنول اداره ضدجاسوسی ساواک و ماموران اسکان و استقرار آنها در سطح کشور و در استانهای معینه بودند. همانطوریکه در جریان روزهای حدت و شدت تظاهرات و هنگامیکه پادشاه با شهید سپهبد بدره ای یکی از افسران برجسته کردزبان و فرمانده گارد و نیروی زمینی در هلیکوپتر بر فراز شهر تهران به بازدید تظاهرات کنندگان پرداخته و پرسیده " آخر چرا؟ و... نویسنده این کتاب در همان روزها که در سر کلاس دانشگاه هیورد نزدیک سن فرانسیسکو بودم از خود سؤال میکرد " آخر چرا؟ سپهبد بدره ای جوابی نداشت که به پادشاه بدهد، اما نویسنده تا حدودی میتوانست جواب قانع کننده ای بخود بدهد. ولی مثل اینکه "آندرو ویتلی" نماینده B.B.C. در مصاحبه ای که با اردشیر زاهدی آخرین سفیر کبیر پادشاه در واشنگتن انجام داده، و در شماره ۱۷۷ سال چهارم سی مردادماه ۱۳۷۱ در هفته نامه نیروز لندن چاپ و منتشر شده است، منطقی تر و بهتر از نویسنده این کتاب علت وقوع انقلاب را بشرح کشیده است. مقدمتا "ویتلی" می نویسد:

" انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، یکی از لحظات پرآشوب تاریخ قرن بیستم بود. يك پادشاهی کهن که می گفتند پیشینه اش به دو هزار و پانصد سال قبل می رسد، در موج عظیمی از اعتراض مردمی، شسته شد و از میان رفت. جای آن را آخوندهای شیعه گرفتند و تنها حکومت مذهبی در دنیای معاصر را به وجود آوردند. در رأس آنها آیت اله روح الله خنینی بود که انبوه هوادارانش او را "امام" می خواندند. برخلاف بسیاری از "انقلاب ها"، که در حقیقت کودتاهایی در کاخ ها به وسیله افسران جوانتر است، رویدادهایی که به سقوط شاه ایران انجامید، از زمین جوشید. میلیون ها روستایی، که از ریشه های خود در مزرعه هایشان بریده و با حرکت چویدست پادشاه به کارگران کارخانه ها تبدیل شده بودند، خود را در دنیایی جدید و بیگانه، رها شده به امان خدا احساس می کردند. شهرنشینان، با بالا گرفتن فساد و برخورد شکوفایی اقتصادی با دشواری های جدی، احساس کردند با وعده يك سطح و شیوه زندگی غربی فریب خورده اند. حقوق دانان را با بی اعتنایی شاه به حکومت قانونی لگام زده بودند. شاعران و نایشنامه نویسان زیر دست سنگین سانسور مشت و مال می دیدند. سیاستمداران ملی گرا، که مدت های مدید به وسیله پلیس مخفی ای که در همه جا نفوذ داشت سرکوب شده بودند، در هنگامی که به نظر می رسید سرنوشت ایران هر چه بیشتر با جامه ای که غرب به قامتش دوخته وابسته می شود، شروع به نق نق کردن علنی کردند. محمدرضا پهلوی ظاهرا "مردی به حداعلی متکی به نفس، و از عاقبت درخشان و افتخارآمیز خود و کشور باستانییش مطمئن بود. برای رسیدن به هدف بسیار جاه طلبانه اش یعنی رساندن ایران به سطح اول کشورهای جهان در مدت عمر تنها يك نسل، همه موانع باید کنار زده می شد. در مصاحبه ای با تلویزیون انگلستان

در سال ۱۹۷۵، او که خود را در قالب «شاهنشاه» گذاشته بود، در اوج تکبر بود:

«شاه: من قدرت مطلق دارم. شاید به این دلیل که حوادث چنین پیش آورده اند. مردم من به من اطمینان کامل دارند، و من نیز به آنان. و این، نه يك بار، که چندین بار به اثبات رسیده است. هنگامی که من از این دنیا بروم، چه چیز با خود به گور خواهم برد؟ حتی يك لباس همراه نخواهد بود. احتمالاً" در تکه پارچه ای سفید پیچیده خواهم شد. بنابراین آنقدر فیلسوفانه می اندیشم که این چیزها را بدانم. و از مال دنیا هم به اندازه کافی دارم. بنابراین آنچه باید با خود به گور ببرم، تاریخ است.» (ژانویه ۱۹۷۵).

ویتلی - به هر حال، تاریخ آن گونه که شاه تصور می کرد نوشته نشد. به چشم ناظران معاصر، آن ماه های پرتلاطم ۱۹۷۸ و اوایل ۱۹۷۹ به نظر شبیه تراژدی های یونانی می رسد که به سوی نتیجه ای مقدر پیش می رفت. به نظر می رسید شاه نمی تواند هیچ کاری برای جلوگیری از سقوط انجام دهد. در مقابل، قدرت آخوندها که رژیم مدت های دراز آنان را به عنوان موجوداتی بی سواد و تاریک فکر و قرون وسطائی، ناچیز شمرده بود به صورت اجتناب ناپذیری افزایش می یافت. هر موج تازه ای از آشوب های مردم، قربانیان و شهیدان تازه ای برجا می گذاشت که خون آنها آخوندهای تندرو و پیروان آن ها را به تلاش های تازه ای تحریک می کرد. هنگامی که تابستان ۱۹۷۹ به پانیز کشید و شاه که زمانی بسیار قدرتمند بود، به نظر می رسید به گونه ای شگفت انگیز در برابر رویدادهایی که به زحمت می توانست آنها را درک کند، فلج شده است، همه رشته های جداگانه نارضایتی در ایران بهم پیوستند. جمعیت های انبوه يك یا حتی دو میلیون نفری، که در صفوفش کارگران ریش تراشیده در کنار بانوان شیک پوش طبقات بالا به خیابان های تهران ریختند

تا به شاه بگویند که حکمرانی سی و هفت ساله اش به پایان رسیده است. آنان فریاد می زدند: «مرگ بر شاه - مرگ بر امریکا - رهبر ما خمینی». بالاخره، در يك روز سرد ماه ژانویه، شاه، در حالی که شهبانو فرح و گروه کوچکی از نزدیکانش او را همراهی می کردند به آرامی سوار هواپیمایی شدند و پایتخت ایران را به سوی تبعید ترك کردند. هنگامی که به ماه های آخر سلطنت شاه می نگریم، چنین به نظر می رسد که هیچ چیز نمی توانست موج مخالفت را آرام کند. اما يك مرد وجود دارد که تا امروز به شدت معتقد است می شد سیر حوادث را عوض کرد. او اردشیر زاهدی است. زاهدی و پدرش سپهبد فضل الله زاهدی، در میان نزدیک ترین هواداران شاه بودند. آنان نقش کلیدی در برانداختن محمد مصدق، رهبر ناسیونالیست، و بازگرداندن شاه جوان به قدرت در سال ۱۹۵۲ ایفا کردند. تیمسار سالخورده نخست وزیر شد، پسرش با بزرگترین دختر شاه ازدواج کرد و بعداً به وزارت امور خارجه رسید. به هنگام آشوب های انقلابی، اردشیر زاهدی سفیر پرچمال و شکوه و بانفوذ ایران در واشنگتن بود. در آن زمان پرزیدنت کارتر و مشاورانش در سیاست خارجی، به سخنان زاهدی گوش می کردند. در واشنگتن، زاهدی احتمالاً از جریان اصلی زندگی ایران دور مانده بود، اما يك امتیاز بسیار بزرگ بر دیگر رقیبانش در صحنه سیاست داشت، و آن روابطش با پادشاه بود. ازدواج اردشیر با دتر شاه به طلاق انجامید، اما پادشاه بی اعتنا به این گونه مسائل همواره با اردشیر تقریباً بسان پسر خود رفتار می کرد. در تابستان ۱۹۷۹ زاهدی بی تاب بود که به تهران بازگردد و به حلّ دشواری ها کمک کند. نزدیک ترین فرد مورد اعتماد شاه، اسدالله علم، زمستان پیش از آن مرده بود. امیرعباس هویدا، نخست وزیری که سال های دراز خدمت کرده بود در زندان بود، و جلوی گرگ هایی پرتاب شده بود که آغاز به زوزه کشیدن برای خون

خود شاه کرده بودند. هیچکس در پیرامون شاه وجود نداشت که به او قوت قلب و جرات دهد یا توصیه هایی مفید کند. در این میان، مثل همیشه اردشیر زاهدی پا پیش گذاشت».

در قبال سنوالاتی که «ویتلی» بعنوان يك مصاحبه گر با اردشیر زاهدی بعمل آورد این جوابها را شنید:

- ارتش را باید وقتی بیرون می آوردیم که وظیفه اش را انجام میداد و به سرپازخانه بازمی گشت.

- عمیقاً اعتقاد دارم که شاه برای ایران دموکراسی کامل میخواست.

- جبهه ملی قدرتی نداشت. اعضایش دوازده یا سیزده نفر بودند که از هم نفرت داشتند و همه میخواستند به قدرت برسند.

- وزارت امور خارجه امریکا سیاستی در مورد ایران نداشت، کارتر هیچ اطلاعی از ژئوپلیتیک نداشت، مشاور امنیت ملی سیاست خودش را داشت و «سیا» ساز دیگری می زد.

- آیت اله شریعتمداری و «يك آیت اله از عراق» به شاه تلفن کردند و از او خواستند از کشور خارج نشود.

- هوپرز میخواست همان کاری را که در یونان کردند و به «کودتای سرهنگ ها» معروف شد در ایران تکرار کند.

- متاسفانه اعلیحضرت زیادی برای خارجی ها احترام قائل بود، و همین باعث سقوطش شد.

اردشیر زاهدی فقط به رأس هرم اجتماع ایران و عوامل داخلی و خارجی گرداگرد این رأس توجه کرده و نظریاتی ابراز داشته اند، در حالیکه بدنه هرم را اقشار مختلف مردم ایرانزمین تشکیل داده اند، که باتوجه به اهمیت و قدرت و نیرومندی آن هنگام بهم پیوستگی اگر چه برای مدت زمان

کوتاه و برای هدف مشترکی باشد، چه عامل پرتوان و کوبنده ای میشود که مانند سیل مهیبی همه چیز را از جا می کند و با خود میبرد. بررسی دقیق در طبقات مختلف اجتماع ایران در دوران انقلاب نشان داد که اکثر قریب باتفاق آن بهر علت و بهر عنوانی با هدف واژگونی پادشاه جزو مخالفین بودند یا شدند. همه با هم و فریادآسا و تاحدودی احساسی گفتند: «شاه باید برود»، که «رفت».

حال پادشاه کی بود و چه کرد، کارتر ایران را میشناخت یا نه، مشاور امنیت ملی امریکا یا «سیا» چه فکری داشتند، آیت اله ها بنا بمصالح خود چه پیشنهادهایی کردند، هائیزر چه نوع حکومتی میخواست بوجد آورد، جبهه ملی ده نفر بود یا هزار نفر، همه اینها فرع مسئله است. آنچه که شایان توجه و حائز اهمیت است مردم ایران است که هیچوقت و هیچگاه مطمح نظر نبود و خواست های باصطلاح سیاسی، اداری، اجتماعی، اقتصادی آنها مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفت. مردم در دولت، در مجلسین و سایر نهادها شرکت نداشتند. هیچ سازمانی آنها را بحساب نمیآورد. مردم در حاکمیت اثر ملموسی نداشت، بالنتیجه آزادی و دموکراسی نمی توانست معنا و مفهومی داشته باشد. وظیفه ارتش که با مردم، وسیله مردم و بخاطر مردم تأسیس شده برای سرکوبی ملت نیست که در بیرون آوردن از پادگانها در موقع مناسب اشتباهاتی رخ داده باشد. اصولاً چرا کار باید بجانی برسد که برای سرکوبی و قلع و قمع مردم از نیرو و قدرت ارتش استفاده شود؟

مدت چهارده سال است که ایرانیان مسئول در رژیم سابق و لاحق، صاحب نظران، روشنفکران و دانشگاهیان و بالاخره هر کس که دستی به قلم آشنا و یا بروی آتش داشته مطالبی بصورت مقاله، جزوه، کتاب و غیره نوشته اند. هر يك بفراخور حال و احوال خود، میزان اطلاعات، تجربه و مطالعه اسناد

و مدارك قدیم و جدید در باره انقلابها، کودتاها و بالاخره توطئه ها نظریاتی ابراز داشته اند. حتی کسانی هم که جزو این دسته و گروه نبوده و مطالعاتی و بررسی هائی در هیچ مسائلی نداشتند، برحسب نظر خود دیگران را تشویق به قبول «انقلاب» یا برعکس «توطئه» کردند. با توجه به تاریخ همه انقلابات جهان مانند انگلیس، آمریکا، فرانسه، شوروی و در پنجاهه اواخر قرن بیستم مانند مصر، عراق، سوریه، الجزایر و بالاخره کوبا و غیره سران و برجستگان این انقلابات بدون ربط و ارتباط با کشورهای خارجی نبوده اند. این بآن معنا نیست که طرح های از پیش تهیته شده با شرکت مخالفین داخلی و کشورهای خارجی برای ایجاد انقلاب تهیته و بموقع اجرا گذاشته شده است. صرفنظر از چند انقلابی در کشورهای جهان سوم که با نظر و صلاحدید کشورهای دیگر صورت گرفته مانند عراق و مصر، سایر انقلابات بخواست مردم، بدست مردم و بخاطر مردم هر کشوری صورت گرفته است. اگر ضمن شروع و یا در بحبوحه انقلاب کشورهائی به مناسبت هائی اظهار نظریاتی کرده که انتشار آن در وسائل ارتباط جمعی؛ رادیو، تلویزیون و هم چنین جراند کمکی به پیشرفت و پیشبرد عملیات انقلابیون داشته، دلیل بر آن نیست که در طرح ابتدائی یا میانه و یا نهائی شرکت داشته اند. اصولاً انقلاب اختصاص به ملت های روشنفکر و پیشرفته، و ملت هائی که تشخیص منافع و مصالح خود را میدهند، و قادر هستند که برای خود تصمیم بگیرند، دارد. هرگونه ابراز نظر مخالفی نسبت به انقلاب مردمی هر کشوری اهانت به مردم آن کشور است. بدین معنا که ملت فلان کشور خود قادر به تعیین سرنوشت، یا تغییر دولت و یا تغییر رژیم خود نبوده، طبق خواست و نقشه دیگران دست به انقلاب زده اند. فرض محال محال نیست، اگر چه در صد خیلی کمی احتمال همکاری، همفکری و همیاری هم وجود داشته باشد، برای حفظ حیثیت و شخصیت يك ملت، خارج از وظیفه

انسانی و میهنی است که ملت خود را خوار و زبون و بیچاره و بی قدرت قلمداد کرد. هر چه میگذرد و هر بلا و مصیبتی بسر هر ملتی فرو میریزد و یا بوقیبتی نازل میشود این مربوط به ملت و در بین خود ملت است. نباید با دلائل و مدارک ملت ها و دولت های خارجی را از وضعیت درونی کشور و افکار مخالف و ناصواب مردم کشور دیگر را آگاه ساخت. و سرنا را از سرگشاده زد. باید کشور و ملت آنرا به مثابه يك خانه و خانواده تصور کرد. همانطور که دیگران نباید از اسرار خانه و خانواده اطلاع حاصل کنند، حیثیت میهنی و عشق و علاقه به مردم میهن باید مانع از بروز اسرار نهانی ملك و ملت بشود.

صرفنظر از ابراز احساسات عده ای از ایرانیان بهر مناسبتی، یکی از تکان دهنده ترین وقایع تاریخی قرن بیستم را که رژیم سلطنتی متکی به دو هزار و پانصد سال قدمت تاریخی در مقابل موج عظیم مخالفت مردم کنار زد، آنرا «توطئه و دسیسه خارجیان» بدانند، باید کل وقایع گذشته نیم قرن اخیر ایران را مطالعه و بررسی کرد و با توجه به تحولات زمان نسبت به وقوع اتفاق در ایران منصفانه قضاوت کرد. این واقعه که منجر به سقوط پادشاه ایران شد، ریشه های عمیق داشت و اتفاقی جز «انقلاب مردم ایران» نبود. عوامل وقوع را از زمان کودتای ۱۲۹۹ میرینج رضاخان بعداً سردار سپه و بعد سردار سپه و فرمانده کل قوا و بالاخره رضاشاه باید جستجو کرد. کل این عوامل بصورت دانه هانی در زمین نامساعد و ناهموار روئید، ریشه دواند، تبدیل به درخت عظیم مخالفت مردم ایران شد که بر سر رژیم فرود آمد.

هیچ کس بیشتر و بهتر از پادشاه ایران بواقعیات توجه نداشت. او میدانست که در مدت سلطنت او و یا زمامداری پدرش رضاشاه بر ایران چه گذشته است. در اینجا به هیچ عنوان صحبت از خدمات و زحمات این دو

پادشاه در طول مدت نیم قرن سلطنت بر ایران نیست، آن خود داستان هفتاد من کاغذ است. پادشاه ایران توانسته بود با اطلاعاتی که در طول گذشت سی و هفت سال در دست داشت برآورد وضعیت صحیحی از جریانات روز و اتفاقات پی در پی که پایه های يك انقلاب را پی ریزی کرد بعمل آورد. او بود که همه را میدید، گوش به همه میداد، پیشنهادات را سبک و سنگین میکرد و آنچه که به مصلحت تشخیص میداد عمل میکرد. کسیکه از یکسال قبل از به ثمر رسیدن انقلاب به اعضاء خانواده اش توصیه می کند که از ایران خارج شوند، کسی که اجازه نداده به سلاح های سنگین از جمله اژابه های محافظ کاخ محل اقامتش مهتات داده شود، کسی که می شنود که در باشگاه افسران گارد چند صدمتری محل اقامتش افسران و درجه داران بهترین واحد ارتشی که افراد او منتخب و دست چین بوده اند به رگبار مسلسل بسته شده اند، و صدها موارد دیگر، بدون مطالعه و بررسی تصمیم به خروج از کشور میگیرد؟ پادشاه ایران در ملاقاتش با تیمسار جم که برای تصدی وزارت جنگ کابینه شاپور بختیار به تهران احضار شده بود، در پاسخ ارتشبد جم که چه تصمیمی دارد و چه میخواهد بکند، گفت: «من مصمم به خروج از کشور هستم، من نمی توانم پایه های تخت سلطنتم را روی خون مردم ایران بگذارم. هیچگاه هم حاضر نیستم به بینم پسرم در چنین وضعی سلطنت کند». او نه فقط به اردشیر زاهدی در مورد برقراری حکومت نظامی جواب رد داد، بلکه به پیشنهادات او و فرح دیبا در انتصاب اوپسی به سمت رئیس ستاد بزرگ نیز توجهی نکرد. برخلاف تصور همه و به شیوه ای غیرقابل انتظار ارتشبد قره باغی را که از شایسته ترین افسران ارتش بود به آن سمت گمارد. پادشاه بیش از هر کس دیگری میدانست که به سفری خواهد رفت که بازگشت در آن نبود. به قول «آندرو ویتلی» خبرنگار و مصاحبه گر با اردشیر زاهدی که می نویسد:

«... بالاخره در يك روز سرد ماه ژانویه، شاه به اتفاق همسرش فرح و تعداد انگشت شماری از دستیارانش، پایتخت پرآشوب را ترك كرد و به تبعید رفت...» همان پادشاه میدانست که با واگذاری و یا ندادن اختیاراتی به رئیس ستاد بزرگ یا هر يك از فرماندهان نیروها که روزانه در حدود هزار تا هزار و دوپست نفر افسر و درجه دار و سرباز از سربازخانه ها فراری و با اسلحه به انقلابیون می پیوندند، قادر به هیچ عملی نیستند. به همین علت در پاسخ رئیس ستاد در پاریس سلطنتی و چه در داخل هواپیما در قبال اینکه در غیاب پادشاه گزارشات را چگونه باطلاع برساند یا بچه نحو تماس بگیرد و بالاخره در مقابل يك عمل غیرمنتظره چه تصمیمی بگیرد می گوید: « احتیاج به گزارش ندارم، اخذ ارتباط ضروری نیست و بالاخره در يك حالت نیمه عصبانی تأکید می کند که او نپنداند چه پیش میآید، هر چه پیش آمد رئیس ستاد و فرماندهان تصمیم بگیرند». این بیانات و اظهارات پادشاهی بوده که ارتش و همه نیروهای انتظامی درگیر با انقلابیون بوده اند. در حالیکه در موارد عادی حتی بیک مسافرت چند روزه در داخل کشور میرفت، طبق روش جاری در ارتش، همه اختیارات و مسئولیت ها در غیاب او بصورت دستورالعمل کتبی برای همه مقامات نیروهای مسلح معین و مشخص میشد.

آقای اردشیر خان زاهدی نه فقط حامل پیام محکم و امیدوارکننده برژینسکی مشاور رئیس جمهور آمریکا بود، اگر پیام کتبی رئیس جمهور آمریکا را هم دال بر استقامت و پایداری و ابقای در کشور را بدست پادشاه میداد، بنحوی از قبول آنها خودداری میکرد، زیرا به حقیقت «صلاح مملکت خویش خسروان دانند» مصداق واقعی پیدا کرده بود. پادشاه بخوبی از وضعیت داخلی نیروهای مسلح و کارآمدی و توانایی آنها در برخورد با اتفاقات یا وقایع غیرمترقبه آگاهی کامل داشت. ارتش ایران برای عملیات ضدبراندازی آموزش

ندیده بود. اصولاً فرماندهان قسمت ها یا مسئولان امور آموزشی چنین مسئله ای را مطرح نمیکردند. مگر میشد تصور کرد که کسی بفکر براندازی بیفتد تا ضد آنها به افراد ارتش آموخت؟ گارد شهربانی که واحد مخصوص برای مقابله با اغتشاشات گروهی در سطح محلی و شهری آموزش هائی دیده و آشنائی به نحوه تفرقه اغتشاش کنندگان داشت، اما وسیله آن که نارنجک های اشك آور ساده ترین آنها بود در اختیار نداشت. تا درخواست خرید و موقع تحویل آنها را از کار گذشت. بالاخر تحویل به شهر جدید شد. فشار ساواک

بگیرد. «والن هرین» گفته است: «به آینده از دریچه ترس نگرستن ایمن بخش نیست». او تصمیم قطعی و بجای خود را گرفته بود، اما دیگران با آنکه از تصمیم پادشاه آگاهی داشتند، اما به روی خود نیآوردند. روزی به آگاهی خود اقرار کردند که شاه رفته و همه تقصیرات هم متوجه او بود!...

کردها در سراسر منطقه کردنشین علاوه بر شرکت در تظاهرات ضد شاه و رژیم، در انتظار غارت پادگانهای نظامی بودند. افسران، درجه داران و سربازان کردزبان محلی با افراد بومی و پناهندگان کرد هسته ها و گروههایی برای انجام اینکار تشکیل داده و در پی فرصت بودند. از جمله روز بعد از خروج پادشاه و قبل از مراجعت آیت اله خمینی، سرتیپ احسان پزشکپور فرمانده تیپ مهاباد عکس بزرگ آیت اله خمینی را در مراسم صبحگاه بر روی میزی قرار داده و خود در کنار آن ایستاد که واحدها از جلو عکس رژه بروند. بناگاه سرباز کردی به محض رسیدن به محاذات او تفتنگ خود را کشید و پنج گلوله بروی او آتش گشود. گلوله ها بجای حساسی نخورده و پزشکپور را بدفترش و از آنجا با هلیکوپتری که از تهران وسیله داریوش فروهر باجناقش که آنروزها برویانی داشت به یکی از بیمارستانهای تهران حمل کردند. پزشکپور روز بعد به منظور معالجه به پاریس اعزام گردید که هیچوقت برگشت در کارش نبود. او این روزها باتهام فروش مواد مخدر در زندانهای آلمان بسر میبرد. افسران، درجه داران و سربازان کرد فکر کرده بودند با کشتن فرمانده تیپ اوضاع بهم میریزد و از آب گل آلود بهترین ماهی ها را صید خواهند کرد. ادر آن زمان پزشکپور اصولاً "افسر ارتش نبود و از ارتش اخراج شده بود. مشروح آن را طی مقاله ای به هفته نامه نیمروز داده ام). معاون تیپ بر اوضاع مسلط شد و از اغتشاش در پادگان جلوگیری کرد و چندی نگذشت همان برنامه را اجرا کردند. فرمانده قرارگاه تیپ برای نویسنده تعریف کرد که يك

کامیون در شهر مهاباد کرایه کرد آنچه اسلحه و مهمات در گروهان قرارگاه تیپ وجود داشت در کامیون ریخته و بیکی از دهکده های اطراف مهاباد که خانه یکی از بستگانش در آن دهکده بود حمل کرد. باین علت دیگر در صفوف ارتش نماند و پس از چندی راه خارج را در پیش گرفت. در قبال سنوال نویسنده که آیا از عمل ارتكابی و فرار از ارتش و کشور نادم و پشیمان نیست، جواب داد: «از اینکه برادران کرد شورشی در شمال عراق بر اثر تسلیم ملامصطفی به پادشاه ایران شکست خورده و دچار گرفتاریها و مصیبت های فراوانی شدند، و هم چنین ناراحتی هائی که ساواک برای برادران کرد هم زبانم در مهاباد ایجاد میکرد آنروزها عمل خود را منطقی و اصولی توجیه میکردم و تصورم این بود که تا حدودی رنج ها و ستم های وارد بر مردم کردزبان را جبران و تلافی کرده ام، ولی بهرحال زندگی را بمصدق این دو بیت باخته ام ولی نادم و پشیمان نیستم.

غنچه ی پژمرده ای هستم که از کف داده ام
در بهار زندگی عطر و صفای خویشتن
آرزوهای جوانی همچو گل بر باد رفت
آرزوی مرگ دارم از خدای خویشتن

کردهای مخالف پادشاه و رژیم آنچه که امکان داشتند در شهرهای غرب ایران برای پیروزی انقلاب و تجهیز سازمان سیاسی خود که از زمان جنگ دوم جهانی تشکیل و بمناسبت های مختلف فعالیت ها گاهی به حداقل و گاهی به سطح رضایت بخشی رسید انجام دادند. آنهاست که در شهرهای دیگر ایران بودند نیز از همکاری با مردم ایران چه عضو سازمان های سیاسی و چه غیر از آن دریغ نکردند. بالاخره در همه جا مسلح و مسلط بر اوضاع شدند.

ملا مصطفی تا وقتی در قید حیات بود، پسرانش و خانواده و بستگان و افراد عشیره بارزانی از لحظه ورود به ایران از بهترین امکانات استفاده کردند، جالب اینکه ویراستار کتاب خاطرات ارتشبد فردوست می نویسد که: کردهای بارزانی پیروزی انقلاب اسلامی را با خشنودی پذیرا شدند و ادریس و مسعود بارزانی طی مصاحبه ای با روزنامه های داخلی و خارجی، رژیم پهلوی و امپریالیسم آمریکا را بخاطر خیانت به اکراد عراقی مورد حمله قرار دادند. پادشاه ایران برای هر کس بد بود برای ملا مصطفی و پسرانش باران رحمت بود. اینجاست که انسان های وفادار و نیک شناس، و آنها نیکه نان به نرخ روز میخورند و از هر طرف که باد بوزد به همان طرف متمایل میگردند، شناخته میشوند.

آسمان از روز خلقت رنگ آبی داشته
کهکشانی تو که با رعدی شوی رنگین گمان

جنگ جمهوری اسلامی ایران با حزب دموکرات کردستان ایران

در جاهای مختلف و بدفعات متعدده و مکرر در باره حزب دموکرات کردستان ایران مطالبی بیان آمده که خواننده با سوابق و فعالیت ها و بالاخره نقش آن در انقلاب ایران آشنائی کامل پیدا کرده است. در اینجا ضرور است که در باره دبیر کل این حزب دکتر عبدالرحمن قاسملو که از بدو شروع جنگ دولت جمهوری اسلامی با حزب دموکرات و بمدت ده سال نقش موثری در فراز و نشیب و پیروزی و شکست جنگی و سیاسی حزب داشته است، مطالبی نوشته شود.

عبدالرحمن متولد سال ۱۲۰۹ شمسی، ۱۹۲۰ میلادی، در مهاباد است. از خانواده ای مرفه الحال و تقریباً ثروتمند میباشد. برادرانی دارد که هر یک بفرخور استعداد و زحماتی که متقبل شده اند بمشاغلی برای خدمت به جامعه اشتغال دارند. قاسملو منطقه ای است در غرب مهاباد که خود او و خانواده اش دارای ملک و املاکی در آن منطقه میباشد. عبدالرحمن تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مهاباد تمام کرده است. پس از قبول عضویت حزب دموکرات کردستان مورد تعقیب ساواک محل قرار گرفت و مدت یکسال در منزل مرحوم قاضی اقامت و بصورت پنهانی زندگی میکرد. از طریق عراق گریخت، به پاریس رفت و مشغول تحصیل شد. سپس به چکسلواکی رفت و با اشتغال به تحصیل متأهل شد و به مدت پانزده سال در آن کشور اقامت کرد. در پیشینه تاریخی حزب دموکرات کردستان ایران که وسیله رهبران حزب توده پس از دستگیری بان اعتراف کرده اند:

در سالهای ۱۲۴۰ - ۱۲۵۰ حزب توده در چکسلواکی توسط عبدالرحمن قاسملو، علی گلاویژ و حسن قزلچی نشریه «کردستان» را منتشر کرد. عبدالرحمن در چکسلواکی تحت تاثیر سوسیالیسم دموکراتیک الکساندر دوپچک بتدریج به غرب گرایش یافت و پس از چندی به بغداد رفت. بطرق مختلف توانست رهبری حزب توده را اغوا کند و نشریه «کردستان» را بعنوان ارگان «حزب دموکرات کردستان ایران» بدست گرفته و انتشار دهد. قاسملو در عین حال مناسبات حسنه خود را با حزب توده محفوظ داشت و کوشید تا خود را در موضع سوسیالیسم دموکراتیک جا اندازد و وجهه منفی وابستگی به غرب کسب نکند.

قاسملو با پیروزی انقلاب به کردستان ایران وارد شد و با استفاده از امکانات دولت عراق و تجارب طولانی که در خارج کشور کسب کرده بود و با

حمایت غنی بلوریان و عناصر توده ای کرد «حزب دموکرات کردستان ایران» را تجدید سازمان داد. حزب توده به سرعت متوجه شد که قاسملو سر تابعیت از حزب را ندارد. ولی دیگر دیر شده بود و قاسملو سلطه خود را بر بلوریان که فاقد توانایی و کارآئی سیاسی قاسملو بود تحکیم کرده بود. بزودی روشن شد که قاسملو حزب توده و جناح توده ای بلوریان را بازی میدهد و نقشه های خاص خود را در سر می پرورد که با نقشه های حزب توده همخوان نیست...

بهر رو اختلاف مشی حزب توده با خط قاسملو که منجر به تعارض جدی دو جناح در درون کمیته مرکزی «حزب دموکرات کردستان» شد و در جلسه ۱۷ اردیبهشت ۱۲۵۹ یعنی یکماه و هفده روز پس از شروع جنگ دولت و حزب، این جناح بندی به صف آرایی کامل کشید. سرانجام غنی بلوریان در ۲۵ خردادماه ۱۲۵۹ با اعلام مواضع، جدائی خود را از جناح قاسملو اعلام داشت و خود را «حزب دموکرات کردستان ایران (پيرو کنگره چهارم)» نامید. از این مقطع حزب توده جناح قاسملو را بعنوان ضدانقلاب و «جبهه براندازی» ارزیابی نمود. «اسناد پلنوم هفدهم کمیته مرکزی حزب توده، فروردین ۱۲۶۰».

شیخ عزالدین حسینی که از روحانیون مهاباد است بعد از مراجعت آیت اله خمینی پا به میدان گذاشت و با سخن رانیها و تبلیغات دینی عده ای را دور خود جمع کرد. غنی بلوریان که بظاهر با حزب دموکرات و در باطن با حزب توده فعالیت داشت از موقعیت شیخ عزالدین حسینی استفاده کرد و بتدریج به تقویت او در مقابل قاسملو پرداخت. ولی همانطور که سران حزب توده اعتراف کرده اند: «تصوّر حزب توده این بود که بلوریان به اتکاء سابقه بیست ساله زندان خود و محبوبیت موهومی که تصوّر میرفت در میان مردم کردستان داراست خواهد توانست با حزب قاسملو رقابت کند. ولی بزودی آشکار شد که این توهمی بیش نبوده و بلوریان در مقابل قاسملو فاقد حداقل

توانائی مقابله است». کار غنی بلوریان و شیخ عزالدین حسینی بابتدال و بالنتیجه جناح توده ای حزب دموکرات عملاً به انفعال کشیده شد. اما هنوز غنی بلوریان و شیخ عزالدین حسینی در صحنه فعالیت برای کردها باقی مانده اند.

دکتر عبدالرحمن قاسملو بمناسبتی می گوید: «در روز یازده اسفندماه ۱۳۵۷، یعنی تنها بیست روز بعد از پیروزی کامل انقلاب، در روز اعلام فعالیت علنی حزب گفتم که: حفظ آزادیهای دموکراتیک و تحکیم پایه های یک رژیم دموکراتیک راستین در سراسر ایران، ضامن اصلی پیشرفت انقلاب و حقوق ملی خلقهای ایران است. بدون وجود یک رژیم دموکراتیک راستین حقوق ملی خلق کرد تأمین نخواهد شد، و بدون تأمین حقوق ملی خلق کرد، رژیم به معنای واقعی آن دموکراتیک نخواهد بود. سردمداران رژیم حاضر نشدند خواست روای خودمختاری کردستان را قبول کنند. به همین علت حزب ما تصمیم گرفت در فرایند تعیین رژیم شرکت نکند و به جمهوری اسلامی رأی مثبت ندهد. بدین ترتیب از همان آغاز کردستان انقلابی به اپوزیسیون تبدیل شد. جنگهای سنده و نرده که از سوی رژیم به مردم کردستان تحمیل شدند، نشان دادند که راه حزب دموکرات و بطور کلی راه جنبش انقلابی در کردستان که از سوی حزب ما رهبری میشد، از راه جمهوری اسلامی جداست.

سردمداران رژیم که این تفاوت را تحتل نمی کردند در ۲۸ مردادماه ۱۳۵۸ یک جنگ سراسری علیه مردم کردستان به راه انداختند. در این جنگ که به جنگ سه ماهه شهرت یافت، به علت مقاومت شجاعانه مردم کردستان و پیش مرگان و سیاست انقلابی حزب دموکرات، نیروهای مسلح رژیم با شکست روبرو شدند. یک بار دیگر بخش وسیعی از کردستان ایران آزادی خود را باز یافت و رژیم ناچار گشت خواستار گفتگو و مذاکره گردد. هیئتی تحت نظر رئیس

جمهور ابوالحسن بنی صدر، آیت اله طالقانی، داریوش فروهر و چند نفر دیگر برای مذاکره به سنندج رفتند. مطالب بسیاری مورد گفتگو قرار گرفت. بطوری که رئیس جمهور اظهار داشته: «قصد و نظر هیئت بر این بوده که امکانات و مقدراتی بدون آنکه «امتیاز» شناخته شود در منطقه کردنشین و سپس بتدریج در سایر مناطق کشور بوجود آید. دولت مشغول بررسی و مطالعه بود که حزب در سنندج بواحدهای ارتشی حمله کرد. دولت بناچار دستور مقابله و قلع و قمع داد». آنچه مسئولان حزب دموکرات کردستان جناح قاسملو اظهار داشته اند، حمله به واحدهای نظامی از طرف آنها صورت نگرفته است. آنها پیش مرگ هانی به رهبری غنی بلوریان بودند که برای جلوگیری و ممانعت از هرگونه توافقی یا باصطلاح بدست آوردن امتیازاتی وسیله حزب دموکرات کردستان (جناح قاسملو) مبادرت به چنین عملی کردند. وقتی نیروهای ارتشی آغاز به جنگ کردند، حزب به ناچار مجبور به دفاع از خود شد و این جنگی بود که از اول نوروز ۱۳۵۶ از طرف رژیم به حزب دموکرات کردستان تحمیل شد. اعترافات سران حزب توده حاکی است: «با جلب «حزب دموکرات کردستان» به سوی سیاست خود، پشتوانه قوی برای ایجاد «جبهه متحد خلق» بهسراه «مجاهدین خلق» و «چریکهای فدائی» فراهم سازد، و بدینسان یک اپوزیسیون نیرومند چپ برای مسخ انقلاب یا براندازی نظام تدارک ببیند». به همین دلیل است وقتی قاسملو همانطور که سران حزب توده اعتراف کرده اند و قبلاً ذکر شد، سرتابعمیت از حزب ندارد، باید از طریق عوامل نفوذی خود به رهبری غنی بلوریان از هرگونه توافق از راه مسالمت آمیز بین دولت و حزب دموکرات جناح قاسملو جلوگیری بعمل آورد که همین کار را کرد. علاوه بر این اعلام داشت که «قاسملو به سرعت سرسپردگی خود را به رژیم عراق نشان داد و نخستین گام را در محاربه با انقلاب اسلامی آغاز کرد». تاریخ انشعاب در

«حزب دموکرات» و تشکیل حزب دموکرات کردستان (پیرو کنگره چهارم) به رهبری غنی بلوریان روز ۲۵ خردادماه ۱۳۵۹ میباید که سه ماه بعد از شروع جنگ دوم بین دولت جمهوری اسلامی و حزب دموکرات کردستان ایران است.

تا اینجا منابع مختلف موافق و مخالف نسبت به حزب دموکرات کردستان ایران نظریاتی ابراز داشته اند. اما توجه به نظریه دولت جمهوری اسلامی ایران که در کتاب «غانله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹» و وسیله دادگستری جمهوری اسلامی ایران چاپ و منتشر شده حائز اهمیت است. زیرا این دولت جمهوری اسلامی است که مدت چهارده سال است در يك جنگ فرسایشی که هزاران نفر کشته و هزاران نفر معلول از طرفین جنگ و قسمت عظیمی از سرزمین ایران نابود گردیده و صدها میلیارد ریال هزینه شده، شرکت داشته است. پدید آورنده و ناشر دادگستری جمهوری اسلامی می نویسد: «حزب دموکرات کردستان یکی از احزاب مارکسیست و وابسته بوده که در منطقه کردستان ایران از سالها قبل با فراز و نشیب های زیادی فعالیت کرده و خود را در منطقه تحمیل کرده است. بررسی اسناد تصویری کنگره های مختلف این و نیز عملکرد و سابقه گردانندگان آن چون عبدالرحمن قاسلو و غنی بلوریان بیانگر مارکسیست و وابسته بودن کامل این حزب و رهبران آن می باشد. با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران از آنجا که بسیاری از سردمداران این حزب در خارج بخصوص در کشور عراق اقامت داشتند، مانند فرصت طلبان مارکسیست نظیر گردانندگان حزب توده منتظر نتیجه انقلاب شکوهمند مردم مسلمان سراسر ایران به نظاره برخاستند و چون از موفقیت این حرکت غافل بودند و باور نداشتند که میتوان رژیم طاغوتی را با مشت های گره کرده و بانگ الله اکبر به زباله دانی تاریخ سپرد، گاه گاه بطور کاملاً مخفیانه از مرز گذشته و به ایران میآمدند تا از نزدیک مسائل را بررسی نموده

و برای آینده خود چاره ای بیاندیشند تا بلکه چرخ پرتلاش انقلاب را به سود خود منحرف سازند.

حرکت و جانفشانی مردم مسلمان سرانجام به پیروزی رسید و پایه های طاغوت فرو ریخت و فرصت طلبان با برنامه های تعیین شده از طرف اربابان خود به ایران سرازیر گردیدند و فعالیت های علنی حزب را در منطقه اعلام نموده و رژیم جنایتکار عراق آنها را مسلح نمود. تشریح یکایک جنایات حزب دموکرات به کمک سایر ضدانقلابیون یعنی بازنویسی تاریخ هر روز منطقه کردستان در طول بعد از پیروزی انقلاب در این مختصر میسر نیست و لذا بطور فهرست وار به موارد شاخصی از جنایات این حزب اشاره میشود. فهرست بلند بالائی از اعمالی که باصطلاح دادگستری جنایات حزب دموکرات کردستان میباشد در زیر این نظریه آمده است که ذکر آن در اینجا ضروری بنظر نمیرسد.

در فاصله زمانی دو جنگ بین دولت و حزب ۱ جنگ اول ۲۸ مردادماه ۱۳۵۸، جنگ دوم اول فروردینماه ۱۳۵۹ هینت دیگری تحت نظر آیت اله طالقانی به کردستان و مهاباد رفت و با مذاکرات مفصل و بحث و گفتگو در مسئله کردستان و مشکلات موجود در کشور، آیت اله طالقانی به حزب دموکرات که خود را نماینده مردم کردستان میدانست قول داد: ۱ - در تدوین قانون اساسی شریک باشند (هیچ کردی عضو مجلس خبرگان نیست)، ۲ - به فرهنگ و سنن و آداب و دین و آئین آنها احترام گذاشته شود و امور داخلی منطقه خود را خودشان اداره کنند، ۳ - حق تعیین سرنوشت، بمعنی استقرار حاکمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خلق ها بر سرزمین تاریخی شان میباشد و در رابطه با این حقیقت که شناسائی این حق وحدت ملت و تمامیت ارضی را تضییع و تأمین خواهد کرد (استقرار حاکمیت

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سیستم های فدرال در چهارچوب تمامیت ارضی کشور از اقتدارات و اختیارات دولت مرکزی فدرال است. اگر این اختیارات به اعضاء فدرال داده شود، اقتداری برای دولت مرکزی و در نتیجه برای بقای تمامیت ارضی کشور باقی نمی ماند. اصطلاح "تصدی" حاکمیت اداری، فرهنگی و انتظامی و اقتصادی محلی، جزئی از اختیارات مرکزی اعطانی به اجزاء فدرال برای اجرای سیستم عدم تمرکز بجاست. قوانین تأسیسی کشورهای فدرال و اصول فدراتیو و شیوه فدرالیسم همین شیوه و روش را نشان میدهد. توضیح از نویسنده این کتاب، ۴ - در کردستان همچون استانهای دیگر که امور منطقه با اراده و انتخاب مردم اداره میشود، هیچ مقامی به آنان تحمیل نخواهد شد (هیچیک از مقامات اداری فعلی کردستان منتخب نیستند)، ۵ - به مردم کردستان همه گونه امکان داده میشود تا منابع اقتصادی منطقه را بکار گیرند (تاکنون هیچ طرح مهمی در کردستان به اجرا درنیامده است)، ۶ - برای مردم کردستان همچون مردم سراسر کشور حق در سیاست عمومی و تصمیم گیری در سرنوشت مملکت بدون هیچگونه تبعیض رعایت میگردد، ۷ - در همه ارگانهای دولت، شورای انقلاب، دادگاههای انقلاب کردها عضویت پیدا کنند، ۸ - دولت اسلامی حمایت بی دریغ اقتصادی، اجتماعی از مردم محروم و مستضعف کردستان را در رأس برنامه های خود قرار میدهد (انشالله).

در همین اثنا دفتر شیخ عزالدین حسینی در اعلامیه ای ضمن استقبال از راه حل سیاسی با توجه به نظریات اعلام شده نیروهای سیاسی کردستان شرائط خلق کرد را طی ۸ ماده اعلام نمود: ۱ - خودمختاری برای کردستان. ۲ - برقراری آزادی مذهب، مرام، کار، اقامت، بیان، قلم، احزاب و برابری حقوق زنان و مردان. ۳ - انجام انتخابات آزاد، ۴ - توقف کلیه نقل و

انتقالات نظامی در منطقه کردستان. ۵ - جلوگیری از پخش اسلحه بین مرتجعین. ۶ - برقراری دادگاههای آزاد و علنی. ۷ - تجلیل از شهدای کردستان و جبران خسارت مادی و معنوی وارده بر خلق کرد. ۸ - در کلیه مذاکرات مربوط به کردستان مفاد قطعنامه ۸ ماده ای مهاباد و سندج رعایت شود.

انجمن آذربایجان ضمن تأیید خواسته های خلق کرد و تأیید اعلامیه ۸ ماده ای اعلام کرد: این جمعیت آماده است برای حل مسئله کردستان میانجی گری کند. انجمن آذربایجان خواهان قطع تبلیغات ملی و مذهبی خلق کرد شده است. در این اعلامیه آمده است: ما ایمان داریم که هیچ رژیمی در ایران واقعا "مردمی، عادلانه و دموکراتیک نخواهد بود اگر قادر به حل مسئله ملی که از مشکلات اساسی کشور ماست، نباشد.

میر مرادزهی بلوچی نماینده مجلس خبرگان فریادآسا ندا داد که: خودمختاری خلق ها را به رسمیت بشناسید. او در تکمیل ندای خود اضافه کرد: برای تحقق این هدف لازم است به این نکات توجه شود: سیستم شورائی يك دستگاہ بسیار دموکراتیک است، کلیه انتصابات باید ملفی شود و کلیه مناصب باید جنبه انتخابی داشته باشد. کلیه امور کشور باید بصورت شورائی اداره شود، بر این مسئله نباید کوچکترین استثنائی قائل شد. در مملکتی که در آن چندین خلق مختلف زندگی می کنند دستگاہ شورائی کامل نخواهد بود مگرآنکه دستگاہ و سیستم شورائی دموکراتیک است بر آن افزوده شود. تشکیل مجلس خلق ها با نمایندگان مساری از کلیه خلق ها بعنوان تضمینی در برابر اجحافات احتمالی که ممکن است از سوی خلقی با جمعیت کمتر تحمیل شود. برای تحقق کامل سیستم شورائی و سیستم خودمختاری لازم است تقسیمات جغرافیائی کشور عوض شود. مردم آستارا آذربایجانی هستند خواه به گیلان

بجسباندند یا خواه در چهارچوب آذربایجان باشد. مهاباد شهری است با اکثریت کرد و بخشی از کردستان است. آذربایجان شرقی و غربی ندارد. آذربایجان آذربایجان است. حکومت در زمره مقوله تضمین هاست. اگر بلوچستان نی خواهد از ایران جدا شود و این يك تضمین تاریخی است، شما هم باید تضمین کنید که بلوچستان را از خود جدا نکنید. پس مسئله تضمینات متقابل را در نظر بگیرید. (حرفهای بسیار اصولی و منطقی است. یا رومی رومی یا زنگی زنگی. يك بام و دو هوا نی شود. رژیم جمهوری است. در اصل که اسلامی و یا غیراسلامی است فرقی ندارد. قانون اساسی شاعر بر اداره کشور بصورت شورانی است و انتخابات آزاد از سطح ده تا استان بمهده مردم است. با این ترتیب تعیین بخشدار فلان بخش از فلان شهرستان از وظائف وزارت کشور نیست. سیستم اداره مرکزی قرنها است که جان مردم کشور را به لب رسانده است. تغییرات و تحولات سال و ماه و روز ملت ها در نحوه اداره کشورها شاخص تحول فکری انسانها، خدمت برای انسانها و حکومت انسانها بر انسانهاست. از همان روزها که میرمراذهی بلوچی از مجلس خبرگان فریادآسا خواست های موگلین خود را به مسئولین جمهوری اسلامی رسانید، مردم بلوچستان جبهه ای بنام «بلوچ راج ء زرمبش» سازمان جنبش خلق بلوچ - ایران» تشکیل شد. اجازه فعالیت علنی نداشت. به زیرزمین ها رفت. اجازه انتشار ارگان جبهه اش را نداشت، آنرا در لندن بچاپ رسانید. هنوز هم به چاپ میرساند و در اقصی نقاط دنیا هر بلوچی ارگان جبهه را میخواند و از آن آگاهی پیدا می کند. «آزادی و دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای بلوچستان» آزادی و دموکراسی فرشته های آسمانی نیستند، همان خودمختاری برای بلوچستان است که نشانه و آثار و جزئی از آزادی، حاکمیت مردم، عدالت، ترقی و پیشرفت است. «آنهایکه آزادی را از دیگران دریغ می کنند

خود لیاقت آنرا ندارند و تحت حکمروائی خدائی عادل، نمی توانند مدتی مدید از آن بهره مند شوند». «آبراهام لینکلن». توضیح از نویسنده این کتاب

جنگ در مناطق کردنشین ادامه دارد. شهرها و بخش ها و دهات و باصطلاح آبادیها یا ویرانه های چند صد ساله بر اثر بمبارانهای جنگنده های غول پیکر آمریکائی ویران و هزاران کرد بدبخت و بیچاره و رنجدیده و ستم کشیده مقیم این ویرانه ها کشته و یا معلول بجای گذاشته اند. صدای رعدآسای برب ها و دود غلیظی که بر اثر سوختن این سیاه چالها بنام محل و مکان زندگی بشر امروزی فضای لایتناهی را آلوده کرده، چشم و گوش حقیقت بین و حقایق شنو را کور و کَر کرده است. هیچکس حاضر نیست از یکساعت ریاست و زعامت و یا دقیقه ای از استراحت و آرامش خود را فدای فکر کردن و اندیشیدن بمنظور پیدا کردن راه و چاره برای بازگرداندن محیط آرام و سکون و زندگی ساده و بی آلایش این مردم ستمدیده و رنجدیده بکند.

در همین روزهاست که خبرنگار مجله آزادی با سرلشگر فرید رئیس ستاد کل ارتش در مورد مسئله کردستان مصاحبه ای ترتیب داده از او می پرسد: «در مورد کردها چه فکر می کنید؟ فرید می گوید: قوم کرد نباید سرکوب شود! (سرلشگر فرید افسری است با دانش سیاسی و نظامی که زودتر از اقتضای سن و با خصائل و خصائص یک افسر برجسته در رژیم پیشین بازنشسته شده و در سنوات اخیر قبل از انقلاب در بازرسی شاهنشاهی بکار اشتغال داشته است. او کرد کرمانشاهی است که دوره های مختلف نظامی را در داخل و خارج از کشور طی کرده است. راست و درست و صمیمی و وفادار و از خدمتگذاران واقعی ملک و ملتش بوده. منتها مورد حسادت همکاران خوش جنس! از جمله رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران قرار گرفته، بازنشسته شده و به بیکاران و قدم زنان کنار خیابانها اضافه شده است. او در

تمام مسافرتهاى ارتشبد الكسندر هيگ رئيس ستاد كاخ سفيد رئيس جمهورى زمان ريچارډ نيكسون، فرمانده نظامى ناتو "NATO" و وزير خارجه كابينه دولت ريگان، به ايران، سمت مهماندار و مترجم مخصوص او را داشته است. او به عضويت يكي از احزاب جبهه ملي درآمد و به همين مناسبت بعد از شهادت سرلشگر ولي قره نى به سمت رئيس ستاد ارتش جمهورى اسلامى منصوب شد. توضيح از نويسنده اين كتاب).

خبرنگار مجله آزادى به سئوالات خود از فرید ادامه میدهد: نظر شما راجع بوضعیت کردستان چیست؟ در مورد کردستان، نظرات مخصوص خود را قبلاً بیان کرده ام. بطور کلی، من بعنوان فردی از ملت ایران، که باصطلاح ریگ ته جوی مسائل ایران بوده ام و سالهای متوالی در کردستان و کرمانشان خدمت کرده ام، استنباط و شناخت خاصی از غرب ایران دارم. من فارغ از اینکه مسئولیتی هم میداشتم، تصور میکردم که ملت کرد در بین اقوام متعدده ایران ستمکش ترین بوده اند، و این استنباط را در میان آنان و با توجه به راه و رسم حکومت های گذشته که همیشه نسبت به کردستان قهرآلود بوده است کرده ام. من خود نسبت به این منطقه و افراد و نایندگان آنان با روش مسالمت آمیز و مهرآلودی عمل نمودم و نتایج مثبتی از آن حاصل گردید. زمانی که فکر اعمال خشونت زیر عنوان قاطعیت در غرب مطرح بود علاوه بر عدم موافقت با رو در رو قرار دادن مجدد ارتش با کلیه سلاح سنگین در آن منطقه و با توجه به سه مطلب زیرینا به تجربه این نگرانی برایم حاصل شد بدین معنی نگران بودم که ممکن است:

۱ - قوم کرد با اعزام نیرو، این تصور را بنماید که مجدداً در شرائط پس از انقلاب اولین مظلوم هیئت حاکمه شده است. و این خود موجب يك كشش ضد حکومت مرکزی شود که این قوم نسبت بآن حساس بوده و

خو گرفته است. زیرا قوم کرد همیشه با این نوع سرکوبی ها بوسیله عوامل حکومت مرکزی آشنا بوده و آنرا یکی از ستم های بر خود می‌شمارد.

۲ - از نظر منطقه ای - اگر قرار بود انقلاب ایجاد همگرانی همه اقوام را بمنظور به ثمر رسیدن کند و هرگونه عمل خشونت آمیز آن قوم را بنا به خاصیت قومی وادار به واکنش و ایجاد مقاومت می نماید که خود نوعی تفکیک میباشد.

۳ - چون مردم کرد در نواحی مختلف منطقه با احساس قومی بسر می‌برند و سالها در رژیمهای گذشته ایران از این احساس همبستگی قومی نسبت به کشور همسایه فشار سیاسی وارد آمده است، چه بسا که رنجاندن آن قوم موجب کوچ کردن گروهی از آنان به کشور همسایه گردد، و اگر شرائط سیاسی ایجاب کند، حتی بعنوان يك عامل تلافی جویانه کانونی به عنوان فشار بر کشور ایران و انقلاب ایران فراهم شود. از همه بالاتر ملتی که حساسیت نسبت به اعمال فشار از حکومت مرکزی را داشته و سالها به منظور احقاق حق خود، مسائل و مشکلات خود را در کانونهای جهانی مطرح ساخته است، نتایج خشونت باری که منجر به کشتار خواهد شد در جهان خارج منعکس ساخته افکار عمومی را بر علیه روش بازسازی انقلابی تحریک می کند. باین علل است که صریحا" هرگونه اعمال خشونت را ناصواب میدانم.

«کنگره چهارم» و انشعاب در حزب دموکرات

در طول تاریخ احزاب سیاسی انشعاب و کناره گیری اعضا، توقف فعالیت یا پیوستگی به احزاب دیگر سیاسی یا بالاخره تشکیل حزب دیگر با انشعابون همیشه وجود داشته است. اختلاف نظر یا سلیقه در موارد مختلف

موجبات اصلی انشعابات حزبی است و در سطح جهانی سیاست مسئله ای است معمول و متداول. حزب دموکرات کردستان نمی تواند از این اصل پذیرفته شده مستثنی باشد. خاصه، وقوع انقلاب ایران و شرکت کلیه سازمانهای سیاسی پنهانی در داخل یا مقیم در خارج که قبل و یا مقارن انقلاب بایران مراجعت کردند، از عوامل موثر در تحولات و تغییرات احزاب بودند. من جمله تمام تلاش حزب توده ایران برزیر سلطه کشیدن حزب دموکرات کردستان ایران بود که طبق اقاویر و اعترافات سران حزب مذکور در این مسیر موفقیتی بدست نیاورد. بناچار با دستوراتی به عوامل نفوذی خود سبب تحولات و یا انشعابات در حزب دموکرات کردستان ایران شد.

رحمت اله برزنجی عضو مشاور در کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان (پیرو کنگره چهارم) با نظریاتی کاملاً مخالف دکتر عبدالرحمن قاسلو دبیر کل و سایر مسئولین حزب دموکرات اصلی به تفصیل جریان اقدامات قبلی هر دو جناح داخلی (قاسلو - بلوریان) و هم چنین برگذاری کنگره چهارم و پنجم را در چند شماره کیهان هوانی چاپ تهران شرح داده است. ما در اینجا تلخیصی از نوشتار رحمت اله را برای مزید اطلاع خواننده این کتاب میآوریم. رحمت اله برزنجی می نویسد: «حزب دموکرات در شرائطی که با خلع سلاح پادگان مهاباد از لحاظ نظامی و اعزام هیاتها برای دیدار امام و نخست وزیر دولت موقت، انجام مصاحبه ها و تبلیغات وسیع از لحاظ سیاسی در صدد تثبیت رهبری خود در کردستان و در برابر انقلاب بود، بناگاه حریفی جوان و ناآزموده به نام «کومله» را در برابر خود دید که برای عقب نماندن از غضب کرسی رهبری کردستان توسط حزب دموکرات، اقدام به خلع سلاح پادگان سنندج کرده و با تبلیغاتی شدید در حال رشد است. به همین دلیل حزب دموکرات به منظور منکوب کردن حریف تازه و نشان دادن قدرت

نظامی در نقده میتینگى براه انداخت تا در این رهگذر چه در داخل و چه در عرصه ایران رهبرى خود را تثبیت کند و ناجوانمردانه برای اولین بار در تاریخ انقلاب، کرد و ترك را به جان هم انداخته و شهرى را به خاک و خون کشید. این حزب در اعلامیه کمیته مرکزی خود در باره وقایع چنین نوشته و تعرض ضدانقلابی خود را نشان دادن چنگ و دندان به انقلاب توجیه می کند:

«برپائی میتینگ نقده قبلا» اعلام شده و منظور از آن صرفاً» گشایش دفتر حزب و تاکید بر دوستی و برادری میان دو خلق کرد و آذربایجان بود، ولی با کمال تأسف موقعی که میتینگ در حال شروع بود، دست خبیثی از آستین خیانت برون آمده و نه تنها اجتماع پرشکوه هواداران حزب ما را بهم زد بلکه جنگ خونین و ناخواسته ای را به مردم کرد و آذربایجان تحمیل کرد. عده ای افراد ضدانقلابی و وابسته به رژیم منفور سابق از پشت بام ها شروع به تیراندازی نموده و بسوی ده ها هزار نفر که در استادیوم ورزشی شهر اجتماع کرده بودند آتش گشودند، در نتیجه افراد مسلح که در میان اجتماع کنندگان وجود داشتند تحریک شده و به آتش آنها پاسخ گفتند».

«اعلامیه کمیته مرکزی حزب دموکرات در باره وقایع نقده یکم اردیبهشت ماه ۵۸».

۱) کومه عوامل و عناصر نفوذی حزب توده در حزب دموکرات بودند که رهبری آنها بصورت پنهانی به عهده غنی بلوریان بود، تیراندازی از روی پشت بامهای اطراف استادیوم ورزشی بروی مردم وسیله اعضاء این گروه صورت گرفت. علت اساسی آن بهم زدن میتینگ حزب دموکرات و ایجاد ناامنی و اغتشاش بمنظور درگیری با عوامل انتظامی دولت موقت و ایجاد گرفتاریهای بعدی برای سران حزب دموکرات بود. توضیح از نویسنده این کتابا ... برزنجه وقایع پایه که وسیله عوامل ضدانقلاب در خارج از ایران و در مرز مقابل

پاوه با شرکت پالیزبان و جاف ها صورت گرفت از عملیات ضدانقلابی حزب دموکرات دانسته، و به همین سبب با صدور فرمان ۸ ماده ای امام خمینی در ۲۶ مرداد ۱۳۵۸ (دو روز قبل از شروع جنگ اول دولت و حزب) مبنی بر پاکسازی سریع کردستان روبرو شد. پس از آغاز جنگ و گذشت سه ماه از زدو خورد و کشت و کشتار، دولت موقت اعلام آمادگی برای مذاکره کرد که شرح آن قبلاً آمده است ... حزب از فرصت استفاده کرده درهای حزب به روی تمامی نیروهای معارض و تشکیل و برپا کردن مقرهای نظامی و حزبی در اقصی نقاط کردستان در عمل همراه با کومه و چریکها، بخش عظیمی از حاکمیت در کردستان را اعمال کرد. در چنین شرائطی بود که حزب دموکرات فرصت را غنیمت شمرده و در زمستان ۵۸ اقدام به برگذاری کنگره چهارم این حزب کرد. سخن رانیها و نقطه نظرات مطروحه در کنگره چهارم در حقیقت تلاقی دو تفکر سیاسی در این حزب را به نمایش گذاشت. طرز تفکری به رهبری قاسملو، که خط سیاسی - نظامی غالب بود که تبلور خود را در حرکات این حزب تا برگذاری کنگره به خوبی نمایش داد. تفکر مقابل که عملاً تفکر توده ای و سیاستش ملهم از نظرات روسیه شوروی در باره کردستان و حزب توده بود در اقلیتی ۷ نفره از جمع ۲۱ نفره کمیته مرکزی قرار گرفتند که بعدها با انشعاب از حزب مرحله جدیدی از حیات حزب را تشکیل دادند. برگذاری کنگره چهارم علاوه بر اثبات وجود دو گرایش در رهبری حزب دموکرات نقطه عطفی بود که ثابت کرد در حزب دموکرات و رهبری آن ابتدا پیشبرد اهداف سیاسی مشخص که بوسیله رهبران جناح ها مطرح میشد اولویت دارد و مردم ایران، کردستان و انقلاب آنها ابزاری هستند که باید در راستای اهداف سیاسی مشخص آنان قرار گیرند و باقی بهانه ای بیش نیست و سازش رهبران دو جناح، دیر یا زود به نقطه انفجار خود رسید و به همین دلیل

صحنه کنگره در حقیقت صحنه یارگیری برای دو جناح شده بود که به پیروزی قاسملو و شکست و باخت جناح غنی بلوریان منجر شد. منتهی هر دو جناح در آن مقطع ادامه همکاری با هم را ضروری دانسته و باصطلاح مسائل حاد سیاسی را با روبروسی ها و با وحدتی ظاهری در رهبری حزب دموکرات به نمایش گذاشتند. پیروان کنگره چهارم به عنوان جریانی که در ظاهر دفاع از انقلاب و رهبری انقلاب حل مسألت آمیز مسئله کردستان را تبلیغ میکرد پا به عرصه سیاسی کردستان گذارد و در ابتدا کاملاً از حمایت حزب توده و پس از آن فدائی ها نیز برخوردار بود، یعنی در حقیقت پیروان کنگره چهارم نیز حلقه ای از حلقات سیاسی و نظامی جامعه ایران بود که انتهای آن به حزب توده مربوط میشد. رهبران اولیه این حزب عبارتند از: غنی بلوریان، رحیم قاضی، محمد امین سراجی، فوزیه قاضی، نوید معینی، احمد عزیزی، ماموستا (استاد) همین شاعر معروف کرد که بعدها تسلیم جمهوری اسلامی شد و بجای او فاروق کیخسروی انتخاب شد. بعدها سه نفر دیگر بنامهای رحمان کریمی، ستارمادی و مهندس چنگیز از حزب دموکرات جدا شدند. این سه نفر با عده ای در حدود صد نفر پیش مرگه گروهی بنام «گروه رحمان کریمی» تشکیل دادند که به گروهك هفت نفره ملحق شد.

نیروهای مسلح دولت جمهوری اسلامی مرگب از ارتش و پاسدار و عده ای همکار یا باصطلاح مزدور در سرتاسر کردستان با پیش مرگه های حزب درگیر جنگ شده و تلفات سنگینی به هر دو طرف وارد میشد. پایپای این جنگ و ستیز «پیروان کنگره چهارم» یا گروهك ۷ نفری، پس از انشعاب و سازماندهی در طول زمان جنگ دولت و حزب با افشای وابستگی قاسملو و یارانش به رژیم عراق و ناتو در صدد انقلابی خواندن خود و جذب جوانان بودند.

در پلنوم ۶ حزب توده از گروهك مذکور دعوت کرد که در تهران در پلنوم شرکت کنند. پس از خاتمه پلنوم بود که رهبران گروه با استفاده از امکانات حزب توده، در تهران و ارومیه اقامت کرده و مرکزیت کادرهای سیاسی، ارتباطی، تشکیلاتی و آموزشی پیروان کنگره چهارم به آن نقاط منتقل و روزنامه کردستان در قطع کاغذ روزنامه مردم حزب توده چاپ و در سطح وسیعی منتشر شد. نیروهای نظامی نیز با همکاری با سپاه پاسداران توانسته بودند نقشی در پاکسازی کردستان بر عهده بگیرند. اختلافاتی بین ستارمادی و رحمان کریمی ظاهر شد که منجر به کشته شدن رحمان کریمی و الحاق مجدد ستار مادی و مهندس چنگیز به حزب دموکرات کردستان گردید. بعد از فروپاشی حزب توده، گروهك انشعابی ابتدا به کوهها و سپس بدامن اربابانشان روسیه و آلمان شرقی پناه بردند.

وضع کردها در جنگ بین ایران و عراق

بعلت اهمیت مسائل مختلف کشور عراق همسایه غربی ایران ضرورت ایجاد می کند که بررسی در مسئله جنگ بین دو کشور بصورت جامعی انجام گیرد تا وضع کردها که همیشه تحت الشعاع مناسبات حسنه یا غیرحسنه بین دولتین ایران و عراق بوده به شیوهٔ بهتری آشکار و مورد توجه قرار گیرد.

از سال ۱۹۷۵ که خیال صدام حسین از مسئله اکراد راحت شد و موقعیت او در میان ارتش تقویت گردید، حزب کمونیست را نیز بشدت قلع و قمع کرد. کمونیست های عراقی نیرومند نبودند و روحیه سازشکاری سیاسی در آنها قوی بود. آنها هرگاه تحت فشار دولت مرکزی قرار میگرفتند به ملا مصطفی پناه میبردند و هرگاه که مورد تحویب بغداد بودند به

دولت روی میآوردند و به همین دلیل نیز نتوانستند در میان مردم پایگاهی بدست آورند.

سپس رژیم البکر - صدام به تقویت ارتش عراق دست زد. تعداد افراد ارتش آن در حدود ۷۵ هزار نفر که کمی بیشتر از نصف پرسنل ارتش ایران بود به نسبت جمعیت و وسعت خاک ایران و با توجه باینکه ایران ژاندارم خلیج فارس محسوب میشد، هزینه هائی که عراق در طول آن سالها صرف تقویت ارتش خود میکرد بیشتر بود. عراق يك مزیت آشکار داشت و آن آمادگی جنگی بود که طی سیزده سال جنگ با اکراد کسب کرده بود. در حالی که ارتش ایران اصولاً "ورزیدگی کافی برای شرکت در يك جنگ واقعی را نداشت و جنبه تشریفاتی آن بیشتر از جنبه نظامی بود. این مسئله بخوبی در شورش عشایری فارس (معروف به غائله فارس در سال ۱۲۴۱) دیده شد. بعلاوه عراق دارای يك ارتش شبه نظامی متشکل از سه سپاه بود که آمادگی نسبی جنگی نیز داشت و دستکم برای حفاظت شهرها کاملاً مناسب بود. این نیرو نیز سی هزار نفر برآورد میشد. پس، در سال ۱۲۵۷ عراق در میان کشورهای عربی منطقه دارای قوی ترین ارتش بود.

در این سالها، عراق بدستور آمریکا در نقش يك کشور تندرو عربی در برابر اسرائیل ظاهر شد و از این طریق سعی کرد که خود را سپر بلای اعراب وانمود کند و در میان شیخ نشین های خلیج فارس محبوبیت کسب نماید. ولی در عین حال، عراق قدرت خود در خلیج فارس را بر پایه رعب و وحشت هم قرار داد. در حاکم نشین های خلیج فارس، عراقیها بسیار گستاخانه عمل میکردند و بغداد برای ایجاد ناامنی و رعب، عراقیهای زیادی را به این مناطق اعزام میداشت.

در سال ۱۲۵۷ وضع به نحوی شده بود که این کشورهای کوچک از عراق حساب میبردند. در حالیکه در مقابل روابط خوبی با ایرانیان ساکن این کشورها داشتند. عراق بکرات ادعای مالکیت جزیره «بویان» متعلق به کویت را کرد که با اعتراض شدید کویت مواجه شد و حاکم نشین ها نیز از کویت حمایت کردند.

پس از چند دعوی، زمانی که عراق متوجه شد به نتیجه نرسد خواستار اجاره بویان از کویت شد، که کویت با آن مخالفت کرد. ولی همین مسئله به صورت ریشه یک کدورت میان دو کشور در آمد. جزیره بویان چنان است که عراق میتواند با چندین پل آنرا به خاک خود وصل کند و با ایجاد اسکله های متعدد ظرفیت پذیرش کشتی را چند برابر کند، و اگر جزیره فوق به تصرف عراق درآید امکانات دریائی آن توسعه چشمگیری خواهند یافت.

بنابراین، در سال ۱۲۵۷ رژیم عراق استعداد کافی داشت که خلاء سقوط پادشاه ایران را برای آمریکا و ایران در منطقه پر کند و نقش ژاندارمی خلیج فارس را ایفا نماید. این نقش عراق ناظر به چند هدف بود: جلوگیری از نفوذ شوروی در کشورهای عربی از طریق ایجاد اختلاف در میان اعراب، حفظ موقعیت عراق به عنوان سردسته کشورهای عربی مخالف اسرائیل و در نتیجه تأمین کنترل غرب بر ناسب نالسم عربی و بالاخره جلوگیری از نفوذ اسلام در

۱ - محاصره انقلاب ایران و جلوگیری از نفوذ اسلامی به عراق و

منطقه

۲ - سرکوب جنبش شیعیان عراق

۳ - تحکیم مواضع اسرائیل و شناسائی آن از سوی کشورهای عربی

۴ - فروش تسلیحات گرانقیمت و حتی غیرلازم به کشورهای ثروتمند

عرب که رژیمهای خود را در خطر میدیدند

۵ - سرسپردگی بیشتر کشورهای عربستان و کویت و امارات و

غیره به آمریکا

۶ - ایجاد نوع جدیدی از همبستگی و اتحاد قومی بین اعراب علیه

ایران و جنبش شیعیان در منطقه، و در نتیجه تضعیف آن نوع همبستگی

عربی که از زمان ناصر علیه اسرائیل و غرب شکل گرفت.

۷ - توجه کمتر مردم جهان به مسائل لبنان و فلسطین

۸ - ورود مجدد مصر به جرگه کشورهای عرب که پس از پیمان

"کمپ دیوید" منزوی شده بود

بحران روابط ایران و آمریکا و اقدامات تحریک آمیز آمریکائیها علیه

ایران، صدام حسین را که در اواسط سال ۱۹۷۹ بجای احمد حسن البکر به

ریاست جمهوری عراق انتخاب شده و دیکتاتور بلا منازع عراق بشمار میآمد به

اقدامات تحریک آمیز تازه ای علیه ایران ترغیب نمود و قرآنی در دست است

که از نقش غیرمستقیم آمریکائیها در ترغیب او به این اقدامات حکایت می کند.

در واقع این آمریکائیها بودند که اطلاعاتی در باره طرح های براندازی حکومت

بعثی عراق و روی کار آمدن یک حکومت مذهبی شیعه نظیر

ایران در اختیار صدام حسین گذاشتند و واکنش صدام در مقابل

آن ایذا و آزار روحانیون شیعه در عراق و دستگیری و به قتل رساندن

آیت اله سید محمد باقر صدر و خواهر او بنت الهدی در روز نهم فروردینماه ۱۳۵۹ بود.

روابط ایران و عراق بعد از این واقعه بشدت تیره شد و حل اختلافات باقیمانده در باره مرزهای زمینی دو کشور که پروتکل ضمیمه قرارداد ۱۹۷۵ پیش بینی شده بود به عهده تعویق افتاد.

از اواخر تابستان ۱۳۵۹ و در طول شهریور همین سال وضع متشنجی در مرزهای دو کشور حاکم بود. سرانجام روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۱ شهریور ۱۳۵۹) صدام حسین طی نطقی الغاء قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق و پروتکل های ضمیمه آنرا به دلیل نقض آن از طرف ایران اعلام داشت.

آمریکا و اسرائیل بطور مستقیم و غیرمستقیم یا از طریق اطلاعات نادرستی که در باره وضع آشفته داخلی ایران و ناتوانی نیروهای مسلح این کشور در اختیار صدام حسین گذاشتند او را در آغاز به تجاوز مسلحانه به خاک ایران تشویق و ترغیب نمودند. برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر در خاطرات خود به صراحت این مطلب را عنوان می کند که: «در آغاز جنگ ایران و عراق و نیاز به لوازم یدکی هواپیماها و سلاح های آمریکائی این امیدواری را در ما بوجود آورد که با استفاده از این حربه بتوانیم ایران را وادار به قبول راه حل سریعی برای مسئله گروگانها کنیم... حتی این موضوع بین خود ما مورد بحث بود که وسائل یدکی مورد نیاز ایران را قبلاً به آلمان، الجزایر و پاکستان بفرستیم تا ایرانیها به محض آزادی گروگانها با هواپیماهای خود این وسائل را به ایران حمل کنند». (بخش «توطئه در ایران» از کتاب «قدرت و اصول اخلاقی» برژینسکی).

در تابستان ۱۳۵۹ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، پسران ملا مصطفی ادریس و مسعود مسئولان پارت دموکرات کردستان عراق را به همکاری دعوت

کردند. آنها در نقاط مرز مقابل مختلف کردستان عراق دست به عملیات ایذانی زدند که سازمان های اطلاعاتی آمریکا دخالت و حمایت از آنها را به آگاهی صدام حسین رساندند. این عملیات پس از تجاوز عراق به ایران در سطح گسترده و وسیع تری ادامه یافت. جلال طالبانی رهبر اتحاد میهنی کردستان که در دمشق بسر میبرد و پیش مرگه های او در کردستان عراق درگیر زدوخورد با نیروهای ارتش عراق بودند، به تهران رفت. او با مسئولان جمهوری اسلامی به مذاکره پرداخت و ترتیب همکاری و همیاری اتحاد میهنی کردستان را برای جنگ و مقابله با ارتش عراق داد. هر دو نیروی پیش مرگه پارت دموکرات و اتحاد میهنی در کنار هم قرار گرفتند و آنچه در توان و قدرت داشتند در دفاع از ایرانزمین دریغ نکردند.

در آغاز جنگ نویسنده در آمریکا به تحصیل اشتغال داشت. در همان روز حمله ارتش متجاوز عراق به ایرانزمین طی دو تلگراف به سفارت جمهوری اسلامی در واشنگتن، D.C. و هم چنین ستاد ارتش جمهوری اسلامی در تهران مخابره کرد و آمادگی خود را برای شرکت در جنگ حتی با درجه سربازی برای دفاع از مرز و بوم ایران اعلام داشت. تعهد کرد که مبلغ پنجاه دلار کل موجودی خود را برای کمک به هزینه پربار جنگ بپردازد. بعد از مدتی تلفنی وصول تلگراف را اعلام و عزمیت به ایران را موکول به کسب دستور از مقامات مسئول از مرکز کردند. منتها ارسال پنجاه دلار را خواستار شدند که همان روز پنجاه دلار حواله گردید. بعد از یکی دو هفته ای مجدداً "نامه ای پیرو تلگراف اولیه برای یادآوری و پیگیری موضوع به سفارت ارسال داشتم. رونوشت آنرا در اختیار يك یا دو روزنامه گذاشتم که به چاپ رسید. از زمین و آسمان سیل انتقاد و سرزنش و نکوهش وسیله ایرانیان پناه جو در آمریکا و اروپا بر سرم فرود آمد. با انتقاد از رژیم جدید و مسئولان جمهوری اسلامی، مخصوصاً"

کسانی که در اعدامهای ماههای اولیه انقلاب دست داشتند، عزیمت به ایران و خدمت به رژیم جدید را جنایت و حتی خیانت بشمار آورده بودند. بجای آنکه پاسخی بآنها داده شود مرتباً نامه به سفارت و تهران برای اتخاذ تصمیم فوری مبنی بر عزیمت و شرکت در جنگ ارسال میداشتم. همسر افسری که پس از پیروزی انقلاب به جوخه اعدام سپرده و شهید شده بود، طی مقاله ای بسیار تند و خشن که در یکی از نشریات لوس آنجلس به چاپ رسیده بود عزیمت مرا به ایران تقبیح و خدمت به رژیم را محکوم کرده بود. من مترصد بودم پاسخی از جمهوری اسلامی دریافت کنم، آنوقت مبادرت به پاسخ نویسندگان مقاله ها بکنم. ماهها گذشت، خبری نشد. تا آنکه شخصی بنام محجوبی که اصلاً و ابداً او را ندیده و نشناخته بودم، در یکی از جراند خطاب به همه مخالفین و کسانیکه به علت تقاضای شرکت در جنگ، در نشریات مختلف مرا بیاد سرزنش گرفته بودند پاسخ بسیار منطقی و مستدلی بآنها داده بود. این مرد نشناخته برای نویسنده، ولی میهن پرست و باوجدان خطاب بآنها نوشته بود که: «مسئله ایرانزمین و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی آن هیچ ربط و ارتباطی به رژیم و مسئولان و متصدیان رژیم ندارد. رژیم هرچه میخواهد باشد، و سران و مسئولان دولت هرکس و از هر طبقه ای که هستند، ایرانزمین به آنها تعلق ندارد. ذره ذره خاک مقدس آن به همه ایرانیان متعلق است. این وظیفه فقط این افسر که نه او را دیده و یا میشناسم نیست که از مرز و بوم ایران در مقابل يك کشور خارجی و نیروهای مهاجم آن دفاع کند، این وظیفه هر فرد ایرانی است که در هر رده و هر طبقه و هر شغلی با هر امکاناتی که دارد از ذره ذره خاک مقدس میهنش دفاع کند. این افسر نمونه یکی از بهترین میهن پرستان است که حاضر شده با درجه سربازی به ایران برگردد و از میهنش دفاع کند، چه بسا جانش را هم فدا کند. من هزاران درود و آفرین

به این افسر شیر پاک خورده و میهن پرست میفرستم و سر تعظیم و تکریم در مقابل او فرود میآورم. همه کسانی که او را بیاد سرزنش و انتقاد گرفته اند باید از او عذر بخواهند و باو درود بفرستند و موفقیت او را در خدمتی که بعهده خواهد گرفت آرزو کنند. طی مقاله ای مطالبی در همین زمینه ای که این مرد باشرف و میهن پرست ناشناخته نوشته بود تهیه کرده و از همه کسانی که مرا مورد محبت و لطف! قرار داده بودند سپاسگزاری کردم. مخصوصاً به همسر افسر شهیدی که او را میشناختم و از هم دوره های من بود پیام بسیار محترمانه ای دادم و آرزو کردم که برای خدمت به آب و خاک مقدس ایران روح با روح پرفروغ همسر شهید جاویدش محور شود. ولی متأسفانه تا به امروز جوایی از جمهوری اسلامی دریافت نداشته ام. وقتی به پاریس وارد شدم، اطلاع پیدا کردم که ارتشبد عباس قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رژیم سابق طی اعلامیه ای خطاب به هم میهنان گرامی خاطر نشان ساخته که: ... ایران باید مانند همیشه زنده و جاوید بماند و «فقط» بدست ایرانی و نیروهای مسلح و فداکار ایران با ازین بردن متجاوزین و دشمنان، استقلال و تمامیت خود را حفظ کند، تا ایرانی در کشوری آزاد و مستقل و دور از وجود خارجی آزادانه بتواند مشکلات ایران را بدست ایرانی و با راه حلهای ایرانی حل نماید.

هر دو نفر رهبران خودخوانده که یکی نخست وزیر! و دیگری فرمانده ارتش آزادی بخش ایران! بودند از صدور چنین اعلامیه ای وسیله ارتشبد قره باغی رنجیده خاطر! شده، بنای مخالفت و ستیزگی را با وی آغاز کردند. در ملاقاتی که با حضور سرلشگر علی عسکری هم دوره ام از اویسی بعمل آوردم پیشنهاد کردم از همه افسران مقیم فرانسه و حتی کسانی که در منطقه خوزستان خدمت کرده و بوضع آنجا آشنائی کامل دارند و در کشورهای

دیگر زندگی می کنند، دعوت کند و با اطلاعاتی که ممکن است بوسائل مقتضی از جبهه های جنگ بدست میآورد طرح های لازم تهیه کرده و در اختیار ستاد ارتش جمهوری اسلامی بگذارد. بدینا هم اعلام کند که مسئله دفاع از سرزمین ایران ربط و ارتباطی به رژیم و یا مسئولان و متصدیان جمهوری اسلامی ندارد. این وظیفه هر فرد ایرانی است که آخرین قطره خون خود را در راه استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران و بقای ملت بزرگ ایران نثار کند. با قیافه ای گرفته و بصورتی نیمه عصبانی خطاب بمن گفت: «سرکار سرهنگ! از من توقع دارید که با جمهوری اسلامی همکاری کنم؟ من هیچوقت چنین توقعی از افسران نخواهم داشت و دست به چنین کاری نخواهم زد». از جای خود بلند شده گفتم: «من توانستم منظور خود را خوب بیان کنم و تیسار هم خوب بآن توجه کردید، متأسفانه مسئله را وارونه و بصورت دیگری جلوه میدهید، برای خودم و شما متأسفم». او را ترك کردم و جز یکبار دیگر و بمناسبت توقع از من برای برگرداندن آریانا از ترکیه به پاریس که با حضور مشیر و مشاور آمریکائی اش منصور رفیع زاده صورت گرفت، هیچوقت او را ندیدم. وقتی عدم توانائی خود را (او و رفیع زاده اصرار داشتند حتماً قادر باینکار هستم) بااطلاع او رسانیدم، جلد قرآنی را که در داخل آن تقویم بود مثل همیشه از بغلش درآورد و سوگند یاد کرد که تا پانزده روز دیگر آریانا را به پاریس خواهد کشاند. آریانا فرمانده ارتش آزادی بخش دیگری!! نه فقط پانزده روز بلکه پانزده ماه دیگر در ترکیه باقی ماند و به آن وضعی که اغلب وصف آن را در جراند ایرانی چاپ انگلیس و آمریکا خوانده اند در معیت همسر و رشیدی آجودان مخصوصش! به پاریس نزول اجلال فرمودند!

در طول ۸ سال جنگ خونین و سهمناک کلیه افراد نیروهای مسلح، پاسدار، بسیجی و دیگر نهادها به عملیات شگفت انگیز و افتخار آفرینی دست

زدند که موجب حیرت ارتش های بزرگ جهان بود. فداکاری و صبر و حوصله و کمک های بیدریغ و پشتیبانی ملت بزرگ ایران در همه دوران تاریخ بی نظیر بوده است. با آنکه آتش بس اعلام شده و در دوران صلح مسلح هستیم و نمیدانیم که وضع این جنگ تحمیلی و بدفرجام به کجا می کشد و بچه ترتیبی به بستن پیمان صلح منتهی میشود، معذالك اعتقاد بر این دارد که اگر جنگ مجدداً آغاز شود، همه ایرانیان همان خواهند کرد که سبب افتخار و بزرگی يك ملت زنده و جاوید است. پایپای همه نیروها، پیش مرگان دلاور و قهرمان کرد قدم به قدم و سنگر به سنگر در کنار فرزندان دلیر ایران تاسر حد امکان فداکاری و جانبازی کردند، قتل سر بفلک کشیده در اغلب مناطق کردستان عراق را در دل دشمن متصرف شدند و پرچم پرافتخار ایرانزمین را باهتر از درآوردند. ملت بزرگ ایران و تاریخ ایران اینهمه فداکاریها و جان فشانیها را هیچوقت و هیچگاه فراموش نخواهد کرد.

نویسنده سالهاست که خانواده شهید دکتر عبدالرحمن قاسملو را میشناسد و با برادر او دکتر علی قاسملو که مقیم رضایه بود دوستی دیرینه داشت. قبل از ترك خاک میهن (در سال ۱۳۵۷) در سفری که به اروپا داشتم با معرفی دکتر علی، در پراگ با دکتر عبدالرحمن قاسملو ملاقات و آشنائی پیدا کردم. دو روز از مسافرتم را با او گذراندم. دو روزی که در دوران عزم فراموش نکرده و نمی کنم. خیلی انسان بود. انسانی با کرامت و معرفت. آگاه و هوشیار و صلح جو و مال اندیش. عاشق کرد و کردستان و دلداده ایران و ملت ایران بود. در سفری که بعد از انقلاب ایران از آمریکا به پاریس داشتم ابتدا با حسن قاضی که نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در پاریس بود و در معیت کندال نزان موستس و مسئول انستیتوی کرد در فرانسه ملاقات و مذاکراتی بعمل آمد. حسن را از دوران تحصیل در دبیرستان، بعدها دانشکده

میشناختم. در گزارشی که از ملاقات خود با من به دبیر کل حزب دکتر عبدالرحمن که آنوقت در جبهه و در قرارگاه حزب بود، فرستاده بود، برخلاف وجدانش در آخر گزارش نظر داده بود که «محتملاً» از طرف آمریکاییها مأموریتی دارم». در سفر بعد با معرفتی احمد نماینده جلال طالبانی در پاریس، شهید عبدالله قادری آذر نماینده وقت حزب دموکرات را ملاقات کردم. او هم بسیار متین و مودب، با معرفت و هوشیار، و آرام و منطقی دیدم. وقتی مقیم پاریس شدم، چندین بار به منزل آمد. از دیدار هم شاد میشدیم. یکبار او و دکتر قاسملو را که به پاریس آمده بود ملاقات کردم. به دکتر قاسملو گفتم: دو نظر دارم که خوب بآن توجه کنید. اول اینکه حزب درگیر جنگ با جمهوری اسلامی بود که ارتش متجاوز عراق به ایران حمله کرد. معتقدم بهترین آن بود که بلافاصله آتش بس اعلام و تا حدودی که در دسترس و در تیررس نیروهای جمهوری اسلامی نباشید، وسیله رادیو، اعلامیه و غیره به دولت ایران، به ارتش ایران، به ملت ایران اعلام میشد: اکنون که یک نیروی خارجی به سرزمین ایران تجاوز کرده، نیروهای پیش مرگه حزب دموکرات از جنگ دست کشیده، آماده اند لوله های تفنگ خود را صدوهشتاد درجه و بطرف سینه دشمن ایران و ایرانی برگردانده و دوش بدوش برادران دیگر ایرانی برعلیه دشمن جنگ خواهند کرد. پس از خاتمه جنگ اعم از پیروزی یا شکست باز هم بر سر خواسته های حزب دموکرات که خواست مردم کردستان است خواهیم ایستاد. اگر دولت قبول کرد که فهوا مطلوب، اگر قبول نکرد مجدداً جنگ را آغاز می کنیم. بهر حال و در هر مورد اقتضای بود برای حزب و گشودن راه و مسیر دیگری برای ایجاد صلح و تفاهم و بالاخره موفقیت کردها. دوم اینکه: اگر حزب دموکرات طالب آزادی و دموکراسی برای ایران است، چرا خودمختاری فقط برای کردستان؟ مگر ایران شامل کلیه سرزمین ایران و ملت ایران نیست؟

مضافاً" باینکه با اغلب اقوام یا ملت های دیگر ایرانی مذاکره کرده ام که چرا برای ایجاد يك سیستم دموکراتیک با حزب دموکرات همکاری نمی کنند. پاسخ آنها این بوده که: حزب دموکرات شعاری اختصاصی برای خود انتخاب کرده که بخود آن مربوط است، اگر همکاری و همیاری ما را میخواست قبل از برداشتن چنین شعاری با ما هم تفاهم بعمل میآورد و يك شعار همگانی اعلام میشد: "آزادی و دموکراسی برای ایران، خودگردانی برای همه ملت های ایرانی".

دکتر قاسملو در پاسخ سوال اول مطالبی بصورت مفصل بیان داشت که خلاصه آن این بود: "درگیری در همه موارد، عدم هماهنگی فکری و روحی در کمیته مرکزی حزب، و اطمینان از عدم قبولی جمهوری اسلامی به چنین عملی دست نزدیم. و اما در مورد دوم ضمن اینکه خالی از اشکال و گرفتاری نبود ولی تا حد و حدودی به شما حق میدهم و پیشنهاد شما را منطقی تلقی می کنم".

صدام حسین برای ایجاد همکاری و همیاری با ملت ها و اقوام و افراد و آحاد ایرانی از هیچگونه اقدامی فروگذار نکرد. در سراسر اروپا نمایندگان او با کردها، بلوچ ها، آذربایجان از دانش جو، افسر، درجه دار، کارمند و هر کس بهر صورتی امکاناتی داشت تماس گرفتند و با صرف مبالغ قابل توجهی اغلب آنها به همکاری راضی نمیشدند. شش ماهی از جنگ نگذشته بود که اعلامیه ای او رادیو و تلویزیون بغداد خطاب به ایرانیان بشرح زیر پخش شد. او گفت:

"به تمامی ملت های ایران و در رأس آنها ملت کرد، ملت بلوچستان و آذربایجان و کلیه وطن پرستان واقعی و شریف ایران که با استعمار رابطه ای ندارند و احمق نیستند می گوئیم که ما برای ایجاد روابطی مستحکم به قصد دست یابی آنان به حقوق ملی و میهنی خود در رسیدن به يك زندگی

شرافتمندانه و آرام و برقراری روابط حسن همجواری با عراق آماده ایم. هم چنین آماده ایم تا در این راه هرگونه کمکی را از اسلحه گرفته تا مسائل دیگر در اختیارشان بگذاریم. این تنها حرف و سخن نیست، این يك تصمیم است» (صدام حسین، ۱۳۵۹/۱۲/۲۲).

قبل از انتشار این اعلامیه گروه و گروهکها و فرد و افرادی از طبقات مختلف که بصورت فراری به عراق رفته و یا در سایر کشورها پناه جو بودند سر باستان عرب لاشخوار نهادند و از خوان کثیف و نکبت بار او متمتع شده بودند. شاپور بختیار و اویسی از جمله رهبران خودخوانده ای بودند که به نیابت و نمایندگی! از طرف ملت ایران ملیونها دلار در اختیار آنها گذاشته شد. بخش هائی از رادیوی بغداد بنامهای مختلف گروهک های آنها سخن پراکنی کردند. چندین نفر از نویسندگان و متخصصین در مسائل تبلیغاتی از طرف این گروهکها بکار در رادیوی بغداد اشتغال پیدا کردند. اطلاعات دقیق در همه موارد و اهداف کشور را در اختیار دشمن گذاشتند. صدها نفر فرزندان بی گناه و معصوم و پاک و درستکار را که از خیانت ها و توطئه های آنها بر علیه ملک و ملت خبر نداشتند گول زدند. بنام کودتا، انقلاب و براندازی رژیم، اسیر و گرفتار کردند و آنها را به جوخه های اعدام جمهوری اسلامی سپردند. اکثر دستگیرشدگان از کادر و پرسنل ارتش مخصوصاً نیروی هوائی بودند که باین ترتیب سبب خنثی شدن نیروهای مسلح کشور شدند. آنگاه راه برای حمله ارتش نابکار و متجاوز عراق گشودند و بر سر ملت ما آن بدبختی ها و فلاکت ها آوردند که همه دیدند و می بینند که هنوز ادامه دارد. در بحبوحه جنگ، سیل افسران و درجه داران به فرماندهی سپهبدان و سرلشگران و مقاطعه کاران دغل کار و دغل باز سابق، هیئت ها به ریاست نخست وزیر و وزیران و کارمندان عالیرتبه وزارت خانه های خارجه و کار و بهداری و غیره و غیره به

بغداد سرازیر شدند. بعد از اطعام این مساکین و آهستن کردن آنها، برای زیارت ساحت مقدّس بارگاه امامان به کاظمین و کریم و نجف رفتند و مراسم نیایش را بجا آوردند. پس از این کارهای ناشایست و خیانت بار بود که دیگران سوراخ دعا را پیدا کردند. در کشورهای اروپائی و ترکیه و هم چنین پاکستان با عوامل مسئول عراقی تماس گرفتند. گروههای ضربت برای اعزام بداخل کشور بوجود آوردند. بسبب های ساعتی و مواد محترقه و منفجره را از راههای غرب و جنوب شرقی یعنی مناطق کردستان و بلوچستان به شهرهای مختلف ایران مخصوصاً تهران فرستادند. صدها ماشین و محل های حساس و افراد یعنی همان برادران و خواهرانی که اقامت در ایران و استقامت و پایداری و دفاع از سرزمین مقدّس ایران را بر فرار و پناه جوئی و دریوزگی ترجیح داده بودند، نابود کردند. شرح مفصل عملیات ارتش ها و گروهکهای آزادی بخش!! جداگانه در کتاب رنگین کمان خواهد آمد.

اغلب از احزاب سیاسی کرد با همکاری پارت دموکرات به رهبری ادريس و مسعود بارزانی و هم چنین اتحاد میهنی کردستان به رهبری جلال با جمهوری اسلامی نظر مساعد نداشته تبلیغات در داخل و خارج عراق بر علیه آنها بعمل میآوردند. آنهایی که وسیله دولت عراق تقویت میشدند وظیفه ای جز این نداشتند. بقیه هم به واقعیت ها توجه نداشتند. اما جلال طالبانی از يك اصل کلی همیشه تبعیت کرده است. او می گوید: «دشمن دشمن ما، دوست ماست، بنابراین باید با دوست همکاری کرد. خاصه اینکه يك رژیم درنده آنهم عرب که به خون کردها و ایرانیها تشنه است. چطور نباید بر علیه آن اقدام کرد. ما کردها و همه مردم ایران از يك نژاد و يك تبار هستیم. کردها در ساختار ملیت ایرانی و دولت ایران شرکت داشته و بیش از هر ملیت دیگری در پایه گذاری و پی ریزی این ساختار فداکاری و جانبازی کرده است».

شورای ملی مقاومت و حزب دموکرات کردستان ایران

مهدی خاناباا تهرانی که از سال ۱۳۲۰ به عضویت حزب توده ایران در آمد، از اعضاء فعال و کاردان حزب توده بود که بارها و بارها دستگیر و بازداشت و در زندان بسر برده است. او به خارج از ایران مسافرت کرد و در آلمان اقامت گزید. از حزب توده انشعاب پیدا کرد و از موستسین و پایه گذاران کنفدراسیون دانش جویان است. از ابتدای انتساب به حزب توده تا بامروز بصور مختلف در جنبش و فعالیت است. خاطرات او بصورت گفتگو با حمید شوکت تحت عنوان «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران» در سال ۱۳۶۸ و در دو جلد چاپ و منتشر شده که حاوی مطالب بسیار باارزش و قابل استنادی میباشد. گفتار او در نهایت تواضع و صداقت و امانت بیان شده و گوشه های تاریک تاریخ جنبش های چپ ایران را کاملا روشن کرده است.

خاناباا تهرانی در جواب سنوالی که در مورد اختلاف بنی صدر با سران جمهوری اسلامی که منجر به يك تحوّل وقایعی در جزّ سیاسی خردادماه ۱۳۶۰ که خود بنی صدر آنرا «کودتای خزنده» نامیده، پیش آمده بود، می گوید:

«... با باور من بنی صدر در سالهای دهه چهل به بعد دارای يك جمع بندی از جنبش ایران است ... بنی صدر مانند طالقانی رمز موفقیت جنبش ملی ایران را در پیوند نیروی مبارز مذهبی - اسلامی و نیروی شهروندی - ملی میدانست. بنی صدر معتقد است که بسیاری از نظراتی را که پیش از انقلاب در باره حکومت اسلامی طرح شده نظریه اوست و بیان انقلاب اسلامی در پاریس خمینی را هم متعلق به خود میداند. «بیان پاریس» از «انقلاب اسلامی» تلفیقی از آزادیها، استقلال کشور، مذهب و ملی گرانی است. او

در عین حال که طرفدار برقراری حکومت مذهب نیست، دخالت مذهب در سیاست را صحیح ارزیابی می‌کند. بنا بر این نظریه، حکومت اسلامی یعنی همراهی روحانیت با مردم در راه تحقق آرمان استقلال، آزادی و رشد در هويت فرهنگی. بنی صدر با تمامی کوششی که جهت هم خوانی با نیروی مذهبی حاکم کرد، اما سرانجام این روحانیت بود که او را با طرح «کودتای خزنده» حذف کرد. برای آنکه بنی صدر برای روحانیت به اندازه کافی اسلامی نبود. بنی صدر و رجوی به پاریس آمدند و «شورای مقاومت ملی» را تشکیل دادند.

بنی صدر در این مورد در کتاب «خیانت باتید» خطاب به همسرش می‌نویسد: «... می‌خواستم مانع از تحقق استبدادی بگردم که از پیش از انقلاب بدان حساس بودم و هیچ فرصتی را برای هشدار نسبت به آن از دست نیدادم. همه آنهايي که جوّ عمومی کشور را در دوران انقلاب، جوّ خشونت ساختند و تضادها را دارای خصلت «آتاگونیستی» شمردند، باید به این ملت حساب پس بدهند. اینها شرکای جرم هستند. بگذرم ... در همان اوایل انقلاب بود که آقای خمینی از حجاب زنان شروع کرد. خلاف بیان عمومی پاریس، خواست گریه را دم حجله بکشد. به او مراجعه کردم که مگر قرار نشد که زنان در پوشش آزاد باشند؟ گفت حالا قدرت دارم باید دین خدا را بعمل آورم. سخن بر سر اعتقادهای او نیست. سخن بر سر اینست که او اعمال زور را برای عملی ساختن دین واجب میدانند. شرائط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی را هم به قدرت عمل بر روی جامعه تحویل می‌کنند. این روشها کشور را گرفتار بحران های روز افزون ساخته اند. زمان به زمان وضع بدتر میشود ... این بحران عمومی را يك ضرورت میدانند و آنرا بسیار خوب می‌شمارند! ... حسین آقا نوه آقای خمینی پیش من می‌آمد مطالب بیسارگونه ای را که در او القاء کرده بودند بازگو میکرد. مطالب در این حد

بود: «می‌گویند، نظریه آقای بنی صدر لیبرالیستی و راحت طلبانه است چرا که می‌گوید انقلاب کرده ایم حالا باید کشور را بسازیم. مردم آزادیهایشان را داشته باشند. پیشرفت اقتصادی بکنند. گرسنه نشوند. طیب و بهداشت روپراه بشود، مردم امنیت پیدا کنند ... اگر مردمی که اینهمه را پیدا کردند، دنبال پیروزی اسلام در جهان برنی خیزند. ما باید از راه بحران سازیهای پیاپی و ارزش مطلق کردن مرگ و شهادت خوی راحت طلبی را از میان ببریم، ایران هم از بین برود مهم نیست، مهم اینست که سراسر جهان غرق بحران بشود، صدور انقلاب یعنی این. اگر هر روز بحران درست نکنیم، مردم بعادات گذشته برمیگردند».

بنی صدر در ملاقات و گفتگو با دکتر عبدالرحمن قاسملو در پاریس توضیح داد که: قصد حل مسئله کردستان را داشته اما نیروهانی که از سوی سیاست های خارجی تحریک میشده اند با اخلاص گری و حمله به ارتش مانع حل مسئله شده اند. قاسملو توضیح داد: «حزب دموکرات کردستان مانع حرکت ارتش در کردستان به سوی مرز نبوده و اسناد نشان میدهند که کومله (پیروان کنگره چهارم) اعلامیه ای در این زمینه صادر کرده و در سنج با نیروهای ارتش درگیری داشته اند». بنی صدر اظهار کرد که: «از این موضع حزب دموکرات تاکنون اطلاعی نداشته و قصد او دفاع از تمامیت ارضی کشور بوده است». آن روز قاسملو با نرمشی که نشان داد ناروشنی ها رفع شد و دشواری بر سر شکل گیری ائتلاف در شورای ملی مقاومت از سر راه برداشته شد. اما پس از چندی باز بر سر طرح خودمختاری کردستان در شورا اختلاف بروز کرد، چرا که بنی صدر مفاد این طرح را به راحتی نمی پذیرفت. او در زمینه استقلال قوای انتظامی در کردستان که در طرح آمده بود به مخالفت برخاسته و هرگونه تجزیه و تفکیک

این قوا را نوعی خُدشه دار شدن قدرت دفاعی کشور که ضامن تمامیت ارضی بود میدانست.

۱) قوای انتظامی غیر از نیروهای ارتشی است که قدرت دفاعی بشمار میآیند. قوای انتظامی شامل پلیس و ژاندارم مسئول امور انتظامات در داخل و خارج شهرهاست. در اختیار گرفتن این قوا وسیله حکومت خودمختار نه فقط لطمه ای به قدرت دفاعی کشور وارد نمی سازد بلکه سبب تقویت ارتش است که در اختیار دولت مرکزی است. افلاطون می گوید: «بنظر من آدم کشی کمتر گناه دارد تا فریب دادن کسی نسبت بخوبی و زیبایی و عدالت و قوانین». نویسنده.

خانبابا تهرانی به پاریس آمد و به نمایندگی «شورای متحد چپ» در شورا شرکت کرد. ترکیب اولیه شورای ملی مقاومت عبارت بود از: سازمان مجاهدین، حزب دموکرات کردستان ایران، جبهه دموکراتیک ملی ایران، شورای متحد چپ، سازمان استادان متعهد دانشگاههای ایران، کانون توحیدی اصناف، سازمان اتحاد برای آزادی کار و سازمان اقامه. بعدها حزب کار ایران، جنبش زحمتکشان گیلان و مازندران، اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) و سازمان چریکهای فدائی خلق (پیرو برنامه هویت) نیز بآن پیوستند. شخصیت هائی چون کاظم باقرزاده، منوچهر هزارخانی، ناصر پاکدامن، اصغر ادیبی و سروان حمید زیرکباش عضو شورا بودند. اولین اجلاس شورا در ماههای بهمن و اسفند ۱۳۶۰ تشکیل شد... مجاهدین رفته رفته با گذشت زمان شکیبائی و روحیه تحتالی را که داشتند از دست دادند. آنها تلاش داشتند از طریق رفق و فتق تشکیلاتی امور شورا را با شتاب به نفع خود ثبت کرده و آنرا به ابزار دست خود تبدیل کنند... حزب دموکرات کردستان با مشاهده روال کار یک سویه مجاهدین که هیچ هویت مستقلی را برای شورا قائل

نبودند، بحث مسئله خودمختاری کردستان را که در اسناد شورا تحت عنوان «مبارزات حق طلبانه مردم کردستان» عنوان شده بود، پیش کشیدند. حزب دموکرات کردستان معتقد بود شورا میبایستی نظر خود را در باره حق خودمختاری مردم کردستان و سرنوشت آنها اعلام کند. مجاهدین طبق معمول اعلام کردند بنی صدر مخالف خودمختاری است و بحث در این باره بالا گرفت. سرانجام بنی صدر گفت با خودمختاری مخالفتی ندارد و موافق است که در این مورد طرحی تهیه شود و او هم نظر خود را در باره آن اعلام خواهد کرد... علت اساسی از طرح مسئله خودمختاری این بود که شورا زیر فشار مجموعه جنبش کردستان قرار داشت. به خصوص حزب دموکرات کردستان بیش از همه تحت فشار قرار داشت به این معنی که شایع شده بود به شورائی پیوسته اند که بنی صدر در آن عضویت دارد و مخالف اصل خودمختاری است. سازمان کومله (انشعاب از حزب دموکرات پیروان کنگره چهارم) به این تبلیغات دامن میزد و ادعا میکرد که حزب دموکرات کردستان وارد یک ائتلاف بورژوائی شده و بورژوازی دشمن خلق هاست. به خاطر دارم قاسملو یک بار به طنز در جلسه شورا گفت: مردم کردستان می گویند تا دیروز با رژیم خمینی می جنگیدیم و فردا که مجاهدین سر کار بیایند باید با آنها بجنگیم. او معتقد بود برای جلوگیری از این جنگ دوم ذهنی هم که شده بهتر است شورا موضعش را در باره کردستان به صورت روشن بیان دارد. با افزایش چنین فشاری به شورا و به خاطر حفظ وحدت آن فکر کردیم گره ناگشوده ای برای آینده ایران باقی نگذاریم. مسئله خودمختاری کردستان مطلبی بود که شورا میبایستی به آن رسیدگی کرده و تعیین برنامه و سیاست میکرد. ما فکر کردیم به لحاظ دوستی و روابط دیرینه ای که با کردها داشتیم، شاید بتوانیم در این زمینه منشا خدمتی شویم. رجوی نیز از این موضوع بسیار استقبال کرد تا ما

به کردستان رفته و طرح پیشنهادی برای مسئله خودمختاری کردستان تهیه کرده و برای بحث و تصویب به شورا بیاوریم.

در ژوئن سال ۱۹۸۳ من همراه با بهمن نیرومند به کردستان رفتیم. در آن زمان رفیق ما «نوری دهکردی» نیز در کردستان بود و ما سه نفری به مدت ۲۰ روز با دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان به گفتگو نشستیم. اتفاقاً هنگام اقامت ما در کردستان، حزب دموکرات اجلاسیه مرکزی خود را برگزار میکرد و از تمام نواحی کردستان، کادرهای رهبری حزب در اجلاسیه حزب شرکت کرده بودند و این فرصت مناسبی بود تا از نزدیک با آنها گفتگو کنیم. نتیجه گفتگوی ما این شد که کمیسیونی با شرکت اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی و ما به تهیه یک طرح خودمختاری اقدام کرده و آنرا برای بحث به شورا ببرد. ما این طرح را تهیه کرده و با نظر رهبری حزب دموکرات، پس از حک و اصلاح به عنوان طرح پیشنهادی حزب دموکرات کردستان به امضای آنها رساندیم. با بازگشت از کردستان، این طرح را به عنوان ارمغان سفر به پاریس آورده و در اختیار رجوی قرار دادیم تا هرچه زودتر در شورا به بحث گذاشته شده و پس از هر نوع اصلاحی تصویب شود. بالاخره پس از گذشت چند ماه طرح پیشنهادی خودمختاری کردستان در دستور جلسات شورا قرار گرفته و قاسلو نیز برای بحث در موارد آن به پاریس آمد. تا جایی که بخاطر دارم بر سر دو مورد از طرح پیشنهادی اختلاف نظر وجود داشت: یکی در مورد محدوده استان کردستان، چرا که بر اساس تقسیمات کشوری رژیم گذشته بخش هائی از مناطق کردنشین در استان آذربایجان قرار گرفته و بنی صدر در مورد اعلام این مناطق به عنوان جزئی از کردستان مخالف بود. او معتقد بود ما نمی توانیم تقسیمات کشوری جدیدی ایجاد کنیم. پس از بحث کردها نیز این موضوع را پذیرفته و قرار

شد این موضوع پس از سرنگونی رژیم خمینی به فرزندم مردم این مناطق گذاشته شده تا خود تصمیم بگیرند. مورد دیگر در باره نیروی ارتش و نیروهای انتظامی بود. طبق طرح پیشنهادی تعیین نیروهای انتظامی کردستان خودمختار بر عهده مجلس ایالتی گذاشته شده و حزب دموکرات معتقد بود نیروهای پیش مرگه کنونی در ایران دموکراتیک و آزاد آینده به عنوان نیروهای انتظامی منطقه کردستان محسوب شوند. در این مورد هم بنی صدر مخالف بود و معتقد بود که ارتش در ارتش ایجاد میشود. بر سر این موضوع هم توافقی انجام نگرفت که بر پایه آن سازماندهی نیروهای انتظامی کردستان با تصمیم دولت مرکزی و نظر مجلس ایالتی کردستان خواهد بود. بالاخره پس از این بحث ها و حكا و اصلاحاتی که انجام شد، طرح پیشنهادی به تصویب رسید. احساس من این بود که در اواخر کار تصمیم گیری و تصویب طرح خودمختاری کردستان، در شورا حالت تشتتجی ایجاد شده بود که علتش را نفهمیدم. بطوری که رجوی می گفت برای ملاقات با قاسملو خود به دفتر حزب دموکرات در پاریس رفته بود و اضافه کرد اگر به این کار اقدام نکرده بود، به خاطر مخالفت های بنی صدر با طرح پیشنهادی، باعث جدائی حزب دموکرات از شورا میشد.

خانبابا تهرانی در پاسخ سنوال در مورد ارتباط حزب دموکرات کردستان ایران با دولت عراق می گوید: کردها در این زمینه امتحان بدی پس نداده اند. زمانی که عراق به ایران حمله کرده و تا اهواز پیش آمده بود، برای کردها موقعیت بسیار خوبی بود تا با پشتیبانی عراق اعلام خودمختاری کنند. کردها چنین نکردند و این بزرگترین عملی بود که نشان داد افسانه تجزیه طلبی از طرف آنها واقعیت ندارد و آنها خود را از هر ایرانی، ایرانی تر دانسته و به تمامیت ارضی ایران ارج میگذارند.

این «فرصت تاریخی» برای تجزیه طلبی یا اعلام خودمختاری، از فرصتی که در اثناء جنگ دوم جهانی پیش آمده بود بزرگتر بود. چرا که خمینی با شرق و غرب درگیر و در عرصه جهانی خودش و شمارش بسیار ضیف شده بود. عدم فرصت طلبی کردها در آن موقعیت نشانه وفاداری و صداقت آنها در پیوستگی شان به سرزمین ایران بود. کردها میدانند اگر عراق اجازه عبور و مرور و استفاده از مرزهای آن کشور را به آنها می دهد یا چند حلب روغن کمک می کند، نشانه دوستی با مردم کرد نیست. این همان حکومتی است که پس از عقد قرارداد ۱۹۷۵ تصمیم گرفت با غیرمسکونی کردن چندین کیلومتر از حاشیه مرزی امکان رفت و آمد کردها را در مرزها از بین ببرد. این حاشیه چهار کیلومتری همان منطقه معروف به منطقه «محرمه» است که وسیله برب ناپالم و سایر مواد شیمیایی امکان زندگی را در آن از میان برداشته است. این همان حکومتی است که برای برادران کرد عراقیشان زمین های سوخته به ارمغان آورد و حزب دموکرات کردستان ایران این اعمال فاشیستی را محکوم کرد.

در مورد اختلاف بنی صدر و مجاهدین می گوید: اساس حرف بنی صدر این بود که مجاهدین قدرت طلب و هژمونی طلب بوده و میخواهند به هر وسیله ای به قدرت برسند و او به چنین امری تن نخواهد داد و مخالف شورا با هر قدرت و کشور بیگانه ای است. چون مجاهدین بدون اطلاع بنی صدر با عراقی ها تماس گرفته بودند لذا اعلام کرده بود دیگر حاضر به امضای هیچ متن مشترکی با مجاهدین نیست. هدف ما این بود که از تأثیر تشنج آمیز این جدائی در ایران و افکار عمومی بکاهد و در عین جدائی بنی صدر به همگامی او با آرمان شورا خدشه ای وارد نیاید. بنی صدر پذیرفت که چنین متنی را امضاء کند. باین صورت بنی صدر از شورا کناره گیری کرد.

هیئتی از حزب دموکرات کردستان بدون اطلاع شورا با جمهوری اسلامی ملاقات و مذاکرات بعمل آورده بود. در دوره پایان کار شورا، حزب دموکرات پیشنهادی مبتنی بر گسترش شورا ارائه داده بود. موضوع گرفتن فرستنده رادیونی از عراق نیز در میان بود و قرار بود تا این دو مسئله در دستور کار جلسه شورا قرار گیرد. با تشکیل جلسه، مجاهدین هر دو موضوع را از دستور جلسه خارج کرده و مسئله ملاقات هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان با جمهوری اسلامی را پیش کشیدند و اعلام کردند شورا میبایست در این مورد به بحث پرداخته و موضع بگیرد. مجاهدین می گفتند تنها راه سرنگونی رژیم خمینی راه قهرآمیز است و حزب دموکرات حق ندارد با جمهوری اسلامی مذاکره کند. قاسملو که در جلسه شرکت داشت گفت: استراتژی قهرآمیز را می پذیرد، اما مذاکره را رد نمی کند چون مذاکره ادامه سیاسی است و در بسیاری از جنگهای آزادیبخش، چون جنگ ویتنام، ضمن نبرد با آمریکا مذاکره نیز انجام گرفته است. قاسملو ادامه داد و گفت: جنبش کردستان مدت ۵ سال است با رژیم خمینی در حال جنگ است و چنین نیروی درگیر در جنگ را نمی توان با وعده سرخرمن دلگرمی داد. افراد پیش مرگه کفش در پای و قند و چای روزانه ندارند. شورا در این مدت به این جنبش در حال جنگ چه کمکی کرده که امروز حتی حق مذاکره سیاسی را نیز از او سلب می کنید؟ مجاهدین نفی مذاکره حزب را با جمهوری اسلامی اعلام کردند. قاسملو نظریه مجاهدین را نپذیرفت. ضمن اینکه اعضاء شورا میدانستند که اینها بهانه است و مجاهدین مشغول تنگ کردن شورا و جمع و جور کردن سازمان خود بودند. جلسه بعد از حزب دموکرات دعوت نشده بود. خانباها تهرانی به عدم دعوت حزب دموکرات اعتراض کرده و در جلسه حاضر نمی شود. باین ترتیب حزب دموکرات و شورای متحد چپ از شورای ملی

مقاومت کناره گیری کردند. مجاهدین پس از دست زدن به «انقلاب ایدئولوژیک» و استقرار در خاک عراق و دوستی و هم پیمانی با رژیم آن کشور عملاً بصورت عامل يك طرف جنگ درآمدند. این دوره از حیات سیاسی مجاهدین آن منزلگاهی است که هیچ انسان دموکرات، ملی یا سوسیالیستی دیگر نمی تواند در آن قرار گرفته و آنرا توجیه کند.

هنگامیکه جنگ ایران و عراق آغاز شد، صدام حسین آنرا جنگ جدید اعراب بر علیه ایرانیان خواند و گفت که عراق از سوی «برادران» خود نبرد می کند... در طول سالهای پیاپی ادامه جنگ، موضع بسیاری از کشورهای عرب و اسلامی نسبت به عراق و ایران، دچار تحولات و فراز و نشیب فراوان شد. اما در ابتدای جنگ تنها يك کشور فوراً حمایت خود را از عراق اعلام کرد و آن اردن بود. سپس با فاصله اندکی مراکش، موریتانی و یمن شمالی جانب عراق را گرفتند. الجزایر بی طرف ماند. عربستان سعودی برخلاف آغاز جنگ، بتدریج در تصمیم خود تجدید نظر کرد و از راههای گوناگون به بهترین وجه در برابر تهدیدات ایران به حمایت از عراق پرداخت. مصر در حمایت از عراق در جنگ تردید بخود راه نداد. کویت باصطلاح حالت بیطرفی بخود گرفت. اگر چه روابط بحرانی بین ایران و بحرین بوجود آمد ولی بحرین در نهایت ناراضیاتی و ناراحتی حالتی تقریباً بیطرفی اتخاذ کرد. دو دولت سوریه و لیبی از طرفداران ایران شدند. ترکیه از جنگ ایران و عراق سود بسیار برد. با اعلام بیطرفی روابط تجاری و اقتصادی خود را با طرفین نبرد گسترش بسیار بخشید. با این حال وجود يك اقلیت ده میلیونی ناآرام و تحریک پذیر «کرد» در ترکیه و در مجاورت مرزهای ایران و عراق باعث شده که خواه ناخواه تأثیرات نظامی و استراتژیک جنگ در آن کشور هم احساس شود.

در ماه مارس ۱۹۸۷، نیروهای ایرانی به حمایت و پشتیبانی و راهنمایی و هدایت پیش مرگه های اتحاد میهنی کردستان و پارت دموکرات کردستان عراق با ورود به کردستان عراق و تصرف ارتفاعات «کاردامد» قصد داشتند لوله نفت عراق - ترکیه را منفجر نمایند. اما ترکیه به رژیم خمینی اخطار کرد که از دست زدن به این اقدام، که دخالت در امور داخلی ترکیه محسوب میشود خودداری نماید. در همین سال، هنگامی که ترکیه مواضع شورشیان حزب کارگر کردستان ترکیه را در خاک عراق بسماران کرد (در سال ۱۹۸۷) ایران آنکارا را با اتهام تجاوز به مرزهای بین المللی محکوم نمود و به آنکارا اعتراض کرد.

در سال ۱۹۸۷ علاوه بر چندین قرارداد که در طول حیات دولت عراق بر ضد کردها بسته شده، میان آنکارا و بغداد قراردادی برای مبارزه با شورشیان کرد دو کشور بامضاء رسید که تا کنون نیروهای ترکیه با استفاده از این قرارداد ده ها بار مواضع کردهائی را که در منطقه امنیتی مرزی دو کشور فعالیت میکنند و از حمایت ایران و سوریه برخوردارند بسماران کرده اند، و نیروی زمینی ترکیه نیز چندین بار در تعقیب این کردها با اطلاع و موافقت عراق وارد خاک این کشور شده اند.

پاکستان در ابتدای جنگ سعی کرد که نسبت به طرفین درگیر در جنگ بی طرف بماند. ژنرال ضیاء الحق رئیس وقت جمهوری پاکستان به بغداد رفت و به میانجیگری پرداخت. بهر رو پاکستان در حفظ بی طرفی خود در جنگ دچار دشواریهایی بود. وابستگی های پرسود نظامی و اقتصادی پاکستان با کشورهای حوزه خلیج فارس بویژه عربستان سعودی، از طرف دیگر روابطش با ایران از نظر امنیتی و اقتصادی حائز اهمیت است. مضافاً باینکه وجود يك اقلیت بزرگ شیعه در پاکستان

حفظ روابط دوستانه با رژیم خمینی را برای اسلام آباد اجتناب ناپذیر میسازد.

یکی از شگفت انگیزترین موضع گیریهای کشورهای منطقه خاور میانه در برابر جنگ ایران و عراق اسرائیل است که برای به ضعف کشاندن عراق به چنین ابتکاری دست زد. اسحق رابین وزیر دفاع اسرائیل در سال ۱۹۸۷ گفت: «ایران بهترین دوست اسرائیل است و خیال نداریم وضع خود را در ارتباط با تهران تغییر دهیم».

سال ۱۹۸۷ حملات کردها در مناطق مختلف به پشتیبانی نیروهای جمهوری اسلامی موفقیت آمیز بود. چنانچه در جبهه شمالی، نزدیک قصرشیرین حمله ای آغاز و موفق شدند مقداری از اراضی اشغال شده بوسیله عراق را بازپس بگیرند. در حمله دیگری در ارتفاعات گرماند (Germand) در جبهه شمالی (حاج عمران) موفقیت های جالبی بدست آمد و مواضع خود را در نواحی کوهستانی تحکیم کردند. در ۲۵ آوریل همان سال در حمله ایران در جبهه شمالی موفق شد ۱۱۵ مایل مربع از استان سلیمانیه عراق را تسخیر کنند و ۱۶ کیلومتر در خاک عراق پیش برود. حملات مکرر دیگری در نواحی کوهستانی کردستان عراق، دو حمله «بیت المقدس ۱» و «بیت المقدس ۲» تلفات سنگینی به سربازان عراقی وارد کردند.

در فوریه ۱۹۸۸ یک گزارش کمیته سیاسی خارجی سنای آمریکا حاکی بود که عراق «در خطر واقعی شکست در جنگ با ایران قرار دارد». در ۱۶ مارس ۱۹۸۸ هواپیماهای عراقی شش دهکده کردنشین را با سلاحهای شیمیایی بمباران کردند. از جمله در شهر حلبچه چهار هزار نفر را کشته و تعداد کثیری زخمی بجای گذاشت. شهر حلبچه که مرکز فرمانداری منطقه شهرزور است، از نقاط مهم تاکتیکی و لجستیکی برای نیروهای مختلط جمهوری اسلامی

و در رأس آنها قوای پیش مرگه دو حزب همکار و پشتیبان نیروهای جمهوری اسلامی بود. حمله وحشیانه ای که وسیله اکثر کشورهای جهان و مخصوصاً دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران محکوم، که برخلاف انتظار کشورها و منابع مختلف سیاسی جهان دست به چنین عملی زد. همه تصور میکردند که بعثت همکاری ضعیفی که بین صدام حسین و حزب دموکرات کردستان ایران وجود دارد، حزب مذکور طبق دستور و نقشه ارتش بعث عراق با نیروهای ارتش جمهوری اسلامی خواهد جنگید. اسناد و مدارک و شواهد نشان میدهد که نه فقط به چنین عمل خیانت آمیزی دست نزد، پس از ورود مجاهدین به عراق و آموزش و تجهیز افراد آن برای شرکت در عملیات جنگی بر علیه ایران، چندین بار صدام حسین از دکتر عبدالرحمن قاسملو خواسته بود که اجازه بدهد مجاهدین در مناطق کردستان ایران به عملیات مستقل یا در کنار پیش مرگه های حزب بپردازند، ولی قاسملو به هیچ عنوان با پیشنهاد او موافقت نکرد. از همان موقع کینه شدیدی بین او و رجوی بوجود آمد که تا روز ترور قاسملو ادامه پیدا کرد. از اینکه دولت جمهوری اسلامی که بخاطر استفاده از نیروی انسانی و وسائل لجستیکی شهر حلبچه مورد تجاوز هواپیماهای عراقی با بمب شیمیائی قرار گرفت و هیچگونه عکس العملی در محافل داخلی و خارجی بعمل نیامد، مردم سراسر کردستان مقیم هر پنج کشور مخصوصاً احزاب و اتحادیه های کرد در سراسر اروپا و آمریکا و استرالیا به سیاست و روش جمهوری اسلامی و مردم غیر کرد زبان اعتراض کردند. در تظاهراتی که در پایتخت های کشورهای مختلف جهان برای محکوم کردن عملیات جنایت بار صدام حسین عرب لاشخوار نسبت به پنج هزار مردم رنج دیده و ستم کشیده حلبچه مرتکب شده بود ایرانیان شرکت فعال نداشتند، اعلامیه های زیادی منتشر و مقالات بیشماری در نشریات ارگان



بمن ۱۳۲۰

ایران و پناهندگان کرد

نوباوه زن است که دستکش سرد در خنده کرده که ابراش در حلقه ششمائی
 حرب لاشخور قرن به طلبش تمام لانه و آیشمانه اویدر و مادر
 و همه غریزان خود را از دست داده، دوزیر قطرات باران و برش
 برای پناهنده ای به برادران کرد دولت ایران قدم به خاک ایران زمین
 گذاشته فریاد آن از همه جهانیان میسر شد
 و جوشی به پای در مارا احمی بر بند از بهر چه اینهمه غوغا چه کرده ام؟

سازمانهای سیاسی بچاپ رسید. آنها از برادران ایرانی خود گله مند هستند که چگونه نسبت به کشته شدن پنج هزار نفر و هزارها نفر معلول و در حدود شصت هزار نفر آواره بدون مسکن، آب و برق در میان ویرانه های بجای مانده از بمبارانهای شیمیائی زندگی می کنند بی تفاوت مانده و يك اقدام انسان دوستانه در سراسر جهان برای محکوم کردن عملیات ناجوانمردانه صدام حسین تکریتی و یا استمالت از خانواده ها و فرزندان بی کس، بی پناه و بی خانه و خانسان که در میان ویرانه ها آواره و سرگردان مانده اند، بعمل نیآور اند. در حالیکه اینها و آنهایکه تفنگ بدوش گرفته و پایپای فرزندان ایران در کوهستانهای سرفنك کشیده مدت هشت سال با رژیم صدام حسین جنگیدند بخاطر ایرانزمین و ملت ایران بوده است. عرب لاشخوار به بمباران شیمیائی اکتفا نکرده بعد از پایان جنگ ایران و عراق نیز دستور داد تمام خانه های ویران و نیمه ویران این شهر را به دینامیت بستند (اواخر ۱۹۸۸ و اوایل ۱۹۸۹). شهر حلبچه که در واقع دو بار به عنوان يك مجموعه انسانی به شهادت رسیده امروز به صورت مظهر مقاومت مردم کرد درآمده است. آنها در همان اوان به عصر غارنشینی بازگشتند. بمناسبت بمباران اتمی هیروشیما در جنگ دوم جهانی، در بین کردان و محافل مطبوعاتی خارجی نام «حلبشما» گرفته است. لوموند چاپ پاریس نوشت: « برخی از آنها از این جهت بازگشته اند که این ویرانه ها تنها دارائی آنها را در دنیا تشکیل میدهد. برخی دیگر ساکن شهرهائی مانند «عقره»، «کرکوک» و «اربیل» بوده اند جرات بازگشت به محل زندگی سابق خود را ندارند چو این نقاط در کنترل نیروهای بغداد است. دلیل دیگری هم برای روی آوردن آنها به حلبچه وجود دارد و آن اینست که آنها در ویرانه های این شهر لاقبل خود را منزوی حس نمی کنند و این احتمال وجود دارد که از مواد غذایی که توسط سازمان ملل متحد توزیع

میشود چیزی هم به آنها برسد. علاوه بر این در جانی مانند حلبچه این امکان هست که در صورت بروز يك وضع فاجعه آمیز بتوانند خود را در مدت کوتاهی به آن سوی مرز و ب خاک ایران برسانند. تمامی شمال عراق مثل حلبچه به يك اردوگاه عظیم آوارگانی تبدیل شده است. که به يك وضع بسیار ابتدائی در میان ویرانه ها می لولند و زندگی می کنند. "سید صادق" و "پنجوین" نمونه هائی از چنین اردوگاههائی هستند. پناهندگان بر روی ویرانه هائی که روزگاری روستاهای محل زندگی آنها بود چادر زده اند (۴۵۰۰ روستای کردنشین ویران شده است). "۱۶ مارس ۱۹۸۸" روز عزای ملی کرد نامیده شده است.

در ۲۶ مارس ۱۹۸۸، عراق در يك بیانیه رسمی اعلام کرد که به خود حق میدهد در برابر تجاوز ایران از هر سلاحی استفاده کند. روزنامه "الثوره" (انقلاب) ارگان حزب بعث، با اشاره به سلاحهای شیمیائی نوشت: هیچکس حق ندارد نوع سلاحهائی را که باید بکار ببریم به ما دیکته کند. در همان حال به گفته رادیو تهران، نیروی ارتشی و پیش مرگه ها به يك حمله دیگر در کردستان عراق دست زدند و بخش هائی از سرزمین های جنوب دریاچه "دریندخان" (سد "دکان" از سدهای عظیم عراق بر روی آن قرار دارد) اشغال نمودند. در همان روز دوازدهمین موشک از نوع "اسخود - ۲" به خاک کوریت شلیک شد.

پس از ورود ناو بسیار مدرن آمریکا بنام USA - Vincennes که به لوازم بسیار پیشرفته الکترونیک مجهز است به خلیج فارس و حملات پیاپی عراقیها بر اثر حمایت و پشتیبانی آمریکا از عرب لاشخوار و موفقیت و پیروزی در اکثر جبهه های جنوبی مانند فاو، شلمچه، جزایر مجنون، هاشمی رفسنجانی که در ۲ ژوئن ۱۹۸۸ به عنوان جانشین فرمانده کل قوا با کلیه اختیارات انتخاب شده بود، اظهار داشت: در عملیات بیت المقدس - ۷ به پیروزی رسیده ولی

نیروهای ایران به مواضع جدیدی عقب نشینی کرده اند (۲ ژوئیه ۱۹۸۸) ناو ونسن به فرماندهی "راجرز" هواپیمای ایربوس (AIR BUS) مسافری ایران را در خلیج فارس مورد حمله قرار داد و ساقط کرد. در این حادثه ۲۹۰ سرنشین هواپیما کشته شدند. واشنگتن این حادثه را يك «اشتباه فاجعه بار» خواند. ولی تهران واشنگتن را متهم کرد آگاهانه به هواپیمای مسافری حمله کرده است.

روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸ ایران در يك اقدام ناگهانی و شگفت انگیز رسماً اعلام کرد که قطعه نامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را که یکسال پیش خواستار توقف فوری جنگ و اعلام آتش بس شده بود می پذیرد. بموجب این قطعه نامه نیروهای دو طرف باید به مرزهای بین المللی بازگردند و اسرای جنگی مبادله شوند. هاشمی رفسنجانی گفت «پذیرش آتش بس با موافقت کامل خمینی بوده است».

در فاصله سه هفته ای میان پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ بوسیله ایران و صرفنظر کردن عراق از آغاز مذاکرات صلح پیش از آتش بس، نیروهای عراقی موفق شدند باقیمانده سرزمین خود را بخصوص در نواحی کوهستانی کردستان عراق که هنوز در اختیار نیروهای خمینی بود بازپس بگیرند. عراقیها توانستند تا حدودی به هدف اعلام شده دیگرشان یعنی افزایش شمار اسیران جنگی در اردوگاههای خود برسند. عراق يك ستون متشکل از اعضاء سازمان مجاهدین خلق (مارکسیست اسلامی) مقیم عراق، که تحت حمایت دولت بغداد بودند، يك ارتش وابسته بنام «ارتش آزادی بخش ملی» تشکیل داد و برای اشغال بخش هانی از خاک ایران (در ژوئیه ۱۹۸۸) اعزام داشت که خشم و نفرت عمومی ایرانیان را برانگیخت. این ستون چریکی که مجهز به اسلحه های سبک و سنگین بودند با نفربرهای ارتش عراق از مرز خسروی گذشته پس از تصرف

قصر شیرین، شاه آباد و سرپل ذهاب بطرف کرماشان عزیمت کردند. در سر راه خود از هرگونه فجایع و جنایتی خودداری نکرده و تعداد کثیری از مردم بلا دفاع شهرها و دهات سر راه خود را کشتند. تا دوازده کیلومتری کرماشان پیشروی کردند. افراد عشایر قلخانی، باباجانی و لدیگی و سنجابی که اکثراً علی‌اللهی هستند در معیت عده کثیری از سایر نقاط کرماشان در پیشاپیش نیروهای پاسدار و ارتش به مجاهدین حمله کرده آنها را تا آخرین نقطه مرزی فراری دادند. در طول مسیر از «چهارزیر» دوازده کیلومتری کرماشان تا نقاط مختلف مرزی تعداد کثیری از مرد و زن اعضاء مجاهدین خلق وابسته به ارتش آزادی بخش ملی! کشته شدند که اجساد آنها در کنار و یا در سطح جاده‌ها پراکنده ماند که تا منطقه را از بوی تعفن آلوده کرد. خود، هاء.

صلح بستگی به خیلی از مسائل و عوامل دارد که جای بحث آن اینجا نیست.

جمهوری اسلامی بعد از اعلام آتش بس به جلال طالبانی و مسعود بارزانی مسئولان دو نیروی پیش مرگه دو حزب سیاسی کردها ابلاغ کرد که احتیاجی به همکاری و همیاری آنها ندارد. جلال قبلاً از ایران خارج و به سوریه و سپس لبنان رفته بود. به نیروهای پیش مرگه خود دستور داد که خاک ایران را ترك و در مناطق کوهستانی عراق مستقر شوند. مسعود بارزانی کماکان در ایران به زندگی خود ادامه داد. عده ای از پیش مرگه های او راهی عراق شدند. اغلب بصورت پنهانی به خانواده های خود پیوستند و یا کماکان در کنار نیروهای پیش مرگه اتحاد میهنی کردستان برای تجدید مبارزات و عملیات مسلحانه بر علیه دولت عراق برای نیل به هدف خودمختاری قرار گرفتند.

وضع کردها در ایران قتل دکتر عبدالرحمن قاسلو

از ابتدای شروع جنگ دولت جمهوری اسلامی با حزب دموکرات کردستان در فروردینماه ۱۳۵۹ نیروی اعزامی به منطقه کردستان در مراکز شهرها و پادگانهای نظامی مستقر شده، بتدریج در پاکسازی منطقه از وجود پیش مرگه های حزبی شهر به شهر و ده به ده جلو میرفتند. فکر سران جمهوری اسلامی بر این بود که با تسلط بر شهرها و نقاط مهم مرزی میتوان از فعالیت حزب کاست و بر منطقه کردنشین حکومت کرد. غافل از اینکه اصولاً در جنگ های غیرمنظم و چریکی نمی توان پایبند به شهرها و نقاط حساس

بود. این نقاط آسیب پذیرند و همیشه مورد حمله دشمن است. بنابراین پیش مرگه های حزب به نقاط دوردست و در عین حال تاکتیکی عقب نشینی کرده و در آن مستقر شدند. با آشنائی کامل به مناطق و ارتباط با مردم محلی که از نظر لجستیکی اهمیت خاصی دارند همیشه میتوانند که عوامل و نیروهای مقابل را مورد دستبرد و شیبخون قرار داده و صدماتی وارد سازند. این روش سالها ادامه داشت. جمهوری اسلامی در نظر داشت از يك جنگ فرسایشی استفاده کرده، نیروهای پیش مرگه را به عبور از مرزها یا تسلیم به دولت و یا زندگی پنهانی بدون شرکت در جنگ وادار سازد. غافل از اینکه نیروهای مسلح کرد در طول زمان نزدیک به ۵ قرن تجربیات زیادی آموخته و جنگ و زدوخورد با همسایه، هم محل، هم شهری و بالاخره نیروهای متجاوز به منطقه اعم از دولت مرکزی یا افراد عشایر سایر مناطق جزو حرفه آنهاست. فرسودگی و خستگی در جنگها نمی تواند عامل مهم در فروپاشی و ازهم گسیختگی آنها بشود. زمان هر اندازه درازتر براتر بهتر و قابل استفاده تر برای جنگجوی کرد است. خاصه اینکه علاوه بر داشتن هدف ملی، ممر زندگی و معاشی برای او، سبب افتخار در بین سایر کردها و بالاخره رفع بیکاری اوست. در طول جنگ ایران و عراق، حزب دموکرات بصورت جدی مواجه با نیروهای ارتشی یا غیرارتشی جمهوری اسلامی نشد. اگر درگیریهائی وجود داشت مربوط بامور داخلی آنها و طفره رفتن از درگیری با نیروهای ایران مقابل با دشمن بودند. کمااینکه بهیچ عنوان اجازه ندادند که عوامل مجاهدین خلق یا سازمانهای دیگری که از طرف عراق مأمور زدوخورد با جمهوری اسلامی بودند در منطقه کردستان خاصه در مناطقی که پیش مرگه های حزبی بر آن تسلط داشتند دست به عملیاتی بزنند. بنحوی که از پاریس و وسیله شاپور بختیار عواملی آماده و مجهز شدند که بعنوان همکاری با دکتر عبدالرحمن قاسملو به نیروی حزبی پیوندند و باصطلاح

کودتائی برعلیه او انجام دهند. غافل از اینکه قبل از تمهید و تدارك نقشه و ورود آنها به عراق برای گرفتن اسلحه بظاهر برای تقویت نیروی پیش مرگه و در باطن برای انجام عملیات ضد رهبری حزب، عبدالرحمن قاسملو دقیقاً از طرح و نقشه آنها اطلاع حاصل کرد و به محض ورود سلاح و وجوه آنها را گرفت و همه آنها را به بند کشید. اگر قاسملو و همکارانش گوش بفرمان بغداد بودند و یا اینکه حمیت ایران دوستی نداشتند، هیچگاه مورد توطئه قرار نمی گرفتند. نویسنده برای رساندن پیغامی از یکی از دوستان شاپور بختیار که بر اثر دلارهای عراقی در بحبوحه قدرت و در کبکبه غرور بود او را ملاقات کرد. ضمن مذاکرات کلی در مسائل مختلف به عدم شایستگی یکی دو نفر از آشنایان من اشاره کرد. گفت با آنکه پول و سلاح کافی در اختیارشان بوده نتوانسته اند کاری انجام دهند. عملیات ضد قاسملو در نطفه خفه شده و داوطلبان انجام طرح وسیله قاسملو دستگیر و در زندان او در حال بازداشت هستند. حزب دموکرات در طول زمان جنگ ایران و عراق جز اینکه برخورد اتفاقی داشته و یا اینکه عده ای از طرف نیروهای جمهوری اسلامی برای زدوخورد با آنها اعزام گردد، در هیچ موردی برای ایجاد درگیری با آنها پیش قدم نگردید، و این به نشانه ضعف آنها نبود. زیرا آنچه که توانسته بودند سلاح و مهمات از پادگانهای مناطق غربی کشور بدست آورده و از نقطه نظر سایر مسائل مشکلاتی نداشتند. آنها يك بار هم با نیروهای پیش مرگه دو حزب سیاسی کرد، پارت دموکرات به رهبری مسعود بارزانی و اتحاد میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی که با جمهوری اسلامی برعلیه نیروهای عراقی در عملیات بودند برخورد نکرده و هیچگونه زدوخوردی بین آنها بوجود نیامد. این ناشی از يك سیاست عاقلانه و مدبرانه ای بود که از هر دو جانب اتخاذ شده بود. جمهوری اسلامی و حزب دموکرات هر دو میدانستند که راه حل

مسئله کردستان سیاسی است نه نظامی. به همین علت از همان ابتدای شروع جنگ اول که بیش از سه ماه بطول نیانجامید جمهوری اسلامی آماده مذاکره با مسئولین حزب دموکرات شد. از سال ۱۳۵۹ که جنگ مجدداً آغاز شد، چندین بار مبادرت به مذاکرات کردند ولی توافقی صورت نگرفت.

انقلاب اسلامی هفته نامه منتشره در پاریس، ارگان فکری و نظری ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور در تاریخ ۱۹۸۹/۸/۱۲ می نویسد: «باید انصاف داد که هنوز قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته نشده بود که قاسملو متوجه این واقعیت شده بود که جهت عمومی تحویل جنگ وضعیتی را فراهم میآورد که قربانیان اول، کردها خواهند شد. وی در ایتالیا، بمدت چهار ساعت با یک شخصیت ایرانی در باره تجربه ها، اشتباه ها و بایدها و نبایدها صحبت کرده و گفته بود به این نتیجه رسیده است که راه حل نظامی وجود ندارد. راه حلی که هست، سیاسی است. این معنی را لیبراسیون (۱۸ ژوئیه ۸۹) نیز بازنویسه است: «قاسملو فکر میکرد جمهوری اسلامی در حل مشکل کردستان سود دارد. حتی اگر شده راه حل محدود و مقید پیدا شود، باید پذیرفت. قاسملو حاضر بود امتیازهای جدی بدهد. بخصوص در باره «اختیاراتی» او پذیرفته بود که محدود باشند (که منطقه خودمختار از آن برخوردار میشد). آقای حسن زاده (نماینده جدید حزب در پاریس) در مصاحبه با لوموند (۲۱ ژوئیه)، این طرز فکر را تأیید می کند و می گوید راه حل نظامی وجود ندارد و راه حل هم چنان سیاسی است. بهر رو، در گذشته نیز یکبار مشکل نزدیک به حل شدن بود. آنوقت رقبای حزب دموکرات بقول ارگان این حزب، در ساندج جنگ افروزی کردند و مانع حل مشکل شدند».

بنا بخواست جمهوری اسلامی و موافقت حزب دموکرات موقتاً آتش بس اعلام گردید که مذاکراتی در وین پایتخت اتریش صورت گیرد. دکتر

عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب در معیت عبدالله قادری آذر نماینده حزب در پاریس به وین عزیمت و دور اول مذاکرات با حضور نمایندگان جمهوری اسلامی صورت گرفت. در دور دوم مذاکرات اتفاق ناگواری رخ داد که تفصیل آن از خبرگزاریهای جهان باین شرح است:

لندن - رادیو دولتی انگلیس - دو روز بعد از ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان ایران در شهر وین هنوز اطلاعاتی که در باره جریان ترور و مستببان آن میرسد ضدوتقیض است. اکنون مسلم شده است که هنگام ترور دکتر قاسملو چهار نفر دیگر در آپارتمان محل سوء قصد حضور داشتند. خبرنگار تایمز در گزارشی می گوید يك ساعت پیش با کردهای مقیم وین و هم چنین با خانم اتریشی که صاحب آن آپارتمان است صحبت می کردم. بنظر میرسد که حداقل شش نفر بطریقی وارد آپارتمان شده بودند، در حالیکه مذاکرات ادامه داشت بین چهار نفر که سه نفر کشته شدند و يك نفر ایرانی که نماینده جمهوری اسلامی بوده و این شش نفر سه قبضه اسلحه از خور بجای گذاشتند. حمله بسیار حرفه ای بوده و از نزدیک آنها را کشته اند و توانسته اند فرار کنند. دکتر قاسملو از لحاظ امنیت جان خودش زیاد مواظب نبود. او دو تن از محافظان شخصی خود را قریب به یکساعت به گردش در شهر فرستاده بود و اگر اینها را جلوی درب آپارتمان میگذاشت باحتمال زیاد این فاجعه اتفاق نمی افتاد.

خبرنگار مزبور می گوید: در آپارتمان چهار نفر بودند که سه نفر کشته شدند و خود قاسملو و نماینده اش در اروپا و يك دوست کُردش بنام دکتر رسول و يك نفر دیگر بنام محمد جعفر صحرارودی است که زخمی شده و يك نفر دیگر گویا در آنجا بوده او توانسته جان سالم بدر برد. جراحات

صحراوردی شدید است و او از ناحیه دهان و سینه زخمی شده است. کردها در وین گفته اند تنها کسانی که انگیزه ای داشتند برای کشتن قاسملو، عراقی ها و طرفداران ایرانی آنها بودند. باین دلیل که در سال گذشته اینها (مجاهدین) خیلی سعی کردند در داخل حزب دموکرات يك شکافی ایجاد کنند ولی موفق نشدند. زیرا قاسملو استقلال عمل داشت. مثلاً در حالیکه رهبر کردی بود که در داخل عراق پایگاه داشت و کمک هائی از دولت عراق دریافت کرده بود معذالك حمله شیمیائی عراق را به شهر حلبچه محکوم کرد و این را به بی. بی. سی. و روزنامه ها گفت. و اینکار دولت عراق را سخت عصبانی کرد. قاسملو همیشه می گفت اگر دولت ایران به ما حزب دموکرات کردستان ایران به عنوان يك حزب منطقه ای خودمختاری بدهد کردهای ایران حق ندارند شرایط دیگری در سطح تمام ایران بر ایران تحمیل کنند. این خبرنگار در مورد مذاکرات با ایران گفت این کاملاً "صحت دارد، ایشان همیشه می گفته ما آماده مذاکرات هستیم و این دور چندمین دور مذاکرات بود که از سپتامبر گذشته (۱۹۸۸) شروع شده بود".

وین - اطریش - فرانس پریس - «جلال طالبانی» رهبر اتحاد میهنی کردستان عراق با انتشار بیانیه ای در وین، «صدام» و «محافل نزدیک به وی» را به قتل سه نفر از اکراد در وین متهم کرد. این بیانیه می گوید: سوء قصد یاد شده، تلاش امیدبخش برای دستیابی به راه حل مسالمت آمیز مسئله کردها در ایران را عقیم گذاشته است.

مادرید - اسپانیا - ال پانیس روزنامه پرتیراژ اسپانیا در سرمقاله خود با اشاره به قتل قاسملو در وین سکوت جهانی در قبال جنایات صدام

رئیس رژیم بعث عراق را مورد سنوآل قرار داد. ال پائیس در این رابطه نوشت: صدام برای سرکوبی کردها از هیچ عمل سبمانه خودداری نکرد، که از جمله آنها استفاده از سلاحهای شیمیائی، بمباران دهکده های کردنشین ایران و بمباران شیمیائی حلبچه بود که به کشتار بیش از چهار هزار نفر منجر شد.

ایران - تهران - به گزارش واحد مرکزی خبر، صحراوردی دیپلمات ایرانی که در ماجرای ترور دکتر قاسلو از ناحیه دهان و گردن و بازو مجروح شده است، در بیمارستان پیرامون تمایل قاسلو برای مذاکره با جمهوری اسلامی گفت: آقای قاسلو چند ماه قبل از طریق طالبانی تقاضای خود مبنی بر مذاکره پیرامون بازگشت به جمهوری اسلامی ایران را به اطلاع مقامات ایرانی رساند که مورد استقبال مقامات ایرانی قرار گرفت و در پی آن دو دور مذاکرات در زمستان سال ۶۷ و مذاکرات اخیر که به ماجرای ترور انجامید نیز در سال ۶۸ در وین انجام گرفت. وی اضافه کرد: در روز اول مذاکرات آقای قاسلو طرح پیشنهادی خود جهت بازگشت به جمهوری اسلامی را ارائه داد و در جلسه دوم پیرامون نظر دولت جمهوری اسلامی توضیحاتی به شرکت کنندگان در جلسه داده شد. ساعت هفت و ده دقیقه جلسه در يك اتاق کوچک انجام شد که ناگهان شخصی مسلح جلو در ظاهر شد و ابتدا به سوی من که برای عکس العمل بلند شده بودم تیراندازی کرد که به دهان و گردن و دستم اصابت کرد و سپس بقیه حاضرین در جلسه را به گلوله بست که من دیگر متوجه نشدم و بعد از حدود ۲۰ دقیقه خود را به خیابان رساندم و کمک خواستم. صحراوردی سپس در مورد شخص دیگری که در جلسه حضور داشت گفت: این شخص دکتر فاضل رسول نام داشت که از شخصیت های کرد مسلمان و از روشنفکران و دانشمندان اسلامی و از دوستان و وفاداران به

انقلاب اسلامی بود که ضمن تدریس در دانشگاه‌های وین و قاهره سردبیر نشریه بین المللی «الحوار» بود. وی در مبارزات اسلامی در فلسطین و مصر فعالیت چشمگیری داشت و یکی از مهمترین چهره های مسلمان بود که در اروپا فعالیت فرهنگی وسیعی داشت. قرار بود بعد از اتمام مذاکرات به ایران سفر کند.

سفارت ایران در وین مبادرت به انتشار بیانیه ای باین شرح کرد: «...
 سفارت جمهوری اسلامی ایران در وین ضمن محکوم کردن این اقدام تروریستی و مسئول دانستن عناصری که نتایج این گفتگوها را برخلاف منافع نامشروع خود در بهره برداری از این گروهها علیه مردم کرد میدانستند خواستار پیگیری جدی این اقدام از سوی مقامات مسئول اتریشی میباشد...».

حزب دموکرات کردستان ایران اعلام کرد: حکومت اسلامی ایران مسئول
 قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو است. جنگ مسلحانه با حکومت اسلامی ادامه خواهد یافت. دکتر صادق شرفکنندی تا پلنوم آینده حزب به رهبری حزب دموکرات کردستان ایران برگزیده شد. مذاکرات با حکومت اسلامی از موضع ضعف نبود. سخنگوی حزب دموکرات در گفتگو با کیهان (لندن) انگشت اتهام خود را مستقیماً به سوی حکومت اسلامی نشانه رفت.

کیهان (لندن) بنا به گزارش رویتر می نویسد: «یکی از نمایندگان
 حکومت اسلامی به نام صحرارودی که معاون فرماندهی کل سپاه پاسداران ناحیه ۱۵ کرمانشاه است و در جلسه حضور داشت مجروح شده است. این شخص با در دست داشتن گذرنامه سیاسی جمهوری اسلامی برای شرکت در مذاکرات با

حزب دموکرات کردستان به وین آمده بوده است. نفر پنجم که برای نجات صحرارودی به محل آمده بود امیر منصور بزرگیان نام دارد. او نیز دارای گذرنامه سیاسی است و از مأمورین امنیتی حکومت اسلامی است.

سازمان مجاهدین خلق که مورد تهمت حکومت اسلامی قرار گرفته بود بلافاصله در روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۹ با انتشار بیانیه ای در بغداد ترور دکتر قاسملو را محکوم کرد و تأیید نمود که مجاهدین خلق دستی در این جنایت نداشته و این برنامه از سوی حکومت اسلامی به مرحله اجرا درآمده است.

سازمان مجاهدین تأکید کرد که دکتر قاسملو نیز عاقبت در دام «مذاکره» با حکومت اسلامی که همیشه از سوی شورای ملی مقاومت رد شده است فروافتاد. دکتر قاسملو امید بیهوده ای به مذاکره با حکومت اسلامی بسته بود و امیدوار بود به مصالحه با این حکومت برسد.

در پایان بیانیه آمده است که پیشمرگان و گروههای سیاسی کرد ایران باید اکنون دریابند که هیچگونه مصالحه و سازشی با حکومت اسلامی که امکان پذیر نیست. این رژیم در تمامیت آن باید سرنگون گردد.

سازمان چریکهای فدائی خلق در بیانیه ای بمناسبت ترور دکتر قاسملو، نزدیکی وی به حکومت اسلامی و مذاکره با این حکومت را مورد سرزنش قرار داده و تأکید کرده است که «این حادثه بار دیگر نشان داد که جز با مبارزه انقلابی و سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، راه دیگری برای هیچ مخالفی باقی نمانده است». در ابتدای اعلامیه آمده است: «گرچه اولین بار نبود که آقای قاسملو بر سر میز مذاکره و زدو بند با رژیم جمهوری اسلامی نشسته بود، اما اظهارات خوش بینانه وی نسبت به رژیم، بویژه پس از مرگ خمینی در باره

توافق با رهبران جمهوری اسلامی ایران و کسب امتیاز از این رژیم باعث گردید تا وی و دیگر رهبران حزب دموکرات کردستان ایران بیش از پیش به رژیم جمهوری اسلامی نزدیک شوند و به آنها اعتماد و حسن نیت نشان دهند.

جبهه ملی ایران در اروپا با انتشار بیانیه ای ضمن محکوم کردن این اقدام تروریستی اعلام کرد که خشونت و اسلحه در ایران هرگز راه گشای آزادی نبوده و از این پس هم نخواهد بود. مسائل سیاسی مربوط به حقوق اقلیت های قومی و مذهبی در ایران باید در فضای غیرمتشنج و غیرقهرآمیز مورد بحث و بررسی قرار گیرند. جبهه ملی ایران در اروپا هم چنین با تکیه بر اصل حق شرکت در تعیین سرنوشت خود از جانب اقلیت های گوناگون، چه قومی، فرهنگی و مذهبی و چه سیاسی، در چهارچوب تمامیت ارضی ایران بر این باور است که خشونت و اسلحه در ایران هرگز راه گشای آزادی نیست. دکتر قاسملو در بحث و گفتگو با یکی از اعضاء جبهه ملی ایران گفته بود: «من از وحدت و استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع می کنم و با اقلیتی که به تجزیه کردستان اعتقاد دارند به شدت مخالفم و پیشنهاد تجدیدنظر در شعارها را هم قابل طرح و بررسی میدانم».

دکتر عبدالرحمن قاسملو در دهمین سالگرد انقلاب ایران گفت: «هم میهنان گرامی، مردم مبارز کردستان، رفقا! امروز ده سال از پیروزی انقلاب خلق های ایران می گذرد. یادآوری این انقلاب دو احساس متضاد در دل و درون ایرانیان انقلابی و آزادیخواه بوجود میآورد: از سویی پیروزی انقلاب که نتیجه فداکاری و جانبازی توده های مردم سراسر ایران بود، موجب افتخار و سربلندی هر ایرانی دموکرات و ترقیخواه است. اما از سویی دیگر کارنامه

کسانی که قدرت سیاسی را در دست خود قبضه کردند و به حکام کشور تبدیل شدند، آنقدر سیاه و هم میهنان را آنقدر دچار خونریزی و ویرانی و فقر و تهیدستی نموده است که از مرور آن به هر ایرانی میهن پرست احساس شرمندگی و ناراحتی دست میدهد... انقلاب ایران يك انقلاب مردمی بود که از عمق جامعه ایران برخاست و از ویژگی‌هایی برخوردار بود که در کمتر جایی دیده میشود. از همین رو تمامی طبقات و اقشار دموکرات ایران امیدوار بودند که به آزادی برسند و دموکراسی در ایران استقرار یابد و کلیه خلقهای تحت ستم بویژه خلق کرد، انتظار داشتند که حقوق ملی شان در چهارچوب يك ایرانی دموکراتیک تأمین گردد. در روز ۱۱ اسفندماه ۱۲۵۷ یعنی تنها بیست روز بعد از پیروزی کامل انقلاب، در روز اعلام فعالیت علنی حزب گفتیم که: حفظ آزادی های دموکراتیک و تحکیم پایه های يك رژیم دموکراتیک راستین در سراسر ایران، ضامن اصلی پیشرفت انقلاب و حقوق ملی خلقهای ایران است. بدون وجود يك رژیم دموکراتیک راستین حقوق ملی خلق کرد تأمین نخواهد شد، و بدون تأمین حقوق ملی خلق کرد رژیم به معنای واقعی آن دموکراتیک نخواهد بود. سردمداران رژیم که این مسئله را تحتل نمی‌کردند در مردادماه ۱۲۵۸ يك جنگ سراسری علیه مردم کردستان به راه انداختند. در این جنگ که به جنگ سه ماهه شهرت یافت، به علت مقاومت شجاعانه مردم کردستان و پیش مرگان و سیاسی انقلابی حزب دموکرات، نیروهای مسلح رژیم با شکست روبرو شدند. یکبار دیگر بخش وسیعی از کردستان ایران آزادی خود را بازیافت و رژیم ناچار گشت خواستار گفتگو و مذاکره گردد. اما بسیار زود معلوم شد که هدف رژیم از گفتگو و مذاکره این نیست که حق خودمختاری را به مثابه خواست اصلی مردم کردستان به رسمیت بشناسد، بلکه گفتگو برای آنها تنها فرصتی بود تا خود را برای جنگی دیگر علیه کردستان انقلابی آماده سازند.

این بود که در نوروز سال ۱۳۵۹ يك بار دیگر نیروهای مسلح رژیم جنگی را علیه مردم کردستان آغاز نمودند که اکنون نیز ادامه دارد. درست است که رژیم توانسته است پس از ده سال جنگ از لحاظ نظامی به ظاهر پیروزی‌هایی کسب کند و شهرها و مناطق آزاد شده را اشغال نماید، اما مقاومت قهرمانانه پیشمرگان با پشتیبانی توده های زحمتکش مردم کردستان کماکان ادامه دارد، و رژیم پیوسته تحت ضربات بسیار شدید و شکننده نظامی نیروی پیشمرگ قرار دارد...۹.

(دکتر عبدالرحمن قاسملو مرد صلح طلب و مال اندیشی بود. یکی دو ماه قبل از شروع مذاکرات با جلال طالبانی ملاقات و اظهار داشت که جنگ فرسایشی برای طرفین علاوه بر آنکه فایده ای ندارد سبب ویرانی و بدبختی و فلاکت بیشتر خلق های مردم ایران میشود. راه و طریقه نظامی به نتیجه مطلوب نمی رسد و چاره در راه سیاسی است. با آنکه چندین بار با مسئولین جمهوری اسلامی مذاکره کرده و به نتیجه نرسیده ایم از آنها بخواهید که برای مذاکره مجدد اعلام آمادگی نمایند. جمهوری اسلامی با پیشنهاد مذکور موافقت می کند. قرار شد مذاکرات در وین پایتخت اتریش انجام گردد. جلال طالبانی با دکتر فاضل رسول نماینده اتحادیه میهنی کردستان در اتریش مذاکره کرد و از او خواست ترتیب و برنامه لازم برای اجرای آن را فراهم نماید. دکتر فاضل از دوست دختر خود که قبلاً با احمد بن بلا رئیس جمهور اسبق الجزایر دوستی داشته تقاضا می کند آپارتمان خود را برای انجام کار مهتی در اختیار او بگذارد. دکتر فاضل که از افراد معتقد مذهبی و حزبی و از جمله شخصیت های فرهنگی کردستان و استاد یکی از دانشگاههای وین و قاهره بود، آشنائی تا حد دوستی ساده با احمد بن بلا داشت و چند روز قبل از انجام مذاکرات او را در وین ملاقات کرد و جریان مذاکرات را با او در

میان گذاشت. دوست دختر یا باصطلاح نامزد او هم از موضوع اطلاع حاصل و يك روز قبل از انجام مذاکرات پوستری جلو در آپارتمان نصب کرده بود که روی آن نوشته بود "I Love Kurdistan" (من کردستان را خیلی دوست دارم یا باصطلاح من عاشق کردستان هستم!). آنچه که جلال طالبانی اظهار داشت، او در دور اول مذاکرات شرکت داشته، ولی در روز وقوع حادثه به وجود دکتر فاضل نماینده اتحادیه میهنی کردستان اکتفا شده و از حضور در جلسه خودداری می کند. نمایندگان جمهوری اسلامی دو نفر بنامهای محمدجعفر صحرارودی مسئول پاسداران کرماشان و امیرمنصور بزرگیان کارمند وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بوده اند که با گذرنامه سیاسی به وین وارد شده و در مذاکرات شرکت داشته اند. بعد از شروع مذاکرات در روز پنجشنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۶۸ (۲۱ ژوئیه ۱۹۸۹) چند نفر مسلح وارد آپارتمان شده ابتدا بروی صحرارودی آتش گشودند. آنگاه سایر افراد شامل دکتر قاسملو، دکتر فاضل و عبدالله قادری آذر نماینده حزب دموکرات در اروپا ساکن پاریس را به گلوله می بندند و در موقع خروج از موتورسیکلت هائی که آماده داشته اند استفاده کرده و فرار می کنند.

دکتر قاسملو و عبدالله قادری آذر در گورستان شهدا در پاریس به

خاک سپرده شدند. این مراسم روز پنجشنبه ۲۹ تیرماه (۲۱ ژوئیه ۱۹۸۹) با حضور همسر و نزدیک به سه هزار نفر ایرانیان و نمایندگان سازمانهای سیاسی بین المللی و احزاب سیاسی خارجی و سازمانها و اتحادیه های کرد ساکن مناطق مختلف کردستان انجام و در گورستان "پرلاشیز" پاریس به خاک سپرده شدند. علاوه بر اعضای خانواده و یاران نزدیک و نمایندگان دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران بسیاری از شخصیت های بین المللی برای ابراز احترام در این مراسم شرکت کردند. برنار کوشنر وزیر امور انسانی از سوی دولت

سوسیالیست فرانسه، خانم فرانسوا فوژیه از سوی دفتر فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه نیز در میان مشایعت کنندگان جنازه ها دیده می‌شدند. دبیر کل فدراسیون حقوق بشر، دبیر کل سازمان عفو بین الملل، يك نماینده پارلمان آلمان غربی، خانم دانیل میتران همسر رئیس جمهور و دبیر کل بنیاد فرانسه آزاد، یکی از اعضای عالی‌رتبه حزب سوسیالیست فرانسه، هیاتی از سوی حزب کمونیست فرانسه، دبیر کل سازمان نجات کودکان، نماینده صلیب سرخ سوئد و چند شخصیت دیگر خارجی نیز در مراسم تشییع جنازه آمده بودند.

از سوی احزاب و سازمانهای ایرانی: نمایندگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، حزب دموکراتیک مردم ایران، سوسیالیست های ایران، چریکهای فدائی خلق، سازمان جنبش دموکراتیک انقلابی زحمتکشان ایران، اتحاد برای آزادی، جمهوریخواهان ملی، در میان نزدیک به بیست سازمان و شخصیت کرد که در مراسم شرکت کرده بودند نماینده اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز دیده می‌شد. حسن شرفی که به جای عبدالله قادری آذر به سرپرستی امور حزب در اروپا و سرپرستی دفتر پاریس برگزیده شده است در يك گفتگوی تلفنی اظهار داشت: دکتر صادق شرفکندی به جانشینی دکتر قاسملو انتخاب شده است و کلیه وظائف دبیر کل حزب را تا کنگره بعدی ادامه خواهد داد

در مسیر تشییع جنازه ها از انستیتوی کرد پاریس تا گورستان «پرلاشر» شخصیت های فرانسوی مانند وزیر آموزش عالی این کشور به راه پیمایان پیوستند. در گورستان شهدا «برنار کوشتر» وزیر کابینه فرانسه بنام دولت آن کشور از شخصیت بین المللی دکتر قاسملو تجلیل کرد و او را مرد صلح، دیالوگ، مبارز خستگی ناپذیر در راه دموکراسی خواند. او گفت ما نه تنها این جنایت را محکوم می کنیم بلکه آنرا عملی بر ضد انسانیت تلقی

می‌نمائیم. او با دکتر قاسملو دوست بود این جمله را از او نقل کرد که گفته بود: «هیچکس ما را جدی نمی‌گیرد چون آدم دزدی نمی‌کنیم و هواپیما نمی‌ربانیم». دبیر کل فدراسیون حقوق بشر کشور فرانسه نیز در سخن رانی خود گفت که: «با ترور دکتر قاسملو نه تنها ایرانیان کرد از مبارزه برای کسب حقوق انسانی خود دست برنخواهند داشت بلکه با عزم راسخ تر راه دکتر قاسملو را ادامه خواهند داد...».

یک سخنگوی وزارت خارجه حکومت اسلامی روز یکشنبه این هفته مجدداً در این باره اظهارنظر کرد: «دولت و احزاب سیاسی اتریش با ایجاد «جَوّ شاتناژ» میخواهند این گمان را بوجود بیاورند که مأموران جمهوری اسلامی در این ماجرا دست داشته‌اند. اکنون یک هفته است که مقامهای مسئول اتریش به جای پیگیری این جنایت به بازیهای سیاسی و جنگ تبلیغاتی بین خود مشغول هستند... ما امیدواریم مقامات اتریش در روش خود تجدیدنظر کرده باشند که جمهوری اسلامی هرگز تسلیم چنین جوسازی هائی نخواهد شد و کماکان دولت اتریش را برای پیگیری دقیق این جنایت و تعیین وضعیت سرنوشت دیپلمات دیگر ایرانی مسئول میداند.

حزب دموکرات کردستان در کنگره نهم «کنگره قاسملو»، از طرف کمیته مرکزی با اتفاق آراء دکتر صادق شرفکندی را به ست دبیر کل حزب تعیین و برگزیده شد. شرفکندی در مورد اصل جریان به شهادت رسیدن قاسملو گفت: پس از بحث های مفصل ما دو اشتباه مرتکب شدیم: نخست اشتباه در برداشت ما نسبت به رژیم آخوندی بود. ما گمان میکردیم که رژیم پس از ۸ سال جنگ با عراق و ۹ سال جنگ در کردستان قاعدتاً «بایستی باین حقیقت پی برده باشد که وقت آن رسیده است که در مواضع و رفتارهای خود تجدیدنظر کند و برای حل مشکلات داخلی کشور که جنگ در کردستان یکی

از مهمترین آنهاست به راهای اصولی روی آورد. با این طرز تفکر و برداشت بود که ما پیشنهاد رژیم را در مورد گفتگو بر سر خواسته‌هایمان پذیرفتیم و در واقع در دام افتادیم. حال آنکه رژیم در همان موقع با قساوت بی نظیری مشغول قتل عام زندانیان سیاسی بود و عملاً نشان میداد که ضعف و ناتوانی عمومی خود را از راه شدت عمل بیشتر و سرکوب خونین مخالفانش جبران می‌کند...

دومین اشتباه در شیوه عمل و رفتارمان بود که میتوان نام بی توجهی مطلق بر آن نهاد. چرا که برای دیدار باصطلاح نمایندگان رژیم نه تنها هیچگونه پیش بینی امنیتی بعمل نیامده بود، بلکه با کوشش در مخفی نگهداشتن هرچه بیشتر آن دیدار در واقع راه را برای انجام هرگونه توطئه از سوی تروریست های رژیم هموار کرده بودیم...

در موضع گیری در برابر رژیم شعار «سرنگونی رژیم را مورد تاکید قرار می دهد، و در این رابطه تصریح مینماید که منظور از سرنگونی رژیم، براندازی جمهوری اسلامی در کلیت آنست... در مورد شیوه مبارزه، تاکید بر ادامه مبارزه مسلحانه «شیوه ای که از سوی رژیم بر ما تحمیل شده است» استفاده از دیگر شیوه های مبارزه را اصولی و لازم می‌شمارد...»

اظهار نظر خبرگزاریهای اروپائی و هم چنین سفارت و خبرنگاران جمهوری اسلامی و احزاب و گروههای سیاسی چپ و راست و شخصیت های سیاسی در این حادثه بصورت خلاصه درج گردید.

(ریشلیو گفته است: «مذاکره بدون وقفه و در هر جا، هرچند منتهی به نتیجه فوری نشود و نتایج آنی معلوم نباشد، يك عمل كاملاً ضروری و به نفع طرفین مذاکره است». بر این اساس و بنا باعتقاد دکتر قاسملو که چاره کار منحصرًا راه حل سیاسی است، مذاکرات شروع و بر اساس گفته جلال

طالبانی مذاکرات مفید و مقرون به نتیجه بوده است. از طرف دیگر جمهوری اسلامی بعد از جنگ هشت ساله تحمیلی که در دوران صلح مسلح بسر میبرد، میخواست محیط تفاهسی بوجود آورد که عوامل ضدحکومت در دسترس عناصر دولت عراق نباشد. و با نرمش و حسن نیتی که دکتر قاسملو داشته معتقد بوده که مذاکرات به نتیجه خواهد رسید. منتها با عطف توجه به سوابق از زمان تشکیل شورای ملی مقاومت در پاریس که بر اثر مذاکره دکتر قاسملو با جمهوری اسلامی به دشمنی شورای مذکور با حزب دموکرات و شخص قاسملو انجامید، سازمان مجاهدین خلق با عزیمت به عراق در موضع خاصی در مقابل حزب دموکرات قرار گرفت. صدام حسین چندین بار از قاسملو خواسته بود که به سازمان مجاهدین امکان بدهد در سرزمین کردستان برعلیه نیروهای جمهوری اسلامی بچنگند ولی هر بار او از تقاضا و خواسته صدام حسین شانه خالی کرده بود. کینه و نفرت صدام بحدتی رسیده بود که چند سال قبل وسیله شاپور بختیار برعلیه دکتر قاسملو توطئه کرد و قرار بود با انجام کودتائی او را از دبیر کلّی برکنار و چه بسا نابود سازند، و امکاناتی برای استقرار سازمان مجاهدین خلق در کردستان فراهم گردد، که در اجرای این نقشه موفقیت حاصل نکرد. صدام حسین میدانست که اگر مذاکرات جمهوری اسلامی و حزب دموکرات به نتیجه برسد صلح و آرامش در منطقه کردستان ایجاد و سبب تقویت دولت جمهوری اسلامی خواهد شد. بنابراین تصمیم گرفت که از نیروی تیرمست شده! مجاهدین خلق برای انجام تیت پلید خود استفاده کند. که کرد و به نتیجه هم رسید. اگر بقول ابوالحسن بنی صدر که با یکی از خبرنگاران فرانسوی در مورد وضع حزب دموکرات کردستان بعد از ترور دکتر قاسملو بیان داشته بود «قتل قاسملو به مثابه ترور یک رئیس عشیره است. همانطوری که بعد از کشته شدن رئیس عشیره افراد عشیره به فروپاشی دچار میشوند،

افراد حزب دموکرات نیز بایته مبتلا خواهند شد." جمهوری اسلامی میباید مبادرت به چنین اقدامی بکند. در حالیکه هیچ سودی از ترور قاسملو عاید نبود. مضافاً باینکه پایداری و مقاومت افراد و اعضاء پارت دموکرات کردستان عراق در شورش سیزده ساله در مقابل ارتش عراق و سپس تجدید سازمان و مبادرت به جنگ بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ و بالاخره مقاومت و ستیزگی پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران در مقابله با ارتش جمهوری اسلامی به مدت چهارده سال ثابت کردند که آنها از شیوه و رسوم عشائری استفاده نکرده و از نفوذ و قدرت روسای عشایر تبعیت نمی کنند. اگر چه ساختار و ساختمان عشائری بصورت اسمی هنوز باقی است ولی رسوم و شیوه اداره آن تقریباً در شرف فروپاشی است. دکتر صادق شرفکندی بجای دکتر قاسملو سمت دبیری حزب دموکرات را داراست و سازمان حزبی از نظر سیاسی و نظامی بقوت خود باقی است. اظهار نظر نویسنده این کتاب).

انشعاب مجدد در حزب دموکرات کردستان ایران

انشعاب مجدد حزب در زمان تصدی دکتر قاسملو در دبیر کلی حزب اتفاق افتاد. علت اساسی آن عدم موافقت عده ای از سران و اعضاء برجسته و باسابقه حزب مانند جلیل گادانی به مذاکره و گفتگو با دولت جمهوری اسلامی بود. اشخاص دیگری مانند حسین رستگار مهابادی و مظفر میتران از منطقه اورامان لهون (بایگان) نیز به تبعیت و پشتیبانی جلیل گادانی همان نظریه را داشتند که "جز با مبارزه انقلابی و سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، راه دیگری برای هیچ مخالفی باقی نمانده است". این اشخاص و سایر منشعبین اگرچه انتسابی به احزاب کمونیست ندارند ولی درست به مثابه نظریات

سازمان های چپ و هم چنین چریکهای فدائی خلق که میگویند: «... بسیاری تعجب خواهند کرد که رژیم جمهوری اسلامی ایران چگونه ممکن است که حتی به جانشین خمینی و دیگر آیت اله های مخالف کوچکترین ترخمی نمی کند، به حزب دموکرات کردستان امتیاز بدهد؟ این حقیقت آشکار است که جز با مبارزه انقلابی و سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، راه دیگری برای هیچ مخالفی در ایران باقی نمانده است». هم چنین سازمان مجاهدین خلق که گفته است: پیشمرگان و گروههای سیاسی کرد ایران باید دریابند که هیچگونه مصالحه و سازشی با حکومت اسلامی که امکان پذیر نیست. این رژیم در تمامیت آن باید سرنگون گردد». انشعابیون متشکل از عده قابل توجهی از برجستگان سیاسی و نظامی حزب گروه جدید خود را «حزب دموکرات کردستان ایران، رهبری انقلابی» نامید. پس از تشکیل اولین کنگره جلیل گادانی که از افراد بسیار باسابقه و اعضاء برجسته و در حقیقت مغز متفکر حزب بود به سمت دبیر کلی انتخاب گردید. در مصاحبه جالبی که «بولتن آغازی نو» با جلیل گادانی اخیراً صورت گرفته و در کیهان هوانی چاپ و منتشر شده است شامل مطالب مهمی است که در جای خود خواهد آمد.

(مقارن همین لحظه تلفنی با یکی از دوستان برای تعیین وقت ملاقاتی مشغول مذاکره شدم. دوستم اظهار داشت که از اول صبح چندین بار بمن تلفن کرده ولی موفق به اخذ تماس نشده است. علت آنرا وصول خبری از برلن مبنی بر ترور دکتر صادق شرفکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان که برای شرکت در کنفرانس اتترناسیونال سوسیالیست که حزب دموکرات در آن عضویت دارد به برلن مسافرت کرده بود، که متأسفانه در شب هنگام در يك رستوران ایرانی مورد هجوم عده ای مسلح واقع گردیده، او و فتاح عبدل «کاوایی» نماینده حزب در اروپا و سرپرست در پاریس و دو نفر دیگر کشته

یا زخمی شده اند. ضمن ابراز تأسف و تأثر در مرگ برادران کرد عمل ترور را که اثر و نشانه ای از کارها و اعمال غیرانسانی است محکوم می‌کنم. در زمان مناسب این نوشتار در جای خود به تفصیل در اینمورد بحث خواهیم کرد. توضیح از نویسنده این کتاب). آنها سازمان نظامی خود را در مناطق مختلف کردستان مستقر و آماده روبرویی با نیروهای جمهوری اسلامی شدند. بارها و بارها بین دو حزب جدید و قدیم برخوردهائی بوجود آمده و زدوخوردهای خونینی درگرفته است. بعد از مرگ دکتر عبدالرحمن قاسملو با آنکه شعار و روش حزب دموکرات وسیله دکتر صادق شرفکندی دبیر کل آن، سرنگونی رژیم را مورد تأکید قرار میدهد، و روش و شیوه مبارزه را مسلحانه و اصولی لازم شمرده است، معذالك اختلافات آنها رفع نشده و کماکان برعلیه خود و برعلیه جمهوری اسلامی در حالت جنگ بسر میبرند. شرف قزوینی می‌گوید:

غم نیست گر به خنجر کین می‌کشد مرا

بهر رقیب میکشد، این می‌کشد مرا

بالاخره به گفته گوته: «زندگی کم کم بهرکس می‌فهماند چکاره است».

هرچه میخواهم سری به سوریه بزنم و از حال و احوال کردهای مقیم آن کشور باخبر شوم نه شوری در سر و نه قلم روی کاغذ میرود. حافظ اسد رند و زرنگ، يك خودمختاری فرهنگی نیم بند و بی سروصدا به کردها داده و راه هم برای مهمانان کرد عراقی، ایرانی و ترك باز کرده بنحوی که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو صاحب و دربان در این درگاه نیست، خودش را از معرکه بدر برده و سرش با سرکردگان قاچاق در لبنان گرم است. می‌گویند آدم‌های دراز چندان عقل

ندارند. در مورد هر کس مصداق پیدا کند در مورد حافظ اسد به هیچ عنوان مربوط نمی شود. ملاحظه می فرمایید که با يك کشور چهار پنج میلیونی و يك اقلیت واقعا" قلیل علوی هفده هیجده سالی است حکومت مطلقه سوریه را در دست گرفته در بین سران عرب از همه محبوبتر و در عین حال از همه هم باج گرفته است. حتی از يك ابرقدرت سابق و ابرقدرت لاحق. کردهای سوریه با سابقه ممتد مبارزات فرهنگی و گاهی هم نظامی فعلا" در لاک خود فرو رفته اند تا به بینند بر سر برادران کرد مقیم سرزمین های جدا شده از ایران در عراق و ترکیه و ایران چه میآید آنوقت نوبت آنها هم میرسد. بنابراین جا دارد که سری به ترکیه بزنیم و از حال زار برادران کرد یا باصطلاح مصطفی کمال و نوچه های او که هنوز تک و توکی از آنها بجای مانده اند «ترکهای جبلی» چه آمده است.

شروع جنگ های مسلحانه یا باصطلاح حزب "P.K.K." «جنگ های انقلابی» در ترکیه

بعد از انجام کنگره دوم (اوت ۱۹۸۲) مجددا" عبدالله اوچلان به دبیر کلی حزب کارگر کردستان انتخاب شد. اکثر اعضاء در کشورهای امن همجوار مخصوصا" سوریه (دمشق) هم چنین اروپا تصمیم به مراجعت به کردستان گرفتند تا بر اساس ایدئولوژی خود با «جنگ آزادی ملی» کردستان وسیله حزب کارگران کردستان، هدایت شود و بیک انقلاب سوسیالیستی جهانی مبدل گردد. پشتیبان این عملیات انقلابی کشورهای سوسیالیست، جنبش های آزادیبخش ملی و جنبش های طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری هستند. برای حزب

کارگران کردستان بصورت خلاصه امپریالیزم علت اساسی همه این کلمات است: نژادپرستی، عدم تساوی اجتماعی، تقسیم کردستان. حزب کارگران کردستان نه فقط يك جنبش آزادی بخش ملی را اعلام می کند، بلکه يك جنبش برای آزادی يك طبقه را در دراز مدت رهبری خواهد کرد. بنابراین حزب کارگران کردستان:

– مبارزات کردها را سازماندهی می کند

– کردهای امپریالیزم و استعمارگر را آزاد می کند و در نتیجه ترك

استثمارگر و فنودالهای کرد نابود خواهند شد

– يك دیکتاتوری پرولتاریا را در يك کردستان آزاد و متحد بوجود

خواهد آورد. نتیجتاً "يك اجتماع بدون طبقه موجودیت و هویت خود را اعلام خواهد کرد.

برای اینکار حزب کارگران کردستان، کمونیست ها، کارگران، محرومان،

دهقانان فقیر، جوانانی که هویت ملی و آرزوی خود را گم کرده اند، زنان

فروخته شده و خدمتکاری که در يك اجتماع با طبقه سرنوشت و آینده آنها

نامعلوم و نامشخص است، برای يك مبارزه خونین تحت فرماندهی خود برای

نابودی فقر و بیچارگی در يك آینده خوشبخت.

حزب کارگران کردستان به رهبری عبدالله اوجلان و عده زیادی از

سران برجسته حزب و اعضاء جنگجو به کردستان مراجعت و با تجدید سازمان

و تجهیز نیروی جنگنده از ۱۹۸۴ دست به عملیات پارتیزانی و جنگهای

غیرمنظم بر علیه نیروهای ارتشی و امنیتی ترکیه زدند.

بعد از یکی دو بار حمله به پاسگاههای ژاندارمری و انسداد راهها و

ایجاد ناامنی در منطقه کردستان، مقامات امنیتی ترکیه فکر کردند يك عده

سارق مسلح و یا دزدان بیابانی هستند که مبادرت به چنین اعمالی کرده اند.

لذا به واحدهای انتظامی مناطق جنوب شرقی کردستان مخصوصاً استان وان دستوراتی مبنی بر قلع و قمع مستببین بی نظمی صادر کردند. اما باصطلاح این رشته سر دراز داشت، و هر روز به تعداد عملیات و ایجاد ناامنی وسیله پیش مرگان و مردان جنگجو و مبارز حزب کارگران کردستان "P.K.K." افزوده میشد. برای مقابله به گردان رنجر "Rangers" یا کلاه آبی های مقیم "کولک اووا" یا "یوکسک آباد" (از توابع وان و در مسیر وان - دیار بکر دستورات لازم بمنظور سرکوبی راهزنان و مستببین بی نظمی در منطقه صادر گردید. برآورد وضعیت فرمانده گردان نیروهای مخصوص حاکی از آن بود که با عده ای از راهزن و سارق مسلح روبرو نیست، بلکه با عده ای آموزش دیده و آشنا به اصول جنگهای پارتیزانی مواجه است و یک ستون مختلط از نیروهای انتظامی (ژاندارم و نیروهای مخصوص) نمی تواند با چنین عده ای مقابله کند. مضافاً باینکه به وضعیت زمین و استفاده از آن کاملاً مسلط و عوامل و عناصر محلی هم بآنها یاری میدهند.

ارتش ترکیه موضوع را در شورای عالی خود مورد بررسی قرار داد و یک ستون نظامی شامل یک تیپ تقویت شده (تقویت شده اصطلاحی است ارتشی که وقتی واحد یا قسمتی غیر از افراد و سلاح سازمانی خود از افراد و سلاح اضافی سایر واحدها استفاده کند، واحد تقویت شده نامیده می شود) به منطقه اعزام داشت. پیش مرگان حزبی علاوه بر عملیات در جبهه های مختلف در داخل شهرها تا آنکارا و استانبول دست به ترور اشخاص و ایجاد ناامنی و اغتشاش میزدند و طی اعلامیه های مکرر مسئولیت آنها بعهده میگرفتند. چندین بار از دولت ترکیه خواستار شدند افراد حزب کارگران کردستان را که در حدود هزارها نفر و طی چند سال دستگیر و بازداشت شده اند مرخص کند، ولی هر بار نیروهای ترک با بمباران کوهستانهای خالی از اغیار افراد یا

دهات بلادفاع و بی گناه بانها پاسخ میدادند. تیپ تقویت شده نه فقط کاری انجام نداد بلکه در پاره ای از عملیات تلفات سنگینی را هم متحمل شد. نیروی اعزامی از تیپ به لشکر و بالاخره به دو لشکر، نیروهای غیرنظامی و پارتیزانی مرکب از افراد محلی و غیره کشید، ولی تأثیری در وضع نکرد. هواییهای ترکیه در دوران جنگ ایران و عراق بدون هیچگونه اطلاع یا اجازه قبلی از مرز دو کشور تجاوز و مناطق احتمالی ستقرار نیروهای حزبی را بمباران میکردند. این هواییها حتی یکبار تا حدود مهاباد تجاوز کردند که مردم مناطق کردستان ایران باعتراض پرداختند. آیا جمهوری اسلامی هم معترض این تجاوزات مرزی شد؟! ژنرال اوران از شاگردان و نوچه ها و نوخواسته های مصطفی کمال و رهبر کودتا بعداً "رئیس جمهور که یک نظامی کهنه کار و کارکشته بود، تصمیم گرفت بهترتیبی که امکان پذیر است به قلع و قمع متمرّدین! و ترکهای ناراحت کوهستانی!! پردازد. او نتوانست کاری انجام بدهد و وظیفه اش را به تورکوت اوزال که نخست وزیر زمان او بود و به مقام رئیس جمهوری رسید واگذار کرد و رفت. سلیمان دمیرل در انتخابات موفقیت حاصل کرد و به سمت نخست وزیری منصوب شد. او به ملت ترکیه قول داد که همه مسائل و مشکلات موجود را با تدبیر و سیاست حل خواهد کرد.

سایر احزاب سیاسی کرد که در داخل ترکیه قادر به هیچ گونه فعالیتی نیستند در این جنبش بظاهر نتوانستند به حزب کارگران کردستان کمکی برسانند. در خارج از کشور مخصوصاً آلمان حالت مخالف بظاهر نسبت به آن اتخاذ کرده اند. ولی حزب کارگران کردستان بکار خود ادامه میدهد و روز بروز بر تعداد هواداران و طرفداران آن اضافه میشود. ملتیی که ۴۷۸ سال است بتواتر در حالت سرکوب شدن است روزنه امیدی پیدا کرده است. با آنکه اکثر افراد مناطق باصطلاح آلوده به عملیات مجبور به ترک خانه و کاشانه شان شده و

یا خود داوطلبانه برای حفاظت از جان به مناطق دیگری کوچ کرده اند تأثیری در وضع بوجود نیآورده و شورشیان کماکان به عملیات خود ادامه میدهند.

جنگ خلیج فارس و پیامدهای آن در کشورهای عراق، ترکیه، ایران و سوریه و بالنتیجه کردها

یازدهم مردادماه ۱۳۶۶ (دوم اوت ۱۹۹۰) در حدود ساعت ۲ بامداد به وقت محلی، سربازان عراقی با پشتیبانی صدها تانک و تریخانۀ سنگین از مرز کویت گذشتند و پس از درهم کوبیدن پاسگاههای مرزی و انهدام نیروی چند هزار نفری کویت در مرزها بطرف پایتخت بحرکت درآمدند.

امیر کویت ساعت سه بعد از نیمه شب از تجاوز نیروهای عراقی به خاک کویت آگاهی پیدا کرد. امیر و اطرافیان او در آغاز گمان می کردند که عراقیها به اشغال نواحی مورد اختلاف مرزی و حداکثر تصرف دو جزیره «وردا» و «بویان» اکتفا خواهند کرد و بعد از آن کویت را برای گرفتن پول و امتیازات ارضی تحت فشار قرار خواهند داد، ولی اخباری که دقیقه به دقیقه از طریق وزارت دفاع کویت به او میرسید حاکی از این بود که پیشروی نیروهای عراقی متوقف نشده و آنها همچنان در حال پیشرفت بسوی پایتخت هستند.

در حدود ساعت ۴ بامداد امیر کویت چهار زن و چهل فرزندش و ولیعهد او آماده فرار شدند. هلی کوپتری که در محوطه سفارت آمریکا آماده بود امیر و ولیعهد و چند نفر از بستگان درجه اول او را به سوی عربستان برد. بقیه مقامات مهم و اعضاء سلطنتی با جواهرات و اشیاء و اثاثیه گران قیمتی که داشتند کاخ «دسمان» را ترک و با اتومبیل های خود عازم مرز عربستان شدند.

رادیو بغداد در نخستین بخش اخبار صبح پنجشنبه دوم اوت سناریوی صدام حسین را طی اطلاعیه ای بنام شورای فرماندهی انقلاب عراق که عالیترین مرجع تصمیم گیری در آن کشور بشمار میآید، منتشر کرد. در این اطلاعیه آمده بود که در کویت انقلابی به وقوع پیوسته و حکومت انقلابی جدید کویت پس از سرنگون ساختن حکومت آل صباح از عراق تقاضای کمک کرده است. شورای فرماندهی انقلاب عراق هم به این تقاضای برادران کویتی پاسخ مثبت داده و نیروهای عراق به دعوت حکومت انقلابی جدید کویت وارد آن کشور شده اند! این سناریو مشابه نقشه ای بود که هیتلر در سال ۱۹۲۸ برای اشغال اتریش طرح و اجرا کرد و در سال ۱۹۷۹ برژنف در اشغال افغانستان از آن اقتباس نمود.

ساعت ۸ بامداد بوقت محلی پایتخت کویت به تصرف کامل نیروهای عراقی درآمد و چند ستون از نیروهای مذکور بطرف مرزهای کویت با عربستان سعودی در حرکت بودند. ارتش کوچک بیست و پنج هزار نفری کویت در برابر تهاجم بیش از یکصد هزار سرباز عراقی که نیمی از آنها افراد نیروی زبده گارد رئیس جمهوری بودند مقاومت زیادی از خود نشان نداد و بخشی از این نیروها بدنبال امیر کویت و فرماندهان خود به عربستان سعودی گریختند.

ضبط و انتقال موجودی بانکها و موسسات مالی و تجاری کویت و تسلیحات ارتش کویت به بغداد آغاز شد. ارزش موجودی طلا و ارزهای خارجی بانکها و موسسات مالی کویت در روز اول ضبط در حدود چهار تا پنج میلیارد دلار تخمین زده شده است. سربازان عراقی به تبعیت از فرماندهان و افسران مافوق خود دست به غارت و چپاول خانه های مردم زدند و در جریان این غارت و چپاول، هزاران مورد تجاوز به زنان و دختران جوان کویتی یا

خارجی مقیم کویت نیز روی داد که موارد بسیاری بر اثر وحشی گری و زیاده روی متجاوزین، به مرگ قربانیان تجاوز انجامید. در پایان روز نخست اشغال کویت رادیر بغداد اسامی اعضاء «دولت انقلابی» کویت را که بیشتر درجات نظامی داشتند اعلام کرد. امیر کویت در ریاض گفت: همه اعضای دولت باصطلاح انقلابی کویت افسران ارتش مهاجم عراق هستند و داماد خود صدام حسین در رأس آنها قرار دارد.

آمریکا از تدارك تجاوز عراق به کویت خبر داشت. اولین واکنش آمریکا درخواست تشکیل جلسه فوری و اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد بود. و دومین اقدام آمریکا مسدود کردن اعتبارات و دارائیهای عراق و کویت در آمریکا بود. مارگارت تاچر که در سفر آمریکا بود، به بوش گفت: اگر صدام حسین را از کویت بیرون نرانیم به کویت اکتفا نخواهد کرد و به ماجراجوئی های تازه ای دست خواهد زد، زیرا او همیشه خواب رهبری بر جهان عرب را می بیند.

اعلامیه مشترکی وسیله آمریکا و شوروی در رویارویی با يك بحران بین المللی که در تاریخ روابط دو ابرقدرت سابقه نداشت صادر شد و تجاوز عراق به کویت محکوم گردید. ملك فهد برای اعزام نیرو به عربستان موافقت کرد. پس از ورود نخستین واحدهای نظامی آمریکا، بوش اعلام داشت: جامعه بین المللی اشغال کویت را از طرف عراق تحتل نخواهد کرد و عراق باید بدون قید و شرط نیروهای خود را از خاک این کشور بیرون ببرد.

صدام شگرد تازه ای بکار برد و اظهار داشت: مسئله کویت و فلسطین باید یکجا حل و فصل گردد. با ایران میخواست مصالحه کند. نامه ای به هاشمی رفسنجانی نوشت مبنی بر اینکه قرارداد ۱۹۷۵ را پایه مذاکرات در باره مرزهای دو کشور میدانند. باقیمانده اراضی اشغال شده ایران فوری تخلیه

خواهد شد، و مبادله اسیران جنگی از روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد ۱۳۶۹) شروع میشود. در مقابل قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد صدام مرتباً رجزخوانی میکرد و گوشش باین حرفها بدهکار نبود.

ساعت دو و نیم بامداد هفدهم ژانویه ۱۹۹۱ (۲۷ دیماه ۱۳۶۹) حملات هوایی علیه عراق آغاز شد و بمدت چهل روز ادامه یافت. متخصصین جنگ گفتند و نوشتند: در پایان سومین روز جنگ خاک کویت و بخش بزرگی از جنوب عراق به تصرف نیروهای متحدین درآمده بود و از نیروهای عراقی ده ها هزار کشته و بیش از شصت هزار نفر اسیر شدند.

سرانجام صدام حسین با خفت و خواری به تمام شرائط آمریکا گردن نهاد و تمام قطعنامه های شورای امنیت را که متضمن تخلیه بدون قید و شرط کویت و پرداخت غرامات جنگی به آن کشور و اعمال مجازاتهای اقتصادی بود پذیرفت و تقاضای آتش بس کرد.

با پایان گرفتن جنگ خلیج فارس نتایج مصیبت باری برای ملت عراق بجای گذاشت. يك اشتباه بزرگ صدام حسین آن بود که میخواست با اشغال کویت و مقابله با نیروهای متحدین، تصویری از يك قهرمان تازه عرب نظیر جمال عبدالناصر برای خود ترسیم کند. اشتباه دیگر او انتخاب يك موقعیت بسیار نامناسب از نظر بین المللی برای تأمین خواستهای توسعه طلبانه خود بود. صدام حسین با این اشتباهات یا بهتر بگوئیم حماقتی که مرتکب آن شد نه تنها مصیبت عظیم و جبران ناپذیر برای ملت عراق ببار آورد، موازنه قوا و معادلات سیاسی خاورمیانه را نیز برهم زد و در ابعادی وسیع تر، در روابط ابرقدرتها و کشورهای صنعتی بزرگ جهان دگرگونیهای بزرگی پدید آورد و موضع آمریکا را در صحنه سیاسی بین المللی که با تضعیف موقعیت شوروی تقویت شده بود، بیش از پیش استحکام بخشید. همان طرح و نقشه ای که آمریکا کشیده بود و

او باجرا گذاشت. نتایج پیروزی و ناتوانیهای آمریکا در جنگ خلیج فارس احتیاج به شرح و تفصیل دارد که اینجا جای آن نیست.

پیامد جنگ و سرنوشت عراق

آمریکانیها با همه امکاناتی که برای سرنوشتی صدام حسین در اختیار داشتند جنگ را در شرائطی پایان رسانیدند که صدام حسین با باقیمانده ارتش شکست خورده خود در رأس حکومت عراق باقی بماند و آنچه را که از عراق بر جای مانده است بدست همین ارتش شکست خورده نابود سازد. بوش قبل از آغاز جنگ خلیج فارس و در جریان این جنگ مرتباً "مردم عراق را به قیام و اقدام بر علیه صدام حسین تشویق میکرد و تأکید مینمود که تا وقتی صدام در رأس حکومت عراق است مردم روی آسایش و آرامش نخواهند دید. اما هم او بود که در خاتمه جنگ موجبات ابقای حکومت صدام را فراهم ساخت و وسائل و امکانات سرکوبی قیام مردم عراق را در اختیار او گذاشت.

علت این تغییر سیاست ناگهانی آمریکا و تأیید و حمایت ضمنی از صدام در تلاش او برای ادامه حکومت بر عراق چه بود؟ جواب این سؤال ساده است؛ آمریکانیها میبایست بین يك صدام ضعیف و شکست خورده و اوضاعی که در صورت سقوط او بر عراق حاکم میشد یکی را انتخاب کنند و اولی را انتخاب کردند، زیرا با قیام شیعیان عراق و شورش کردها در شمال، سقوط صدام به تشکیل يك حکومت شیعه در جنوب، طرفدار ایران، و استقرار يك حکومت مستقل کرد در شمال می انجامید که هیچیک مطلوب آمریکا نبود، زیرا تشکیل حکومت مستقل کرد در شمال عراق، مقدمه تحقق یافتن رویای وحدت کردهای منطقه تحت لوای يك حکومت کردستان بود که قبل از همه

ترکیه را با بیش از ده میلیون نفر کرد در معرض خطر قرار میداد. هدف نهائی آمریکائیا آن بود که همهٔ سرکوبها و خونریزیها را بدست صدام انجام دهند و جاده را برای حکومت جانشین صدام در بغداد هموار سازند.

قدر مسلم این است که عراق در آیندهٔ قابل پیش بینی، چه تحت حکومت صدام و چه تحت حکومت جانشین او قدرت نظامی و امکانات اقتصادی گذشته را باز نخواهد داشت، ولی تفاوت صدام با حکومت دیگری در عراق این است که صدام با نفرت و بی اعتمادی که در جهان نسبت بخود بوجود آورده دیگر نمی تواند به انزوای بین المللی عراق خاتمه دهد و از کمک و همکاری جامعه بین المللی برای بازسازی کشورش برخوردار گردد، در حالی که يك حکومت جانشین شاید بتواند با گشودن باب تازه ای در روابط عراق و کشورهای دیگر جهان از سنگینی باری که صدام بر دوش ملت عراق تحمیل کرده است بکاهد و آشتی و تفاهم بین اقوام مختلف این کشور را که تا وقتی که صدام در راس حکومت است محال بنظر میرسد، در دراز مدت امکان پذیر سازد.

وضع کردها

به محض آغاز جنگ خلیج فارس، شورشیان کرد بر کلیه شهرهای مهم کردستان مانند موصل، کرکوک، اربیل و سلیمانیه دست یافتند و اداره امور شهرها را بعهده گرفتند. برای اداره منطقه و اتخاذ سیستم و روش مشترك احزاب سیاسی کرد در سراسر شمال به تشکیل «جبهه کردستان عراق» پرداختند تا بتوانند برای مقابله با حکومت صدام از تمرکز تصمیم گیری و فرماندهی بهره گیری نمایند. احزابی که باین جبهه پیوستند عبارتند از:

- ۱ - اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی
- ۲ - پارت دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی
- ۲ - پارتی سوسیالیستی کردستان (حزب سوسیالیست متحد کردستان) به رهبری دکتر محمود علی عثمان
- ۴ - پارتی گلی دیموکرات کوردستان (حزب جبهه دموکراتیک کردستان) به رهبری سامی محمود عبدالرحمن - رسول مامند
- ۵ - حزب سوسیالیست کردستان (پاسوک) به رهبری عزیز عقرادی سرهنگ سابق ارتش عراق

۶ - حزب زحمتکشان کردستان (کمونیست) به رهبری قادر عزیز

۷ - جبهه متحد اسلامی عراق به رهبری شیخ بارزانی

۸ - حزب شیوعی کردستان (حزب کمونیست کردستان) به رهبری احمد بانی حیلانی - فتحی رسول - عمر علی شیخ

صدام حسین با باقیمانده ارتش شکست خورده عراق به مناطق کردنشین حمله کرد. در روزهای هفته اول دیماه ۱۲۷۰ در زدوخوردهائی که روی داد صدها تن کشته و زخمی شدند. هزاران کرد از ترس حملات پی در پی به سوی مرزهای ایران به حرکت درآمدند. سخنگوی «پزشکان بدون مرز» در بروکسل گفت در حدود صد هزار نفر از فراریان به سوی مرزهای ایران روی آورده اند. در واشنگتن یک سخنگوی وزارت دفاع آمریکا گفت که هر چند شروع جنگ میان کردها و دولت بغداد مایه نگرانی آمریکاست ولی در حال حاضر برنامه ای برای مداخله نیروهای ضربتی مستقر در ترکیه وجود ندارد. نیویورک تایمز نوشت:

«مقامات فاسد محلی کرد، منطقه مرزی ایران و عراق را از هرچه که هست خالی می کنند، از کابلهای برق گرفته تا بولدوزر همه را به ایران

میفروشند. کارمندانی که وفاداری خود را به کردها اعلام کرده اند به خاطر عدم پرداخت دستمزد و فراهم نبودن نیازمندیهای اولیه خود بدگمان و دلسرد شده اند. مقارن همین ایام جبهه کردستان حکومت موقت اعلام کرد. مسعود بارزانی گفت: «بعضی از فرماندهان محلی از قدرت خود سوء استفاده می کنند، ما مشکلات زیادی با مسئله فساد داریم بخصوص در سطح محلی، ما همه این را میدانیم که رده های سازمانی خود را باید تصفیه کنیم».

نیویورک تایمز می نویسد: «سازمانهای سیاسی به همکاری مردم کرد منطقه شمال عراق شورش خود را بامید دست یافتن به اسقلال و جدا شدن از رهبری عرب بغداد پس از پایان جنگ خلیج فارس آغاز کردند، ولی شورش بوسیله ارتش صدام حسین سرکوب شد. اکنون بیش از چهار میلیون کرد در منطقه ای زندگی می کنند که به نام «منطقه امن» نامیده میشود و توسط کورهائی که علیه عراق جنگیدند تعیین شده است. این منطقه تا جنوب تا جانی که کردها زندگی می کنند امتداد دارد و برای این تعیین شد که ۱،۵ میلیون کردی که راق را ترک کرده و به کشورهای ایران و ترکیه رفته بودند، تشویق به بازگشت به عراق شوند. «منطقه امن» در شمال مدار ۲۶ درجه قرار دارد».

کردهائی که به ایران رفتند با آغوش باز از آنها استقبال و بیش از حد امکان ملت ایران به آنها کمک و از آنها پذیرائی بعمل آورد. دولت ترکیه با تمام خشونت از ورود کردها به سرزمین ترکیه جلوگیری کرد. معذالک عده کثیری به آن کشور وارد شدند. در زیر هر چادر چهار نفری بیش از پانزده الی بیست نفر جا داده شدند. تعداد زیادی از سرما و گرسنگی و عدم بهداشت و نبودن پزشک و وسائل داروئی با مرگ روبرو و تلف گشتند. خانم میتران همسر رئیس جمهور فرانسه که برای بازدید از پناه جویان به ترکها

قصد بازدید آنها را داشت، مقامات ترکیه ممانعت بعمل آوردند. بر اثر مشکلاتی که دولت ترکیه فراهم ساخت، سازمانهای مختلف جهانی بمنظور کمک رسانی در دسترسی به کردهای پناه جو موفقیت حاصل نکردند. به همین منظور دولتهای متحد که علیه عراق جنگیدند صدام حسین را وادار به ادامه حمله به مناطق شمال عراق کردند. از زمان تعیین «منطقه امن» رهبران ۸ گروه سیاسی از مجموع هیجده گروه شمال عراق را از طریق «جبهه کردستان» اداره کردند. ولی رقابت های داخلی بویژه میان دو گروه اصلی کرد: «اتحادیه میهنی کردستان» به رهبری جلال طالبانی و «حزب دموکرات کردستان» به رهبری مسعود بارزانی اداره منطقه را بوسیله یک سازمان متمرکز غیرممکن ساختند. بالاخره برای ایجاد نظم و کمک رسانی و جلوگیری از حملات مجدد صدام حسین نیروهای آمریکائی به کردستان وارد شدند. پس از مدتی فرمانده نیروهای اعزامی تصمیم به خروج از منطقه گرفت. با خروج آخرین سربازان آمریکا از شهر کردنشین «دهوک» کردها دست به تظاهرات زده و خواستار بقای نیروهای آمریکا شدند. هزاران تن از کردهای عراق در خیابانهای شهر «دهوک» دست به راهپیمائی زدند و به خروج نیروهای آمریکا از منطقه کردنشین عراق اعتراض کردند. آنها به سوی کمیساریای عالی پناهندگان وابسته به سازمان ملل متحد که نیروی کوچکی از این سازمان را در اختیار داشت به حرکت درآمدند. علاقتندی کردها به ابقای نیروهای آمریکا در مناطق کردنشین بعثت ترس از حملات مجدد نیروهای صدام حسین بود. دولت عراق محاصره اقتصادی در مناطق شمال برقرار کرد. نرسیدن مواد غذایی، سوخت و دارو به اهالی منطقه، اوضاع شمال عراق بحرانی شد. قیمت خوراکی دو برابر و فراهم آوردن سوخت غیرممکن بنظر میرسید. در حالی که جریان مذاکرات برای خودمختاری کردستان عراق به دلیل مخالفت های مسعود بارزانی و جلال

طالبانی دو رهبر کردها به بن بست رسید. دولت عراق ارتش خود را به طرف شهرهای اربیل، سلیمانیه و دهوک حرکت داد. فشار ناشی از محاصره اقتصادی و حرکت نیروهای نظامی به طرف محل استقرار پیشمرگان کرد شرائط بحرانی پیش آورد. برای بررسی شرائط منطقه يك هیئت چهار نفری از کردها به ریاست "سامی عبدالرحمن" به بغداد رفت و با مقامات بغداد مذاکره کرد. پس از بازگشت از بغداد "سامی عبدالرحمن" به خبرنگاران گفت: «مذاکرات همراه با موفقیت بود و شرط دولت عراق برای پایان دادن به محاصره مناطق کردنشین خروج نیروهای پیشمرگه از شهرهای کردستان است». ساعتی چند پس از توضیحات "سامی عبدالرحمن" صدای آتشبارهای سنگین که حکایت از شروع مجدد درگیریها میکرد در "اربیل" شنیده شد. پیش مرگان کرد خارج از شهر اربیل در مقابل تقریباً ۱۸ هزار سرباز عراقی سنگرتندی کردند و مانع ورود آنها به شهر شدند. فرمانده گروههای مسلح طرفدار «جلال طالبانی» در مصاحبه ای با خبرنگاران گفت: «اگر نیروهای دولتی با سلاح سبک به شهر حمله کنند ما به مقابله با آنها میپردازیم ولی در صورت استفاده از تانک و آتشبارهای توپخانه مجبور به عقب نشینی هستیم و خیابان به خیابان، کوچه به کوچه به نبرد ادامه خواهیم داد». مسعود بارزانی اعلام کرد: «ما آمادگی درگیری با يك ارتش منظم را نداریم و امکان حفاظت از شهر از عهدۀ ما خارج است».

مسعود بارزانی برای مذاکره در مورد «خودمختاری» به بغداد رفت، ولی به نتیجه نرسید و به شمال مراجعت کرد. جلال طالبانی رهبر «اتحادیه میهنی کردستان» تحت هر شرائطی قرارداد خودمختاری مورد بحث مسعود بارزانی را مورد حمله قرار داد. بنابراین مسعود بارزانی از مردم درخواست کرد در يك رای گیری عمومی شرکت کنند و به موافقت نامه خودمختاری که او در تنظیم آن با بغداد به نتیجه نرسیده است رأی دهند. جلال طالبانی گفت: «نتیجه این

رای گیری مشخص خواهد کرد چه کسی میتواند از طرف مردم کردستان به مذاکره با دولت عراق پردازد. عده ای از سران کرد، مبارزه با دولت عراق را به ضعف کشانیده اند.

با ادامه محاصره اقتصادی مناطق کردنشین توسط رژیم بغداد و قطع راههای ارتباطی و آذوقه رسانی به این مناطق، رهبران کرد موافقت کردند که نیروهای پیش مرگ را از شهرها خارج کنند. در مقابل دولت عراق نیز به محاصره اقتصادی نواحی کردنشین پایان دهد. این توافق به دنبال مذاکرات مجدد میان هیئت اعزامی کرد به ریاست «سامی محمود عبدالرحمن» رهبر «پارتی گلی دیموکرات کردستان» و مقامات دولتی عراق در بغداد صورت گرفت، حاصل گردید. وی اظهار امیدواری کرد که اوضاع تا یک هفته در شهرهای شمال به حالت عادی برگردد. عراق اکثر نیروهای خود را از مناطق کردنشین فراخواند، ولی خدمات بهداشتی و سایر کمک هائی را که از طرف دولت مرکزی به این مناطق می رسید قطع کرد. شهرهای موصل و کرکوک که مرکز استانهای نفت خیز و ثروتمند بشمار میروند از این قاعده مستثنی ماندند و نیروهای عراقی همچنان به حضور خود در آنجا ادامه دادند.

جلال طالبانی که برای جلب پشتیبانی غرب به پایتخت های کشورهای اروپائی و واشنگتن سفر کرد، در راه بازگشت در آنکارا توقف کرد. وی اعلام کرد که به چریکهای وابسته به حزب کارگران کردستان "P.K.K." توصیه کرده که از طریق شمال عراق به خاک ترکیه حمله نکنند. وی هم چنین نگرانی خود را از حملات متعدد نیروهای ترکیه طی هفته های اخیر به شمال عراق اعلام داشت و گفت: «این عملیات در واقع بر ضد سکنه کرد عراقی در منطقه است و حزب کارگران کردستان چندان آسیبی از این حملات نمی بیند». جلال طالبانی در آنکارا با سلیمان دمیرل رهبر حزب «راه حقیقی» و نخست وزیر

ملاقات و مذاکره کرد. پس از ملاقات با تورگوت اوزال رئیس جمهور ترکیه خاطر نشان ساخت که: «من فکر نمیکنم که آقای تورگوت اوزال و همکارانش با نظامیان ترکیه در مورد این حملات توافق نظر داشته باشند. ولی حتی اگر چنین اختلاف نظری میان نظامیان و دولت ترکیه وجود داشته باشد، کردهای بی گناه عراق نباید در این میان قربانی شوند. مضافاً اینکه ترکها نباید از کردهای عراقی انتظار داشته باشند که با حزب کارگران کردستان ترکیه وارد جنگ شوند. ولی در هر حال کردهای عراق از حزب مذکور پشتیبانی نمی کنند». جلال طالبانی هم چنین تاکید کرد که کردها باید استقلال و تمامیت ارضی ترکیه را محترم بشمارند. وی با اشاره در راه یافتن ۲۲ نماینده کرد به پارلمان آن کشور گفت: «دولت ترکیه میتواند برای حل مشکل خود با کردها نظر این نمایندگان را جویا شود، چون آنها بطور آزادانه توسط سکنه کرد در جنوب شرقی ترکیه انتخاب و به پارلمان فرستاده شده اند».

از سوی دیگر به گزارش خبرگزاری رویتر، سرهنگ معمر قذافی رهبر لیبی از سازمان ملل متحد به خاطر سکوت در برابر حملات ترکیه به داخل خاک عراق انتقاد کرد و گفت: «با این روش مفتضحانه چطور هنوز میتوانند ادعا کنند که سازمان ملل وجود دارد». معمر قذافی در این زمینه پیامی برای تورگوت اوزال رئیس جمهوری ترکیه فرستاد و گفت که ترکیه با کشورهای غربی برای محافظت از کردها همکاری کرد ولی حالا خود علیه کردهای عراقی دست به حملات هوایی زده است. رهبر لیبی در این پیام ضمن ابراز شگفتی از چنین تضاد فاحشی در سیاست ترکیه تاکید کرد که: «لیبی نمی تواند در برابر کشتار مردم بیگناه کرد بی اعتنا بماند».

مذاکرات مجدد رهبران کرد با مقامات عراقی

بعد از بوجود آمدن آرامش نسبی در منطقه کردنشین عراق، مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان عراق با مقامات مسئول عراق در بغداد ملاقات و مذاکرات مجدد در مورد «خودمختاری» بعمل آورد. وی اعلام داشت: «طرفین در مسائل اساسی به توافق اصولی رسیده اند» ولی پس از دیداری که بین مسعود بارزانی و جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان انجام گرفت اعلام شد که هنوز مسائل بسیار مهمی که شدیداً مورد توجه کردها قرار دارد حل نشده باقی مانده است. از جمله وضع ناحیه کرکوک است که مقامات عراقی موافقت نکرده اند که این ناحیه نفت خیز در داخل منطقه خودمختار کردستان قرار گیرد. موضوع دیگر اینکه دولت عراق در قبال اعطای خودمختاری از کردها انتظار دارد که با حزب بعث و نیروهای امنیتی در سرکوبی شیعیان عراق همکاری کنند.

«رهبران کرد با دولت عراق به توافق رسیدند»

عنوانی است که اغلب جراند اروپا و آمریکا بکار بردند. جبهه کردستان عراق هیئتی برای مذاکرات به بغداد اعزام داشت. پس از مذاکرات مفصل يك هفته ای، هیئت نتیجه مذاکرات خود با دولت عراق را با متن پیش نویس قرارداد مورد توافق به کردستان بازگشتند تا در باره آن با سایر رهبران کرد به مذاکره و مشورت پردازند. چنانچه پیش نویس مذکور مورد قبول و تائید همگانی قرار گیرد به صورت قراردادی نوشته و از جانب دوطرف امضاء خواهد شد. رنوس توافق عبارت است از:

- بازسازی شهرها و روستاهای کردنشین وسیله دولت عراق که طی بیست سال گذشته خراب کرده است.

- اعاده اکراد مقیم اجباری در مناطق دیگر عراق به محل سکونت سابق آنها.

- رفع حالت فوق العاده در کردستان و پایان دادن به تبعیضات در زمینه شغل و آموزش و موارد مربوط به تملک اموال کردزبان.

- بازگشت کلیه دانش جویان و دانش آموزان اخراجی به محل های آموزشی سابق خود و ارجاع مشاغل به کارمندان کرد اخراجی.

اکثر قریب باتفاق سران ۸ حزب سیاسی موسسین "جبهه کردستان عراق" با متن توافق موافقت داشتند. اما یکی از موضوعاتی که در پیش نویس به صورت مبهم باقی مانده وضع شهر کرکوک بود. در این توافق به کردها حقوق سیاسی و مسئولیت های اداری مهمی داده شده، منتها دولت عراق با کنترل صد در صد آنها بر شهرهای کرکوک، خانقین و سنجار موافقت نکرده بود، بلکه قانونی از تصویب پارلمان عراق گذشت که براساس آن تشکیل هر نوع حزبی بر مبنای مذهبی در آن کشور ممنوع شد. ناظران سیاسی تصویب این قانون را با توافق اخیر میان دولت عراق و رهبران کرد آن کشور در ارتباط دانستند. در بین احزاب بیست گانه در شمال عراق، جنبش اسلامی کردها است که جهت مبارزه علیه رژیم عراق تشکیل شده است.

رهبری "حزب اله" کردهای عراقی را "احمد بارزانی" به عهده گرفته و با حرکت های صلح جویانه برخی از گروههای کرد مخالفت کرد. صدام حسین برای نشان دادن حسن نیت خود، وزیر بهداشتی را برکنار و یک کرد را بجای او منصوب کرد. ضمناً از جمله آزاد کردن ۲۲۰۰ زندانی سیاسی که ۴۰۰ تن از آنان کرد بودند.

سران و نمایندگان جبهه کردستان عراق در شهر «شقلوه» در باره پیش نویس قرارداد به گفتگو نشستند. نتیجه حاصله از این مذاکرات عدم تأمین خواسته های آنها در اعطای خودمختاری براساس پیش نویس، و هم چنین عدم موافقت با پیشنهادات دیگر صدام حسین بود که در متن پیش نویس گنجانیده نشده بود. تصمیم نهائی بر این اتخاذ شد که برای تعیین تکلیف قطعی به آراء عمومی مراجعه شود. در ضمن با آراء مستقیم مردم مجلسی بوجود آید که مسائل مختلف در آن مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. مجلس مذکور جانشین جبهه کردستان که شامل نمایندگان و آراء هشت سازمان حزبی است خواهد بود.

رای گیری در محیطی بسیار شورانگیز در عین حال خوفناک و ترس آور بعلت بیم از حمله هواپیمایها و نیروهای عراقی انجام گردید. هنگام رای گیری هلیکوپترهای آمریکائی که از پایگاههای ترکیه به پرواز درآمده بودند از بالای سر رای دهندگان عبور میکردند و بآنها قوت قلب بیشتر و اطمینان خاطر میدادند.

یکصد و پنجاه نماینده برای یکصد و پنج کرسی پارلمان باین ترتیب انتخاب شدند:

- پنجاه کرسی از طرف اتحادیه میهنی کردستان
- پنجاه کرسی از طرف حزب دموکرات کردستان
- پنج کرسی هم متعلق به اقلیت های مذهبی شامل: ارمنه و آسوریها و مسیحی ها و کلیسی های ساکن مناطق مختلف کردنشین.

تشکیل حکومت خودمختار

در تاریخ روز ششم ژوئیه ۱۹۹۲ نخستین حکومت خودمختار کردستان عراق وسیله پارلمان منعقد در اربیل و به نخست وزیری «فواد معصوم» عضو کمیته سیاسی اتحادیه میهنی کردستان تشکیل گردید. معاون نخست وزیر «آرس نوری» عضو حزب دموکرات کردستان عراق (فرزند نوری صدیق شاویس از افسران برجسته عراق که مدتهای مدیدی عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب دموکرات و فرمانده مناطق مختلف پیش مرگه ها بود که چند سال پیش فوت کرد. مادرش نیز از اعضاء مسئول حزب بود).

رئیس پارلمان «نامق» از حزب دموکرات کردستان

معاون پارلمان «جوانمیر» از اتحادیه میهنی کردستان

اعضاء حکومت پانزده نفر است که یکنفر از آنها از بین بانوان بنام «کافیه سلیمان» انتخاب شده که مسئول امور شهرداریها و جهانگردی است. ژنرال «کمال مفتی» یکی از فرماندهان پیش مرگه های اتحادیه میهنی کردستان به سمت وزیر پیش مرگان منصوب شده است.

با همه تهدیدات و صدور اعلامیه های متعدد از طرف صدام حسین تکریتی مبنی بر غیرقانونی بودن انتخابات و تشکیل پارلمان و دولت خودمختار از طرف مردم کرد شمال آن کشور، آنچه که سران احزاب سیاسی و هم چنین مردم کردستان تصمیم گرفته بودند بمورد اجرا گذاشتند. از همان تاریخ محاصره اقتصادی در کلیه مناطق کردنشین برقرار و ارتباط شمال در هر موردی با دولت مرکزی و سایر مناطق قطع گردید. هر يك از کارمندان دولتی غیرکرد ساکن شمال قصد همکاری با دولت خودمختار نداشتند به بغداد عزیمت کردند. خبر تشکیل پارلمان و حکومت خودمختار کردستان عراق در

تمام خبرگزاریها و رادیوها و تلویزیونها پخش و در جراند به تفصیل انتشار یافت.

نیویورک تایمز نوشت: «آیا در هنگام تعیین سرنوشت خاورمیانه به کردها هم توجه میشود؟»

مشکل دیگری که در خاورمیانه ربطی به اختلاف میان اعراب و اسرائیل و یا مشکل فلسطینی ها ندارد، مانند بسیاری از واقیعت های خاورمیانه است که باعث شده مانند صلح، زنگ تنفسی میان جنگ ها باشد، اختلاف میان جامعه مسلمانان، دشمنی میان ملت های مسلمان، و تلاش پایان ناپذیر خودکامگان خاورمیانه برای حفظ حکومت و جان خود سرچشمه میگردد. رهبران اپوزیسیون اصلی عراق یعنی کردها هم اکنون در شهرهای مختلف کردستان عراق با تصمیمی که گرفته اند میخواهند به یاری و همکاری سایر گروههای مخالف رژیم به جنگ ادامه دهند. اینها گروههایی هستند به رهبری جلال طالبانی که طرح خود را هم به مقامات آمریکائی و دیگر کشورها ارائه کرده اند. این طرح خواهان تشکیل يك دولت موقت با شرکت عراقیهای مخالف صدام حسین است. رهبر این دولت يك ستنی مذهب ضد صدام خواهد بود. باعتقاد این گروه از کردها، اگر دولت در خاک عراق مستقر شود، هواداران آن گروه از واحدهای ارتش عراق که از صدام حسین بریده اند بآن ملحق میشوند. ولی مسئله اینجاست که تا زمانی که دولت موقت نشان ندهد که از سوی ایالات متحده شناخته شده است، حمایت ارتشیان را بدست نخواهد آورد. و این تصمیم را باید واشنگتن اتخاذ کند.

واشنگتن در صورت برسمیت شناختن این دولت، باید از آن حمایت هم بکند، حمایت به معنی ارسال وسائل نظامی و یا فراهم آوردن پوشش حفاظتی هوایی برای شورشیان است. در حالیکه صدام مشغول قوی کردن

نیروهای عراق است، بسیاری از مقامات وزارت دفاع ایالات متحده اعتقاد یافته اند که نباید آنقدر صبر کرد که فقط با جنگ تمام عیار، سرنگونی او امکان پذیر شود. جرج بوش زمانی فکر میکرد که شورشیان عراقی راهی پیدا خواهند کرد تا بدون کمک آمریکا صدام حسین را از سر باز کنند، ولی حالا کسی این فکر را جدی نمیگیرد.

بعد از اعلام خودمختاری جلال طالبانی و مسعود بارزانی در معیت نمایندگان مخالف رژیم صدام به ممالک متحده آمریکا سفر کردند. با مقامات مسئول آمریکا و سازمان ملل متحد مذاکره کردند تا توجه جهانیان را نسبت به خود جلب کنند. ولی موفقیت زیادی بدست نیاورده اند. آنها طبق سفارش دیپلماتها ساکت مانده اند ولی نمی دانند که "سکوت و اخلاق خوب سنگ قبر جنبش های دموکراتیک است". البته کسی نمیداند یک عراق آزاد، دموکراتیک خواهد بود یا نه، احتمالاً "بالاترین چیزی که میتوان انتظار داشت یک عراق بدون وجود صدام و اطرافیان جنایتکار اوست.

جلال طالبانی و مسعود بارزانی جدا از نمایندگان گروههای مخالف رژیم صدام حسین در سر راه برگشت خود به کردستان به فرانسه رفتند. با رئیس جمهور و سایر مقامات مسئول آن کشور مذاکراتی در زمینه مسائل کردستان و عراق بعمل آوردند. ضمن مصاحبه هانی با اغلب خبرگزاریها جلال طالبانی به آلمان عزیمت و مسعود بارزانی به کردستان مراجعت کرد. از جلال طالبانی دعوت شده بود که در کنفرانس انترناسیونال سوسیالیست ها شرکت کند. از جمله مدعوین دیگر از بین سران کرد صادق شرفکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران بود که تا سه بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ با هم بسر برده، جلال طالبانی برای کارهای مربوط به خود و شرفکندی برای آمادگی بمنظور رفتن بیک رستوران ایرانی برای ملاقات و

مذاکرات با نمایندگان جمهوریخواهان ملی و فدائیان خلق اکثریت از هم خداحافظی کردند. ساعت ۱۰،۴۵ همان روز بود که دو نفر نقابدار مسلح ایرانی به رستوران وارد و هشت نفر شامل چهار نفر کرد و سه نفر فدائی خلق و یک نفر جمهوریخواه را در سر یک میز به رگبار بستند که برحسب حسابهای دقیق کامپیوتری! فقط چهار نفر کرد: دکتر صادق شرفکندی، همایون اردلان نماینده حزب در آلمان، فتاح عبدال (کاویانی) نماینده در اروپا و سرپرست در پاریس و نوری دهکردی یک فرد برجسته و مستقل از «چپ متحد» و کُرد فیلی بقتل رسیدند. جلال طالبانی طی اعلامیه و مصاحبه ای مستبب و عامل این واقعه اسفناک را جمهوری اسلامی دانست و چنین اعمالی را محکوم کرد. جلال طالبانی هم چنین عملیات سوء قصد بجان خانم میتران همسر رئیس جمهور فرانسه و برنار کوشنر یکی از وزرای دولت فرانسه در کردستان عراق در تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۹۲ را که هفت نفر کشته بجای گذاشت وسیله جمهوری اسلامی نام برد. وزارت خارجه جمهوری اسلامی چنین اتهامی را تکذیب و آمادگی دولت جمهوری اسلامی برای همکاری با پلیس آلمان برای شناسایی تروریست ها و مستببین این فاجعه را اعلام داشت.

نتیجه رنج هفتاد ساله

در سال ۱۹۲۲ بود که انگلیس ها احد از متفقین در حال جنگ باامپراتوری عثمانی و متحدین او، در حال عبور از سلیمانیه حکومت آن منطقه را به شیخ محمود برزنجی «حفیدزاده» سپردند. بعلم مختلف و با شرح مفصّلی که در بخش جنبش اکراد در این کتاب آمده است شیخ محمود از این مسئولیت برکنار شد. بار دوم هم پس از خاتمه جنگ حکومت خودمختار این

منطقه را به شیخ اعطا کردند. ولی او اعلام استقلال کرد. پرچم کردستان برافراشت و روزنامه کردستان ارگان حکومت مستقل کردستان را منتشر کرد. در جنگی که بین او و عراق جدیدالتاسیس با یاری انگلیس ها بوقوع پیوست، شکست خورد و به ایران رفت. بعداً خود را تسلیم کرد و به بصره تبعید شد. سپس به بغداد منتقل و در همان شهر درگذشت. حزب دموکرات کردستان عراق نتیجه پیروزی از افکار آن رادمرد شریف و شجاعی است که بر سر خواسته های مردم کرد جان خود را فدا کرد.

آنچه امروز کردستان عراق بر آن دست یافته نتیجه فعالیت های شبانه روزی، رنج ها و دردها و گرفتاریها و زحمات طاقت فرسانی است که فرزندان سلیمانیه و دیگر برادران کرد آنها در همه مناطق بر خود روا داشته اند. از جمله فرزندان اصیل و پاکدامن و درستکار و شجاعی که از ابتدای دوران نوجوانی تمام اوقات خود را در فعالیت های حزبی و جنگ و زدوخورد با دولت های وقت عراق گذرانیده جلال طالبانی است. مام جلال که نام مستعار بامستای حزبی و عملیاتی او «آگر» (آتش) است، از سال ۱۹۶۱ به مدت سی و یکسال است او را میشناسم. در همه حال و همه جا دور و نزدیک شاهد و ناظر فعالیت ها و دلسوزیها و رنجها و زحمات او در شهر و بیابان و صحرا و کوهستان، در موقعیت یک مسئول حزبی، یک جنگجو و پیش مرگه و در لباس یک دیپلمات و سفیر مردم کردستان دیده ام. جسارت و شجاعت او در عین حال سرعت انتقال و تیزهوشی و تصمیم گیری او در هر موردی فوق العاده است. بنظر نویسنده مردم کردستان عراق در موفقیت و پیروزی خود را مرهون زحمات و مشقات این فرزند اصیل کرد هستند که فکر نمی کند شخصیتی در بین اکراد در نیم قرن اخیر وجود داشته که در هر موردی شبیه و یا نظیر او باشد. زحمات و مشقات و گرفتاریها و دریدریهای ابراهیم احمد دبیر کل سابق

حزب که از همکاران و همفکران نزدیک بوده اند برای هیچ کردی فراموش شدنی نیست. تبادل نظر و فکر و حمایت بیدریغ او در هر موردی یکی از عوامل موفقیت مام جلال بوده است. خدمختاری فعلی کردستان عراق نتیجه رنج و زحمت هفتاد ساله مردم کردستان در ادوار مختلف و مخصوصاً "فعالیت ها و جان فشانیها و جانبازیهای مام جلال طالبانی است. مام جلال طالبانی آنقدر تجارب سیاسی دارد که بداند حکومت خودمختار کردستان عراق بدون وجود يك عراق مستقل، آزاد و دموکرات معنا و مفهومی ندارد.

نطفه پاک ببايد که شود طالب فيض

ورنه هر سنگ وگلي لولوومرجان نشود

پيامد جنگ خليج فارس در ترکيه

ترکيه در جریان بحرانی که بعد از اشغال کويت در منطقه آغاز شد نقش فعالی بعهده گرفت. ترکيه با قطع لوله نفتی عراق که توليدات نفتی شمال آنکشور را به ترمینالهای نفتی در دریای مدیترانه منتقل میکرد، از نخستین روزهای این بحران در مقابل عراق جبهه گرفت و بدنبال آن یکی از بزرگترین پایگاههای هوانی خود را در مجاورت مرز عراق در اختیار آمریکانیها گذاشت. آمریکانیها در ازاء این همکاری هفت میلیارد دلار بدهی به ترکيه را به آمریکا بگردن کشورهای ساحلی جنوب خليج فارس گذاشتند، ولی ترکها فقط به این پاداش راضی نبودند و زمزمه تغییر مرزهای کشورهای منطقه بعد از جنگ، که نخستین بار از طرف «تورگوت اوزال» رئیس جمهور ترکيه ساز شد، مقدمه ادعاهای ارضی ترکيه در مورد مناطق نفت خیز شمال عراق بود. آمریکانیها با اجرای این نقشه که مشکلات و مسائل دیگری را در منطقه بوجود میآورد و

همسایگان دیگر عراق را به تصاحب قسمتی از خاک عراق تشویق مینمود، مخالفت کردند و ترکیه هم از مشارکت مستقیم در جنگ علیه عراق و تصرف مناطق نفت خیز آن کشور صرفنظر نمود. باوجود این جنگ خلیج فارس در مجموع به سود ترکیه تمام شد، و ترکها علاوه بر اینکه از بار سنگین بدهی های خارجی خود رهائی یافتند، در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» (North Atlantique Treaty Organisation) نیز از موقیعت محکم تری برخوردار شدند و در بودجه کمکهای خارجی آمریکا هم ارقام درشت تری برای ترکیه منظور گردیده است.

نیروی ضربتی

به پیشنهاد ترکیه در ژوئیه ۱۹۹۱ مذاکراتی بین آمریکا و ترکیه در باره استقرار يك «نیروی ضربتی» از طرف آمریکا و متحدین آن در خاک ترکیه بعمل آمد. منظور از استقرار چنین نیرویی در خاک ترکه آن بود که چنانچه رژیم عراق بار دیگر در صدد کشتار و آزار کردها برآید امکان اقدام سریع از جانب آمریکا و متحدین آن وجود داشته باشد (چه تیت خیرخواهانه و چه احساس بشردوستانه ای!!)

هدف از تعقیب مذاکرات استقراری تعدادی از نیروهای زمینی و هوایی متحدین در جنوب ترکیه است (منطقه کردنشین)، طبق اظهار منابع دیپلماتیک آمریکائی استقرار این نیروها در جنوب ترکیه و دست زدن به عملیاتی در پشتیبانی کردهای عراق از آنها احتیاج به صدور قطعنامه جدیدی از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد ندارد. به گزارش فاینشال تایمز: دولت آمریکا مایل است واحدی را که در ترکیه مستقر خواهد شد تحت عنوان

«چکش آماده» نامگذاری کند، ولی مقامات انگلیسی بیشتر مایلند نام «شمشیر داموکلس» برای آن در نظر گرفته شود. دولت ترکیه مایل است که هرگونه عملیاتی برای این منظور زیر چتر «پیمان ناتو» انجام گیرد، زیرا عملی شدن این امر علاوه بر رفع بعضی از مشکلات حقوقی و قانونی نیروهای شرکت کننده را تحت فرماندهی ترکیه قرار خواهد داد (که آنچه قدرت دارد بسبب بر سر کردهای ترکیه و عراق و اگر امکان داشت که سابقه دارد و کردهای ایرانی بریزد) و این امر ناسیونالیست های این کشور را که چندان رضایتی نسبت به موضوع ندارند تا حدی آرام خواهد کرد. تعداد سه هزار و پانصد نفر از نیروهای آمریکا و متحدین در داخل مناطق امنی که برای کردها در خاک عراق ایجاد شده است حضور دارند. برنامه این است که نیروهای مذکور بجای بازگشت به آمریکا به ترکیه منتقل شوند تا در صورت نیاز بتوانند با سرعت برای دفاع از کردها! علیه نیروهای صدام حسین وارد عملیات شوند. ژنرال گارنر فرمانده آمریکایی این نیروها بدون آنکه به تاریخ خاصی اشاره کند گفت که نیروهای مذکور بزودی از مناطق امن خارج خواهند شد. جلال طالبانی و مسعود بارزانی در روز پنجشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۷۰ با ژنرال «شلی کوشیلی» فرمانده نیروهای متحدین در نواحی مرزی ترکیه و عراق ملاقات کردند.

شنیده شده که جمهوری اسلامی با جنگجویان «حزب کارگران کردستان» (P.K.K.) که سالهاست با نیروهای ترکیه در حال زدوخورد است ارتباط برقرار کرده و ضمن کمک رسانی از مناطق کردستان ایران برای انجام عملیات استفاده می کنند. علاوه بر آن گفته شده چون «عبداله اوچلان» رهبر حزب و اغلب سران حزبی در سوریه اقامت دارند، چین کمونیست از طریق حافظ اسد رئیس جمهور سوریه که دستی در دست قاچاقچیان بین المللی لبنانی دارد و دست های! دیگرش در جیب عربستان سعودی و جمهوری اسلامی و

غیره، جنگجویان حزب کارگران کردستان ترکیه را از نظر مالی و تسلیحاتی تقویت می کند. باین سبب بنا به پیشنهاد ترکیه دولت های غربی و در رأس آنها آمریکا و انگلستان در نظر دارند نیروهای خود را در مناطق مرزی سه کشور در جنوب شرقی ترکیه، سرزمین کردستان مستقر نمایند که هم حایلی برای مرز ایران و هم چشمی به منطقه کردنشین عراق داشته باشند. قصد ترکیه این است که با استفاده از این نیروها که فرماندهی آنها بعهده خواهد گرفت (به بهانه ترضیه خاطر ناسیونالیست های ترکیه!!) جنگجویان کرد را نابود سازد. ترکیه مدت هشت سال و اند ماهی است با تمام قدرت و بکار بردن تاکتیک های مختلف جنگهای غیرمنظم و استفاده از نیروهای امنیتی و ارتشی، و هم چنین جلب همکاری عراق قبل از جنگ خلیج فارس توانسته یک نیروی چهار پنج هزار نفری کرد را قلع و قمع کند. راه حل مسئله کردستان سیاسی است نه نظامی. هفتاد سال است مبارزات مردم کردستان دوام داشته و ترکها صدها هزار نفر از آنها را در زدوخوردها یا براههای دیگری کشته و سربه نیست کرده اند، ولی هیچ نتیجه ای نگرفته اند. توجه به جمعیت ده میلیونی کردهای ساکن منطقه جنوبی و جنوب شرقی و در حدود سیصد هزار نفر کرد مقیم آلمان و سازمانهای سیاسی آنها که «حزب کارگران کردستان» یکی از آن سازمانهاست اهمیت مسئله را کاملاً مشهود و آشکار میسازد. آزموده را آزمودن خطاست. از ظهور مصطفی کمال تا باورز نه آنها را کرد مینامند و نه آنکه حق حرف زدن به زبان کردی داشته اند. در هر نقطه ای از ترکیه و هر نقطه ای در دنیای خارج از ترکیه به یک کرد تابع ترکیه برخورد میشود از هر کردی در سایر کشورها که حق حرف زدن به زبان مادری خود را داشته کردتر و به زبان کردی خیلی بهتر، فصیح تر و ادبی تر صحبت می کند. در حالیکه پلیس گشتاپوی معروف آلمان به گردپای پلیس و ژاندارم و سازمان های

امنیتی و اطلاعاتی ترکیه که مراقب بوده اند کسی نامی از کرد نیارود و یا کله ای به کردی بر زبان نیارود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

پیامد جنگ خلیج فارس و فروپاشی اتحاد شوروی در کردهای شورشی

سران «حزب کارگران کردستان» و همه کردان ساکن منطقه کردستان جدا شده از ایرانزمین در ترکیه پس از گذشت سالهای متمادی و زندگی در کنار برادران ترک! از افکار و نظریه و روش و کردار دولت های وقت ترکیه کاملاً آگاه هستند. آنها میدانند تحت عنوان «ملت ترک و ناسیونالیسم ترک و با محافظه کاری پان تورکیسم» هیچوقت و هیچگاه آمادگی برای اعطای کوچکترین امتیازی به هیچ اقلیتی اعتم از قومی یا مذهبی در چهارچوب کشور ترکیه نبوده و نیستند. بنابراین آغاز جنگ خلیج فارس و شورش کردهای ساکن سرزمین های جداشده از ایران در عراق، و اشغال و تصرف و آزادسازی کلیه مناطق کردنشین عراق اثر فوق العاده ای در روحیه شورشیان در داخل ترکیه گذاشت و بدون توجه به تبلیغات توخالی دولت ترکیه در همکاری با نیروهای متحدین بمنظور حمایت از کردهای عراقی، بر شدت حملات به واحدهای ارتشی و امنیتی و انجام عملیات خرابکاری حتی در استانبول و آنکارا افزودند. فروپاشی اتحاد شوروی سابق، و استقلال طلبی جمهوریهای مختلف تابع آن کشور از نظر فکری بیش از هر موقع دیگری در تقویت روحیه آنها اثر گذاشت و افراد بیشتری از اعضاء حزبی یا غیرحزبی اشتیاق به پیوستگی به جنگجویان و مبارزه برعلیه دولت ترکیه پیدا کردند.

عدم قدرت نیروهای ترکیه در مقابله با پیش مرگه های جنگجو موجب وارد آوردن اتهام به جمهوری اسلامی، سوریه و حتی سران حزبی کرد در عراق در کمک رسانی به آنهاست. هر روز ادعای بااساس یا بی اساسی در جراند و نشریات و رادیو و تلویزیون ترکیه بخاطر ارضای خاطر مردم ترك و اقناع آنها مبنی بر اینکه شورشیان بوسیله عوامل خارجی پشتیبانی میشوند منتشر میشود. در عید نوروز که کردها طبق آداب و رسوم خود بصورت پنهانی برگذاری مراسم آترا گرامی میدارند، نیروهای امنیتی به اکثر شهرهای کردنشین در جنوب شرقی آن کشور مانند جیزری، سیرناک، نصیبین، وان، ارزنجان و گرسوس و هم چنین ازمیر در غرب ترکیه حمله کرده تعدادی کشته و تعدادی را زخمی و بازداشت کردند. در شهر هکاری پرچم سه رنگ "سبز و زرد و سرخ" مخصوص کردهای انقلابی باهتزاز درآمد. به همین مناسبت صدمات وارده به مردم این شهر بیش از سایر مناطق بود. عده کثیری از ساکنان این مناطق داوطلبانه به غرب کشور مهاجرت کرده و مقیم شدند. برخورد خونین دیگر در "لوکسه کور" بود که تلفات زیادی ببار آورد.

پارلمان ترکیه، صدای آزادی کردستان

در ژوئیه ۱۹۹۱ رابرت فیسک نویسنده معروف در ایندپندنت نوشت: «اوضاع در ترکیه طوری شده که دولت آنکشور دیگر نمیتواند اقلیت کرد کشور را که يك پنجم جمعیت ترکیه را تشکیل میدهند (۱۰ الی ۱۲ میلیون) نادیده بگیرد. پس از ۷۰ سال تحت فشار بودن، در چند سال اخیر آتش ملی گرانی در میان کردها روشن شده و آنان در پی کسب شخصیت در جمهوری کمال آتاتورک افتاده اند. در انتخابات عمومی، برای اولین بار يك حزب کردی بعنوان

نماینده ۱۲ میلیون کرد ترکیه در انتخابات شرکت کرد. بیست و دو نفر کرد به پارلمان ترکیه راه پیدا کردند. در ایالت های کردنشین نظیر ماردین، سیرناک و باتمان بیش از نیمی از مردم به حزب کارگران کردستان رأی دادند و در شهر دیاربکر بیش از هفتاد درصد از رأی دهندگان به لیستی که در رأس آن نام «لیلا نازا» آزادیخواه مشهور کُرد به چشم میخورد رأی دادند. لیلا که ۲۱ سال دارد می گوید: «ما به پارلمان میرویم تا صدای آزاد کردستان را بگوش همه برسائیم. ما اعتقاد نداریم که از این راه نجات پیدا خواهیم کرد، ولی ما همواره دست دوستی را بسوی ترکها دراز کرده ایم و حالا نوبت آنان است که دست ما را بفشارند».

فشردن این دست برای سلیمان دمیرل نخست وزیر که همواره اصرار بر حفظ اتحاد و یکپارچگی ترکیه و درهم شکستن کردها دارد، از همه سخت تر است. ولی وی در حالیکه تلاش دارد که بعنوان يك فرد آزادیخواه جلوه کند، وجود فراکسیون ۲۲ نفره اکراد در پارلمان که در زیر چتر حزب سوسیال دموکرات، مولف احتمالی دمیرل فعال هستند چاره زیادی برای او باقی نمانده است. سرعت اهمیت پیدا کردن مسئله اکراد در ترکیه که بزرگترین جمعیت کرد خاورمیانه را دارد، بخاطر شورش چندین ساله جنگجویان يك حزب کارگری کرد و همزمان بودن اتفاقات متعدد است. کردهای ترکیه از فجایعی که در کردستان عراق اتفاق افتاد ناراحت بودند و از نزدیک ماجراهای عراق را تعقیب میکردند.

تورگوت اوزال رئیس جمهور فعلی ترکیه نیز که ادعا دارد در بدن او هم خون ترکی و هم خون کردی جریان دارد، اولین سیاستمداری بود که در مورد روابط جدید میان اکراد و ترکها صحبت کرد و احتمال يك حکومت فدرال را رد نکرد. وی هم چنین پروژه های عمرانی متعددی را در کردستان

به مرحله اجرا درآورد. مسئله دیگر که از همه مهمتر است وجود چریکهای حزب کارگران کردستان میباشد. تا دو سال پیش ترکها این چریکها را يك عده راهزن مسلح میخواندند ولی حالا همین راهزنها ده ها هزار سرباز ترك را در کوهستانها معطل خود کرده اند. این چریکها که مرکزشان در «سوریه» و از سال ۱۹۸۴ در دژ بقاع لبنان گرد آمده و به سازماندهی پرداختند، پایگاههای قدرتمندی در نواحی مرزی ترکیه و عراق و هم چنین در داخل خاک ایران دارند. افراطی های دولت ترکیه از بهم خوردن توازن قدرت در جنوب شرقی ترکیه بسیار نگران شده اند و حتی میانه روها هم صحبت از این می کنند که یا باید این منطقه را از دست داد و یا اینکه يك جنگ داخلی تمام عیار برپا خواهد شد (مثل اینکه هشت سال جنگ بی عیار و یا نیمه عیار بوده است. جنگی که با شرکت واحدهای هوانی، ارباب جنگی، توپخانه، واحدهای هوانیروز و نیروی زمینی با همکاری چریکهای مزدور مدت بیش از هشت سال است با توان و قدرت زیاد و استفاده از امکانات فراوان ادامه دارد اصطلاحی جز جنگ تمام عیار یا جنگ کامل نمی تواند داشته باشد. توضیح از نویسنده این کتاب).

رئیس ستاد ارتش ترکیه می گوید: «اگر در مملکت ما دموکراسی حکمفرما نبود، ما در عرض ۶ ماه کار اینها را می ساختیم. من آنها را با کوسه هانی مقایسه می کنم که در آب هستند، با گذشت زمان، ما آب را از آنها خواهیم گرفت».

به همین خاطر است که اخیراً گزارشهائی در مورد نقل و انتقال سنگین نیروهای نظامی در نزدیکی مرزهای عراق منتشر شده است. مباران دهکده های کردنشین در خاک عراق با بمب ناپالم از سوی هواپیماهای نیروی هوانی ترکیه که باعث بهلاکت رسیدن ۶ کرد شد، پیامی برای رهبران اکراد عراق بود که یا جلوی فعالیت چریکهای حزب کارگران کردستان را بگیرند و

یا اینکه با عواقب وخیمی روبرو شوند. ضمناً به رهبران کردهای عراقی تفهیم شد که سیاست گفتگو با آنان که از سوی تورگوت اوزال رئیس جمهور ترکیه در پیش گرفته شده بود، سیاست شخص خود او بوده و حالا که قدرت از دست حزب اوزال یعنی حزب «مام میهن» خارج شده، احتمالاً این سیاست دنبال نمی شود.

رهبران کردهای ترکیه نیز میگویند سیاست سرکوبگرانه دولت و اعزام گروههای مرگ به منطقه کردستان باعث شد که مردم منطقه کردنشین به سوی حزب کارگران جلب شوند. ولی «طلال اینانک» یکی از فعالین حقوق بشر دیار بکر از شهرهای مهم کردنشین میگوید ترس از اینکه کردها باعث دودستگی در کشور میشوند بیهوده است. به اعتقاد وی اکثریت کردهای ترکیه اعتقاد دارند که با بدست آوردن حقوق کامل نژادی، فرهنگی و اداری، بهترین راه برای حفظ منافع آنان این است که با ترکها، که نزدیک یک قرن است زندگی می کنند، ترجیح میدهند که همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند (طلال اینانک دچار اشتباه شده است، زیرا کردها از وقوع جنگ چالدران و عقد پیمانی به همین نام از سال ۱۵۱۴ میلادی که ۴۷۸ سال میشود، در حدود پنج قرن است که بر اثر سوء سیاست و ندانم کاری اسمعیل صفوی متأسفانه در کنار برادران ترك!! بسر میبرند. توضیح از نویسنده این کتاب).

استفاده از مستشار و جاسوس

ترکیه بحساب اینکه خود را اروپائی میداند، و از هفتاد سال پیش تا امروز برای اثبات این ادعا دست به همه گونه تجددخواهی و غرب گرایی زده، عضو پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) است. به همین سبب در حدود بیش از

پنجاه هزار نفر افسر و درجه دار آمریکائی بعنوان مستشار و یا نیروی مخصوص ناتو در آن کشور بسر میبرند. مسلماً برای موفقیت ارتش در جنگ با شورشیان کردستان از تجارب و آگاهیهای افسران آمریکائی در جنگ های غیرمنظم استفاده می کند. مضافاً باینکه شنیده شده چند نفر از افسران بازنشسته برجسته انگلستان که در اینگونه جنگها سابقه ممتد دارند با استخدام نیروهای مسلح ترکیه درآمده و در ستاد عملیاتی جنگهای جنوب شرقی آن کشور بکار اشتغال دارند. نیروهای مسلح ترکیه در جنگ با شورشیان از افسران و درجه داران و سربازان زاده منطقه کردنشین استفاده نمی کنند و اصولاً بآنها اعتماد ندارند. عده ای از افسران و درجه داران مذهبی که جنگ برعلیه مردم مسلمان و برادران کرد یا باصطلاح مقامات ترکیه «ترکهای کوهستانی» را جایز نمیدانستند به معاذیر مختلف از ارتش اخراج شدند. از بعد از انقلاب ایران در حدود پانصد هزار ایرانی به ترکیه پناه خواه شده و در آن کشور در شرائط بسیار ناهنجاری بسر میبرند که شرح آن مثنوی هفتاد من کاغذ است و چون شته ای از آن در کتب منتشره وسیله نویسنده این کتاب بشرح کشیده شده لذا در اینجا از آن خودداری میشود. در بین این پانصد هزار نفر از هر گروه و فرقه ای موافق و مخالف جمهوری اسلامی وجود دارد. که جمهوری اسلامی از موافقین برای کسب اطلاعات از ترکیه و گوهکهای مخالف خود استفاده می کند، و سازمانهای اطلاعاتی ترکیه نیز مخالفین جمهوری اسلامی را برای همان منظور مورد استفاده و بهره برداری قرار میدهد. بهر رو با بهره روری کلان در طول هشت سال جنگ بین ایران و عراق و موارد متعدده دیگر مناسبات دو کشور بعقل مختلف دچار نوساناتی شده و هر يك اقدامات غیردوستانه و عملیات دشمنانه ای برعلیه یکدیگر انجام داده اند که منجر بحضار سفرها و اقدامات دیگر دیپلماتیک شده است. ارتش ترکیه برای

ایجاد معاذیر در عدم توانایی در قلع و قمع شورشیان کرد، جمهوری اسلامی را متهم به حمایت و پشتیبانی از آنان کرده است. اغلب هم بهانه جوئیهای بنی اسرائیلی گرفته و اقدامات حادثی بر علیه جمهوری اسلامی بعمل آورده است. از جمله توقیف کشتی قبرسی «کیپ ملیاس» حامل محموله به مقصد ایران است. این کشتی پس از صدور رأی دادگاه عادی مبنی بر توقیف و دادگاههای تجدیدنظر و امنیتی استانبول رأی بر رفع توقیف از کشتی مذکور را صادر و اجازه حرکت به مقصد ایران صادر کرد. کشتی مذکور که حامل اسلحه و تجهیزات بود به مدت یازده ماه در توقیف نگهداری گردید و در گزارشات مطبوعات ترکیه، در زمان توقیف گفته شده بود سلاحهای ضبط شده قرار بود برای چریکهای کرد که مشغول جنگیدن با دولت مرکزی در آنکارا هستند، فرستاده شود، ولی ایران و بلغارستان اعلام داشتند که این سلاحها بخشی از يك معامله است که در سال ۱۹۸۹ بین دو کشور صورت گرفته است. مثل اینکه جمهوری اسلامی نه اسلحه دیگری در اختیار داشت و نه راه دیگری برای ارسال آنها به جنوب شرقی ترکیه وجود دارد.

نقل و انتقالات نظامی در مرز ایران و ترکیه

گزارش خبرگزاریها حاکی است که: تحرکات مشکوک نظامی در مرز ایران و ترکیه به چشم میخورد. این تحرکات بدنبال ادعای ترکیه مبنی بر اینکه گروه کثیری از اعضاء حزب کارگران کردستان از طریق خاک ایران يك پاسگاه مرزی ترکیه را مورد حمله قرار داده اند، صورت گرفته است. روزنامه حریت

چاپ استانبول خبر داد نیروهای نظامی ترکیه ظاهراً " برای مقابله با اکراد مخالف دولت مرکزی وارد خاک ایران شده اند. در همین حال کاردار سفارت ایران در آنکارا بدلیل آنچه که ترکها استفاده کرده‌های مخالف ترکیه از خاک ایران برای نفوذ در ترکیه اعلام کرده اند به وزارت خارجه فراخوانده شد. مقامات ترکیه از ایران درخواست کردند که با سفر وزیر کشور ترکیه به جمهوری اسلامی ایران موافقت کند. نزدیک به سه ماه است که دولت ترکیه اصرار می کند وزیر کشور ترکیه برای ملاقات با همتای ایرانی خود و تشکیل کیسیون مرزی و کیسیون عالی امنیت در کشور به تهران سفر کند، ولی دولت ایران بدلیل سیاست های خصمانه ترکیه از موافقت با این درخواست اجتناب کرده است. در این حال روزنامه های منتشره در جمهوری اسلامی ادعا کرده اند که دولت ترکیه از عناصر ضدانقلاب از جمله گروههای سلطنت طلب، مجاهدین و احزاب دموکرات کردستان و کومله حمایت می کند.

نجوت نوزادایاز وزیر دفاع ترکیه اظهار داشت: "تهاجم چریکهای کرد ترکیه از طریق خاک ایران به پاسگاه مرزی "شمندلی" صورت گرفته است. ارتش ترکیه برای سرکوب مهاجمان احتیاجی به ورود به خاک ایران ندارد". ترکیه در ظرف سه روز یکصدوپنجاه هزار نیروی نظامی به مرزهایش با عراق و ایران اعزام کرد. در حالیکه اغلب اوقات وزیر دفاع یا سایر مقامات مسئول ترکیه در مصاحبه های خود یا خبرنگاران گفته اند که برای سرکوبی شورشیان از نیروهای امنیتی استفاده میشود، و ارتش در عملیات شرکت ندارد.

پس از احضار کاردار سفارت ایران در ترکیه، جمهوری اسلامی نیز سفیر آن کشور را در تهران بوزارت خارجه احضار کرد و بعلت تجاوز هواپیماها و هلیکوپترهای ارتش ترکیه به فضای ایران به عذر تعقیب شورشیان کرد شدیداً" بآن کشور اعتراض کرد. سفیر ترکیه در تهران ضمن تأکید بر

اهمیت روابط دو کشور اظهار داشت: «ارتش ترکیه با استفاده از هواپیما و هلیکوپتر عملیاتی علیه چریکهای مخالف در نزدیکی مرز داشته است، ولی هیچیک از هواپیماها و هلیکوپترهای ترکیه به فضای ایران تجاوز نکرده اند».

علاوه بر نقل و انتقالات و هم چنین انجام عملیات نظامی، نیروهای امنیتی ترکیه کلیه خبرنگاران داخلی و خارجی را از مناطق کردنشین که شامل ده استان است اخراج کرده اند. برخی از مطبوعات طرفدار اکراد مخالف و دست چپی ترکیه نیز ادعا کرده اند که این کشور به بهانه سرکوب چریکهای کرد در صدد ورود به عراق و اشغال بخشی از خاک این کشور است.

ترکیه و مشکل شورشیان کرد

روز جمعه بیست و هفتم شهریورماه ۱۳۷۱ (۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲) نیویورک تایمز نوشت: «در حالیکه مبارزه شورشیان کرد با ترکیه وارد نهمین سال خود میشود و کثرت تلفات و دامنه درگیریها به اوج خود رسیده است، دولت ترکیه برای سرکوب این شورش فقط یک راه را انتخاب کرده است و آن استفاده از نیروی نظامی است. بکار گرفتن نیروی نظامی باعث نارضایتی حامیان غربی ترکیه و بویژه کشورهای انگلستان و آمریکا شده و تلاش های آنها را برای یافتن یک نقش جدید برای این منطقه پهناور سوق الجیشی در دوران پس از جنگ سرد با مشکل روبرو ساخته است (خواننده عزیز یک لحظه فکر خود را به تشکیل «نیروی ضربتی» که شرح آن گذشت معطوف دارد. تقاضای نویسنده این کتاب)».

نحوه برخورد با چریکهای کرد هم چنین از طرف دشمنان ترکیه در قاره اروپا با انتقاد روبرو شده است و دشمنان سیاسی این کشور از جمله هلند

و یونان نقض حقوق بشر در ترکیه را مانعی برای برقراری ارتباط نزدیکتر ترکیه با جامعه کشورهای اروپایی دانسته اند.

دولت ترکیه بطور آشکاری تحت فشار اقدامات شورشیان برای ایجاد یک شورش عمومی در مناطق کردنشین قرار گرفته و ادامه درگیریها این خطر را در بردارد که سرانجام این شورش به یک جنبش تجزیه طلبی تبدیل شده و اقلیت کرد این کشور را که ۱۰ میلیون نفر از ۶۰ میلیون نفر جمعیت ترکیه را تشکیل میدهند و شش میلیون نفر آنها در منطقه جنوب شرقی ساکن هستند، برای سالهایی که در پیش است با ترکیه دشمن تر سازد. یکی از دیپلماتهای برجسته غربی در آنکارا گفت: «سنوال اصلی این است که دولت در باره جنوب شرقی کشور چه سیاستی را در پیش خواهد گرفت، آیا روش انسانی و آگاهانه و مبتنی بر حقوق بشر در پیش خواهد گرفت یا طور دیگری رفتار خواهد کرد؟ ما تا با امروز این گرایش را مشاهده نکرده ایم». در زمانی کمتر از یکسال، پس از اینکه سلیمان دمیرل نخست وزیر ترکیه به نزدیک شدن با کردها اشاره کرد و از «واقعیت» مسئله کردها در مناطقی که با عراق و ایران و سوریه هم مرز است، نام برد، رهبران ترکیه و سلیمان دمیرل به صراحت اعلام کردند که از نظر سیاسی بیش از این اجازه نخواهند داد که احساسات میهنی به گسترش شورش کردها دامن زند.

دولت ترکیه در ارتباط با تغییر سیاست های گذشته خود به کردها اجازه داده است که زبان کردی را در ترانه ها و روزنامه های خود بکار برند ولی مقامات ترکیه و از جمله سلیمان دمیرل گفته اند که این اجازه شامل پخش برنامه های رادیویی به زبان کردی و آموزش این زبان در مدارس نمی شود. سلیمان دمیرل نخست وزیر طی مصاحبه ای در آنکارا گفته است: «نیروهای امنیتی ما این موضوع را کنترل خواهد کرد. هیچ کشوری با تروریست ها صلح

نخواهد کرد. "نجوت ایاز" وزیر دفاع ترکیه گفته است: "دولت ترکیه در عملیات اجرایی در مورد کردها مداخله ندارد زیرا این نیروهای امنیتی هستند که باید با تروریسم مبارزه کنند. ایجاد یک منطقه خودمختار در ترکیه به هیچوجه نمی تواند مطرح باشد."

مشکلی که آنکارا با آن روبروست با این واقعیت شکل پیچیده تری بخود میگیرد که بسیاری از کردها و برخی از خارجیان معتقد هستند دولت ترکیه جنگ تبلیغاتی را که علیه کردها به راه انداخته بود باخته است. در بیشتر شورشها جنگ تبلیغاتی حربه ای است که استفاده از آن گاه مهمتر از پیروزی در جبهه نبرد است و میتواند تعیین کننده موفقیت یا شکست باشد.

کشورهای غربی متحد ترکیه از "حزب کارگران کردستان" که تعداد اعضا آن بین ۸ هزار تا ۱۲ هزار نفر شورشی مسلح برآورد کرده اند، بنام یک گروه "مارکسیست" نام میبرند که هدف آنها ایجاد یک کشور مستقل در منطقه جنوب شرقی ترکیه است و مخالف جهت سیاسی کشورهای غربی در منطقه میباشد. زمانی که اختلافات شرق و غرب به پایان رسیده و برخوردهای ناسیونالیستی تمام مرزهای طولانی ترکیه را دربرگرفته است این ویژگی به نحو بارزی محسوس است. در شرائط درهم پیچیده سیاسی منطقه، ترکیه به نیروهای متحدین در جنگ خلیج فارس کمک کرد تا از کردهای عراقی حمایت کنند، در حالی که خود به نبرد با کردهای ترکیه پرداخته است. کردهائی که بنظر میرسد علیه ملتی مبارزه می کنند که در سال ۱۹۲۲ ایجاد شده است ... بنا باظهار خبرگزاریها روز ۱۶ سپتامبر قرارداد همکاری ایران و ترکیه بمنظور مبارزه با تروریست ها در آنکارا بامضاء رسید. منظور از مبارزه با تروریست ها، مبارزه جمهوری اسلامی برعلیه کردهای شورشی و مبارزه ترکها برعلیه گروههای ضدانقلاب مانند سازمان

مجاهدین خلق، سلطنت طلب ها، حزب دموکرات کردستان ایران و غیره است.

پیامدهای جنگ خلیج فارس در سوریه و کردهای مقیم آن کشور

تجاوز عراق به کویت و جنگ خلیج فارس دگرگونی عمیقی در سیاست خارجی سوریه پدید آورد و این کشور را از يك دشمن آشتی ناپذیر آمریکا و غرب، به متحدی که سربازانش تحت فرمان يك ژنرال آمریکائی و در کنار سربازان آمریکائی می جنگند تبدیل کرد. زمینه این تغییر سیاست حتی قبل از جنگ خلیج فارس فراهم شده بود و سوریه که دیگر نمی توانست به يك کشور ضعیف و بحران زده متکی باشد در پی آشتی با آمریکا و غرب بود.

تجاوز عراق به کویت و واکنش تند غرب در برابر آن با توجه به خصومت دیرینه رهبران سوریه و عراق، زمینه را برای این آشتی فراهم ساخت و بدنبال ملاقات حافظ اسد رئیس جمهور سوریه با جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا، سوریه آمادگی خود را به مشارکت در نیروی چندملیتی برای بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت اعلام داشت. سوریه يك نیروی بیست هزار نفری به خلیج فارس فرستاد و نخستین پاداشی که در برابر آن گرفت آزادی عمل در لبنان برای درهم شکستن نیروهای طرفدار ژنرال «میشل عون» و استقرار يك حکومت طرفدار سوریه در بیروت بود. دومین پاداش سوریه مشارکت در سازمان جدید امنیت خلیج فارس و استقرار دائمی نیروهای سوریه در این منطقه است که با دریافت کمک مالی از کشورهای ساحلی خلیج فارس همراه خواهد بود و سوریه را

بیش از پیش به جمع کشورهای طرفدار غرب در این منطقه نزدیک خواهد کرد.

به محض حمله صدام حسین به مناطق کردنشین عراق و هجوم صدها هزار نفر فراری به مرزهای ایران و ترکیه، تعداد بسیار معدودی از مناطق «زاخو» در شمالی ترین نقطه عراق به جزیره و دریاچه و قامیشلی در خاک سوریه پناه بردند. اما بعثت وجود راه ابریشم! برای تردد و آمدورفت کردهای ترکیه و عراق در سوریه، و تسهیلاتی که رژیم حافظ برای آنها بوجود میآورد، نه فقط به مشکلاتی برخورد نکرد، بلکه سران کرد عراقی بتدریج پناه خواهان به مناطق سوریه را به عراق معاودت و یا به ترکیه روانه کردند. اکراد مسلح سوریه که در داخل کشور دارای سازمان نظامی نبوده و بعثت وجود امتیازات فرهنگی که شبیه و در حدود یک خودمختاری است، با پیش مرگ های عراقی و در موارد ضروری از هشت سال پیش که حالت جنگ بین کردهای ترکیه و دولت ترکیه بوجود آمده با آنها همکاری مینماید. در مرزهای مشترک مناطق کردستان در هر چهار کشور ایران، سوریه، عراق و ترکیه چفت و بندی ندارد. مخصوصاً در نواحی مرز مشترک سه گانه ایران و ترکیه و عراق در دامنه های آرارات و در دالان پیر صغیر و کبیر نه امکان ایجاد پاسگاه مرزی وجود دارد و نه آنکه موجود زنده دیگری غیر از اکراد قادر به عبور از معابر کوهستانی و پوشیده از برف در تمام چهار فصل سال میباشد. سران کرد عراقی و ترکیه به هیچ وجه حاضر نیستند راه ابریشم! را از دست بدهند. به همین دلیل آنچه که امکان دارد در برقراری امنیت در مناطق کردنشین سوریه جدیت بعمل میآورند. حافظ اسد قادر به شنا در هر آبی و در هر فصلی است از این نظر اگر امکان همکاری مستقیم داشته باشد به هیچ وجه معطل نمی شود، و اگر مشکلاتی وجود داشته باشد، از طریق غیرمستقیم برای نیل

به هدفش اقدام می کند. این يك اصل کلی است که در سیاست خارجی به آن پای بند است و در طول مدت مدیدی رئیسش آنی از اجرای این سیاست غافل نبوده است.

هنگامیکه صدام حسین و ارتش شکست خورده اش در جنگ خلیج فارس از حمله و هجوم به کردستان دست کشید و باب مذاکرات را برای ایجاد حکومت خودمختار در مناطق کردستان گشود، آقای رفسنجانی شخصا به دیدار حافظ اسد شتافت و ضمن گفتگو با او در مخالفت با خودمختاری کردستان عراق موافقت او را جلب کرد، به آنکارا عزیمت و با مقامات ترکیه نیز در همین زمینه به موافقت رسیدند. بهر طریقی که امکان پذیر بود صدام حسین را از ایجاد چنین حکومتی در شمال عراق بازداشتند. غافل از اینکه موقعیت کردها از نظر بین المللی در حد و حدودی است که بدون موافقت چهار کشور مذکور، راساً انتخابات عمومی بعمل آوردند و ضمن تشکیل مجلس به تأسیس حکومت خودمختار هم دست زدند. نکته شایان توجه تعیین تکلیف صدام حسین است. مضافاً؛ به اینکه خودمختاری کردستان با وجود يك عراق مستقل و بدون آسیب پذیری مرزهای فعلی آن از نظر حقوقی و قانونی موجودیت آن محرز و جنبه قانونی و اجرایی پیدا می کند. به همین سبب سران کرد عراق و ترکیه سعی می کنند برای استفاده کامل از وجود حافظ اسد کردهای آن کشور دست به کوچکترین عملی نزده و در مقابل هر پیامدی در هر يك از سه کشور دیگر کاملاً بی تفاوت بمانند.

در طول مدت هشت سال جنگ ایران و عراق همه شاهد بودند که سوریه به چه منافعی و چه استفاده هائی از ایران رسید، اما در هر موقع و هر مورد که منافعش ایجاب کرد، کوچکترین توجهی به مناسبات دوستی بین سوریه و جمهوری اسلامی، و یا استفاده هائی که از این مناسبات عاید او

میشد نکرد. موضوع «جزیره ابوموسی» تازه ترین مسئله مهمی است که بشرح زیر در جهان سیاست به ناپیش گذاشته شد:

از ایران تایمز چاپ واشنگتن D.C. : هفته گذشته وزیران خارجه شیخ نشین های منطقه خلیج فارس و چند کشور عرب که مصر و سوریه جزو آنها هستند پشتیبانی کامی خود را از امارات متحده عربی در مقابل ایران و مسئله جزیره ابوموسی اعلام کردند ... ناظران سیاسی از هماهنگی سوریه، تنها متحد عرب ایران با سایر کشورهای عرب منطقه در پشتیبانی از امارات متحده عربی در برابر ایران اظهار تعجب کردند. «کسی از حرکات يك بندباز هیچوقت تعجب نمی کند».

گفته شده: «در جامعه سیاسی، رهبرانی که دارای عقیده ای مشخص و ثابت نیستند از زنان خودفروش مشهور خطرناک ترند».

آسمان از روز خلقت رنگ آبی داشته
کَهکشانِ تو که با رعدی شوی رنگین کمان

پیامدهای جنگ خلیج فارس در ایران

ایران در جریان بحرانی که با اشغال کویت از طرف عراق آغاز شد و به بزرگترین آرایش جنگی در خلیج فارس و يك جنگ تمام عیار در این منطقه انجامید، دوران بسیار حساس و خطرناکی را در پشت سر گذاشت و با اعلام بی طرفی در جریان جنگ، خود را از مخاطرات درگیری در این جنگ نگاهداشت.

محمود طلوعی در کتاب جنگ خلیج فارس می نویسد: «آمریکاییها با بزرگترین لشکرکشی پس از جنگ ویتنام و اعزام بیش از پانصد هزار سرباز و

تمرکز دو هزار هواپیما و قریب یکصد ناو جنگی در خلیج فارس تنها به بیرون راندن سربازان عراقی از کویت یا سرنگونی حکومت صدام نمی اندیشیدند. آنها واکنش احتمالی ایران را نیز در این جنگ در مد نظر داشتند، و شاید هم مترصد فرصت و بهانه ای برای درگیر ساختن ایران در جنگ بودند، ولی ایران چنین بهانه ای را بدست آنها نداد. یکی از این بهانه ها که میتوانست ایران را درگیر جنگ خلیج فارس بکند، فرار تعدادی هواپیمای جنگنده عراقی به ایران در جریان جنگ بود. این هواپیماها بهترین و مدرن ترین جنگنده های عراقی بودند و صدام حسین با فرستادن آنها به ایران میخواست با یک تیر دو نشان بزند: هم این هواپیماها را از خطر نابودی در نتیجه بمبارانها و حملات موشکی آمریکا و متحدین آن نجات دهد، و هم ایران را به نحوی درگیر این جنگ نماید.

مجله نیوزویک آمریکا در گزارش مفصّلی تحت عنوان «اسرار پشت پرده جنگ خلیج فارس» در شماره ۱۹۹۱ می نویسد: «اسرائیلی ها که در جریانات پشت پرده جنگ خلیج فارس نقش مهمی داشتند، پس از پناه گرفتن بخش بزرگی از نیروی هوایی عراق در ایران، پیشنهاد کرده بودند فرودگاههای ایران برای انهدام این هواپیماها مورد حمله قرار گیرد، ولی دولت ایران پیش از اقدام به چنین حمله ای که میتوانست ایران را ناخواسته درگیر جنگ خلیج فارس بنماید، رسماً اعلام کرد که هواپیماهای عراقی را پیش از پایان جنگ تحویل عراق نخواهد داد، و به این ترتیب بهانه هرگونه تعرضی را به ایران از میان برد».

قبول قرارداد ۱۹۷۵ ایران و عراق از طرف صدام حسین در مراحل اولیه بحران خلیج فارس و تخلیه ایران از سربازان عراقی و مبادله اسیران جنگی، دلیل تغییر رویه صدام نسبت به ایران و حسن نیت او بود. صدام از

این عقب نشینی دو هدف داشت: نخست اینکه میخواست نیروهای خود را در طول مرز ایران و عراق، برای مقابله با خطری که از جنوب عراق او را تهدید میکرد، آزاد کند و دیگر اینکه تصور میکرد با نزدیکی به ایران میتواند زمینه اتحاد مقدسی را با ایران در نبرد با دو دشمن مشترک، یعنی آمریکا و اسرائیل فراهم آورد. تردیدی نیست که در صورت موفقیت در اجرای این نقشه، جنگ خلیج فارس ابعاد وسیع تری مییافت و آمریکا نمی توانست به این سهولت از این محصله جان سالم بدر ببرد. ولی امکان پیروزی نهائی در این جنگ برای ایران و عراق به هیچوجه متصور نبود، و بفرض پیروزی در جنگ هم، ایران چگونه میتوانست به دیوانه ای چون صدام اعتماد کند و از شرارت‌های بعدی او مصون بماند؟ بعلاوه اتحاد ایران و عراق در جنگ خلیج فارس، به معنی تأیید تجاوز صدام به کویت بود که خود تجاوزات قبلی و بعدی او را نیز توجیه مینمود.

بطور خلاصه جمهوری اسلامی موفق شد خود را از مخاطرات درگیری در جنگ خلیج فارس مصون نگهدارد، لذا بدلائل زیر یک نوع موفقیتی بود که توانست این بحران را در پشت سر بگذارد:

۱ - ایران با اعلام بیطرفی، موقعیت بین المللی خود را در منطقه استحکام بخشید و زمینه برقراری روابط نزدیکتری را با کشورهای منطقه که درگیر جنگ با عراق بودند فراهم ساخت. تجدید روابط سیاسی بین ایران و عربستان، حل مشکل سفر زائران ایرانی به حج و برقراری ارتباط بین ایران و مصر از جمله دست آوردهای سیاست بیطرفی ایران بود.

۲ - بحرانی که بدنبال اشغال کویت در منطقه آغاز شد فرصت مناسبی برای وادار ساختن عراق به عقب نشینی از مواضع قبلی خود در رابطه با ایران فراهم ساخت و صدام حسین ناچار شد به تمام خواسته های ایران در

مورد تعیین خطوط مرزی و تخلیه قسمتی از خاک ایران که هنوز در اشغال نیروهای عراقی بود تن در دهد. مسئله تأمین و پرداخت غرامت جنگ موضوعی نبود که در آن بحران مورد مذاکره یا توافق صدام قرار گیرد.

۲ - ایجاد زمینه گسترش روابط بین المللی که منجر شد جامعه اقتصادی اروپا که بزرگترین کشورهای صنعتی اروپا در آن عضویت دارند برای توسعه روابط سیاسی و بازرگانی خود با ایران پیشقدم شود. روابط ایران و انگلستان نیز پس از آزادی "راچر کوپر" انگلیسی بهبود یافت. بوش مجدداً اظهار علاقه به تجدید روابط با ایران کرد

۴ - ترقی قیمت نفت و افزایش تولید نفت در جریان جنگ و بعد از آن موجب افزایش درآمدهای ارزی گردید.

هنگامیکه بناگاه آمریکا و نیروهای متحدش بعد از چهل روز بمباران بی دریغ اعلام آتش بس صدام را قبول کردند، حمله نیروهای شکست خورده صدام حسین به مناطق کردنشین شمال و شیعه نشین جنوب آغاز شد. با این یورش ناجوانمردانه صدها هزار نفر از اکراد و شیعیان زیر بمبارانهای جنگنده های عراقی و آتش توپخانه و هلیکوپترهای ارتش قرار گرفته، نیروی زمینی نیز از همه طرف به شهرها حمله ور شد. نتیجه اینکه هزاران نفر از شمال و غرب و جنوب غربی آواره و سرگردان به ایران پناه خواه شدند. تأمین مایحتاج این عده مستلزم هزینه های سنگینی بود که به ایران تحمیل گردید، که اگر اقامت آنها ادامه پیدا میکرد بناچار سازمانهای بین المللی میباید هزینه نگهداری آنها را نیز برعهده بگیرند. مردم شرافتمند و میهمان نواز ایران نسبت به برادران کرد و عرب آواره خود نهایت محبت و صفا نشان داد و با آنکه خود آنها در وضع نامناسبی بودند معذالک از هیچگونه کمک و حمایت و پشتیبانی دریغ نکردند.

پیامد جنگ در کردستان ایران

تصرف شهرها و مناطق کردنشین در شمال عراق وسیله کردها برهبری احزاب سیاسی منطقه تأثیر فوق العاده ای در روحیه و افکار سران و اعضاء حزب دموکرات کردستان و افراد غیرحزبی گذاشت. آنها نه فقط در کمک رسانی و حمایت از برادران کردزبان خود در موقع پناه خواهی به ایران در اکثر موارد دوش بدوش آنها در مقابله با نیروهای مهاجم صدامی نیز شرکت کردند و باینصورت پیوند و همبستگی دائمی خود را محکم تر و برای مبارزه جدی بر علیه جمهوری اسلامی آماده تر شدند. بعد از کنگره هشتم و در زمان حیات دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب انشعابی صورت گرفت و عده ای از سران برجسته و با سابقه حزبی از جمله جلیل گادانی، حسن رستگار و مظفر میتران و عده ای از اعضاء و پیش مرگه ها از حزب کناره گیری کردند. آنها به تشکیل حزب دموکرات کردستان - رهبری انقلابی مبادرت کردند و جلیل گادانی را بعنوان دبیر کل حزب برگزیدند. در اینجا لازم است متذکر شد که کنگره یا موفقیت چشم گیری پایان یافت و تعداد کثیری از سازمانهای سیاسی کشورهای اروپایی و شخصیت های بین المللی و هم چنین کلیته سازمانها و اتحادیه های کرد در اروپا و آمریکا تشکیل کنگره را تبریک و تهنیت گفته و موفقیت مسئولان حزب دموکرات کردستان را خواستار شدند. ذکر اسامی سازمانهای مذکور ضروری نیست، ولی اینگونه اقدامات نشانه وابستگی روحی و پیوند فکری سازمانهای سیاسی جهانی است که در هر موردی به یاری و همکاری یکدیگر بشتابند. از جمله نویسنده بخاطر میآورد که در تظاهرات کردهای مقیم فرانسه بمناسبت فاجعه «حلبشیمان» در میدان «رپوبلیک» پاریس

عده زیادی از فرانسویان مربوط و منسوب باحزاب مختلف در آن شرکت کرده بودند.

بهر رو تا موقعیکه دکتر عبدالرحمن قاسملو در قید حیات بود برخوردی بین پیش مرگه های حزب و انشعاییون بوجود نیامد. ولی پس از او کم کم دامنه خصومت و دشمنی توسعه پیدا کرد و زدوخوردهای شدیدی بین آنها بوقوع پیوست. مناسبت دارد برای اطلاع از نحوه فکر و ایدئولوژی و هم چنین طرز کار و مبارزات حزب دموکرات کردستان - رهبری انقلابی به خلاصه ای از مصاحبه ای که دو نفر مجاهد از طرف نشریه «بولتن آغاز نو» یکی از ارگانهای سازمان مجاهدین خلق با جلیل گادانی که عیناً در کیهان هوائی شماره ۹۹۴ مورخه ۲۸ مرداد ۷۱ به چاپ رسیده است مرور کنیم.

مهاجر سنوال می کند: فروپاشی کشورهای سوسیالیستی بلوک شرق چه تأثیری بر جنبش کردها داشته است؟ آیا فکر می کنید که این حساب فوق العاده ای که اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی روی آمریکا باز کرد، تا حدودی ناشی از همین واقعت يك قطبی شدن جهان چه تأثیری بر جنبش کردهای کشورهای مختلف منطقه باقی خواهد گذاشت و بطور مشخص تأثیر این ماجرا بر جبهه کردستان چه خواهد بود؟

جلیل گادانی: «این مسئله بدون تردید روی کردها تأثیر خواهد گذاشت. بخش عمده این تغییرات که در جهان روی داده، جنبه ناسیونالیستی دارد. در شوروی، در یوگسلاوی هر يك از جمهوریهها دم از استقلال و حق حاکمیت میزنند و در بسیاری از نقاط موفق شدند. دنیا هم تقریباً تأیید کرد، هرچند باصطلاح مارکسیست ها یا چهها شاید این قضیه تا حدی جنبه بورژوائی دارد، ولی خواه ناخواه يك واقعت ملموس است. حق و حقوق ملی در هر مقطع تاریخی توجه خاص خودش را می طلبد و باید بآن پاسخ داده شود

وقتی مسئله ملی در دنیا به این شکل گسترده مطرح است به رغم مخالفت با گرایش های ملی در برخی از نیروها، و از جمله «حزب کمونیست کارگری» که تازگی بوجود آمده و یکی از دلایل جدائی اش از حزب کمونیست ایران «کومله» (توده) وجود این گرایش های ملی در درون تشکیلات بوده، طبیعی است که در این اوضاع جهانی کردها هم بخواهند مسئله کردستان هم بیش از هر زمانی امروزه پشتیبانی بشریت را به لحاظ انسانی جلب کرده است و بیش از هر زمانی ملت کرد را به عنوان «ملتی» محروم که حقوقش پایمال شده به جهانیان شناسانده است. این مسئله در همه کردستانها تأثیر مثبت گذاشت. واقعیت این است که در ۷۰ سال گذشته، امروز مسئله شکل جدیدتری بخود گرفته است. یعنی فعالیت بخش های مختلف کردستان خیلی بالا رفته است. مثلاً در کردستان ترکیه، همانطور که ملاحظه میشود، دولت ترکیه نه تنها برای اولین بار اعتراف به موجودیت کردها کرد، بلکه بعضی حقوق فرهنگی برای آنها قائل شد و به هر حال آزادی زبان و آزادی فرهنگی و حتی یک اقلیت پارلمانی کرد به تعداد ۲۲ نفر هم پذیرفته شد. در میتینگ های انتخاباتی پارلمان ترکیه مسئله کردها بطور علنی مطرح شد.

وقتی رادیوی بی. بی. سی در مصاحبه ای از من سنوال کرد که در مورد سفر دمیرل به نواحی مرزی و منطقه کردنشین چه فکر می کنم و منظور او از این گفته که «ما نمی پذیریم که رژیم عراق به کردها حمله کند» چیست؟ من پاسخ دادم که آقای دمیرل بهتر است برای کردهای کشور خودش دل بسوزاند و اشک بریزد. بلکه همه این رژیمها مجبورند روزی این حقیقت را بپذیرند وگرنه با قیام مردم روبرو میشوند.

سنوال از طرف مهاجر: ظرفیت تحمل جمهوری اسلامی چقدر است؟
میتواند بیشتر از پخش موسیقی کردی - نوارهای کردی که در مقیاس قابل

توجهی پخش میشوند و به فروش میرسند - حقوق دیگری را برای کردها قائل شود؟ بر انتشار کتابهای کردی چشم ببندد؟ در مقابل پوشش کردی و مسائلی از این دست واکنش نشان ندهد؟ تا جایی که به خواستههای اساسی حزب شما، رهبری دکتر شرفکنندی و «کومله» مربوط میشود، فکر می کنید جمهوری اسلامی بتواند بخشی از آنها را برآورده کند؟ آیا این رژیم تنوکراتیک یا ماهیت و ساختار معیّتی که دارد، حتی اگر در مقاطعی عقب نشینی هائی بکند، در دراز مدت و بطور استراتژیک میتواند حقوق جدّی برای يك ملت کرد قائل شود؟ (مصاحبه قبل از صدور دستور جمهوری اسلامی به اداره کل آموزش و پرورش مناطق مختلف کردنشین مبنی بر آموزش زبان کردی در مدارس روزانه به مدت دو ساعت است. مضافاً باینه چندین سال است که نشریات به زبان کردی در تهران، سنندج، مهاباد چاپ و منتشر میشود و مراکز فرهنگی و هنری کردی نیز بوجود آمده است که شرح قسمت اخیر در فصل امور اجتماعی آمده است. توضیح از نویسنده این کتاب) .

رفسنجانی در سمینار بزرگداشت مطهری در پاسخ به سئوالهای دانش جویان مسلمان در مورد خودمختاری کردستان عراق گفت: «اولاً» خیلی خوب میدانیم که خودمختاری به مفهوم جدائی و استقلال نیست. کردستان خودمختار از عراق جدا نمیشود ... اما من با این فرمول موافق نیستم». اینها همیشه عنوان میکردند که خودمختاری معادل و مساوی جدائی و تجزیه طلبی است. چه در دوران شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی تا آنجا که من اطلاع دارم در کردستان ایران هر کس از خودمختاری صحبت میکرد، متهم به تجزیه طلبی میشد. اما حالا رژیم به برخی چیزها تن در داده است. برای مثال: برای اولین بار دیکسیونر کردی به فارسی، کتاب فرهنگ کردی و غیره چاپ شده است. موسیقی و حتی قصه و رمان و شعر کردی مطرح است. این قبیل مسائل

را چگونه می‌فهمید؟ این کارها در حد خودمختاری فرهنگی مطرحند یا اینکه اصلاً معنایی ندارند؟

جلیل گادانی: از نظر من، این رژیم با توجه به ماهیتش نه تنها حق و حقوق هیچکدام از خلق‌ها و بویژه خلق کرد را در عرض سیزده سال گذشته نداده، بلکه اشاره کردم که هر روز خفقان را بیشتر کرده است. رژیمی که بنای سیاستش براساس تشیع ارتجاعی حاکمیت کنونی است، اگر انتظار از او داشته باشیم خطاست. ضمناً من معتقدم که رژیم حتی حقوق فرهنگی هم به کردها نداده است و اعتراف هم به آن نخواهد کرد. اینها چیزهایی را که قبلاً به زور از مردم گرفته بودند، امروز زیر فشار مردم به آنها تا حدودی پس داده‌اند. برای نمونه، همین پنج نفر از اعضای ارکستر رادیو تلویزیون مهاباد به ترکیه رفته‌اند و در آنجا تقاضای پناهندگی کرده‌اند برای رفتن به یکی از کشورهای اروپایی. اینها در حقیقت از خفقان فرار کرده‌اند. از اینکه حتی اجازه ندادند برنامه‌هایشان را خودشان تنظیم کنند، و آهنگ و ساز مورد نظرشان را بنوازند، و هنر خودشان را نشان بدهند. این نمونه‌ای از خفقان فرهنگی است. از دیکسیونر چند نفر استفاده می‌کنند؟ چند نفر قادر بخريد آن هستند؟ مردم کرستان سالهای سال است انتظار دارند به زبان خودشان بنویسند، بخوانند و به مدرسه بروند. در حالیکه رژیم هیچکاری در اینسورد برای مردم نکرده، نه برای مردم کردستان و نه برای سایر ملت‌ها، به جز مردم فارس زبان. برای کدامیک از خلق‌های ایران حقی قائل شده‌اند؟ نه ترکمن، نه عرب، نه آذربایجانی، نه بلوچ و ... حقی در جمهوری اسلامی ندارند. در چنین وضعی اگر ما فکر کنیم که این رژیم میتواند یا می‌خواهد روزی و روزگاری به این حق و حقوق اعتراف کند، بسیار سخت و مشکل است. اقلیت‌های مذهبی هم آن آزادی را که بایستی داشته باشند، ندارند. در عین

حال، رژیم نسبت به خلق کرد حساسیت خاصی هم دارد. ولی همانطوری که آقای «پرز دو کونیار» سال گذشته در پاسخ به دختر کردی گفت: «مسئله کردها باید در کلیت خودش مطرح بشود و...» این نظریه را البته در روزهای آخر موقعی که جز خداحافظی کاری برایش نمانده بود گفت. همه اینها نشان میدهد که کردها خیرخواه خیلی کم دارند. بویژه در میان شخصیت های طراز اول و گردانندگان سیاست جهانی و دولتهای بورژوازی. آقای رفسنجانی هم خودمختاری را برای کردها قبول ندارد. اگر دقت کرده باشید، در روزهای اول شروع مذاکرات هیئت کردستان با دولت عراق، همان روزهایی که مسعود بارزانی برای مذاکرات به بغداد رفته بود، آقای رفسنجانی به شیوه ای غیرمنتظره یک سفر فوری به سوریه و از آنجا به ترکیه کرد. مسئله کردها هم در ترکیه مطرح بود هم در سوریه، هم در عراق و هم در ایران. رفسنجانی در این سفر با سایر سران کوشیدند به ترتیب ممکن، جلو توافقات را بگیرند. اگر قرار باشد که «خودمختاری واقعی» در کردستان عراق مطرح شود، چیزی که مردم کردستان عراق واقعا خواستار آنند، آنوقت مطمئنا این خواست برای کردستانهای دیگر هم الهام بخش خواهد بود. ولی نه رژیم ایران، نه ترکیه و نه سوریه نمی خواستند که این خودمختاری در «اساس» شکل بگیرد.

سئوال از طرف تبریزی - در کردستان زمینه های تحقق وحدت ها و انتلافها تا کجا فراهم آمده و آیا امکان انتلاف های پایدار میان نیروهای موجود در کردستان وجود دارد؟ در مورد کنفرانس های جهانی کرد چه کارهایی شده؟ امکان بهبود روابط حزب شما با حزب دموکرات کردستان - رهبری شرفکنندی، چگونه است؟

جلیل گادانی: کنفرانس هائی در پاریس، لوزان سویس، مسکو، استکهلم سوند و لندن تشکیل شد. ما هم در برخی از این کنفرانس ها

شرکت داشتیم. ما در مجموع معتقد به ایجاد هماهنگی میان همه نیروهای کردستان بودیم و هستیم. در مورد تشکیل جبهه کردستان عراق مرگب از هشت حزب و بالاخره اعلام خودمختاری و تشکیل حکومت خودمختار امید تازه ای به مردم کرد بخشید و در واقع نیروی مردم را شکل داد. این کنفرانس ها ادامه خواهد یافت. چون این اقدام به ما بعنوان يك ملت که وجودش دیگر بر هیچکس پوشیده نیست، و در دنیائی خواه ناخواه زمان تحقق آرمان ملتها فرا رسیده، این امکان را میدهد که به لحاظ دیپلماسی کارها را بهتر و زودتر به انجام برسانیم. در مورد وحدت و ائتلاف در کردستان ایران در واقع میتوان گفت در شرائط فعلی با توجه به اختلافاتی که متأسفانه در میان نیروهای کردستانی به دلائل مختلف وجود دارد این خواست بیشتر بصورت ایده مطرح است و برای تحقق آن کار و تلاش زیادی لازم دارد. با حزب دموکرات کردستان، رهبری شرفکنندی، ما در اساس سر دشمنی با آنها نداشتیم و نداریم. ما در يك اعلامیه ده ماده ای به شیوه منطقی مسائل خود را طرح کردیم. هیچوقت پیش بینی نیککردیم که اینها آنقدر غیرمعتاد حرکت بکنند و سر این مسئله با ما وارد درگیری نظامی خونین بشوند. تا حالا تعداد زیادی از رفقای ما بدست آنها شهید شده اند. هرگاه آنها تصمیم بگیرند براساس موازین منطقی و اصولی حرکت بکنند، پرنسیپ اساسی دموکراتیزم و ضدیت قطعی با رژیم را بپذیرند، حاضریم که اختلافات خودمان را با آنها از راه مذاکره حل کنیم. اگر از مذاکره جوئی با رژیم دست بردارند و قاطعیت انقلابی برای سقط آن نشان دهند، شاید مرحله ای برسد که بتوانیم يك کنگره مشترك هم داشته باشیم. در مصوبات کنگره نهم حزبمان نیز در مورد تلاش برای بوجود آمدن يك ارگانیزم مشترك کردستانی در خارج، بمنظور هدایت موضع کرد در منطقه و پیشبرد دیپلماسی با کلیه کشورها و کلیه احزاب و

مجامع بین المللی تاکید داشته ایم. بر همین اساس ما با تمام نیروهای کردستانی و مخصوصاً "نیروهای شناخته شده و اصلی، بویژه در کردستان ایران، بجز جماعات شرفکندی که هنوز به خودسری و یگانه تازی و اعمال دیکتاتوری و جنگ داخلی ادامه می‌دهند، رابطه حسنه داریم. این جمهوری اسلامی که ما می‌شناسیم به این سادگی به مرحله سرنگونی نمی‌رسد، الا اینکه نیروهای ترقی خواه، مبارز و قاطع انقلابی در مقابلش یک جبهه محکم و قوی تشکیل بدهند. ما برای تشکیل این جبهه سراسری در ایران، با نیروهای دموکراتیک، مبارز و معتقد به مبارزه جدی عملی، سیاسی و نظامی با دستگاه حاکم تا سرنگونی آن برنامه داده ایم."

"بنظر میرسد جلیل گادانی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی، که احد از سران و مسئولان باسابقه حزبی است و در حدود پنجاه سال به فعالیت های سیاسی، مبارزه عملی و نظامی پرداخته، به خوبی رنوس مطالب مهم و حیاتی کردها را به شیوه ای آشکار و واضح شرح داده. و نکات ابهامی در بیان ایدئولوژی، هدف و روش کار و فعالیت های عملی و نظامی کردها بصورت عام وجود ندارد. بهر رو هدف نهانی آنها تشکیل یک دولت مستقل کردستان است. حکومتهای خودمختار در سرزمین کردستانها در خاک کشورهای مختلف منطقه نقطه کمکی و محور اتکاست. اگر چه عامل "سرعت" جهان و مردم جهان را بکلی دگرگون کرده، و رسیدن به چنین هدفی با موقعیت و وضعیت جهان اگر از حالت رویا خارج و جزء واقعیت ها برای آنهاست، ولی راهی است بسیار دور و دراز با مشکلات و گرفتاریهای بی حد و حصر. گرایش همه کردهای جهان به ایرانزمین و ملت بزرگ ایرانست. زیرا آنها در ساختار ملت ایرانی و دولت ایران از هزاران سال پیش تا کنون میلیونها نفر جان خود را در این راه باخته اند. هیچ عاملی در جهان وجود ندارد که

بتواند بیست میلیون آریاتبار را به عرب و یا ترک پیوند بدهد. این حکم طبیعت و اراده خدای ملت ایران و کشور آهو رانی و سپنتانی ایرانزمین است». در ژانویه ۱۹۹۲ مقارن تشکیل کنگره حزب دموکرات کردستان ایران، کمیته مرکزی حزب مذکور اعلامیه ای صادر و مصوبات کنگره را ضمن اعلام اسامی سازمانهای سیاسی اکراد، سازمان های سیاسی ایرانیان از جمله سازمان جنبش خلق بلوچ و کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن ایران، سازمان های بین المللی و شخصیت های فرهنگی و سیاسی، خواستار تشکیل کنفرانس بین المللی برای حل مسئله کرد از سازمان ملل متحد شد. در این اعلامیه کمیته حزب تقاضا کرده در صورت تشکیل چنین کنفرانسی علاوه بر نمایندگان سازمان ملل متحد، نمایندگان جنبش رهنانی بخش در همه بخش های کردستان و نیز نمایندگان همه کشورهایانی که کردستان در بین آنها تقسیم شده است در آن شرکت نمایند.

کمیته حزب دموکرات در «مورد مسئله ملی در جهان» خاطر نشان ساخت که: «اینکه ملتهای جهان هر بار در جانی به استقلال میرسند و یا در پی تجزیه ای که نتیجه دخالت قدرتهای بیگانه بوده است یکپارچگی خود را بازمیابند نشانه ای از این واقعیت است. کنگره حزب ضمن پشتیبانی از این روند جهانی امیدوار است رشد و تکامل این جریان در آینده ای نزدیک در منطقه خاورمیانه نیز خلقهای تحت ستم این منطقه را به حقوق و آزادیهای خودشان برساند. کمیته حزب خوشحالی خود را از اینکه بعد از نزدیک به هفتاد سال انکار وجود کرد در ترکیه، اکنون زمامداران این کشور در نتیجه تحولات جهانی به وجود دستکم دوازده میلیون کرد در ترکیه اعتراف می کنند و در زمینه تأمین حقوق فرهنگی برادران کرد آن کشور گامهایی برمی دارند ابراز داشته است.

در ۲۵ مرداد ۱۲۷۱ سالگرد تأسیس حزب دموکرات کردستان ایران مراسمی در پاریس با شرکت شمار کثیری از اعضا، هواداران و دوستان حزب برپا گردید. در این مراسم پس از پیام تبریک دفتر سیاسی و پیامی از طرف اتحادیه زنان دموکرات کردستان ایران بمدت قریب دو ساعت برنامه های هنری از قبیل سرود، ترانه و نمایشنامه برای شرکت کنندگان اجرا گردید.

در نیمه اول تیرماه ۱۲۷۱ (ژوئیه ۱۹۹۲) یازدهمین کنوانسیون تشنج زدانی اتمی (E.N.D.) تحت عنوان «آینده اروپا» در شهر بروکسل پایتخت بلژیک تشکیل گردید. بنا به دعوت رسمی از حزب دموکرات کردستان ایران یک هیئت نمایندگی به سرپرستی فتاح عبدلی نماینده حزب در اروپا در آن کنوانسیون شرکت جست. نماینده حزب در پایان سخن رانی خود در کنوانسیون اظهار داشت: مشکلات خاورمیانه تنها در جنگ ایران و عراق و نزاع بین اسرائیل و کشورهای عربی خلاصه نمی شود بلکه مشکلات و مسائل دیگری نیز در منطقه وجود دارند که یکی از آنها مسئله برحق ملت ۲۵ میلیونی کرد میباشد. بدون حل همه مسائل و بویژه مسئله کرد صلح و آشتی در خاورمیانه برقرار نمی شود، اما متأسفانه به این هشدار مسئولانه ما توجه چندانی نشد.

کنفرانس بین المللی دیگری که فقط حزب دموکرات کردستان ایران در آن عضویت دارد، کنفرانس انترناسیونال سوسیالیست هاست که دکتر صادق شرفکنندی بعنوان رئیس هیئت حزب در دور و روز اول مذاکرات کنفرانس مذکور شرکت کرد که شب همان روز مورد سوء قصد قرار گرفت و در معیت سایر اعضا هیئت در رستورانی در برلن کشته شد. اینها شمه ای از فعالیت های برون مرزی حزب دموکرات کردستان ایران است که بصورت فشرده و خیلی خلاصه ذکر گردید. این نوع فعالیت ها میسراند که حزب مذکور علاوه بر روبرویی و جنگ و ستیز در مناطق مختلف کردستان بهرترتیب و صورتی

باشد موجودیت خود را در سازمانها و کنفرانس های سیاسی جهانی نشان داده و حمایت آنها را در پشتیبانی از فعالیت های سیاسی خارج از کشور بخود جلب مینماید. اکثر قریب باتفاق سازمانهای حزبی و اتحادیه های کارگری کرد در اروپا، آمریکا، کانادا و استرالیا به چنسن فعالیت هائی دست زده سالهاست به جنبش ها و حرکات دیپلماتیک در سطح جهانی پرداخته اند. اغلب این سازمانها به عضویت دائمی کنفرانسهای بین المللی پذیرفته شده و مورد حمایت قرار گرفته اند. امروز ارتباطات سیاسی و پیوستگی ها و همکاریهای بین المللی نه فقط در سطح کشورها بلکه در سطح احزاب و سازمان ها و اتحادیه های سیاسی در مسیر نیل باهدف آنها نقش آفرین هستند.

مصاحبه های دکتر صادق شرفکندی در پاریس و پیامدهای آن در محافل ایرانیان

دکتر صادق شرفکندی یا «دکتر سعید» یا «دکتر سعید بدل» بعد از انتخاب به دبیر کلی حزب دموکرات کردستان ایران برای اولین بار در نیمه دوم شهریور ۷۱ (نیمه اول سپتامبر ۱۹۹۲) به پاریس وارد شد. کشتگر یکی از رهبران سازمان فدائیان خلق (اکثریت) از طرف مجله «فدائی» ارگان سازمان مذکور مصاحبه ای با او ترتیب داد که از نظر اهمیت خلاصه ای از آن بشرح زیر از نظر خواننده گرام میگذرد:

دکتر سعید در جمع بندی مصاحبه اش گفت: «عده زیادی از کسانی که امروز ادعای دموکراسی می کنند، از رضا پهلوی گرفته تا سلطنت طلبان ریز و درشت، دموکرات و غیردموکرات، همه هدفی جز برگشتن به سیستمی شبیه به زمان شاه، ندارند. این چه فایده ای دارد که بعد از این همه تلاش و

مشقت، باز برگردیم به همان که بودیم. اگر قرار است تغییری پیش آید باید چند یا حداقل يك گام به پیش باشد».

در پاسخ به سنوال کشتگر مبنی بر اینکه: حزب دموکرات کردستان ایران در ضمن مبارزه نظامی، راه حل مسئله کردستان را سیاسی اعلام کرده است، در حال حاضر جنبه های سیاسی و نظامی این مبارزه چگونه و چه نسبتی است، اظهار داشت: مبارزه مسلحانه ما، در شکل فعالیت های پیشمرگان، در واقع فعالیتی سیاسی است و اولویت هرگز با جنگ و کشت و کشتار نیست، و هدف از این فعالیت ها، تماس مستقیم با مردم کردستان است

باشیم. راه حل عمومی برای ایران، سیستم فدراتیو است که همه خلق ها دارای حقوق ویژه خود خواهند بود. در يك کشور فدرال با سیستم فدراتیو و هر رژیمی سلطنت، جمهوری یا هر چیز دیگر، حدود و اختیارات حکومت مرکزی و محدوده اختیارات هرکدام از خودمختارها معین است. هیچیک از مردم مناطق خودمختار وکیل مردم دیگر نیستند و اظهار نظر در مورد هر منطقه صرفاً مربوط به مردم آن منطقه است

سئوال دیگر کشتگر در قبال اتهام تجزیه طلبی که نه تنها از جانب حکومت های مرکزی که از سوی نیروهای مخالف این حکومت ها به حزب دموکرات کردستان وارد شده و نظر دکتر شرفکندی چیست؟ او جواب داد: بطور خلاصه اینکه موضوع تمامیت ارضی، تا کنون بهانه ای بوده است در دست حکومت مرکزی برای سرکوب همه خواست های دموکراتیک ... که در زمان شاه هرگونه فعالیت سیاسی بصورت تحریکات خارجی قلمداد و سرکوب میشد ... من معتقدم که روشنفکر دموکرات ایرانی باید از این چهار چوبها و لاکها بیرون آید و باید دگم ها را از میان برداشت و تابوها را شکست. در حال حاضر در قبال هر خواسته دموکراتیک در کردستان یا دیگر مناطق، روشنفکران و بخصوص افراد دموکرات ایرانی از ما میخواهند که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی و اینگونه حرفها (همان حرفهای شاه) را بپذیریم. ما در درجه نخست این را توهین به خود تلقی کرده و نمی دانیم چرا به ما نصیحت می کنند که باید ایرانی باشیم و اینکه آنها از ما ایرانی ترند. کجای این دموکراتیک است که از قبل شما ما را مجبور به قبول يك «تابو» و چارچوب می کنید. این همان اجبار است. ما احساس کدورت می کنیم. کردها حقیقتاً از جنبه تاریخی اصیل ترین ایرانی و بنیان گزار ایران و حتی قبل از هخامنشیان بوده اند. ایرانی بودن در احساس و افکار و اندیشه

کرده‌ها بطور کلی نهفته است و نیازی به تهدیدها و اندرزهای دیگران نیست.

کشتگر به سنوال خود ادامه داده پرسید: بنظر من منطقی است که از وحدت کل اقوام ایرانی در يك کشور واحد تحت نام ایران دفاع کنیم. طبیعی است بصورت داوطلبانه و دموکراتیک. بنظر شما این همه، دلیلی بر توانایی و همزیستی همه اقوام در ایران واحد نیست؟ دکتر شرفکندی گفت: اگر از جنبه تاریخی و تنوریک به مسئله نگاه کنیم باید بگوئیم که البته ایران در طول تاریخ، از وحدت اقوام مختلف بوجود آمده است، ولی هیچ چیز ابدی نیست ... به چه دلیلی اگر ملتی ۱۵۰۰ سال با هم زندگی کرده اند حالا نمی توانند جدا از هم زندگی کنند؟ مسئله شرائط امروز است. دنیا اگر در تحول است، طبیعتاً دوستی‌ها و شراکت‌ها و با هم زندگی کردن‌ها و دیدگاهها، همه و همه تغییر خواهد کرد. علاوه بر این هیچ واقعیت تاریخی حاکی نیست که همیشه اقوام ایرانی با هم زیسته اند ... چرا حالا نمی توان جدا شد؟ کشتگر بلافاصله گفت: ... من هم بعنوان یک روشنفکر و هم بعنوان یک فعال سیاسی که به حقوق ملی مورد اشاره شما موافقم، طرفدار دفاع از یک ایران واحد هستم و حتی فراتر از این طرفدار همگرایی منطقه ای هستم و امید دارم که روزی در خاورمیانه کشورهای این منطقه از نظر اقتصادی و سیاسی متحد شوند. فکر می کنم ایجاد مرزهای احتمالی جدید که علیرغم میل ما همراه با جنگ و تشنج است، خطرناک و قهقرائی است. دکتر شرفکندی گفت: کاملاً موافقم. جهان امروزی جهان واحدهای کوچک اقتصادی نیست و تلاشهای کشورهای اروپائی در جهت وحدت نشان میدهد که حتی کشورهای بزرگ صنعتی قادر نیستند به تنهایی به حیات خود ادامه دهند. در مورد ایران و بطور کلی منطقه ما نیز این چنین است. ولی نباید این را از قبل به مردم تحمیل کرد. چرا که معیار هر

چیز خواسته های دموکراتیک مردم است. لکن نباید تمامیت ارضی و وحدت ملی که معلوم نیست از کدام حقوق دموکراتیک گرفته شده است، از قبل به آنها تحمیل شود... در کجای اعلامیه حقوق بشر اصل تمامیت ارضی و وحدت ملی وجود دارد؟

کشتگر: آیا با سیاست مذاکره با دولت جمهوری اسلامی که سابقه ای دارد موافقید؟ و اخیراً "مذاکره ای صورت گرفته است؟ دکتر شرفکندی جواب داد: بعد از ترور دکتر قاسلو هیچگونه تماسی نداشته ایم، نه از طرف ما و نه از طرف رژیم... در مورد خودمختاری حاضر به هیچگونه مذاکره ای نیستیم. یعنی هر مذاکره احتمالی ما صرفاً" میتواند در چارچوب خودمختاری رسمی از پیش پذیرفته شده صورت گیرد. این رژیم قادر به قبول خواست های دموکراتیک خلق کرد نیست و اگر هم بعلت تغییر شرائط جهانی و غیره روزی مجبور به قبول آنها شود، دیگر رژیم کنونی نیست ...

اظهارات دکتر شرفکندی در مسائل تمامیت ارضی، استقلال و وحدت ملی که آنها را بهانه در دست حکومت های مرکزی برای سرکوب همه خواسته های دموکراتیک ... و در یک مورد پذیرش آنها را که چون از طرف روشنفکران و بخصوص افراد دموکرات ایرانی پیشنهاد شده به کردها توهین تلقی کرد، اثر نامطلوبی در سازمانهای ملی و افراد ناسیونالیست ایرانی بجای گذاشت. آنها از خود و دیگران سؤال کردند: پس آنچه فداکاری و جانبازی کردها در طول تاریخ در راه استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران که خود دکتر شرفکندی هم به سابقه تاریخی کردها که اصیل ترین ایرانی و بنیان گذار ایران حتی قبل از هخامنشی ها بوه اند چگونه باین صورت نادیده گرفت؟ احترام به خانه و خانواده که کوچک ترین واحد اجتماع است، و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال و حفظ حیثیت و شرافت آن از پیدایش بشر جزو وظائف

اولیه و طبیعی هر فردی بوده و هست. اینهمه جنگها، کشتارها و نابودیهای بشر صرفنظر از مطامع یا اختلافات شخصی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورها بوده و هنوز هم ادامه دارد. در سرلوحه آئین زندگی و قراردادهای اجتماعی کدام طایفه، قوم و ملتی دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سرزمینی که در آن زاده شده اند قید نشده و جزو افتخارات آنها بحساب نیامده است؟ چگونه میتوان افراد يك کشور را شرکاء يك شرکت نامید، که هر موقع نخواستند به همکاری خود در شرکت ادامه دهند از آن جدا شوند؟!

مهرداد ارفع زاده يك ناسیونالیست روشنفکر گفت و نوشت: «حاکمیت در مردمسالاری ها از آن همه مردم است، و همگان در آن به صورتی مُشاع و مشترك حق و مسئولیت دارند، و بی آنکه توان تفکیک و جداسازی حصه خود را بیابند. بر این اساس هر ایرانی بر هر سنگ و کلوخ ایران و بر هر قطره آب رودها و دریاهايش به نسبت يك سهم از پنجاه و شش میلیون سهم ایرانیان حق دارد. هر تبریزی بر «زاینده رود» همانقدر حق دارد که هر اصفهانی بر بازمانده «ارك تبریز».

چون حاکمیت حق مُشاع همه مردم کشور است و غیرقابل تفکیک و انحلال، اگر همه مردم سنندج یا اصفهان استثنائاً "صد در صد رأی دهند که میخواهند سنندج یا اصفهان جزء کشوری دیگر شود، رأیشان باطل است و ناپذیرفتنی، چرا که همه مردم ایران بر سنندج و اصفهان حق دارند و اهالی آن دو شهر نمی توانند حق حاکمیت دیگر ایرانیان را حتی با رأی خود نفی کنند».

سرهنگ دکتر پاشانی ساکن دانمارک، مصاحبه دکتر شرفکندي را

مطالعه کرده و نظریه خود را طی نامه ای بشرح زیر اعلام داشته اند:

«هنگامی است دوست دانشمند گرامی ام سرهنگ پژمان سرگرم تمام کردن تألیف کتاب چهار جلدی نفیس خود بنام «کردها و کردستان» میباشند. این کتاب در نوع خود کامل ترین اثری است که پس از تألیفات نیکیتین - مینورسکی، استاد رشید یاسی و آیت اله مردوخ کردستانی نوشته شده است. در این کتاب سرهنگ پژمان سعی کرده با استفاده از منابع و مآخذ معتبری پیوند ناگسستنی ایرانزمین را با فرزندان خود به بهترین وجهی نمایان و ارتباط آنها را با ناسیونالیزم ملت ایران بشیوه خاصی نشان داده است. وقتی مصاحبه آقای دکتر شرفکندی معروف به سعید را با آقای کشتگر مطالعه کردم، بر خود وظیفه دانستم چند کلمه ای با دکتر شرفکندی دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در میان بگذارم. قبل از هر چیز این سوال مطرح است: زمانیکه رودکی شاعر دربار سامانی به فارسی شعر میسرود و یا حتی در دوران فردوسی که گفت «عجم زنده کردم بدین پارسی» زبان مردم استان فارس چه زبانی بوده است؟ هنوز در این استان بزرگ زبان و لهجه های محلی دیگری هست که قدمت و اصالت آنها کمتر از زبان کردی نیست مانند زبان لاری، بستکی یا زبان سهیلی یا ساحلی که امروز پس از زبان انگلیسی دومین زبان متداول آفریقای شرقی است که ایرانیان بعنوان ارمغان بانجا برده اند. اصولاً این زبان فارسی که ما ایرانیان عزیزش میداریم زبان مردم هیچ استان و قسمتی از ایران نبوده، بلکه این زبان معجونی از همه زبانها که قدرت ادبی و فرهنگی از چین تا مراکش بان توسعه داده است. آثاری که شاهان مغول در هندوستان رواج داده اند به فارسی بوده که ما امروز شاهد کتیبه سردر ورودی وزارت دفاع هندوستان هستیم که يك مصرع از شعر فارسی است. با این ترتیب هرگز کسی نگفته که فارس زبانها شوینیست بوده اند. سلاطین عثمانی که به زبان فارسی سخن گفته اند و هرکدام که طبع شعری داشته اند از خود دیوانی

باقی گذاشته اند. سلطان سلیم امپراتور عثمانی در جنگ چالدران به زبان فارسی خطبه خوانده و شاه اسمعیل به زبان ترکی. حتی در جنگهای ایران و روس خطابه ای از فتحعلیشاه در کتابخانه زبانهای شرقی پاریس بایگانی است که به زبان ترکی است، در صورتیکه سلطان محمد فاتح در ۱۴۵۲ وقتی وارد قصر امپراتوری روم شرقی در کنستانتین (استانبول فعلی) شد فی البداهه شعری سرود که مطلعش اینست:

پرده داری میکند بر قصر قیصر عنکبوت

بوم نوبت میزند بر گنبد اسفندیار

شاعر نامی ما ایرانیان مولانا جلال الدین محمد بلخی میان کردهای قونیه زیسته و به فارسی مثنوی و کتابهای خود را سروده است. چه کسی باو تحمیل کرده که به زبان فارسی شعر بگوید؟ از همه مهمتر کتاب تاریخ شرفنامه به قلم شرف الدین بدلیسی از امرای نامدار کرد است که شرح کردها و سرزمین کردستان را به زبان فارسی نوشته و به اغلب زبانها و در این اواخر وسیله عبدالرحمن شرفکندی ملقب به هه ژار برادر مرحوم وکتر صادق شرفکندی به کردی نیز ترجمه شده است.

آقای دکتر شرفکندی کسی این زبان را بما تحمیل نکرده و این قدرت ادبی و فکری و جهاد ملی همه مردم ایران: خراسانی، کردستانی، سیستانی و بلوچستانی، فارسی و اراکی و کرمانی آنها با شوق برگزیده اند. زبانی است که در فاصله ای نظیر پاریس - مسکو همه يك اتحاد زبانی داریم که در دنیا اگر بی نظیر نباشد واقعا کم نظیر است. این منطق و هوش که ایرانیها از جمله شما کردها دارند، مرهون زبان و ادبیات غنی زبان فارسی است، که خواه ناخواه یازده قرن تجربه و تاریخ با خود دارید. زبان يك ملتی بزرگترین زبان فکر همان مردم است. ترکیه دو قرن است که زبان فارسی را به ترکی تبدیل

کرده، از این دگرگونی به هوش و تجربه و عقل خودشان زیان وارد ساخته اند که همه در دنیا میدانند ایرانی باهوش تر و عاقل تر از ترک است.

طریق معرفت این است بی خلاف، ولی

بگوش عشق موافق نیاید این گفتار

پیاده، مرد کمند سوار نیست، ولیک

چو اوقتاد بیاید دیدنش ناچار

اثر این شعر سعدی را ملاحظه مینمائید که چگونه بحث را تغییر داد. سرهنگ پژمان و من مبتکر و موسس روزنامه «کردستان» به زبان کردی در ایران بودیم. همه نوع مخالفت و کارشکنی و سرزنش را تحتل کردیم. هر دو طرفدار خودمختاری اقوام در سرزمین های محل اقامت و زندگی آنها بوده، بدون توجه به رژیم حتی موافق سیستم فدراتیو و حکومت فدرال مثل آلمان و سویس برای ایران هستیم. زبان و ملیت ایران آنقدر بزرگ و توانا است که از این چیزها آسیب نخواهد دید. دو قرن تسلط روسها بر سرزمین های فرهنگی ایران نتوانست آن دیکتاتوری مهیب و اندیشه نوین، آنها را عوض کند، چه رسد به اینکه در داخل ایران اقوام مختلف ایرانی یا باصطلاح استانها برای خودشان و بدست خودشان اداره شوند. ریشه کردها و سایر ملیت های تشکیل دهنده ملت بزرگ ایران در ژرفای تاریخی آن گسترده و پایدار مانده است. هر نوع نوشته یا گفتاری که ملت ایران را رنج دهد، خنجری است که به سینه خودتان فرو کرده اید. اصالت واقمیت های تاریخی را نمیتوان منکر شد. با پانصد سال جدانی سرزمین های کردنشین در ترکیه و عراق و سوریه نمی توان خواستار سخن گفتن کردها به زبان فارسی بود. نمیتوان زبان آنها را نادیده گرفت. این حقیقت است، این واقمیت است، اما در این سرزمین های عاق شده با قرنهای سلطه خارجی و محرومیت از همه حقوق خصوصا "حق

فرهنگی باز چشم همه کردها به مراکز فرهنگی ایران دوخته شده است. این شهرهای مهاباد، سنندج، کرمانشاه و بیجار و غیره هستند که نیروی فرهنگی و انسانی این ملت نفرین شده را باید تامین کنند، تا این قلب و مغز فرهنگی وابسته به ایران باقی بماند و توانائی اداره خود و خدمت به ایرانزمین را داشته باشد.

با این بحث های آزاردهنده و ندای جدائی کردستان و مردم کرد از ایران فنای خود را تدارک می بینید. تاریخ پانصد ساله جدائی از ایران، نشان داده که کردها با ترکها و عربها پیوند و آمیزشی نداشته اند. اگر امروز سرزمینی بنام کردستان در ترکیه و عراق و سوریه هنوز موجودیت دارد، برای اینست که ریشه اش در ایران آبیاری شده است. به نقشه قرون وسطائی آناتولی در ابتدای تسلط عثمانی نگاه کنید، بیش از ده ملیت اصیل با قدمت تاریخ از دوران روم شرقی و یونان وجود داشته که همه از بین رفته اند، ولی کرد و کردستان با جاودانی و سرافرازی بجای مانده است. ما شما را چون برادران عزیز خود دوست داریم، و میخواهیم شما هم ملت ایران را که خود جزئی از آن هستید دوست بدارید، و با ملت ایران بمانید. حساب ملت را از دولت جدا کنید. این دولت است که از شروع سلطنت صفویه و بعد قاجاریه تا بحال بیشتر از مساحت فعلی ایران را از دست داده، اما ملت باز هم پابرجاست. ملت ایران یک اندیشه جاودانی است که هرکجا باشد ایران در روان آن باقی است. پارس هندی، آفروی شیرازی در آفریقا باز هم ایرانی اند، اما کردستان و کردهای بی ایران چه خواهد بود؟

صادق شرفکنندی قبل از عزیمت به آلمان (قتلگاه خود) روزهای ۵ و ۶ و ۷ سپتامبر ۱۹۹۲ با جوادی از رادیوی اترناسیونال فرانسه مصاحبه کرد. او سعی کرد مطالب زجرآور برای ایرانیان

را ترمیم کند. مطالب مورد مصاحبه مفصل ولی به چند جمله آن پسنده می‌کنیم.

شرفکندی در مورد سازش و اتحاد با جمهوری اسلامی گفت: وحدت با جنگ میسر نمی‌شود. باید در ایران آینده حقوق ملی همه اقوام تأمین شود. باین ترتیب هم اتحاد ملت و هم سازش با حکومت محکم‌تر خواهد بود

وضع کنونی دنیا روندی نیست که رژیم بتواند خود را با آن تطبیق بدهد. رژیم بیگانه با زمان خویش است. ایران باید با دنیای تازه خود را تطبیق بدهد. اعتقاد راسخ دارم که مبارزه ما و همه ملت ایران به نتیجه می‌رسد و یک دموکراسی واقعی بوجود خواهد آمد. صادق شرفکندی در مورد خواسته‌های اکراد مجدداً تأکید کرد که کردها خواستار خودمختاری بمعنای حقوق اداری، فرهنگی، اقتصادی منطقه‌ای در کوتاه مدت و ایجاد امنیت و آسایش برای مردم وسیله نیروی انتظامی هستند. مسلم است که اداره ارتش برای دفاع از سرزمین ایران در مقابل هر متجاوز بی‌بهره دولت مرکزی خواهد بود. زبان واحد عامل اساسی برای اداره هر کشوری است. مضافاً باینکه سیاست و روابط خارجی ترام با برنامه ریزی و بودجه کلی کشور و مسئله اقتصاد در دراز مدت از وظائف دولت مرکزی است. اصول سیستم فدراتیو و وظائف دولت‌های فدرال پرواضح و مشابه فراوانی دارد. با بوجود آمدن خودمختاری برای اقوام ایرانی مسلماً حاکمیت مردم که اثری از دموکراسی است تأمین می‌شود. و با وجود این دو عامل عدالت اجتماعی و رشد و ترقی را پشت سر خود خواهد داشت، که سبب رفاه و آسایش و ایجاد امنیت ملت ایران است.

آگاهی: صادق شرفکندی زاده بوکان از شهرستانهای تابع استان آذربایجان غربی به سال ۱۲۱۶ شمسی است. دوره ابتدائی را در بوکان و

متوسطه را در شهر مهاباد بپایان رساند. برای اخذ درجه لیسانس عازم تهران شد و در سال ۱۳۲۸ موفق بدریافت لیسانس شیمی از دانشسرای عالی شد. وی در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۴ در شهرهای ارومیه و مهاباد بعنوان دبیر شیمی در دبیرستانها تدریس میکرد که جزو سایر آموزگاران و دبیران کردزبان بنطاق دیگر کشور منتقل گردید. در سال ۱۳۵۱ با دریافت بورس از وزارت علوم و آموزش عالی تحصیلات خود را در فرانسه ادامه داد و پس از ۴ سال به اخذ درجه دکترای شیمی تحلیلی (تجزیه) از دانشگاه «ژوسیو» پاریس نائل آمد و در بازگشت به تهران بعنوان استادیار شیمی تجزیه در دانشگاه تربیت معلم (دانشسرای عالی) به تدریس پرداخت. صادق شرفکندی هنگام تحصیل در پاریس با عبدالرحمن قاسملو دبیر کل سابق حزب دموکرات کردستان ایران آشنا شد و به عضویت این حزب درآمد. وی در سال ۱۳۵۸ مشاور کمیته مرکزی شد و در کنگره چهارم حزب به سمت عضویت کمیته مرکزی درآمد. در سال ۱۳۶۵ به سمت معاونت دبیر کل برگزیده شد و بعد از «ترور» دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین در پنجشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۶۸ از سوی کمیته مرکزی به دبیر کلی حزب انتخاب شد. دکتر محمد صادق شرفکندی متأهل بود. از او سه فرزند، دو پسر و یک دختر باقی مانده است. برادر بزرگ او ملا عبدالرحمن شرفکندی متخلص به «هه ژار» (بیچاره) شاعر و نویسنده نامدار کرد، و مترجم «شرفنامه» تاریخ کرد و کردستان از کتب گرانبها و پرارزش امیرشرف الدین بدلیسی است، که مولف در یکصد و پنجاه و اند سال پیش به زبان فارسی نگاشته است. ملا عبدالرحمن چند سال پیش وفات یافت، و برادر دیگری بنام رسول دارد که در خدمت مردم کردستان و جزو اعضاء حزب دموکرات کردستان ایرانست. صادق اسم بامستانی بود که برای او انتخاب کرده بودند. او به راستی و پاکدامنی

معروف و از حسن شهرت زیادی بهره مند بود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

طبق اعلامیه حزب دموکرات کردستان ایران تا تشکیل کنگره حزبی مصطفی هجری معاون شرفکندی به سمت دبیر کل حزب منصوب گردید. با دعوتی که از طرف نمایندگی حزب در پاریس از سازمانهای حزبی فرانسه، سازمانهای سیاسی ایرانی، هم چنین شخصیت های فرانسوی و خارجیان مقیم پاریس و هواداران و طرفداران حزب بعمل آمده بود، مراسم خاکسپاری سه نفر از سران حزب که در برلن کشته شدند روز دوشنبه ۲۸ سپتامبر در قبرستان شهدا بنام «پرلاشز» در پاریس انجام گردید. جنازه های سه نفر سران حزب بغیر از «نورمحمددهکردی» بعلت اقامت اعضاء خانواده در برلن به خاک سپرده شد. از مرکز انستیتو کرد پاریس با تشریفات خاصی تشییع و تعداد قابل توجهی در این مراسم شرکت کردند. در مقابل در ورودی قبرستان «پرلاشز»، دانیل میتران همسر رئیس جمهور، برنار کوشنر وزیر امور انسانی و هم چنین وزیر آموزش عالی و نماینده شخص رئیس جمهور و شخصیت های فرانسوی و خارجی مقیم فرانسه از اجساد استقبال و به مشایعت کنندگان پیوستند. نماینده و سرپرست جدید حزب در پاریس بنام رسول و نفر دوم بنام کمال مطالبی در باره مبارزات حزب و خدمات کشته شدگان بیان داشتند. اغلب از نمایندگان گروههای مخالف جمهوری اسلامی نیز مطالبی در این زمینه بیان داشته و جمهوری اسلامی را بمناسبت این کشتار فجیع محکوم کردند.

مرحوم دکتر صادق شرفکندی به ریاست هیئت نمایندگی حزب دموکرات کردستان ایران در اتترناسپول سوسیالیست روز پانزده سپتامبر به برلن رفت. چون در مصاحبه اش در پاریس وعده کرده بود با نمایندگان گروههای مخالف جمهوری اسلامی ملاقات و مذاکرات بعمل خواهد آورد، لذا با

نمایندگان جمهوریخواهان و فدائیان خلق در رستورانی بنام «میکونوس» که صاحب آن عزیز غفاری نام دارد قرار ملاقات گذاشت. ساعت ۲۲ پنجشنبه ۲۶ شهریورماه ۱۳۷۱ (۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲) دو مرد نقابدار مسلح بالای سر آنها سبز میشوند و پس از آنکه به زبان فارسی دشنام زشتی میدهند یکی از آنها آتش مسلسل را به روی شرفکندی و هم نشینان او می گشاید. سپس فرد دوم برای اطمینان کامل چند تیر خلاص با طپانچه به مغز شرفکندی خالی می کند.

در سوء قصد خونین سه تن دیگر بنامهای فتاح عبدلی (کاروانی) عضو کمیته مرکزی و مسئول دفتر اروپائی و سرپرست دفتر حزب در پاریس، همایون اردلان کادر سیاسی - نظامی حزب و نوراله (نوری) محمدپور دهکردی از اکراد منطقه لرستان و دارای تمایل چپ مستقل در محل کشته میشوند. عزیز غفاری صاحب رستوران زخمی و در بیمارستان بستری گردید.

کسی که از این حادثه خونین با خزیدن سریع به زیر میز!! جان سالم بدر برد پرویز دستمالچی، نماینده «جمهوریخواهان ملی» در آلمان است که با رهبران کرد بدانجا رفته بود. هم اوست که توانسته است توصیف مختصری را از صحنه قتلگاه بدهد. (جالب است که شرفکندی و فتاح عبدالله و اردلان که سالها در جنگهای پارتیزانی شرکت داشته اند در لحظه هجوم مرد تروریست نتوانسته اند به زیر میز بخرزند ولی دستمالچی که از نامش معلوم است باید از يك خانواده تاجر بازاری باشد فوراً" با خزیدن سریع به زیر میز جان سالم بدر برده است؟ ضمن اینکه گفته شده يك یا دو نفر دیگر از حزب فدائی اکثریت در سر میز بوده اند چگونه میتوان تصور کرد که با گشودن آتش مسلسل بروی يك میز که مجال و فرصت نمیدهد جنبنده ای از جای خود تکان بخورد تمام تیرها فقط به کردها اصابت کرده و فارس و ترك زبانان از اصابت حتی يك

گلوله مضمون میمانند؟، دستگاه قضائی و پلیس آلمان يك هیئت بیست نفری برای تحقیق پیرامون این ترور، تحت نظر دادستان کل و اداره آگاهی برلن تشکیل داده اند. سفارت ایران در بُن این اتهام را که قتل توسط تروریست های رژیم بعمل آمده است، بشدت تکذیب کرد و خواهان مجازات شدید قاتلان است حتی اگر ایرانی باشند. مقامات پلیس برلن این ترور را با کار «حزب کارگران کردستان» که در داخل ترکیه ۸ سال است با دولت در حال جنگ و ستیز میباشند بی ربط و ارتباط نمیداند.

از طرف کلیه گروههای مخالف جمهوری اسلامی اعلامیه هائی در محکوم کردن جمهوری اسلامی در رابطه با ارتکاب این عمل صادر و در جراند فارسی زبان اروپا و آمریکا به چاپ رسیده است.

جای تعجب است که در کنگره نهم «کنگره قاسلو» دکتر شرفکندی مطالب مفصلی از اشتباهاتی که در مذاکرات وین در مورد عدم رعایت حفاظت و غیره بیان کرد و حزب و مسئولان حزبی از جمله خود را سرزنش کرد. هنوز دو سال از واقعه نگذشته همان اشتباه را خود او مرتکب شد که قبلاً مورد اعتراض او قرار گرفته بود. این سنوال پیش میآید، در جایی که رهبران خودخوانده «جمهوریخواهان ملی» مثل نزیه و مدنی نماینده خود را برای مذاکره تعیین می کنند، چه ضرورتی دارد که يك دبیر کل حزب در يك قفسی مانند آنچنان رستورانی که وصفش را کرده اند دودستی خودرا اختیار تروریست ها بگذارد؟ چگونه دبیر کل يك حزبی بدون هیچگونه مراقبت و حفاظتی در خارج و داخل رستوران با فراغت خاطر با سایر همراهان و اعضاء موثر حزبی و نماینده حزب دیگری می نشیند و خود را در معرض چنین خطری قرار میدهد؟ این شجاعت نیست، این ندانم کاری و عدم توجه به مقررات و اصول حفاظتی در رده های مختلف حزبی است. جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی

کردستان که چند ساعت قبل از عزیمت به رستوران در معیت او بوده، مدت چهل سال است فعالیت حزبی دارد که سی سال آن در معرض خطر توطئه و سوء قصد و غیره و غیره قرار داشته است. آیا او و نظیر او خودشان به همین سادگی به قفس میروند و خودشان را تسلیم دشمن می کنند؟ در اینجا ذکر این نکته لازم و ضروری است:

حزب دموکرات کردستان هدف خود را «دموکراسی» برای ایران و «خودمختاری» برای کردستان اعلام کرده است. لیکن مذاکره بدفرجامی که قاسلو با رژیم تهران آغاز کرد و هم چنین آمادگی که شرفکندی برای مذاکره با جمهوری اسلامی (به شرطی که خودمختاری کردستان را پیشاپیش بپذیرد) اعلام داشت، این سنوال را پیش میآورد که آیا رابطه میان دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، در استراتژی حزب دموکرات کردستان براستی رابطه ای ناگسستنی است؟ چگونه میتوان از راه مذاکره با رژیمی که رئیس جمهور ن بصراحت در مصاحبه و گفتارش با دانش جویان مسلمان مبنی بر مخالفت با خودمختاری است به این هدف دست یافت؟ اینها پرسش هانی است که حزب دموکرات کردستان بدون جواب گذارده است.

چنین مینماید که تاکتیک حزب دموکرات کردستان، دستکم تا کنون این بوده که با يك دست در برابر جمهوری اسلامی قدرت نمایی نظامی کند و با دست دیگر درهای مذاکره را به روی رژیم بگشاید. بسیار پیش آمده است که يك سازمان سیاسی با اعمال فشار نظامی، رژیمی مخالف را به پای میز مذاکره بکشاند. لیکن فشار نظامی حزب دموکرات کردستان آشکارا چنین هدفی را کفایت نمی کند. چنین مینماید که حزب دموکرات کردستان قدرت نظامیش را واقع بینانه ارزیابی نکند و موضع آن در این رهگذر از نوعی ساده نگری رنجور باشد.

تاکتیک زور نظامی و آمادگی برای مذاکره برای آنکه به نتیجه ای برسد، به يك چیز دیگر هم نیاز دارد، و آن يك سرویس اطلاعاتی و ضداطلاعاتی هوشیار و مراقب است. بنظر میرسد که حزب دموکرات کردستان هنوز نتوانسته باشد چنین سازمانی مخصوصاً "ضداطلاعات و حفاظت و مراقبت را بوجود آورد، وگرنه قاسملو و به نوعی شرفکندی به این سهل و ساده باین دامهای خونین نمی افتادند. مگر به هرکس که خود را نماینده و یا حتی رهبر گروه مخالف هر سازمانی هر رژیمی بنامد میتوان باین سادگیها اعتماد کرد و بدون بررسی و مطالعه دقیق تن به ملاقات و مذاکره داد؟ وسائل تکنولوژیک که امروز در مسائل اطلاعاتی و بخصوص در ضداطلاعات و تعقیب و مراقبت بکار گرفته و مورد استفاده قرار میگیرند بحدی زیاد و مهم و دقیق هستند که حساب ساتیتمتر و ثانیه و گردش سر به چپ و راست و یا کم و زیاد کردن صدا و سایه و آفتاب و غیره و غیره مطرح است. غیر از وسائل تکنولوژیک آنقدر محل های عادی تهیه شده بوسیله مردم برای کسب و کار و امور اداری و غیره وجود دارد که بدون آگاهی صاحبان آنها بصورت خیلی عادی مورد استفاده و بهره برداری قرار میگیرد که حد و حدودی بر آن قائل نیست.

خیلی ها فکر می کنند و در این باره اندیشیده اند که سبب این کمبود شاید این باشد که حزب دموکرات کردستان خودمختاری برای کردستان را به عنوان اولویت مطلق پذیرفته است و در اولویت دیگر، به دموکراسی برای ایران، بیشتر به عنوان يك آرایش سیاسی می نگرد.

رویدادهای ناگواری که برای رهبران این حزب پیش آمده است، آیا سبب خواهد شد که رهبران تازه به ضرورت بازنگری در هدف و استراتژی خود بنگرند؟ و یا آنکه بوسائل مقتضی آنها را که افکار و اندیشه های خلاف آنچه که سران حزب به عنوان هدف و استراتژی انتخاب کرده اند دارند توجیه و

مطمئن سازند؟ آیا موقع آن نرسیده که به مسائل حفاظتی و مراقبت بشیوه جدی تر بیاندیشند؟

حزب دموکرات کردستان ایران یا حزب دموکرات کردستان هر کشوری دشمن خود را جمهوری اسلامی یا دولت مرکزی و مسیطر بر خود میدانند، در حالیکه غیر از آنها هزاران دشمن در پوشش و رنگ دوستی و همکاری دارند. از دکتر عبدالرحمن قاسملو پرسیدند: چرا فکر میکنی که آنها دشمن شما هستند؟ جواب داد: نه، من همچو فکری نمیکنم، فکر میکنم اصولاً "کرد دوستی هم دارد؟ در جواب برنار کوشنر وزیر فعلی امور انسانی در دولت فرانسه که گفته بود چرا مسائل خود را بصورت جدی در پیش انسانها مطرح نمی کنید. تا کی در کوهستانات، کوهستان بشما جواب نخواهد داد. قاسملو جواب داد: علتش این است که هیچ انسانی ما را جدی نمیگیرد. زیرا: نه دزد هستیم، نه دروغگو، نه قاچاقچی و نه هواپیمادزد. به جلال طالبانی گفتند بما اعتماد نمیکنی؟ جواب داد: من که خودم ناراحت نمی شوم، اگر شما هم ناراحت نمی شوید باید بگویم که به خودم هم اعتماد نمی کنم. مگر صدام حسین غیر از این فکر می کند؟ قدرت دشمن از ضعف نیروی مقابل اوست.

پیرامون حل "مسئله ملی" "تمرکز زدائی" و "فدرالیسم"

دکتر حسین کیانزاد از آلمان در ستون "تربیون آزاد" کیهان چاپ لندن در عنوان درشت می نویسد:

— مادها نه تنها خراج گذار پارس ها نگردیدند، بل در تقسیم قدرت و اداره مملکت سهم گردیدند.

– این يك واقعیت آشکار است که کردها در هر کجا ساکن باشند تنها در يك کشور بیگانه محسوب نمی شوند و آن کشور هم ایران است.

– «ستم ملی» در ایران وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد ولی دامنه آن به يك قوم یا اقوام خاصی محدود نمی شود.

دکتر حسین کیانزاد که فارس زبان و آری تبار است مقاله مشروح و مفصلی تحت قسمتی از عناوین بالا نوشته اند که حکایت از اطلاعات وسیع و گسترش و توسعه افکار بلند، و نظریات منطقی و اصولی و بیطرفانه او می کند. خلاصه ای از نظریات این روشنفکر و مطلع ایرانی مقیم آلمان باین شرح است:

نخست لازم میدانم چون «ب لادین» و «هیمن» (هردو کردزبان) از واقعیت های تاریخی مورد دلخواه خود سخن به میان آورده اند، و از جمله حاشا کردن وجوه ملل مختلف را در ایران به عنوان يك تحریف تاریخی به شمار آورده و به کسانی که به مانند آنان نمی اندیشند نسبت بی اطلاعی از تاریخ را داده اند، بگویم، آری این درست است که نیاکان کردها، مادها هستند که نخستین سلسله پادشاهی نبشته در تاریخ ایران را رقم زده اند، اما در کنار این قوم قدرتمند، قومیت دیگر ایرانی یعنی پارس ها با توانندی در جنوب غربی ایران میزیستند. نخستین اثر و نوشته تاریخی باقی مانده در مورد این دو تیره ایرانی را در نبشته های منقوش پادشاه آشور «ساتماناسر» یافته اند. برمبنای این یافته تاریخی، مادها و پارس ها از نژاد هند و اروپائی به سوی فلات ایران سرازیر گشته، مادها یعنی کردها در شمال فلات ایران و پارس در جنوب غربی آن مسکن گزیدند. در آغاز مادها قدرتمندتر از پارس ها بودند ولی آن هنگام که توانندی پارس ها بر کردها چرپید و کوروش بزرگ از پدر پارسی و از مادر مادی «ماندانا» سلسله هخامنشیان را بنیان نهاد آن دو تیره نیرومند ایرانی

در کنار یکدیگر متحد و هم پیمان گشته و بدون برتری بر یکدیگر بر ایرانزمین حکومت راندند ...

آن هنگام که عربها بر ایران یورش بردند و پایه های استیلای چند ساله خود را بنیان نهادند، زبان رسمی ایرانیان پهلوی ساسانی بود، که بتدریج جایش را به زبان پارسی ذری داد که یکی از زبانهای ایرانی و ویژه منطقه وسیع شرق ایران یعنی خراسان بود و این زبان طی دو قرن بتدریج زبان رسمی جامعه ایرانی شد و این زبان همان زبان ابومسلم و طاهر و یعقوب لیث است که از خراسان برخاستند و همت در راه نجات و آزادی ایران از زیر سلطه عرب به کار بردند. نظر پروفیسور دکتر حریری در مورد منشا زبان فارسی ذری غیر از این است و در کتاب "یادگار عمر" به تفصیل شرح داده که قبلاً در این کتاب آمده و بآن اشاره شده است. توضیح از نگارنده. گویش با زبان فارسی ذری پس از استیلای عرب بر ایران به جای زبان پهلوی ساسانی در شرق ایرانزمین یعنی در منطقه خراسان رایج گردید و این منطقه بیش از هزار کیلومتر از سرزمین پارس تاریخی که در جنوب غربی میهن ما قرار دارد، فاصله دارد. با این زبان بزرگان ادب و اندیشمندان ایرانی آثاری فرهیخته و گنجینه ای جاودانه از فرهنگ انسانی و گوهریار را نه تنها به ملت ایران، بل به دنیا عرضه کردند و قومیت های ایرانی نه به زور، بلکه با وجودی سرشار از افتخار و فریفتگی توشه راه زندگی خود ساخته و رهنمودهای آنرا به دل سپردند ...

ستم ملی در درازای فراز و نشیب های تاریخ زندگی ملت ایران، چه در هنگام ناتوانی و جدانی ها و تجزیه و پراکندگی های ملی که بیگانگان را بر میهن ما مسلط ساخت و چه در دوران حکومت های سرکوبگر و دیکتاتور در گذشته و حال وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد. اما این ستم ملی و دیگر

دردهای ملی ما، تنها محدود به يك قومیت نمیگردد و خردمندانه نیست که ما کوله بارهای خوبی ها و بدیها، غم ها و شادیهائی را که مردم این سرزمین در کنار یکدیگر و با هم در درازای سده های تاریخ به دوش کشیده اند از یکدیگر متمایز سازیم و به اغراق از هزاران رسم و عادت (ملل مختلف سلطه ایران) که نابود گشته اند، نام ببریم...

ما بر این باوریم که حق تعیین سرنوشت حقی است کلی و عمومی، تجزیه و خدشه ناپذیر و مربوط به همه مردم ایران و در محدوده کل جغرافیائی میهن ما. بر این اساس، این حق، یعنی "بیان اراده آزاده مردم ایران" برای همه قومیت های ایرانی و در سراسر ایرانزمین یکسان بوده و نمی توان برای مردم بخشی از کشور ایران امتیاز و یا برتری ویژه ای قائل شد...

مسئله فدرالیسم به عنوان يك راه حل مشکل گشا. واژه فدرال از ریشه لاتین به نام "FOEDUS" یعنی "قرارداد" سرچشمه میگردد و فدرالیسم به اتحاد و اتفاق و به هم پیوستن افراد، گروهها، انجمن ها و یا دولت هائی اطلاق میشود که با قبول مجموعه ای از شروط و ترتیبات قراردادی در کنار یکدیگر قرار گرفته و با اشتراك مساعی مسئولیت هائی را بعهده گرفته و با هم کار می کنند. حال مفهوم سیاسی آن هم نمی تواند به دور از ترجمان خود واژه فدرال باشد. اگر برداشتی صحیح از فدرالیسم داشته باشیم که تکیه بر اتفاق و هبستگی ارگانیک عناصر تشکیل دهنده آنرا دارد، آنوقت چه مخالفین و یا موافقین آن برای به کرسی نشاندن نظرات خود شمشیر بروی یکدیگر نخواهند کشید.

خواست بسیاری از گروهها و سازمانهای سیاسی از طرح و بحث در باره فدرالیسم، تحصیل و تحقق عدم تمرکز قدرت مرکزی بویژه در امور و عرصه های اداری، فرهنگی، رفاهی، آبادانی و مسائل خاص منطقه ای است.

این امر در تاریخ سده های اخیر ایران به گونه ممالک محروسه ایران از جمله کردستان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان، گیلان و مازندران و خراسان وجود داشته است. پس از پیروزی انقلاب مشروطیت پدران ما به این مقوله توجه ویژه ای مبذول داشتند. قانون انجمن های ایالتی و ولایتی جز مدت زمانی کوتاه در آغاز مشروطیت، به اجرا درنیامد و حل این مسئله ملی و حیاتی در ۸۶ سال گذشته هم چنان بمانند زخمی پردرد و کهنه، بی درمان و ناعلاج برجای باقی مانده است. اگر ما باور به حق تعیین سرنوشت یعنی بیان اراده آزاد مردم ایران داریم، باید همچنان با تفاهم و مهر انسانی آزادانه راه مسالمت و تفاهم و آشتی ملی را پیشه خود سازیم و با شور و شوق و عشق به ملت راه گشای آینده ای روشن، آینده ای بدور از تلخی ها، نامردمی ها، آینده ای بدور از اعمال جبر و زور و سلطه قوی تر بر ضعیف تران باشیم تا همه تیره ها و طوایف و اقوام ایرانی بتوانند در میهنی آزاد و آباد با قبول مسئولیت، وظائف خود را در قبال آرمانهای فرهیخته انسانی، صلح و آزادی و پاسداری از حقوق بشر و حرمت انسانی به جای آورند.

اینهم فکر و نظریک نویسنده یا باصطلاح روشنفکر و متخصص مسائل

سیاسی خاور میانه!! بنام "بهرروز صوراسرافیل" که با نام مستعار "کتانه سلطانی"
که چندان اسم بی مستانی نیست! نسبت به کردها، که در طول سالها مقالات متعددی در کیهان لندن چاپ و منتشر کرده است:

سازمان های سیاسی کردها، خود را هرچه بپندارند و در پی هر هدفی باشند، آزمایش افتخارآمیزی از اخلاق و رفتار سیاسی نداده اند... کردهای ایرانی نیازمند "خودمختاری" یا "جدانی" از ایران نیستند. هیچ منطقی این تخم های لق را که زمانی استالین، و پس از او انواع و اقسام سیاست های ضدایرانی در دهان رهبران

احزاب دست نشانده کردستان ایران شکسته اند، توجیه نمی کند...

به سردهسته های احزاب سیاسی کردستان نیز باید نصیحت کرد که دل در حمایت آمریکائیا یا اسرائیلی ها یا فرانسویها نبندند. آنان هیچ پناهگاهی امن تر از ایران آزاد ندارند. بنابراین بهتر است پل ها را پشت سر خود خراب نکنند. و از آنجا که حفظ تمامیت ارضی ایران چنان اهمیتی دارد که تقریباً هر اقدامی را توجیه می کند، وطن پرستان ایرانی در صورت لزوم، در کنار هر رژیم حتی رژیم منفور جمهوری اسلامی قرار خواهند گرفت تا با تجزیه طلبان، خودمختاری خواهان و فدرالیست های چشم بسته بر مصالح ملی ایران روبرو شوند. پس آقایان، دانسته آب به آسیاب جمهوری اسلامی نریزند.

روساینا از "مادرید" در مقاله ای تحت عنوان "چرا تنها کتانه سلطانی خطر تجزیه ایران را احساس می کند؟" در کیهان لندن اظهار عقیده می کند:

- داوری "کتانه سلطانی" در باره کردها از خشم و نفرت او سرچشمه میگیرد.

- نویسنده، سرکوب مردم کردستان توسط نژادپرستان ترك را ستایشگرانه مورد تأیید قرار میدهد.

- شیوه برخورد "کتانه سلطانی" با مسائل قومی ایران بنیادگرایانه و پان ایرانیستی است.

روساینا ادامه داده و می نویسد: خانم کتانه سلطانی در کیهان لندن مطالبی تحت عنوان "تمامیت ارضی" و "تجزیه ایران" نوشته است که در آن نسبت به اکراد اظهارنظر کرده و حتی گاهی با خودش مصاحبه کرده، و نزاکت قلمی را کنار میگذارد و کردها را استالینی، تجزیه طلب، کمونیست، و عامل خارجی و غیره می نامد! ردیف کردن کلماتی از این قبیل سنوال انگیز است.

و اگر کسانی با شیوه ناپسند ایشان به نوشته هایش پاسخ گویند صفحات کیهان را يك ستیز قلمی فراخواهد گرفت و این هیچگاه به صلاح مردم ستم کشیده ایران نبوده و نیست. کسانی که با علاقمندی مقالات کیهان را میخوانند حق دارند بپرسند عجا چرا از میان هزاران ایرانی خارج از کشور تنها خانم سلطانی خطر تجزیه ایران را احساس می کند؟ این طرح تجزیه کجاست و کدام قدرت خارجی در اجرای آن دست دارد؟ مگر نه این است که در زمان حاضر هر نوع تغییرات سیاسی و جغرافیایی منطقه خاورمیانه بایستی با تأیید و توافق آمریکا و متحدین غربی او صورت پذیرد؟ پس در کجای آمریکا یا اروپا طرح تجزیه ایران مطرح گردیده است که خانم سلطانی آنرا يك "خطر جدی" میدانند و کردها را عامل اجرای آن توطئه معرفی مینمایند؟ خانم کتانه برای توجیه نگرانی خود به نوشته ای در یکی از روزنامه های چپ استناد می کند. آیا واقعا نوشتن يك مقاله در يك نشریه بی خواننده توسط يك شخص ناشناخته میتواند سند تجزیه ایران باشد؟ بدیهی است که بر روی این مطالب جنجالی و تحریک آمیز به هیچوجه نمی توان نام تفسیر یا تحلیل سیاسی گذاشت. با تأسف باید گفت این طرز عنوان کردن مسائل در نوشته های این خانم تحلیل های گذشته او را نیز اگر اعتباری داشته از اعتبار خواهد انداخت. رویهمرفته داوری های خانم سلطانی در باره کردها به طور آشکار تحت تأثیر خشم و نفرتی است که او نتوانسته است خود را از آن برهاند. او چنان اسیر خشم خود شده است که عملیات پاسداران جمهوری اسلامی را در قتل عام همه ساکنین و آتش زدن روستاهای "قارنه" و "قلاتان" را از "کارهای درست و بجای رژیم خمینی" مینامد! خانم کتانه این بیدادگری و نظایر آن را "دفاع از تمامیت ارضی" مینامد که صد البته درست نیست و نشانه ای از نیت و افکار غیرانسانی این خانم...

در جای دیگر هجوم ارتش شکست خورده صدام را به کردستان با آن فاجعه ای که جهان را تکان داد به عنوان دفاع از تمامیت ارضی آن کشور می ستایید و در همانجا با خوشحالی از حمله ارتش ترکیه به «کردهای تروریست استالینی» تعریف و تمجید می کند! استدلال در ردّ اینگونه افکار مستلزم بیان مطالب زیادی است که صفحات کیهان این اجازه را بمن ن میدهد... روسایینا بعد از ذکر مطالبی در مورد اقوام ایرانی، تمامیت ارضی، مبارزات و فداکاریها و جانبازیهای اکراد برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران در طول تاریخ به نوشتار خود ادامه میدهد:

... بدین ترتیب ملاحظه میشود که خانم سلطانی در نوشته های خود حقایق تاریخی و سیاسی را مورد توجه قرار نداده است. شیوة برخورد ایشان با مسائل قومی ایران بنیادگرایانه و پان ایرانیستی است. اگر برآستی خانم کتانه نگران تمامیت ارضی ایران است چرا در خارج از مرزهای ایران هم از کشتار کردها خرسند است؟ او در یکی از مقالاتش در همین کیهان لندن می گوید اگر رژیم جمهوری اسلامی در ایران ساقط گردد او برای ایرانیان جواز ایرانی بودن صادر خواهد کرد! و لابد يك لیست ممنوع الوردی را هم به لیست ممنوع الخروج عوامل جمهوری اسلامی اضافه خواهد کرد.

روشن نیست که کتانه سلطانی از طرف چه گروهی یا کدام سازمان ایرانی صحبت می کند، زیرا عقاید او با برنامه هیچیک از سازمانهای موجود ایرانی سازگاری ندارد. ولی آنچه روشن است این است که این خانم بر روی آتشی که خاموش است بنزین میپاشد و چه بسا شعله های این آتش بدامن بلند و پلیسه ایشان هم سرایت کند، مضافاً باینکه این خانم غافلند از این که:

جمعی سیاه‌روزی سیه کاری تو اند
 باورمکن که بهتر تو روز سیاه نیست
 تقویم عمر ماست جهان ، هرچه می کنیم
 بیرون ز دفتر کهن سال و ماه نیست
 سختی کشی ز دهر، چوسختی دهی بخلق
 در کیفر فلك ، غلط و اشتباه نیست
 "پروین اعتصامی"

محمد آرسی زیر عنوان "نامه سرگشاده به رئیس جمهور فرانسه" می نویسد: "فدرالیسم در کردستان معنای اروپایی آنرا ندارد. "خودمختاری" مورد نظر شوونیست های کرد به معنای نگهداری نیروهای مسلح پیشمرگه، کاهش قدرت مرکزی تا حد ناظری هیچکاره، تبلیغ ناسیونالیسم افراطی کرد و کیش پرستش مبارزه مسلحانه است.

محمد ارسی خطاب به "عالیجناب فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه" ادامه داده می گوید: "پشتیبانی شما از حقوق دموکراتیک مردم در چهار گوشه جهان از جمله کردها بر کسی پوشیده نیست. اما مشکلات بزرگی که حزب سوسیالیست فرانسه، آقای برنار کوشنر و حتی همسران خانم دانیل میتران می توانند در برخورد با مسئله کرد بوجود آورند، مرا بعنوان یک ایرانی مستقل از هر گروه سیاسی که در فرانسه پناهنده سیاسی هستم و با مسائل قومی منطقه آشنائی دارم (زاده و ساکن ارسباران از دهات آذربایجان شرقی است. از این نظر به مسائل قومی ساکن منطقه ارسباران آشنائی کامل دارند!! توضیح از نویسنده این کتاب) به نوشتن این نامه سرگشاده وادار کرد. از شما اجازه می‌خواهم آنچه را که شاهد بودم بنویسم.

روزنامه های فرانسوی در تبلیغ مواضع گروههای سیاسی کرد گاهی تندروی می کنند و بی خبر از اوضاع آن منطقه از جنگ «ایرانیان و کردها» و «ستم ملی» در کردستان می نویسند و حقایقت هرچه بیشتری به شوینیست ها و چپ های افراطی می دهند تا در آشتی ناپذیری خویش پابرجا باشند. شما خود با مشکل کُرس (حالا دیگر که مشکلی ندارند زیرا اگر در موقع نوشتن این شکوائیه! اگر مشکلی هم وجود داشته با اعطای خودمختاری به کُرس آنرا حل کرده اند. توضیح از نویسنده این کتاب) باسک، برتانی در فرانسه روبرو هستید و از نقش تندروهای ناسیونالیست در آن مناطق و نسبت بین حقیقت و افسانه باخبرید. مردم کردستان نه تنها قربانی دیکتاتوری دولت های مرکزی ایران و ترکیه و عراق نیستند، بل بار سخت و سنگین سه دگم «خدمتاری»، «مبارزه مسلحانه» و «مظلومیت تاریخی» را که بی وقفه از سوی گروههای ذینفع تبلیغ میشود به دوش می کشند... و بقیه نامه سرگشاده به همین شیوه و صورت که ضرورتی به درج مطالب بیشتری از طرف یک فرد ایرانی انساندوست! نبوده، مشت نمونه خروار است.

نوراله محمدپور دهکردی معروف به «نوری دهکردی» عضو مستقل

چپ، نزدیک به احزاب دموکراتیک مردم ایران، و دموکرات کردستان ایران در شماره ۲۰ «راه آزادی» نشریه «حزب دموکراتیک مردم ایران» می نویسد: ... «بنظر من دموکراسی و تمرکز قدرت غیرقابل جمعند و برای همیشه نمی توانند در هیچ جامعه و هیچ کشوری همزیستی داشته باشند...» از نظر ضرورت تمرکز زدانی در ایران، تصریح می کند که: «وسعت سرزمین، پراکندگی نواحی تمرکز جمعیت و فواصل عظیم بین مراکز، تنوع شرائط طبیعی که غالباً به تنوع زیرساخت ها و ساخت های اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف و رشد

ناموزون آنها منجر یا با آنها همراه شده است از یکسو، و حفظ ویژگی های فرهنگی در برخی از این مراکز، از مشخصات خصلت نمای میهن ما است. از نقطه نظر تحقق دموکراسی باید در نظر گرفت که مراکز متعدّد تمرکز جمعیت، با تنوع شرائط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان، آنچنان از یکدیگر دور افتاده اند که حتی با بکار بردن جدیدترین وسائل ارتباط جمعی نیز امکان ایجاد یک رابطه دموکراتیک بین مراکز دورافتاده جمعیت و قدرت مرکزی وجود ندارد. حتی اگر دستگاه مرکزی تصمیم گیری مایل و قادر به جمع آوری همه اطلاعاتی باشد که برای اتخاذ تصمیم در مورد وجوه مختلف زندگی اجتماعی مراکز مختلف جمعیت ضروری است و باز مایل و قادر باشد از این اطلاعات به نفع اتخاذ تصمیم هائی استفاده کند، که با منافع مردم ایالات، شهرها و دهات دورافتاده مطابقت کند، باز ساکنین این مراکز امکان کنترل دموکراتیک دستگاه مرکزی تصمیم گیری را از دور ندارند، آنجا هم که این امکان وجود نداشته باشد، مجال برای دموکراسی ریشه دار نمی ماند...

باتوجه باینکه نبض سیاسی ایران در شهرهای بزرگ و در درجه اول در کلان شهر تهران می زند، توان تاثیرگذاری این نیرو بر روندهای اجتماعی، بیش از پیش روشن میشود، با چنین چشم اندازی تمرکززدائی قدرت در وجود قدرتهای ایالتی نه تنها اجتناب ناپذیر میشود، بلکه به نفع نیروی شهروند نیز هست که در این قدرتهای ایالتی متحدینی واقعی برای استقرار دموکراسی مییابد، که مشترکا "میتوانند تا حدّی مانع شکل گیری یک قدرت مرکزی استبدادی شوند. مسئله تمرکززدائی صرفاً" به نظام اداری کشور و مآلاً کاهش دیوانسالاری محدود نمی شود، بل به دایره گسترده تولید و توزیع و مالکیت و باز از آن فراتر به هر عرصه فرهنگ و بویژه وسائل ارتباط جمعی نیز کشیده میشود که در اینجا موضوع بحث نیستند. آنچه که در اینجا تأکید میطلبید،

اینست که انحصار، در هر عرصه ای بویژه در ایران بطور گریزناپذیری تسایل به سرکوب و لغو دموکراسی را در خود نهفته دارد. و این بویژه در مورد انحصار قدرت سیاسی صادق است ...

بهر رو در ایران تمرکزطلبی همواره با انگیزه کسب قدرت و تجتبع ثروت صورت گرفته و هیچ کارکرد دیگری نداشته است که به آن حقانیتی بدهد. حقانیت تمرکزطلبی را حتی در آن دوره های رونقی هم که در اثر حکومت‌های مرکزی قوی بوجود آمدند نمی توان جست. رونق در چنین مواردی هم ناپایدار بود و هم عمدتاً "محدود به مرکز قلمرو حکومت های مرکزی و به ضرر ایالات و ولایات، برعکس تمرکزطلبی، بویژه بر زمینه نامساعدی که در ایران دارد، برعکس همواره منشا جنگ و تخریب میشد و نیروهای رشد را عقیم مینمود ...

نتیجه این روند قیامها و جنگ های پرشماری است که سراسر تاریخ ایران را اشغال کرده اند. در این روند پرتنازع نه تمرکزطلبی توانست خود را برای مدت طولانی تحمیل کند و نه تمرکزگریزی پیروزی را از آن خود بنماید. این تجربه تاریخی طولانی و نتایج آن در عرصه اقتصاد، سیاست و روال اجتماعی است که تمرکززدانی و تنظیم سازمان اداری کشور را بر این اساس، به ضرورتی حیاتی تبدیل میکند تا وفاق اجتماعی جایگزین تنازع و تخاصم، و رشد و پیشرفت جایگزین عقب ماندگی و رکود گردد ...

از دیگر ویژگیهای جامعه ما این است که بدلائل مختلف نسبت به مسئله تجزیه ایران حساس است. یکی از این دلایل همزمانی روزه های آغازین بیداری ایرانیان با جنگ های ایران و روس و قراردادهای گلستان و ترکمن چای میباشد که هنوز هم نیشتری در بدن ایرانی عمل میکنند ... ایران برپایه همزیستی طولانی تاریخی که بین اقوام مختلف ساکن این سرزمین وجود

داشته و بر مبنای آمیزش درازمدت و هماهنگی های فرهنگی که بین آنها در طول زمان رشد کرده اند، و بالاخره این واقعیت که تهران به مثابه بزرگترین شهر ایان از این آمیزش پدید آمده است، نوعی همبستگی ملی جوانه زده است، که هم میتواند در خدمت ایجاد يك تمامیت دموکراتیک و رونق و رفاه قرار گیرد و هم میتواند در صورتی که خو را در مخاطره به بیند به نیروی شدیداً غیردموکراتیک بدل گردد. این حساسیت در مقابل تمایلات تجزیه طلبانه را نیروهای استبدادی و تمرکز گرا براحتی میتوانند به قدرت قهریه فعالی تبدیل کرده و به خدمت بگیرند. بنابراین هر یک از اقوام و ایالات ایران اگر نتوانند در مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک خود، حمایت دیگر اقوام و ایالات را جلب نمایند، عملاً با نیروی عظیمی روبرو خواهند شد، که نه تنها با بی تفاوتی به مبارزه آنها نظر نمیکنند بلکه به مخالفت علنی و فعال میپردازند. در چنین شرائطی شعار "حق تعیین سرنوشت تا جدانی" غیرم ظاهر دموکراتیک آن، در عمل به تداوم استبداد و گرایش استبدادی خدمت میکند و وسیله توجیهی میشود تا نیروهای مستبد و تمرکزگرا، با هرگونه گرایش دموکراتیک تمرکززدانی بمبارزه برخیزند و در استقرار و تحکیم استبداد مرکزی خود از پشتیبانی مردمی نیز برخوردار گردند...

خطر بی محتوا گشتن و انحطاط دموکراسی های غربی مسئله مهمی است که «کلوپ رُم» بآن توجه کرده، خود کشورهای غربی نیز باین خطر میاندیشند. برای مقابله با این خطر از ضرورت «قدرت از پائین» سخن گفته میشود. این هشدار برای ما که باید تازه يك نظام دموکراسی در ایران بوجود آوریم، بایست از هم اکنون آویزه گوش باشد. عناصر «قدرت از پائین» در کشور ما از جمله واحدهای «خودمختار» بومی توانند بود. باتوجه باین نکته و سایر عوامل دیگر ساختار فدرالیستی و عدم تمرکز نظام مدیریت جامعه نه تنها

علاج ظرفیت ها، تمایلات و خطرات تجزیه طلبانه است، تنها ساختاری نیز هست که به تجزیه دموکراتیک قدرت در سطح تجمعات خودزاد و مستقیم جمعیت و نادهای ایالتی و ولایتی خودزاد میانجامد و به نهادی شدن دموکراسی در ایران کمک می کند، و فراتر از این با روند همگرایی جهانی و تمرکززدایی دموکراتیک خوانائی دارد و به کشور ما امکان میدهد با آمادگی بیشتر و بر اساس روابط دموکراتیک در روند همگرایی در غرب آسیا شرکت کند...

قبل از آنکه نوشتار "نوری دهکردی" به پایان خود برسد، ضرورت ایجاب می کند که نتیجه نشست عمومی نیروهای چپ دموکراتیک ایران شامل چند نفر از اعضاء شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، چند نفر از شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و هم چنین عده ای از منفردین از جمله "نوری دهکردی" است ارائه شود. در نشست مذکور "طرح پیشنهادی" بمنظور "نزدیکی نظری و عملی نیروهای چپ دموکرات ایران در راستای ایجاد تشکل سیاسی واحد" و با اکثریت تام (بابک امیرخسروی در اقلیت مشروط) تصویب و در شماره ۱۸ "راه آزادی" ارگان "حزب دموکراتیک مردم ایران" چاپ و منتشر گردید.

ماده ۴۲ مصوبات این نشست یا باصطلاح "کنفرانس" مطرح است

باینکه:

"ماده ۴۲ - به منظور از میان برداشتن هرگونه ستم و تبعیض ملی و رفع دیگر مصائب ناشی از وجود يك دولت مرکزی قدر قدرت، جمهوری مورد نظر ما باید ساختاری فدرالیستی داشته باشد. فدرالیسم در ایران چه به دلیل وجود ملیت های گوناگون، چه به دلیل نقش دولت مقتدر مرکزی در شکل گیری استبداد و دیوانسالاری، چه به دلیل ناموزونی و ناهماهنگی رشد

اقتصادی در بخش های مختلف ایران میتواند نقش اساسی در استقرار و تثبیت آزادی های سیاسی، رفع ناموزونی های اقتصادی و اجتماعی و اعتلاء فرهنگی، رفع اشکال مختلف تبعیض و ستم ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران، ایفا نماید.

فدرالیسم مورد نظر ما، بالطبع نمی تواند تنها بر اساس ملیت و زبان شکل گیرد. در این شکل گیری باید ویژگی های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تمایل مردم، اصل آمیزش و تداخل اقتصادی و پیشرفت سریع و حل معضل واپس ماندگی و فقر در تمام ایران، مد نظر قرار گیرد. و رابطه مناطق فدرال و دولت مرکزی بر مبنای اصول بازار واحد، سیاست گذاری درازمدت مشترک در خدمت رشد اقتصادی سریع مناطق عقب مانده، پاسداری از زبان مادری و یادگارها و ارزش های قومی و ملی، آموزش زبان فارسی به مثابه زبان مشترک تنظیم گردد.

نوری دهکردی به نوشتار خود ادامه داده مینویسد: «اختلاف با رفیق بابک امیرخسروی، همانطور که از پیشنهاد بدیل وی که بصورت ضمیمه «طرح پیشنهادی» منتشر شده است، پیداست، نه در مضمون که در نامگذاری و احیانا» در سرعت تمرکززدانی است. او نیز خواستار «پذیرش شیوه حکومت مداری غیرمتمرکز و دادن اختیارات به ایالات و ولایات برای تصدتی و اداره امور استانها، اقتصاد محلی، فرهنگ و زبان» است.

ولی من فکر نمیکنم که «احیای فکر انجمن های ایالتی و ولایتی» مورد نظر رفیق بابک، بعنوان بدیل فدرالیسم، مسئله را حل کند. چرا که اولاً خود اندیشه انجمن های ایالتی و ولایتی نیز از اندیشه فدرالیسم در غرب گرفته شده است، ثانیاً در همان دوران مشروطه نیز چند و چونش روشن نشد. و امروز هر کس میتواند هر چه میخواهد از آن بفهمد. حال اینکه فدرالیسم يك نظام

ساخته شده و تجربه شده تمرکززدانی دموکراتیک است که کارهای نظری بسیاری توسعه جامعه شناسان، حقوقدانان، ... غرب در موردش وجود دارد، که بهرحال باید مورد استفاده قرار دهیم. حتی اگر آنرا در قالب های ایالتی و ولایتی بریزیم.

نکته دیگر قابل توجه عدم تمرکز فدرالیستی توسط عده ای بدلیل و چگونگی پیدایش و تاریخچه آنست. و اینکه گویا کشورهای فدرال براساس دولت های مستقل موجود درست شده اند، و اگر ما فدرالیسم را بپذیریم باید ابتدا دولت های مستقل فارس، کرد، ترک، بلوچ، عرب و غیره ایجاد کنیم و بعد آنها را بصورت فدرال همساز کنیم. بنظر من این استدلال دقیقی نیست که يك دستاورد دموکراتیک را براساس تاریخ پیدایش و نه بر مبنای وجود حی و حاضر آن قبول یا رد کرد. بنابراین چنین استدلالی را میتوان در مورد بیانیه حقوق بشر هم کرد، به تاریخچه آن متوسل شد و اینکه از کجا شروع شده و به کجا انجامیده است و بالاخره عدم پذیرش آنچه را که امروز هست با توسل به چگونگی پیدایش آن رد کرد، کاری که جمهوری اسلامی می کند...

مسئله تمرکز زدانی دموکراتیک و رفع ستم ملی برای جامعه ما آنقدر مهم و حیاتی است که ضرورت دستیابی به يك وفاق ملی در مورد آن ارجح است. بنابراین کوشش ها باید معطوف به یافتن و توافق بر سر مضامین مشترك در مسئله مورد بحث باشد. اگر بر سر تمرکززدانی دموکراتیک که در اصل چیزی جز پذیرش حق دموکراتیک مردم کشور و فرد فرد آنها نیست توافق حاصل آید، نام آن حداقل برای من مهم نیست. میخواهد نامش ممالک محروسه ایران، ایالات متحده ایران یا جمهوری فدرال ایران، یا هر چیز دیگر باشد».

آگاهی: نوراله محمدپور دهکردی معروف به «نوری دهکردی» روز سیزدهم فروردینماه سال ۱۳۲۵ در دهکده «دهکرد» واقع بین بروجرد و درود، در منطقه پیشکوه لرستان زاده شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سال ۱۳۴۲ به اروپا سفر کرد و در یکی از دانشگاههای اتریش به تحصیل ادامه داد. بعد از چند سال به برلن رفت و ضمن اقامت در آن شهر بکار خواندن پرداخت. از ابتدای تحصیل دانشگاهی به کنفدراسیون جهانی دانش جویان ایرانی پیوست، و بمبارزه برعلیه رژیم سابق پرداخت. نوری دهکردی با جناحی بنام «کادرها» در گروه چپ مستقل با تئوری سوسیالیستی همکاری کرد. در کنگره ۱۳۵۴ کنفدراسیون جهانی به دبیری این سازمان انتخاب شد. «نامه پارسی» و «پیمان» ارگانهای کنفدراسیون را با یاری همکارانش منتشر کرد. او جزو گروه اولیه مخالفین سرشناس رژیم سابق بود که در سال ۱۳۵۷ برای شرکت در براندازی رژیم به ایران مراجعت کرد. پس از فروپاشی رژیم سلطنتی «اتحاد چپ» سازمانی چپ، مستقل و آزادیخواه را بنیان نهاد. سپس در جبهه دموکراتیک ملی ایران به فعالیت پرداخت. او یکی از پایه گذاران «شورای متحد چپ» و مسئول انتشار «پیام آزادی» ارگان شورا بود.

در سال ۱۳۶۰ تحت پیگرد رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت. پس از مدتی اختفا در سال ۱۳۶۱ به کردستان رفت و مدت دو سال دوش به دوش برادران کرد حزب دموکرات کردستان با جمهوری اسلامی جنگید. در اینموقع بود که دوستی عمیقی میان او و دکتر عبدالرحمن قاسلو و دکتر شرفکنندی بوجود آمد. در سال ۱۳۶۳ به برلن رفت و به همسر و فرزندش که از ایران گریخته بودند پیوست. از سال ۱۳۶۵ به مددکاری اجتماعی و راهنمایی پناهندگان ایرانی در اردوگاههای صلیب سرخ پرداخت. از آنجائیکه به زبانهای مختلف آشنائی داشت به سمت مسئول هماهنگی و مشاوره و کمک رسانی

پناهندگان منصوب و با فعالیت در شورای پناهندگان شهر برلن به کوشش گسترده تری در دفاع از حقوق پناهندگان دست زد.

در گردهم آوری افراد و گروههای چپ مستقل و آزادیخواهان بازمانده و پراکنده فعالیت زیادی متحمل شد. در سال ۱۲۶۸ در تدوین متن کاریایه ای اتحاد و هم آهنگی و هم بستگی چپ شرکت کرد. در کنگره انترناسیونال سوسیالیست منعقد در ساختمان "رایش تاک" به همراهی دکتر شرفکندی و سایر اعضاء حزب دموکرات کردستان ایران شرکت کرد. پس از ختم کنگره در ساعت ۲۲ روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲، هنگامیکه با نمایندگان گروههای مخالف جمهوری اسلامی به بحث و گفتگو نشست بود، بر اثر شلیک رگبار مسلسل يك تروریست جان باخت.

آثار و نوشته های زیادی از نوری دهکردی بجای مانده است. شیفته ادب و فرهنگ و موسیقی و آهنگهای زبان پارسی بود. به رسوم و سنت های خوب ایرانی و به هر آنچه رنگ و بوی خاک کردستان و ایرانزمین را میداد عشق میورزید. روانش شاد.

ایران تایمز بین المللی چاپ واشنگتن D.C. تحت عنوان "دو مرد نقابدار رهبر کردها را به رگبار مسلسل بستند" نوشت: گروههای مخالف جمهوری اسلامی گفتند: دو مرد مسلح صورت خود را زیر نقاب پوشانده بودند و از در عقب رستوران "مای کونوس" واقع در ناحیه ویلمرسدورف برلن وارد شده و به سوی ۸ مقام حزب دموکرات که تازه سرگرم گفتگو شده بودند آتش گشودند. "گرهاردلیپک" سخنگوی پلیس برلن گفت یکی از آنها به مسلسل و دیگری به يك هفت تیر مجهز بود. مهاجمان پس از پایان تیراندازی همراه با مرد دیگری که در انتظار آنها بود گریختند. خبرگزاری رویتر در گزارشی از برلن نوشت: ترور دبیر کل "حزب دموکرات کردستان ایران" حمله ای بود که

به دقت طرح ریزی شده بود... شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در بیانیه ای گفت: انتخاب محل ترور و نحوه اجرای جنایت، بیانگر يك توطئه سیاسی از پیش برنامه ریزی شده بود. (مجدداً یادآور میشود که هجوم ناگاه يك تروریست به يك میز هشت نفره متشکل از سه عضو حزب دموکرات کردستان، يك کرد مستقل چپ، يك یا دو نفر جمهوریخواهان ملی و دو نفر از سازمان فدائی خلق با شروع آتش مسلسل بروی هشت نفر حتی يك ثانیه مجال و فرصت به کسی ننمیدهد که بتواند از زیر این رگبار جان سالم بدر ببرد. نحوه حمله و هجوم و عملیات فرار طبق طرح دقیق از پیش ریخته شده اجراء و وجود يك فرد نفوذی از طرف تروریست ها را که بهر کس، هر گروه یا هر دولتی مربوط بوده اند در جمع هشت نفره کاملاً نمایان و آشکار است.

ایران تایمز بین المللی چاپ واشنگتن D.C. در شماره ۱۰۸۹ جمعه سوم

مهرماه ۱۳۷۱ نوشت:

"برای مبارزه با «تروریسم» و گروههای مخالف دولتها، ایران و ترکیه قرارداد همکاریهای امنیتی امضاء کردند. وزیر کشور ترکیه گفت: قرارداد امضاء شده با ایران آغاز همکاریهای دو کشور در زمینه های سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، تجاری، مالی و فرهنگی بشمار میرود. براساس این قرارداد يك کمیته امنیتی زیر نظر وزیران کشور ایران و ترکیه تشکیل میشود. ایران و ترکیه هم چنین موافقت کردند که اطلاعات و تجربیات خود را در زمینه مسائل امنیتی با یکدیگر مبادله کنند. کمیته امنیتی مذکور منطبق با قرارداد ۱۹۲۲ میباشد. (اشاره به قرارداد سعدآباد است که در زمان رضاشاه منعقد گردید و در شهریور ۱۳۲۰ هنگام حمله متفقین به ایرانزمین به نحوی که در ابتدای فصل سیاسی آمد، به گفته رجبعلی منصور نخست وزیر در تاریخ بیست ساله حسین مکی ترکها شرافتمندان و

جوانمردانه!! به قرارومدار و عهد و پیمان خود عمل کردند. توضیح از نویسنده این کتاب.

عصمت سزگین وزیر کشور ترکیه گفت: در دیداری با همتای خود مبادله نقطه نظرها را بین خود به گونه جامع در رابطه با تروریسم، امنیت مرزی، همکاریهای مرزی و قاچاق مواد مخدر مورد توجه قرار دادیم. همان گونه که در قرارداد آمده است ما مشترکا تروریسم را که فاجعه ای برای دوران ما بشمار میرود محکوم کردیم. ما در پی امکاناتی برای مبارزه با تروریسم به اتفاق یکدیگر بودیم و این امکانات را پیدا کردیم.

۱ منظور از مبارزه با تروریسم، جلوگیری ترکها از فعالیت گروههای مخالف جمهوری اسلامی و در رأس آنها مجاهدین خلق است، که پایه قراردادهای باصطلاح امنیتی ترکیه با دولت عراق بمراتب خیلی محکم تر و استوارتر در قرارداد با ایران است. جمهوری اسلامی نیز از فعالیت ها و مبارزات حزب کارگران کردستان برعلیه دولت ترکیه ممانعت بعمل آورد. مناسبات جمهوری اسلامی ایران و اغلب از سران سیاسی احزاب کردستان عراق مخصوصا "جلال طالبانی که در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق با جمهوری اسلامی همکاری کردند بهر علتی حسنه نیست و در جراند و محافل بین المللی اتهاماتی به هم وارد می کنند. اکثر این رهبران و حتی حزب دموکرات کردستان ایران بظاهر نظر مساعدی با حزب کارگران کردستان ندارند و بهر عذر و بهانه ای که قسمت مهم آن ترضیه خاطر ممالک غرب مخصوصا امریکا است با قراردادی که بین ایران و ترکیه بامضاء رسیده سازمان های حزبی مذکور را مصمم و مجبور به تجدید نظر در افکار خود کرده، بهر صورتی که امکان پذیر گردد در یاری و پشتیبانی از حزب کارگران کردستان اقدام خواهند کرد. قطع و مسلم است که مقامات ترکیه برای جلب توجه و اطمینان

جمهوری اسلامی چند نفری از مجاهدین خلق را که در زندانها سربار آنها شده اند تحویل میدهند و دست به ترکیب و شکل هیچ گروه و سازمانی اگر وجود داشته باشد نخواهد زد. در قلع و قمع کردها وسیله مصطفی کمال، رضا شاه در همکاری با او که اشتباه جبران ناپذیری بود هیچگونه درونی نکرد ولی او در شهریورماه ۱۳۲۰ جوابش را داد! حالا هم، شب آبستن است تا چه زاید سحر (نظریه از نویسنده این کتاب).

تای تَمّت

نوشتن کتاب سیاسی، آنهم در باره مسائل حادّ روز که در حال تغییر و تحوّل دائمی است، کار دشواری است. فاصله نگارش کتاب تا چاپ و انتشار آن، با توجه به مشکلاتی که در کار ماشین نویسی فارسی و چاپ و نشر وجود دارد ماهها و گاه تا يك و از جمله این کتاب بدو سال بطول انجامید. در این فاصله وقایعی پیش میآید که گاهی مسیر حوادث مورد بحث کتاب را تغییر میدهد.

ابتدا فکر کردم کتابی در باره "کردها و کردستان" شامل يك و حداکثر دو جلد بنویسم. ولی در مسئله سیاسی آن که بموازات مسائل و رویدادهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تغییرات و دگرگونیهای غیرقابل تصوّر و پیش بینی نشده روی داد، که ناچار شدم به بیش از آنچه که تصوّرش را کرده بودم فکر کنم، و در نمایش و آرایش رویدادها و پیامدهای مهم و اثرات آنها بر روی مسئله سیاسی کردها و کردستان اقدام نمایم.

دریغ آمد که تا آخرین لحظات و دقائق که اطلاعاتی در این زمینه بدستم میدهند در این کتاب ننویسم و برای آینده اثری باقی نگذارم. بنابراین پیش کش به خوانندگان عزیز و علاقمند بیش از آنست که انگیزه آنرا داشتم و یا تعهدی اخلاقی کرده بودم.

بهر رو سرگذشت کردها در همه ادوار تاریخ اندوهناک و غمبار بوده است. آنچه که بعنوان يك فرد آگاه از گذشته ها و حال این مردم رنجدیده ستم کشیده میتوانم با اتکاء بخود اذعان داشته باشم، در هیچ موردی، کوچکترین را از مدّ نظرم دور نداشته و بر روی صفحه کاغذ آورده ام. از این نظر احساس غرورمی کنم و خود را مودّی به انجام وظیفه قومی و ملی خود میدانم.

عامل سرعت از ربع باقیمانده قرن بیستم، انسانها را دچار گرفتاریها و مشکلات و در عین حال رسیدن به رفاهی و آسایش کرده است. این عامل با پیشرفت تکنولوژی و ابداع وسایل الکتروتکنولوژی با بهره برداری از آن در مسائل اطلاعاتی بحدی انسانها و سازمانها را بی نیاز ساخته که کمتر احتیاج به فکر کردن و بررسی وضعیت در موارد مختلف دارند. مسئله ای که ربع قرن پیش احتیاج به یکماه یا بیشتر جمع آوری اطلاعات و بالاخره بررسی وضعیت و اظهارنظر متخصصین و خُبره ها داشت، امروز در نهایت سرعت و در مدتی کمتر از یک الی دو ساعت صرف وقت ماشین جواب خواهد داد که «چه باید کرد؟»

اگر چه ماشین با سرعت سرسام آوری جمع آوری اطلاعات و بررسی و برآورد وضعیت را انجام میدهد، و در پاره ای از موارد تصمیم لازم را هم اتخاذ می کند، ولی هیچوقت و هیچگاه بدون وجود انسان نه ماشین این اعمال را انجام میدهد، و نه انسان کوکورانه فرمان ماشین را اجرا می کند.

تحولات کشور کوچک کویت که منجر به جنگ خلیج فارس شد، هیچ سیاستمدار کهنه کار یا افراد مبرز اطلاعاتی و متخصصین بررسیها و برآوردهای وضعیت حتی تصوّر وقوع آنها نمیکردند. اما آمریکا و ممکن است چند کشور انگشت شمار دیگر آنها پیش بینی میکردند و همانطوری که امروز آشکار شده روی اجرای آن طرحهایی از قبل تهیّه شده در دست داشته اند.

کردهای ساکن سرزمین های جدا شده از ایرانزمین در عراق که پس از جنگ ایران و عراق مجدداً "مشغول تجدید سازمان و تجهیزات و زردو خورد با نیروهای عراق شده بودند، بناگاه خود را در موقعیت و وضع جدیدی دیدند که نه فقط تصوّرش را بل در رویا هم نمی توانستند احساس کنند. کردهائی که از موقعیت درگیری ارتش عراق با ارتش آمریکا و متحدین آن

استفاده کرده و کلیه مناطق شمال آن کشور را در اختیار گرفتند، بناگاه دیدند ارتش متحدین بدون آنکه در وضع صدام حسین تغییری بدهد، آتش بس پیشنهادی او را فوراً پذیرفت و دست او را با ارتش شکست خورده اش برای حمله و هجوم به شمال و جنوب عراق بازگذاشت. با ارتباط و مذاکرات مداوم رهبر اتحادیه میهنی کردستان، قبل و در اثنای جنگ با آمریکا و سایر کشورهای غرب داشت مطمئن بود که دوران صدام به اتمام میرسد و کردها براحتی به خودمختاری دست مییابند. ولی در عمل و بدون آنکه مجال و فرصتی برای فکر کردن داشته باشند صدها هزار کرد خانه و کاشانه خود را پشت سر گذاشته و به مرزهای ورودی ایران، ترکیه و سوریه روی نهادند. آتش تویهای دورزن و بسب هوایماهای دورپرواز ارتش عراق بود که از آنها بدرقه بعمل میآورد. البته این عملیات برای اولین بار در تاریخ زندگانی اندوهبار مردم کردزبان خاورمیانه نبوده و آخرین آنها هم نخواهد بود.

کشورهای غرب و در رأس آن آمریکا هرچه بخواهند فکر کنند و بهر نحوی بخواهند با این مردم رنجدیده بخاطر مطامع و تأمین نظریات خود بازی کنند، نتیجه نهائی آن به نفع کردهاست. کرد، کبی خانه و کاشانه داشته، کی و کجا کشت و زرع، بهداشت، آموزش، مسکن و خورد و خوراک و پوشاک داشته که امروز ندارد. ضمن آنکه در هر موقعیت و وضعیتی بدون داشتن حداقل امکانات زندگی که مدت چهارصد و هفتاد و هشت سال از شکست خفت بار و خجالت آور جنگ چالدران که با موافقت اسمعیل صفوی سرزمین آنها در ایرانزمین در کف عثمانیهای ابرلاشخوار آن روز و ترکهای وحشی و عاری از خصائل و خصائص انسانی امروز تکه پاره شد، هیچوقت رسوم و آداب خود را فراموش نکرده در علائق ملی و آریاتباری آنها خدشه ای وارد نیامده است. این است سر بقای این مردم سرسخت، لجوج، شجاع، کینه توز، انسان، مطیع،

فرمانبردار، متواضع، قانع و مقاوم گشاده رو و دست باز، مهمان نواز و باهوش. در حقیقت جمع جمیع همه ضد و اضداد.

این ملت در طول تاریخ گسترده اش سرکوب شده. سرکوبی بدست بزرگان خانواده، محیط آموزش یا کار، محیط شهر و استان و کشورش. هیچگاه رنگ و روی محبت و صفا ندیده. تشنه یک جرعه صفا و وفای بی غل و غش است. کمالینکه در محبت ورزیدن و در راه دوستی و یگانگی تا پای جان می‌رود. باید به راستی و در نهایت صداقت با آنها رفتار کرد. اهانت و تصغیر و شماتت و تزویر اثر بسیار نامطلوبی در او بجای میگذارد. برای تقاص و جبران بسیار پرحوصله و مقاوم است خود او حتی فرزند فرزندان او بعنوان دفاع از میراث باقی مانده! در صدد تقاص و جبران خسارت مالی و یا جانی از طرف برخوانند آمد.

بهر رو سرگذشت مردم کرد که با سرگذشت فرهنگ و ناسیونالیسم ایران ارتباط و وابستگی ژرف دارد، در همه ادوار اندوهبار بوده است. ایران اگر دورانهای غرورانگیز و افتخارآفرین هم داشته با کمک و یاری همه ملت ها و اقوام تشکیل دهنده ملت بزرگ ایران مخصوصاً کردها و پارس ها در ساختار ملت ایرانی، که ریشه هستی آن در ژرفای تاریخی آن گسترده و پایدار مانده ساخته شده است.

دولت های سلطه گر و ستم پیشه، نخواسته و نمی خواهند به اهمیت تلاش و توازن ملت ها برای روبرونی و جنگ با دشواریها پی ببرند. بر همین اساس است هیچگاه در فکر از میان برداشتن کوههای محرومیت و درماندگی و عقب افتادگی ملت و اجزاء متشکله آن که ملت ها و اقوام و طوایف با ویژگیهای دینی، اخلاقی، سنتی، فلسفی و موقعیت جغرافیایی و اقلیمی هستند نبوده و نخواهند بود.

این ملت است که در مرحله حساسی از تاریخ قرار گرفته که با شناسانی علمی و منطقی مشکلاتش، بر همه دشواریها فائق و سرافراز گردد... اگر افکار شورونینستی و تنگ نظریهای دولتهای حاکم و سلطه گر بر ملت مجال و فرصتی برای فکر کردن باقی بگذارد.

دولت های مسیطر و سلطه گر بر سرزمین های کردنشین با وضع کنونی، بیگانه با دنیا و زمان خود هستند. موقعیت فعلی جهان روندی نیست که این حکومت ها بتوانند مقاومت کنند، آنها بدست ملت های خود نابود میشوند. باید به حقوق انسانی و مردمی و حقوق ملی همه اقوام خود توجه کنند. این حقوق باید تأمین و تضمین گردد. بنابراین در تقویت هر اتحادی پویا و محکم خواهد بود. این دولت ها باید بواقعیات ها بنگرند و خود را با دنیای تازه تطبیق بدهند. نتیجه هفتاد سال ظلم و جور و ستم و بی عدالتی دولت شوروی سابق را با چشم کور! از حدقه بیرون آمده خود دیدند. حکومت آنها مردمی نیست. بخواست و علاقه مردم متکی نیست. پایداری آنها به زور سرنیزه، بسبب های ناپالم و شیمیائی و گلوله های هدایت شونده از توپها و موشکها و اتحادهای نامبارک و نامیمون با دولت های همدرد و یا دولت های سازنده سلاح برای کشتن انسانها که فقط نان میخواهند، آب و مسکن و پوشاک در حداقل و گسترش عدالت اجتماعی.

این فرمها و سیستم های پوسیده مرکزیت نمی تواند برای مردم نان و آب آور یا مسکن و پوشاک ساز و بالاخره عدالت گستر باشد. این حکومت های متمرکز باید از اختیارات اعطانی ملت بهره ور گردند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش کشورهای متعدّد و مستقل در مرزهای شمالی ایران و شرق ترکیه، رشد شتابان افکار ملی گرایانه در این کشورها که بعضاً با جنبه های دیکتاتوری نیرومندی نیز همراه است، خواه و ناخواه بر جامعه ما نیز تأثیر

میگذارد. همچنانکه رخ داده‌های کردستان عراق و ترکیه در کردستان ایران و سوریه بشرحی که آمد، و از این طریق بر دیگر نقاط ایران بلا تأثیر نیست. و این در حالی است استبداد حکومت های حاضر، به نوبه خود تمرکز گریزی را شدیداً تقویت می کند. بدون توجه به رژیم که در آینده چه خواهد بود، در شرائطی که قرار گرفته ایم که ساختار سیستم فدراتیو به یکی از بنیادی ترین مسائل جامعه ما پاسخ میدهد، که عدم پاسخگوئی به آن، حتی در صورت فروپاشی حکومت فعلی جامعه ما را در دور تسلسل همیشگی تنازع تمرکزطلبی و مرکز گریزی و پیامدهای مرگ آور و ویرانگر ناشی از آن گرفتار خواهد کرد.

شعار "حق تعیین سرنوشت تا جدائی" برخلاف ظاهر دموکراتیک آن، در عمل به تداوم استبداد و گرایشات استبدادی خدمت می کند و وسیله توجیهی میشود تا نیروهای مستبد و تمرکزگرا، با هرگونه گرایش دموکراتیک تمرکززدائی بمبارزه برخیزند و در استقرار استبداد مرکزی و حکومت مطلقه خود از پشتیبانی مردمی نیز برخوردار گردند.

بنظر من زبان مشترك يك ساختار فدرالیستی تنها میتواند زبان فارسی باشد، که هیچگاه از راه زور و ستم بر ساکنان فلات ایران تحمیل نشده است و در باروری و گسترش آن نیز همه ساکنان فلات ایران کوشیده اند. چون هدف پیشرفت و حل مشکلات واپس ماندگی در تمام ایران و غلبه و تسلط با ناموزونیا و ناهنجاریهاست، بنابراین حفظ ارگانهای مرکزی: برنامه ریزی های اقتصادی درازمدت، سازمانهای تحقیقی و پژوهشی، پول مشترك و بانک مرکزی، ارتش و سیاست دفاعی و هم چنین سیاست و روابط خارجی ضروری است. جز اینها آنچه که مربوط بامور اداری، اجتماعی، اقتصاد منطقه ای کوتاه مدت و قضائی و انتظامی است، به حکومت های خودمختار منطقه ای سپرده

میشود. در حقیقت حکومت های خودمختار منطقه ای يك سیستم فدراتیو روابط بین خود و دولت مرکزی فدرال را تنظیم خواهند کرد. به قول «مهرداد ارفع زاده» عهده داری اینگونه کارها و وظائف را تصدی دولتها میخوانند. اگر این کارها ترك نشوند و یا وسیله متصدیان دولتها که همان حکومت های خودمختار منطقه ای هستند بصورت کامل انجام نشوند، حاکمیت دولت از میان نیرو و فروپاشی رخ نمیدهد». هیچکدام از کشورهای ترکیه، عراق و سوریه هم جز اندیشیدن به این فکر و اجرای آن چاره دیگری ندارند.

بهر رو، اگر ملّتی توانسته است که با پشتوانه فرهنگی ریشه دار و توانمند، یورش های ویرانگرانه و چپاول های ریشه سوز متعدّد، بیگانه و خودی را در پشت سر نهد، همین ملت میتواند با اتکاء بر محور تلاش و توانهایش با دشواریهای خود روبرو شده، به آزادی، حاکمیت، استقلال و ترقّی و پیشرفت برسد. برای نیل به این اهداف ممکن است به مبارزه سپس به جنگ و ستیز پردازد و در عرصه پهنای افکار بلند و همت والای خود قصر رفیع زندگی غرورآمیز و افتخارآفرین بسازد...

خرّم آن دل که به نیروی خرد آزاد است
 فرخ آن شهر که از دولت عشق آباد است
 همه کس قابل هم صحبتی شیرین نیست
 آنکه از عشق زند تیشه به سر فرهاد است
 «فرّخی یزدی»

پاریس

یکم مهرماه ۱۳۷۱

۲۸ سپتامبر ۱۹۹۲

فهرست منتجی از مآخذی که در نوشتن مطالب این کتاب از آنها استفاده شده است

- ۱ - تاریخ کرد و کردستان «تاریخ مردوخ» تألیف شیخ محمد مردوخ ملقب به «آیت اله» - تهران
- ۲ - شرفنامه: امیر شرف الدین بدلیسی (ترجمه کردی وسیله عبدالرحمن هه ژارا) چاپ تهران
- ۳ - «تاریخ کرد و کردستان» فخرالکتاب سنندجی - تهران
- ۴ - چهار مقاله دکتر حشمت اله طیبی در مقدمه تاریخ کرد و کردستان «فخرالکتاب»
- ۵ - یادداشت های سرهنگ مجتبی پاشانی
- ۶ - حرکت تاریخی کرد به خراسان (دو جلد) تألیف حکیم آله توحیدی (اوغازی)
- ۷ - مجله آزادی ارکان حزب دموکراتیک مردم ایران. شماره های مختلف، چاپ پاریس
- ۸ - تاریخ مشاهیر کرد - بابا مردوخ روحانی (شیوا)، دو جلد - تهران
- ۹ - مرگ بود بازگشت هم بود - نجفقلی پسیان، دو جلد، چاپ ارتش
- ۱۰ - تاریخ ایوبیان - ترجمه پرویز اتابکی، دو جلد، چاپ تهران
- ۱۱ - مجله ایران شناسی به مسئولیت دکتر جلال متینی چاپ آمریکا، شماره های مختلف
- ۱۲ - ما و بیگانگان - دکتر نصرت اله جهانشاه لوی افشار، دو جلد
- ۱۳ - قیام افسران خراسان - سروان سابق تفرشیان - تهران
- ۱۴ - تاریخچه جنبش های ملی کرد - سعید بدل، چاپ پاریس
- ۱۵ - مجله کردستان، ارکان حزب دموکرات کردستان ایران، چاپ پاریس، شماره های مختلف
- ۱۶ - هفته نامه کیهان چاپ لندن - شماره های مختلف
- ۱۷ - مجله ره آورد، دکتر حسن شهباز، چاپ آمریکا
- ۱۸ - هفته نامه نیروز، چاپ لندن
- ۱۹ - ماهنامه روزگار نو، اسمعیل پرروالی، چاپ پاریس
- ۲۰ - هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشنگتن D.C.
- ۲۱ - دیوان پروین اعتصامی، چاپ دوم، تهران

- ۲۲ - جنگ خلیج فارس و آینده خاور میانه، محمود طلوعی
- ۲۳ - مجله مهرگان، مجله ماهیانه فرهنگی، سیاسی جامعه معلمین، چاپ آمریکا
- ۲۴ - مقدمه ای بر شناخت: ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ایرج افشار، دو جلد
- ۲۵ - عقاب گمازان - شرحی در زندگی محمد لطفعلی ملایری «کریم خان زند»، تهران
- ۲۶ - کیهان هراتی، چاپ تهران
- ۲۷ - کرد و پیوستگی آن، استاد رشید یاسمی، تهران
- ۲۸ - یادگار عمر، پروفیسور حریری (تالیف دکتر برومند)
- ۲۹ - مقالات مکرری، استاد دکتر محمد مکرری
- ۳۰ - یادداشت های دکتر ابراهیم احمد (دبیر کل سابق پارت دموکرات کردستان عراق)
- ۳۱ - زندگی سیاسی قرام السلطنه، نگارش جعفر مهدوی نیا
- ۳۲ - قاضی محمد (کردستان در سالهای ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۴) نگارش رضا جلانی پور
- ۳۳ - مقاله نوروز، دکتر حسن نظری
- ۳۴ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، تالیف موسسه مطالعات و پژوهش های جمهوری اسلامی - تهران
- ۳۵ - امروز کردها (جنبش های ملی و احزاب سیاسی) کریستین مور، ۱۹۸۴، چاپ پاریس
- ۳۶ - کردها و کردستان - ژرار شالیاند، با همکاری دکتر عبدالرحمن قاسلو - کندال نزان - مصطفی نازدار - آ. روزولت جونیر - دکتر عصمت شریف واطی - ۱۹۸۱، چاپ پاریس
- ۳۷ - زندگانی من - عبدالحسین مسعود انصاری (جلد دوم) - تهران
- ۳۸ - بازیگران عصر طلایی - ابراهیم خواجه نوری - تهران
- ۳۹ - ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم - دکتر ایردوقی - تهران
- ۴۰ - از مهاباد خونین تا کرانه های ارس - نجفقلی پسیان - تهران
- ۴۱ - گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی - سازمان چاپ و انتشارات سهیل - پاریس
- ۴۲ - یادداشت ها و خاطرات مهندس فریدون آذر نور
- ۴۳ - مجله دنیا (شماره ۱۱۰) ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران، چاپ سوئد
- ۴۴ - در آخرین روزهای رضاشاه - ریچارد ا. استوارت، ترجمه کاوه بیات، تهران
- ۴۵ - جنگ ایران و عراق، بهروز صوراسرافیل، چاپ لندن

- ۴۶ - تحلیلی از جنگ ایران و عراق نوشته سرتیپ اسد بیهودی، لندن
- ۴۷ - اسناد و دیدگاه ها، حزب توده ایران از آغاز تا انقلاب ۱۳۵۷، تهران
- ۴۸ - غائله چهاردهم اسفند ۱۳۸۶ - ظهور و سقوط ضدانقلاب، ناشر دادگستری جمهوری اسلامی ایران
- ۴۹ - مجله آغازی نو یکی از ارگانهای مجاهدین خلق، پاریس
- ۵۰ - یادداشت ها و خاطرات نگارنده این کتاب
- ۵۱ - نگاهی به تاریخ جهان، نهر، رهبر بزرگ و فقید هند، تهران
- ۵۲ - امپراتوری آمریکا، کلود ژولین، روزنامه نگار سرشناس فرانسوی، سردبیر لوموند دیپلماتیک، پاریس
- ۵۳ - بولتن ارتباطات و اطلاعات «انستیتیوی کرد پاریس» شماره مخصوص ژوئیه - اوت ۱۹۸۲
- ۵۴ - مجله آزادی، شماره ۱، سال ۱۳۵۸، مدیر پیمان آذر، چاپ تهران
- ۵۵ - نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، درد و جلد، مهدی خانباتهرانی، چاپ آلمان
- ۵۶ - جزوه پیام رادیونی دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، چاپ پاریس

کتاب منتشره وسیله نگارنده این کتاب

۱ - اسرار بستن پیمان ۱۹۷۵ الجزیره

«از يك پرونده بکلی سرّی ساواک»

۲ - اسرار قتل سپهبد تیمور بختيار

۳ - ارتشبد حسین فردوست

«خدمت یا خیانت»

۴ - شیرزنی از ایرانزمین

۵ - گرد دوغ ندیده

۶ - شهر فرشتگان

۷ - کردها و کردستان

در چهار جلد

با استفاده از هفتاد منبع و مآخذ معتبر

کتاب در شرف انتشار

ساواک

«خدمت یا خیانت»

کتاب در دست تهیه

۱ - شهریار بی تاج و تخت

۲ - رنگین کمان

«گروهها و گروهکهای بعد از انقلاب ایران»



میان سبزیپوشانِ چمن من آن گل زردم
که می خندم به صد شادی ولی آلوده دردم
به صحرای وجود از بی نصیبی گردبادم من
که در دستم همان باد است گرخاکی به سر کردم
اگر چون سرو برخیزی فتم چون سایه در پایت
وگر چون باد بگریزی به دنبال تو چون کردم
مگر او را ز اشکِ گرم سازم مهربان با خود
که میدانم نکرده کارگر در او دمِ سردم
چه حسرت میبری بر آب و رنگِ شعر زیبایم
من این گل‌های رنگین را به آب دیده پروردم
بلای عشق، آتش بود بر شمع وجود من
اگر عاشق شدم گاهی، ستم بر خویشتم کردم
«محمد قهرمان»

... سرگذشت مردم کرد که با سرگذشت فرهنگ کهنسال و ناسیونالیسم ایران ارتباط
روابستگی ژرف دارد، در همه ادوار اندوهبار بوده است. ایران اگر دورانهای
غرور انگیز و افتخار آفرینی هم داشته با کمک و یاری همه ملیت ها و اقوام تشکیل دهنده
ملت بزرگ ایران، که ریشه هستی بخش آن در ژرفای تاریخی آن گسترده و پایدار مانده
ساخته شده است.

دولتهای سلطه گروستم پیشه نخواستند با همیت تلاش و توان ملت ها برای
روبرونی و جنگ با دشواریهایی ببرند. بر همین اساس است هیچگاه در فکرازمیان
برداشتن کره‌های محرومیت و درماندگی و عقب افتادگی ملت و اجزاء متشکله آن که
ملیت ها، اقوام و قبیله ها و طوایف با ویژگیهای دینی، اخلاقی، سنتی، فلسفی
و موقعیت جغرافیائی واقعی هستند نبوده و نخواهند بود... «از متن کتاب»